



مرکز تحقیقات و نشریات

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



دلیل‌های نقلی وجود امام دوازدهم

(پاسخ به شبهات کاتب)

جواد جعفری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث حضور (دلیل های نقلی وجود امام دوازدهم؛ پاسخ به شبهات کاتب)

نویسنده:

جواد جعفری

ناشر چاپی:

آینده روشن

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	حدیث حضور
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۲۱	فهرست
۳۶	مقدمه
۴۰	بخش اول: کلیات
۴۰	اشاره
۴۲	فصل اول. معرفی نویسنده و کتاب
۴۲	اشاره
۴۲	الف) زندگی نامه احمد الکاتب
۴۳	ب) کتاب الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفیه
۴۸	فصل دوم: کژی های نویسنده
۴۸	اشاره
۴۸	الف) تکرار شبهه های کهنه و نخ نما شده بدون اشاره به پاسخ های دانشمندان شیعه
۴۸	ب) نیاوردن اسناد و دلیل های معارض و مخالف
۴۹	ج) ادعاهای بی دلیل
۵۰	د) خلط مباحث برای اثبات نظر خود
۵۰	ه) نتیجه گیری های غلط بر اثر ایجاد ملازمه های نادرست و مغالطه در مباحث
۵۱	و) تحریف روایات و نسبت ناروا به امامان علیهم السلام
۵۱	ز) تحریف سخنان دانشمندان شیعه و دادن نسبت ناروا به آنان
۵۶	بخش دوم: آیات و احادیث مهدویت
۵۶	اشاره
۵۸	فصل اول. دلالت آیات و روایات مهدوی

۵۸ اشاره
۵۸ شبهه یکم. دلالت نداشتن آیات قرآن و احادیث مهدی و قائم بر شخص خاص
۵۸ متن کتاب
۵۹ خلاصه شبهه
۵۹ پاسخ ادعای اول
۷۴ پاسخ ادعای دوم
۹۰ شبهه دوم. دلالت نداشتن احادیث غیبت و غایب بر شخص خاص
۹۰ متن کتاب
۹۱ خلاصه شبهه
۹۱ پاسخ
۱۰۲ خلاصه فصل اول
۱۰۴ فصل دوم. چگونگی استدلال دانشمندان شیعه به احادیث مهدوی
۱۰۴ اشاره
۱۰۴ شبهه سوم. دلالت نداشتن روایات مهدویت و غیبت بر امری قبل از وقوع آن
۱۰۴ متن کتاب
۱۰۵ خلاصه شبهه
۱۰۶ پاسخ
۱۲۲ شبهه چهارم: دلالت نداشتن روایت مرگ و قتل بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف
۱۲۲ متن کتاب
۱۲۳ خلاصه شبهه
۱۲۳ پاسخ
۱۲۷ شبهه پنجم: هم زمان نبودن اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف و اثبات مهدویت ایشان نزد متکلمان
۱۲۷ متن کتاب
۱۲۸ خلاصه شبهه
۱۲۸ پاسخ
۱۳۳ شبهه ششم: صحیح نبودن استدلال به روایات غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱۳۳	متن کتاب
۱۳۵	خلاصه شبهه
۱۳۵	پاسخ
۱۴۰	شبهه هفتم: صحیح نبودن استدلال به روایات دو غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف
۱۴۰	متن کتاب
۱۴۱	خلاصه شبهه
۱۴۱	پاسخ
۱۵۱	شبهه هشتم: مقدم بودن بحث از وجود و امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف بر بحث از غیبت ایشان
۱۵۱	متن کتاب
۱۵۲	خلاصه شبهه
۱۵۲	پاسخ
۱۵۳	خلاصه فصل دوم
۱۵۴	نتیجه بخش دوم
۱۵۷	بخش سوم: اندیشه محدودیت تعداد امامان علیهم السلام
۱۵۷	اشاره
۱۵۹	فصل اول. متکلمان قرن سوم و اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام
۱۵۹	اشاره
۱۵۹	شبهه نهم: استدلال نکردن متکلمان شیعه به احادیث دوازده امام علیهم السلام
۱۵۹	متن کتاب
۱۶۰	خلاصه شبهه
۱۶۰	پاسخ
۱۶۵	کتاب های قرن سوم
۱۷۴	شبهه دهم: قرار داشتن نظریه امامت در برابر نظریه شورا
۱۷۴	متن کتاب
۱۷۴	خلاصه شبهه
۱۷۵	پاسخ

- فصل دوم. شیعیان قرن سوم و اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام ----- ۱۷۷
- اشاره ----- ۱۷۷
- شبهه یازدهم: معتقد نبودن نخستین شیعیان به خاتم بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ----- ۱۷۷
- متن کتاب ----- ۱۷۷
- خلاصه شبهه ----- ۱۷۷
- پاسخ ----- ۱۷۸
- بخش چهارم: آگاهی از نام امامان علیهم السلام ----- ۱۸۳
- اشاره ----- ۱۸۳
- فصل اول. آگاهی ائمه علیهم السلام از فهرست نام امامان ----- ۱۸۵
- اشاره ----- ۱۸۵
- شبهه دوازدهم: آگاه نبودن امامان علیهم السلام و شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام ----- ۱۸۵
- متن کتاب ----- ۱۸۵
- خلاصه شبهه ----- ۱۸۶
- پاسخ ----- ۱۸۶
- اشاره ----- ۱۸۶
۱. احادیث اشاره کننده به نام امامان ----- ۱۸۷
۲. احادیث دلالت کننده بر علم امامان پیشین علیهم السلام به امامان پسین علیهم السلام ----- ۱۸۸
- شبهه سیزدهم. روایات آگاه نبودن امامان از فهرست نام ها ----- ۲۰۰
- متن کتاب ----- ۲۰۰
- خلاصه شبهه ----- ۲۰۱
- پاسخ ----- ۲۰۱
- شبهه چهاردهم: پرسش های مطرح در دوران امامان علیهم السلام ----- ۲۰۶
- متن کتاب ----- ۲۰۶
- خلاصه شبهه ----- ۲۰۷
- پاسخ ----- ۲۰۷
- فصل دوم. اشاره ائمه علیهم السلام به فهرست نام امامان علیهم السلام ----- ۲۱۰

۲۱۰ اشاره
۲۱۰ شبههٔ پانزدهم. راهکار نشان دادن امامان علیهم السلام و اشاره نکردن به فهرست نام امامان علیهم السلام
۲۱۰ متن کتاب
۲۱۱ خلاصهٔ شبهه
۲۱۱ پاسخ
۲۱۴ فصل سوم. آگاهی شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام
۲۱۴ اشاره
۲۱۴ شبههٔ شانزدهم. پرسش مردم از وظیفهٔ خود هنگام رحلت هر امام علیه السلام
۲۱۴ متن کتاب
۲۱۵ خلاصهٔ شبهه
۲۱۵ پاسخ
۲۱۶ شبههٔ هفدهم: ناآگاهی جناب زراره از امام بعدی
۲۱۶ متن کتاب
۲۱۶ خلاصهٔ شبهه
۲۱۷ پاسخ
۲۲۰ بخش پنجم: بدا در امامت
۲۲۰ اشاره
۲۲۲ فصل اول. امامت سید محمد
۲۲۲ شبههٔ هجدهم: بدا در امامت سید محمد
۲۲۲ متن کتاب
۲۲۲ خلاصهٔ شبهه
۲۲۳ پاسخ
۲۳۴ فصل دوم. امامت اسماعیل
۲۳۴ اشاره
۲۳۴ شبههٔ نوزدهم: بدا در امامت اسماعیل
۲۳۴ متن کتاب

- ۲۳۴ خلاصه شبهه
- ۲۳۴ پاسخ
- ۲۴۰ بخش ششم: اندیشمندان شیعه و فهرست نام امامان علیهم السلام
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۲ فصل اول. اشاره اندیشمندان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۲ شبهه بیستم. اشاره نکردن محدثان و مورخان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام
- ۲۴۲ متن کتاب
- ۲۴۲ خلاصه شبهه
- ۲۴۲ پاسخ
- ۲۶۴ فصل دوم. شیخ صدوق و تعداد امامان علیهم السلام
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۴ شبهه بیست و یکم. استقرار اعتقاد به دوازده امام در نیمه قرن چهارم و شک شیخ صدوق
- ۲۶۴ متن کتاب
- ۲۶۴ خلاصه شبهه
- ۲۶۵ پاسخ
- ۲۷۶ فصل سوم. اندیشمندان و روایات امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۲۷۶ اشاره
- ۲۷۶ شبهه بیست و دوم. روایت کفعمی در مورد امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۲۷۶ متن کتاب
- ۲۷۶ خلاصه شبهه
- ۲۷۶ پاسخ
- ۲۸۲ شبهه بیست و سوم. روایت شیخ صدوق در مورد احتمال امامت پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۲۸۲ متن کتاب
- ۲۸۲ خلاصه شبهه
- ۲۸۳ پاسخ

۲۸۴	شبهه بیست و چهارم. روایت شیخ طوسی در مورد وجود مهدی ها بعد از دوازده امام عجل الله تعالی فرجه الشریف
۲۸۴	متن کتاب
۲۸۵	خلاصه شبهه
۲۸۵	پاسخ
۲۹۰	فصل چهارم. ثقه الاسلام کلینی و روایات سیزده امام
۲۹۰	اشاره
۲۹۰	شبهه بیست و پنجم. اختلاف در تعداد امامان علیهم السلام
۲۹۰	متن کتاب
۲۹۰	خلاصه شبهه
۲۹۱	پاسخ
۳۱۴	شبهه بیست و ششم. کتاب هبه الله الکاتب
۳۱۴	متن کتاب
۳۱۶	خلاصه شبهه
۳۱۶	پاسخ
۳۲۳	بخش هفتم: کتاب سلیم و محدودیت شمار امامان علیهم السلام
۳۲۳	اشاره
۳۲۵	فصل اول. کتاب سلیم و خاستگاه اندیشه دوازده امام علیهم السلام
۳۲۵	اشاره
۳۲۵	شبهه بیست و هفتم. کتاب سلیم بن قیس؛ خاستگاه اعتقاد به انحصار شمار امامان علیهم السلام
۳۲۵	متن کتاب
۳۲۶	خلاصه شبهه
۳۲۶	پاسخ
۳۵۵	فصل دوم. اعتماد اندیشوران به کتاب سلیم
۳۵۵	اشاره
۳۵۵	شبهه بیست و هشتم. اعتماد بزرگان شیعه در اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام به کتاب سلیم بن قیس
۳۵۵	متن کتاب

۳۵۵ خلاصه شبهه

۳۵۵ پاسخ

۳۵۹ فصل سوم، شیعیان و کتاب سلیم

۳۵۹ اشاره

۳۵۹ شبهه بیست و نهم، مشکوک بودن کتاب سلیم بن قیس نزد شیعیان

۳۵۹ متن کتاب

۳۵۹ خلاصه شبهه

۳۵۹ پاسخ

۳۶۶ شبهه سیم، ابن غضائری و کتاب سلیم بن قیس

۳۶۶ متن کتاب

۳۶۶ خلاصه شبهه

۳۶۶ پاسخ

۳۷۷ فصل چهارم، شیخ مفید و کتاب سلیم

۳۷۷ اشاره

۳۷۷ شبهه سی و یکم، شیخ مفید و تضعیف کتاب سلیم

۳۷۷ متن کتاب

۳۷۸ خلاصه شبهه

۳۷۸ پاسخ

۳۸۵ بخش هشتم: شبهه های زیدیه

۳۸۵ اشاره

۳۸۵ شبهه سی و دوم، خرده گیری های زیدیه بر احادیث دوازده امام علیهم السلام

۳۸۵ متن کتاب

۳۸۶ خلاصه شبهه

۳۸۷ پاسخ

۴۰۲ شبهه سی و سوم، تواتر و قدمت احادیث دوازده امام علیهم السلام

۴۰۲ متن کتاب

- ۴۰۲ خلاصه شبهه
- ۴۰۳ پاسخ
- ۴۱۲ بخش نهم: دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۴۱۲ اشاره
- ۴۱۲ شبهه سی و چهارم. دلالت نداشتن احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۱۲ متن کتاب
- ۴۱۳ خلاصه شبهه
- ۴۱۳ پاسخ
- ۴۳۹ بخش دهم: امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امام دوازدهم
- ۴۴۵ بخش یازدهم: نقش امام و وجود همیشگی حجت بر روی زمین
- ۴۴۵ اشاره
- ۴۴۷ فصل اول. فایده و نقش امام غایب
- ۴۴۷ اشاره
- ۴۴۷ شبهه سی و پنجم. بی ثمر بودن وجود امام غایب
- ۴۴۷ متن کتاب
- ۴۴۸ خلاصه شبهه
- ۴۴۸ یادآوری
- ۴۵۰ پاسخ فرض اول
- ۴۶۲ پاسخ فرض دوم
- ۴۷۵ فصل دوم. روایات امام زنده ظاهر
- ۴۷۵ شبهه سی و ششم. تعارض روایات امام رضا علیه السلام با وجود امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۴۷۵ متن کتاب
- ۴۷۵ خلاصه شبهه
- ۴۷۶ پاسخ
- ۴۹۷ فصل سوم. دلالت احادیث لزوم وجود امام بر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۴۹۷ شبهه سی و هفتم. حدس و گمان بودن استدلال به احادیث لزوم وجود امام

متن کتاب ----- ۴۹۷

خلاصه شبیه ----- ۴۹۸

پاسخ ----- ۴۹۸

بخش دوازدهم: تصریح امام حسن عسکری علیه السلام به امامت فرزند خویش ----- ۵۰۳

اشاره ----- ۵۰۳

شبهه سی و هشتم. اشاره نکردن امام حسن عسکری علیه السلام به فرزند خویش ----- ۵۰۳

اشاره ----- ۵۰۳

متن کتاب ----- ۵۰۳

خلاصه شبیه ----- ۵۰۴

پاسخ ----- ۵۰۴

فهرست منابع ----- ۵۱۷

درباره مرکز ----- ۵۳۳

حدیث حضور

مشخصات کتاب

سرشناسه: جعفری، جواد، ۱۳۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور: حدیث حضور (دلیل های نقلی وجود امام دوازدهم؛ پاسخ به شبهات کاتب) / جواد جعفری.

مشخصات نشر: قم: آینده روشن، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۴۸۴ص.

شابک: ۲۱۰۰۰۰ ریال: ۳-۵۵-۵۰۷۳-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. امامت شیعه.

موضوع: احمد الکاتب، شبهات درباره مهدویت.

موضوع: الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه.

موضوع: پاسخ به شبهات احمد الکاتب.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ت ۲ / ۵ / ۲۲۴BP

رده بندی دیویی: ۴۶۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۷۴۴۹۹

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

تقديم به روح بلندپرواز امام راحل،

حضرت آیت الله العظمی امام روح الله موسوی خمینی رحمه الله

و تمام مدافعان حریم تشیع

بخش اول: کلیات ۲۱

فصل اول. معرفی نویسنده و کتاب ۲۳

الف) زندگی نامه احمد الکاتب ۲۳

ب) کتاب الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه ۲۴

فصل دوم: کژي های نویسنده ۲۹

الف) تکرار شبهه های کهنه و نخ نما شده بدون اشاره به پاسخ های دانشمندان شیعه ۲۹

ب) نیاوردن اسناد و دلیل های معارض و مخالف ۳۰

ج) ادعاهای بی دلیل ۳۰

د) خلط مباحث برای اثبات نظر خود ۳۱

ه) نتیجه گیری های غلط بر اثر ایجاد ملازمه های نادرست و مغالطه در مباحث ۳۱

و) تحریف روایات و نسبت ناروا به امامان علیهم السلام ۳۲

ز) تحریف سخنان دانشمندان شیعه و دادن نسبت ناروا به آنان ۳۳

بخش دوم: آیات و احادیث مهدویت ۳۹

فصل اول. دلالت آیات و روایات مهدوی ۴۱

شبهه یکم. دلالت نداشتن آیات قرآن و احادیث مهدی و قائم بر شخص خاص ۴۱

متن کتاب ۴۱

خلاصه شبهه ۴۲

پاسخ ادعای اول ۴۲

پاسخ ادعای دوم ۵۵

ص: ۸

شبهه دوم. دلالت نداشتن احادیث غیبت و غایب بر شخص خاص ۷۰

متن کتاب ۷۰

خلاصه شبهه ۷۰

پاسخ ۷۰

خلاصه فصل اول ۸۱

فصل دوم. چگونگی استدلال دانشمندان شیعه به احادیث مهدوی ۸۳

شبهه سوم. دلالت نداشتن روایات مهدویت و غیبت بر امری قبل از وقوع آن ۸۳

متن کتاب ۸۳

خلاصه شبهه ۸۴

پاسخ ۸۵

شبهه چهارم: دلالت نداشتن روایت مرگ و قتل بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف ۹۹

متن کتاب ۹۹

خلاصه شبهه ۹۹

پاسخ ۱۰۰

شبهه پنجم: هم زمان نبودن اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف و اثبات مهدویت ایشان نزد متکلمان ۱۰۴

متن کتاب ۱۰۴

خلاصه شبهه ۱۰۵

پاسخ ۱۰۵

شبهه ششم: صحیح نبودن استدلال به روایات غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف ۱۱۱

متن کتاب ۱۱۱

خلاصه شبهه ۱۱۲

پاسخ ۱۱۲

شبهه هفتم: صحیح نبودن استدلال به روایات دو غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف ۱۱۸

متن کتاب ۱۱۸

خلاصه شبهه ۱۱۹

پاسخ ۱۱۹

شبهه هشتم: مقدم بودن بحث از وجود و امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف بر بحث از غیبت ایشان ۱۲۹

متن کتاب ۱۲۹

ص: ۹

خلاصه شبهه ۱۳۰

پاسخ ۱۳۰

خلاصه فصل دوم ۱۳۱

نتیجه بخش دوم ۱۳۲

بخش سوم: اندیشه محدودیت تعداد امامان علیهم السلام ۱۳۵

فصل اول. متکلمان قرن سوم و اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام ۱۳۷

شبهه نهم: استدلال نکردن متکلمان شیعه به احادیث دوازده امام علیهم السلام ۱۳۷

متن کتاب ۱۳۷

خلاصه شبهه ۱۳۸

پاسخ ۱۳۸

کتابهای قرن سوم ۱۴۳

شبهه دهم: قرار داشتن نظریه امامت در برابر نظریه شور ۱۵۳

متن کتاب ۱۵۳

خلاصه شبهه ۱۵۳

پاسخ ۱۵۳

فصل دوم. شیعیان قرن سوم و اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام ۱۵۷

شبهه یازدهم: معتقد نبودن نخستین شیعیان به خاتم بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ۱۵۷

متن کتاب ۱۵۷

خلاصه شبهه ۱۵۷

پاسخ ۱۵۸

بخش چهارم: آگاهی از نام امام-ان علیهم السلام ۱۶۳

فصل اول. آگاهی ائمه علیهم السلام از فهرست نام امامان ۱۶۵

شبهه دوازدهم: آگاه نبودن امامان علیهم السلام و شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام ۱۶۵

متن کتاب ۱۶۵

خلاصه شبهه ۱۶۶

پاسخ ۱۶۶

۱. احادیث اشاره کننده به نام امامان ۱۶۷

۲. احادیث دلالت کننده بر علم امامان پیشین علیهم السلام به امامان پسین علیهم السلام ۱۶۸

شبهه سیزدهم. روایات آگاه نبودن امامان از فهرست نام ها ۱۷۸

متن کتاب ۱۷۸

خلاصه شبهه ۱۷۹

پاسخ ۱۷۹

شبهه چهاردهم: پرسش های مطرح در دوران امامان علیهم السلام ۱۸۴

متن کتاب ۱۸۴

خلاصه شبهه ۱۸۴

پاسخ ۱۸۵

فصل دوم. اشاره ائمه علیهم السلام به فهرست نام امامان علیهم السلام ۱۸۷

شبهه پانزدهم. راهکار نشان دادن امامان علیهم السلام و اشاره نکردن به فهرست نام امامان علیهم السلام ۱۸۷

متن کتاب ۱۸۷

خلاصه شبهه ۱۸۸

پاسخ ۱۸۸

فصل سوم. آگاهی شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام ۱۹۱

شبهه شانزدهم. پرسش مردم از وظیفه خود هنگام رحلت هر امام علیه السلام ۱۹۱

متن کتاب ۱۹۱

خلاصه شبهه ۱۹۲

پاسخ ۱۹۲

شبهه هفدهم: ناآگاهی جناب زراره از امام بعدی ۱۹۳

متن کتاب ۱۹۳

خلاصه شبهه ۱۹۳

پاسخ ۱۹۴

بخش پنجم: بدا در امامت ۱۹۷

فصل اول. امامت سید محمد ۱۹۹

شبهه هجدهم: بدا در امامت سید محمد ۱۹۹

متن کتاب ۱۹۹

ص: ۱۱

خلاصه شبهه ۱۹۹

پاسخ ۲۰۰

فصل دوم. امامت اسماعیل ۲۱۱

شبهه نوزدهم. بدا در امامت اسماعیل ۲۱۱

متن کتاب ۲۱۱

خلاصه شبهه ۲۱۱

پاسخ ۲۱۱

بخش ششم: اندیشمندان شیعه و فهرست نام امامان علیهم السلام ۲۱۷

فصل اول. اشاره اندیشمندان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام ۲۱۹

شبهه بیستم. اشاره نکردن محدثان و مورخان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام ۲۱۹

متن کتاب ۲۱۹

خلاصه شبهه ۲۱۹

پاسخ ۲۱۹

فصل دوم. شیخ صدوق و تعداد امامان علیهم السلام ۲۴۱

شبهه بیست و یکم. استقرار اعتقاد به دوازده امام در نیمه قرن چهارم و شک شیخ صدوق ۲۴۱

متن کتاب ۲۴۱

خلاصه شبهه ۲۴۱

پاسخ ۲۴۲

فصل سوم. اندیشمندان و روایات امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف ۲۵۳

شبهه بیست و دوم. روایت کفعمی در مورد امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف ۲۵۳

متن کتاب ۲۵۳

خلاصه شبهه ۲۵۳

پاسخ ۲۵۳

شبهه بیست و سوم. روایت شیخ صدوق در مورد احتمال ادامه امامت پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف ۲۵۹

متن کتاب ۲۵۹

خلاصه شبهه ۲۶۰

پاسخ ۲۶۰

شبهه بیست و چهارم. روایت شیخ طوسی در مورد وجود مهدی ها بعد از دوازده امام عجل الله تعالی فرجه الشریف ۲۶۲

متن کتاب ۲۶۲

خلاصه شبهه ۲۶۲

پاسخ ۲۶۲

فصل چهارم. ثقه الاسلام کلینی و روایات سیزده امام ۲۶۹

شبهه بیست و پنجم. اختلاف در تعداد امامان علیهم السلام ۲۶۹

متن کتاب ۲۶۹

خلاصه شبهه ۲۶۹

پاسخ ۲۷۰

شبهه بیست و ششم. کتاب هبه الله الکاتب ۲۹۰

متن کتاب ۲۹۰

خلاصه شبهه ۲۹۱

پاسخ ۲۹۱

بخش هفتم: کتاب سلیم و محدودیت شمار امامان علیهم السلام ۲۹۹

فصل اول. کتاب سلیم و خاستگاه اندیشه دوازده امام علیهم السلام ۳۰۱

شبهه بیست و هفتم. کتاب سلیم بن قیس؛ خاستگاه اعتقاد به انحصار شمار امامان علیهم السلام ۳۰۱

متن کتاب ۳۰۱

خلاصه شبهه ۳۰۲

پاسخ ۳۰۲

فصل دوم. اعتماد اندیشوران به کتاب سلیم ۳۳۱

شبهه بیست و هشتم. اعتماد بزرگان شیعه در اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام به کتاب سلیم بن قیس ۳۳۱

متن کتاب ۳۳۱

خلاصه شبهه ۳۳۱

پاسخ ۳۳۱

فصل سوم. شیعیان و کتاب سلیم ۳۳۵

شبهه بیست و نهم. مشکوک بودن کتاب سلیم بن قیس نزد شیعیان ۳۳۵

متن کتاب ۳۳۵

ص: ۱۳

خلاصه شبهه ۳۳۵

پاسخ ۳۳۵

شبهه سیم. ابن غضائری و کتاب سلیم بن قیس ۳۴۲

متن کتاب ۳۴۲

خلاصه شبهه ۳۴۲

پاسخ ۳۴۳

فصل چهارم. شیخ مفید و کتاب سلیم ۳۵۱

شبهه سی و یکم. شیخ مفید و تضعیف کتاب سلیم ۳۵۱

متن کتاب ۳۵۱

خلاصه شبهه ۳۵۲

پاسخ ۳۵۲

بخش هشتم: شبهه های زیدیه ۳۵۹

شبهه سی و دوم. خرده گیری های زیدیه بر احادیث دوازده امام علیهم السلام ۳۵۹

متن کتاب ۳۵۹

خلاصه شبهه ۳۶۰

پاسخ ۳۶۱

شبهه سی و سوم. تواتر و قدمت احادیث دوازده امام علیهم السلام ۳۷۳

متن کتاب ۳۷۳

خلاصه شبهه ۳۷۴

پاسخ ۳۷۴

بخش نهم: دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف ۳۸۵

شبهه سی و چهارم. دلالت نداشتن احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ۳۸۵

متن کتاب ۳۸۵

خلاصه شبهه ۳۸۶

پاسخ ۳۸۷

بخش دهم: امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امام دوازدهم ۴۱۱

بخش یازدهم: نقش امام و وجود همیشگی حجت بر روی زمین ۴۱۷

فصل اول. فایده و نقش امام غایب ۴۱۹

شبهه سی و پنجم. بی ثمر بودن وجود امام غایب ۴۱۹

متن کتاب ۴۱۹

خلاصه شبهه ۴۲۰

یادآوری ۴۲۰

پاسخ فرض اول ۴۲۲

پاسخ فرض دوم ۴۳۵

فصل دوم. روایات امام زنده ظاهر ۴۴۷

شبهه سی و ششم. تعارض روایات امام رضا علیه السلام با وجود امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف ۴۴۷

متن کتاب ۴۴۷

خلاصه شبهه ۴۴۷

پاسخ ۴۴۸

فصل سوم. دلالت احادیث لزوم وجود امام بر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف ۴۶۹

شبهه سی و هفتم. حدس و گمان بودن استدلال به احادیث لزوم وجود امام ۴۶۹

متن کتاب ۴۶۹

خلاصه شبهه ۴۷۰

پاسخ ۴۷۰

بخش دوازدهم: تصریح امام حسن عسکری علیه السلام به امامت فرزندان خویش ۴۷۵

شبهه سی و هشتم. اشاره نکردن امام حسن عسکری علیه السلام به فرزند خویش ۴۷۵

متن کتاب ۴۷۵

خلاصه شبهه ۴۷۶

پاسخ ۴۷۶

سخن پایانی ۴۸۵

فهرست منابع ۴۸۹

مقدمه

از جمله مسائل مهم در موضوع مهدویت، ولادت و وجود امام عصر، حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف است. بسیاری از مسائل دیگر مانند غیبت و نقش امام عجل الله تعالی فرجه الشریف غایب، به اثبات ولادت و وجود آن حضرت بستگی دارد. دانشمندان شیعه برای اثبات این امر مهم، دلیل های متعددی آورده اند که به طور کلی این دلیل ها را به سه گروه می توان تقسیم کرد: کلامی، نقلی و تاریخی. دلیل های نقلی شامل آیات قرآن و روایت های رسیده از طریق شیعه و اهل تسنن است.

احمد الکاتب از نویسندگان عرب زبان در صدد انکار ولادت و وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است. از این رو در کتاب خویش در صحت دلیل های نقلی و نیز در دلالت آن ها بر مقصود شیعه تردید کرده است. این نوشتار ضمن نقل عین عبارت های وی به نقد و پاسخ گویی به آن ها می پردازد.

شاید بتوان در بیان اهمیت موضوع به شرح همین نکته بسنده کرد که پایه و اساس تشیع و افتراق آن با اهل تسنن اعتقاد به وجود امام است. امامت از اصول مذهب امامیه به شمار می رود و در حال حاضر امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف مصداق آن است. نظام مرجعیت و ولایت فقهای شیعه یعنی نظام اجتماعی و سیاسی شیعه بر پایه وجود امامی زنده پایه گذاری شده است و آنان نمایان امامی غایب اما موجود هستند. بنابراین اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف از پایه ای ترین مباحث اعتقادی شیعه است و در این موضوع نیز آیات و احادیثی که از طریق فریقین نقل شده از مهم ترین دلیل های بحث است. در نتیجه بحث از ادله نقلی برای اثبات وجود فعلی

امام، اهمیت فراوان و جایگاهی خاص دارد.

آیات و احادیث مربوط به امام عصر در قدیمی ترین کتاب های در دسترس امامیه آمده است، مانند کتاب سلیم بن قیس، اصل ابی سعید عصفری و مختصر إثبات الرجعه فضل بن شاذان. احادیث اثبات کننده وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در معتبرترین کتاب های شیعه مانند کتاب کافی آمده است. در طول دوران تألیف کتب شیعه همواره این احادیث نقل شده اند.

پاسخ به اشکالات ایراد شده بر احادیث وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز پیشینه ای بیش از هزار ساله دارد. برای نمونه شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به برخی از این اشکال ها پاسخ داده است.

شبهات مطرح شده در کتاب احمد الکاتب به همت محققان پاسخ های متعددی دریافت کرده که البته اکثر آن ها ناظر به قسمت اول کتاب وی یعنی اصل مقام امامت و امامت یازده امام پیشین علیهم السلام است، مانند کتاب التشیع المفتری علیه نوشته خالد العطیه چاپ ۱۴۲۱ قمری که ابتدا به صورت سلسله مقالات در مجله المنهاج از شماره ۱۵ (پاییز ۱۳۷۸) تا شماره ۲۰ به چاپ رسیده بود، نیز کتاب الشهاب الثاقب للمحتج بکتاب الله نوشته عالم سیط النیلی و دیگر کتاب کوچکی با عنوان شبهات مهدوی دوران ما (پاسخ به شبهات احمد الکاتب) نوشته سید طلال فخرالدین که به طور مستقیم ناظر به کتاب وی نیست.

احمد الکاتب در مقدمه کتابش که تجدید چاپ شده می آورد: برخی در

اصل امامت به من پاسخ داده اند در حالی که اصل بحث من در وجود و امامت امام دوازدهم است.

البته برخی محققان نیز به قسمت مهدویت کتاب وی پاسخ داده اند، مانند کتاب شبهات و ردود نوشته سامی بدری و کتاب متاهات فی مدینه الضباب، (حوار مع احمد الکاتب حول الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف)، شبکه الهجر (محمد سند). همچنین کتاب دفاع

عن التشيع نوشته نذیر حسنی. اخیراً نیز هاشم العمیدی در مقاله ای با عنوان «روایات الغیبه و الغائب» که در مجموعه مقالات مؤتمر الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و مستقبل العالم به چاپ رسید به نقد نوشته وی پرداخته است.

پاسخ های استاد سامی بدری مربوط به زمانی است که «کاتب» برای اولین بار سخنانش را در نشریه ای چاپ کرده بود (۱۹۹۵ میلادی). از این رو متن کتاب وی با مقاله اش تفاوت دارد و تغییراتی در آن داده است. پاسخ های استاد نیز بسیار موجز و مختصر است و چنان که از نامه های کاتب برمی آید وی را قانع نکرده است. کتاب متاهات نیز حاصل مکاتبات اینترنتی است و طبیعی است که در آن فضا، مجال برای طرح عمیق و مفصل مطالب یافت نمی شود. کتاب دفاع عن التشيع و نیز به متن کامل کتاب وی پرداخته و چون پاسخ تمام کتاب وی است پاسخ ها مختصر و گاه جای مناقشه دارد. مقاله «روایات الغیبه و الغائب» هم به بخشی از سخنان وی پرداخته است.

همین مختصر گویی ها باعث شده احمد الکاتب گمان برد که پاسخ کاملی وجود ندارد و دانشمندان شیعه تنها می توانند به برخی نکات اشاره کنند. لذا وی می گوید همه از پاسخ دادن به من طفره می روند و یا تنها به موجز گویی بسنده می کنند.

بر این اساس و نیز با توجه به تجدید چاپ کتاب وی ضروری به نظر رسید که قسمتی از کتاب وی به طور مفصل بررسی و پاسخ داده شود تا معلوم گردد ادعاهای وی کاملاً بی اساس و مخالف واقعیت مندرج در منابع و مدارک است.

این تحقیق در پی آن است که پاسخ دهد. آیات و احادیث مهدوی چگونه بر شخص خاص و معینی دلالت دارد؟ دانشمندان شیعه چگونه به روایات مهدوی استدلال کرده اند؟ متکلمان شیعه قبل از قرن چهارم چگونه به احادیث دوازده علیهم السلام امام استدلال کرده اند؟ به چه دلیل شیعیان از اول معتقد به ختم امامت با فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند؟ چگونه ثابت می شود امامان علیهم السلام و شیعیان از فهرست نام

امامان علیهم السلام خبر داشتند؟ چرا امامان علیهم السلام به فهرست نام ائمه علیهم السلام در پاسخ به شیعیان اشاره نمی کردند؟ چگونه شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام مطلع بودند؟ احادیث بدا در امامت چگونه با معلوم بودن نام امامان علیهم السلام سازگاری دارد؟ محدثان و مورخان قرن سوم و قبل از آن چگونه به احادیث فهرست نام امامان علیهم السلام اشاره کرده اند؟ چرا شیخ صدوق در تعداد امامان علیهم السلام شك داشته است؟ احادیثی که می گوید بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف امامانی می آیند چه معنایی دارد؟ احادیثی که موهن عدد سیزده برای تعداد امامان علیهم السلام است چگونه معنا می شود؟ رابطه کتاب سلیم بن قیس و احادیث دوازده امام علیهم السلام چگونه است؟ اندیشمندان شیعه تا چه میزان به کتاب سلیم اعتماد کرده اند؟ شیعیان تا چه میزان به کتاب سلیم اعتماد کرده اند؟ سخن شیخ مفید در مورد کتاب سلیم چیست؟ فرقه زیدیه چه شبهاتی را علیه شیعه مطرح کرده است؟ احادیث دوازده امام علیهم السلام چگونه بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت می کند؟ امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف چه سودی دارد؟ روایاتی که گویای شرط ظاهر بودن برای امام است، چگونه با امامت امام غایب سازگاری دارد؟ احادیث لزوم امام علیه السلام در هر زمان چگونه بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت می کند؟ امام حسن عسکری علیه السلام چگونه بر امامت و جانشینی فرزند خویش تصریح کرده است؟

امیدوارم تلاش حاضر رضایت حضرت حق و خشنودی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را در پی آورد. همچنین در رفع شبهات قدمی مؤثر باشد و مورد توجه اندیشمندان و فرهیختگان آزاداندیش قرار گیرد و حقیر را از پیشنهاد و انتقاد خود محروم نفرمایند.

جواد جعفری

بهار ۱۳۹۴ شهر مقدس قم

اول رجب المبارک ۱۴۳۶

بخش اول: کلیات

اشاره

این بخش به بیان کلیات بحث می پردازد و شامل دو فصل است. فصل اول به معرفی احمد الکاتب و کتابش اختصاص یافته است. فصل دوم انحراف های نویسنده را به صورت موضوع بندی شده بیان می کند.

فصل اول. معرفی نویسنده و کتاب

اشاره

این فصل ابتدا به معرفی احمد الکاتب و سپس به معرفی کتابش الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف حقیقه تاریخیه ام فرضیه فلسفیه می پردازد.

الف) زندگی نامه احمد الکاتب

کاتب در سال ۱۹۵۳ میلادی در شهر کربلا به دنیا آمد. احمد کاتب اسم مستعار اوست. اسم اصلی وی عبدالرسول لاری است. پدرش عبد الزهراء کاسب ساده ای بود که مهر و تسبیح می فروخت. و مادرش شکریه دختر عباس الهزّ است. خود، نام اجدادش را چنین گفته: عبد الأمير بن حبيب بن جاسم بن مهدی بن أحمد بن عبدالله بن جاسم بن محمد بن شیخ عمران از آل مراد از آل الشیخ از بنی أسد.

وی در مدرسه آیت الله شیرازی نزد سید محمد شیرازی، سید کاظم قزوینی، شیخ غلام وفایی، شیخ جعفر هادی، سید محمد تقی مدرس، سید جعفر رشتی و شیخ ضیاء زبیدی درس خوانده است.

احمد کاتب در سال ۱۳۷۰ق عراق را ترک کرد و به کویت رفت. در آن جا در تحریریه مجله صوت خلیج مشغول به کار شد. با پیروز انقلاب اسلامی در ایران، کاتب کویت را ترک گفت و به تهران آمد. در سازمان عمل اسلامی (یک سازمان شیعی عراقی است که تحت نظر آیت الله سید محمد شیرازی تأسیس شد) به ریاست سید محمد تقی مدرس مشغول به کار شد و در بخش سیاسی رادیو عربی تهران نیز فعالیت می کرد. در سال ۱۹۸۶م به سودان منتقل شد و شروع به دعوت به تشیع امامیه کرد و نتایج هم

گرفت. در سال ۱۹۸۸م احمد کاتب به ایران آمد. وقتی رابطه ایران با سازمان عمل تیره شد وی ایران را به مقصد لندن ترک گفت و در همان جا پناهندگی سیاسی گرفت. وی هنوز هم در لندن اقامت دارد. و در برنامه های شبکه های ماهواره ای شرکت می کند.

کاتب در زمانی که شیعه بود با زنی شیعه از شهر حاروف در جنوب لبنان ازدواج کرد و دارای چند دختر شد.

تألیفات وی عبارتند از: ۱. الامام الحسين عليه السلام كفاح في سبيل العدل و الحريه. اين اولین کتاب او است که در سال ۱۹۷۰م تألیف کرد. ۲. الامام الصادق عليه السلام معلم الإنسان.

۳. تجربتان في المقاومة (در مورد انقلاب بیست و انقلاب تنباکو در ایران) ۴. عشره ناقص واحد يساوي صفر (در مورد ضرورت ایمان به امامت برای محقق شدن ایمان) ۵. آلیه الواحده. ۶. الحریه فی الاسلام. ۷. مشکله النفاق فی العمل الاسلامی. ۸. الایمان يتجلی فی الحیاه السیاسیه والاقتصادیه والاجتماعیه. ۹. مذکرات فاطمه الزهراء. ۱۰. تطور الفكر السیاسی الشیعی من الشوری إلى ولایه الفقیه. ۱۱. نقد و تقییم کتاب کفایه الأثر فی نصوص الاثنی عشر. (۱)

(ب) کتاب الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشريف حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه

به رغم دل سوزانی که دین و عقیده را گرفتار اوهام و خرافه ها یافته اند و با انگیزه زدودن آن ها از چهره دین دست به قلم شده اند، همواره قلم به دستانی بوده اند که به دلیل کینه و عناد، به تخریب برخی از اندیشه ها می پرداخته اند.

بی تردید، نوع انگیزه آن نویسندگان در چگونگی بررسی مطالب و تحلیل آن ها، تأثیری اساسی و انکارناپذیر دارد. به همین دلیل، با مراجعه به نوشته ها انگیزه نویسنده را نیز می توان تشخیص داد.

سویه نوشته های دشمن اسلام یا دشمن مذهب اهل بیت علیهم السلام در نقد عقاید امامیه، از همان نخست روشن است. افرادی، مانند کسروی و قفاری که هدفی غیر از تخریب

۱- نک: علی کورانی عاملی، الموظف الدولی، آقای کورانی می نویسد خود کاتب این مشخصات را برایم نوشته است: کتب لی فی شبکه هجر: ۱۶/۱۲/۱۹۹۹.

ندارند، اگر عقاید شیعه را غلط معنا کنند و یا دلایل و استدلال‌ها را گزینشی و ناقص بیاورند و یا به آن‌ها وارونه بنگرند، جای تعجب ندارد، ولی از کسی که معتقد و حتی مدافع مکتب است و یا دست کم خود را چنین شناسانده و ادعا می‌کند دل سوز و آزاداندیش است و در صدد اصلاح و بیان حقیقت برآمده، انتظار می‌رود که در مرحله نخست، همه دلایل‌ها و استدلال‌ها را ذکر کند و همه پاسخ‌های بزرگان مکتب را درباره شبهه‌ها و اشکال‌ها برشمرد و آن‌گاه در مرحله دوم چون به آن مکتب اعتقاد دارد از آن دلایل‌ها و پاسخ‌ها دفاع کند و در مرحله سوم اگر دلیلی دفاع منطقی نپذیرفت، آزاداندیشی و اهل حقیقت بودن او را از تقلید کورکورانه به دور دارد و زبانش را به بیان حق و حقیقت بگشاید و بیان واقعیت را بر تعصبات فرقه‌ای ترجیح دهد.

احمد الکاتب کتاب تطوّر الفكر السياسي الشيعي من الشوری إلى ولاية الفقيه را با ویرایش جدید (خلاصه کردن بخش اول و سوم کتاب) و عنوان: الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشريف حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه در سال ۲۰۰۷ منتشر کرد. این کتاب دارای ۲۴۴ صفحه و سه بخش است. بخش اول، نظریه الإمامه الإلهیه لأهل البيت (۴۰ صفحه). بخش دوم، الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشريف حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه (۱۶۳ صفحه). بخش سوم، تطوّر الفكر السياسي الشيعي فی عصر الغیبه (۳۵ صفحه). چنان‌که از مقدمه کتاب جدید و حجم آن نیز معلوم است اصل سخن وی در بخش دوم است که به انکار وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشريف می‌پردازد. بخش دوم سه فصل دارد. فصل اول دلایل‌های وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف، فصل دوم مناقشه در نظریه امامیه، فصل سوم چگونگی شکل‌گیری نظریه مهدی امام دوازدهم. فصل دوم که ردّ دلایل‌های وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف است خود دارای شش گفتار است که سه گفتار آن اصلی می‌نماید. گفتار دوم که نقد دلایل‌های کلامی است، گفتار سوم که نقد دلایل‌های نقلی است، گفتار چهارم که نقد دلایل‌های تاریخی است. در این پژوهش، گفتار سوم به تفصیل بررسی می‌شود تا روش احمد الکاتب که از این پس «نویسنده» نام می‌گیرد، در بحث و تحقیق و پیرو آن، انگیزه او از

نوشتن این کتاب روشن شود.

به راستی نویسنده از کدام گروه است و چه انتظاری از او باید داشت؟ وی خود را در مقدمه کتاب چنین معرفی می کند:

من شیعه دوازده امامی متولد شدم و از کودکی مبلغ این مذهب بودم

و در حوزه علمیه بزرگ شدم و چند کتاب در مورد امامان نوشتم. بعد

متوجه خلأ کتاب های تاریخی در حوزه علمیه شدم و خدا را شکر کردم که در ایران هستم. (۱)

جملات مقدمه کتاب نشان می دهد وی در پی شناخت حقیقت، با خواندن منابع تاریخی که به قول وی در حوزه متداول بوده، به اشکال ها و پرسش هایی برخورد و چون پاسخی برای آن ها نیافته، به چاپ و انتشار آن ها پرداخته تا علم را به پیش برد و محققان و آزاداندیشان را به تحقیق و اندیشه وادارد. وانگهی کسی گمان نمی برد که وی مانند بهایی یا وهابی، مستندها و استدلال ها را تحریف کرده و یا به غلط معنا کرده است؛ بخش هایی را نقل کند و بخش هایی را نادیده بگیرد تا این گونه واقعیت ها را وارونه بنمایاند.

برای نمونه، نویسنده در یازده صفحه (۱۲۴ تا ۱۳۵) از این کتاب ۲۴۴ صفحه ای، به نقد احادیث پرداخته است. با بررسی همین مقدار از کتاب، شواهد فراوانی بر این واقعیت تلخ می توان یافت. وی قسمتی از این بخش را به صورت مقاله در نشریه شوری در سال ۱۴۱۶ قمری (۱۹۹۶م) چاپ کرده که چند ماه پس از نشر آن، استاد سید سامی بدری، مشکلات و اشتباهات وی را در ردیه تذکر داده است، اما وی به جای نقد جواب ایشان یا بازنگری در نوشته های خویش، همان مطالب را در قالب کتاب «تطور» در سال ۱۹۹۸ میلادی چاپ کرده و در جواب ایشان نوشت:

میل ندارم قبل از چاپ کتابم در ردی که بر ضد من منتشر کرده ای، به بحثی

۱- نک: تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوری الی ولایه الفقیه، ص ۱۵، مقدمه کتاب.

مفصل پا گذارم. (۱)

آن چه وی در این بحث به آن پرداخته، از سر اشتباه یا غفلت نمی تواند باشد و کسی نمی تواند بگوید هر نویسنده ای ممکن است دچار اشتباه شود؛ زیرا استاد سید سامی بدری پیشتر مواردی را برشمرده و به وی یاد آورده اما او با علم و عمد بدون اندک اشاره ای به اشکالات، دوباره به نشر آن ها پرداخته است.

به راستی هدف وی از آوردن این مطالب در نشریه، پیش از چاپ کتاب چه بوده است؟ آیا می خواسته درستی یافته هایش را بسنجد؟ اگر چنین بوده، چرا به نکته سنجی های استاد سید سامی بدری بی توجهی کرده و به آن ها پاسخ نگفته است؟ آیا روش آزاداندیشی و به دنبال حقیقت بودن چنین است؟ آیا این گونه برخورد با مسائل علمی گویا نیست که نتیجه تحقیق وی از پیش روشن بوده و او به هر وسیله در پی اثبات همان نتیجه بوده و پای بندی به حقیقت و التزام به آن چه اسناد و مدارک گویای آن است، در تحقیق وی جایی ندارد؟

افزون بر این، نویسنده هرگز مذهب خود را بیان نمی کند. پیدا نیست که وی به چه مسلکی اعتقاد دارد؛ آیا شیعه است یا سنی و یا التقاطی است و مذهب دیگری را پایه گذارده است؟ آیا وی که خود را منادی وحدت مسلمانان شناسانده، نباید صادقانه به وضوح اعلان نماید که به چه چیزی اعتقاد دارد و در کجای امت اسلامی جای دارد؟ اگر از امامیه است، چرا منابع و راویان امامیه را جعلی و دروغ گو می خواند؟ (۲) اگر بزرگانی چون مرحوم کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی و بسیاری دیگر، جعل کنندگان حدیث یا راویان حدیث های جعلی اند، پس وی عقاید خود را از کدام کتاب گرفته است؟ آیا درست است که محقق شیعه، درستی و نادرستی احادیث را با کتاب های

۱- لا- ارید أن أخوض معك فی جدال مفصّل حول ما نشرت ضدی من ردود قبل أن أنشر کتابی. (نک: حوارات احمد الکاتب، ص ۲۶)

۲- «ثم بدأ الرواه یختلقون الروایات شیئاً فشیئاً» (الامام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟، ص ۱۳۱)

تاریخی اهل تسنن بسنجد؟ آیا منطقی است که انتظار داشته باشد کتاب های حدیثی شیعه با کتاب های تاریخی اهل تسنن هم خوانی داشته باشد؟ اگر از دیگر فرقه های شیعی یا از اهل تسنن است، منظورش از به کار بردن واژه «امام» برای اهل بیت علیهم السلام چیست؟ اگر اعتقاد دارد این بزرگواران باید در شورا رأی می آوردند و مردم آنان را انتخاب نکردند، پس چرا به آنان امام می گوید؟ آنان را در چه زمینه ای امام می داند؟ چرا به روشنی جایگاه خود را بیان نمی کند و پس از فهمیدن نادرستی پندارهایش، گاهی خود را در جایگاه اهل تسنن قرار می دهد و گاهی زیدی یا فطحی و... می شود؟ آیا با تذبذب که نشان خدعه است، منادی وحدت میان امت اسلامی می توان شد؟

فصل دوم: کژی های نویسنده

اشاره

این فصل به برخی از نکات که نویسنده در این چند صفحه به آن ها پرداخته، فهرست وار اشاره می کند. تفصیل و توضیح هر نکته در متن کتاب می آید:

الف) تکرار شبهه های کهنه و نخ نما شده بدون اشاره به پاسخ های دانشمندان شیعه

الف) تکرار شبهه های کهنه و نخ نما شده بدون اشاره به پاسخ های دانشمندان شیعه

۱. سرگردانی مردم پس از شهادت هر امام علیه السلام (شیخ صدوق و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده اند. شبهه دوازدهم)؛

۲. بدا در امامت (شیخ صدوق و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده اند.

شبهه هجدهم)؛

۳. تردید در شمار امامان علیهم السلام به دلیل تردید در وقایع بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

(سید مرتضی شاگرد شیخ مفید و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده اند. شبهه بیست و یکم)؛

۴. چگونگی دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام (شیخ طوسی شاگرد شیخ مفید و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده اند. شبهه

سی و چهارم).

۵. اعتقاد به وجوب ظاهر بودن امام علیه السلام (شیخ صدوق پاسخ آن را از ابن قبه نقل کرده است. شبهه سی و ششم)

ب) نیاوردن اسناد و دلیل های معارض و مخالف

۱. به متن کتاب های ابوسهل و ابراهیم نوبختی که به دوازده امام علیهم السلام پرداخته اند،

اشاره ای نکرده است؛ (شبهه نهم)

۲. به روایاتی که امامان علیهم السلام چند امام پس از خود را شناسانده اند، اشاره نکرده است؛ (شبهه دوازدهم)

۳. به روایتی صحیح از امام رضا علیه السلام که زراره امام بعدی را می شناخته اشاره نکرده است؛ (شبهه هفدهم)

۴. به روایت رحلت زراره استناد می کند، اما هرگز به یاد نمی آورد که احمد بن هلال در سند آن واقع شده است که خود او را غالی ملعون خوانده است؛ (شبهه هفدهم)

۵. روایت آمدن دوازده امام پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را آورده، اما به روایتی که بنا بر آن، منظور از دوازده امام، امامان جدیدی نیستند، بلکه دوازده نفر از شیعیان هستند، نمی پردازد؛ (شبهه بیست و چهارم)

۶. آمار احادیث دوازده امام علیهم السلام را در کتاب های مرحوم کلینی و شیخ صدوق و خزاز می آورد، اما به آمار آن ها در کتاب نعمانی که نظر وی را نقض می کند، هیچ اشاره ای نکرده است؛ (شبهه بیست و هفتم)

۷. در سندهای کتاب سلیم تنها به سندهایی که به دلیل وجود ابوسمینه و ابن هلال ضعیف هستند، اشاره می کند و هرگز از سندهای صحیح سخنی به میان نمی آورد؛ (شبهه بیست و نهم)

۸. در کل بحث از دوازده امام هیچ اشاره ای به روایات صحیح السند دوازده امام علیهم السلام نمی کند و هیچ پاسخی به آن ها نمی دهد. (شبهه نهم تا سی و چهارم)

ج) ادعاهای بی دلیل

۱. می گوید کتاب سلیم در قرن چهارم نوشته شده، اما هیچ مدرکی نمی آورد تا آن را ثابت کند؛ (شبهه بیست و هفتم)

۲. ادعا می کند احادیث دوازده امام را در گذر زمان جعل کرده اند، اما دریغ از یک سند برای این ادعا؛ (شبهه بیست و هفتم)

۳. می گوید عموم شیعه در کتاب سلیم شک داشته اند، اما دلیلی پیش نمی کشد تا

این عمومیت را ثابت کند؛ (شبهه بیست و نهم)

۴. علی بن ابراهیم قمی را از جاعلان حدیث می‌شمارد، اما یک سند هم نمی‌آورد تا وی را جاعل یا حتی ضعیف بخواند. (شبهه سی و سوم)

د) خلط مباحث برای اثبات نظر خود

۱. شهرت روایات دوازده امام علیهم السلام را با اصل وجود احادیث دوازده امام علیهم السلام مخلوط کرده است و دلیل‌هایی که می‌آورد، در صورت درستی، شهرت را رد می‌کند، نه اصل وجود روایت را؛ (شبهه چهاردهم)

۲. امتداد امامت تا قیامت را با آمدن پی در پی امامان علیهم السلام یکی پنداشته، در حالی که این دو بحث از هم جدایند؛ (شبهه یازدهم)

۳. خلط امامت شأنی و امامت بالفعل و پیرو آن، برداشت نادرست از روایات «الامام کیف يعرف امامته» که به فعلیت یافتن امامت اشارت دارد و با روشن بودن امامت شأنی از ازل تفاوت دارد؛ (شبهه چهاردهم)

۴. خلط روایات شمار امامان علیهم السلام با روایات نام و اوصاف امامان علیهم السلام که باعث شده حیرت مردم را دلیل بر نبود روایات بر شمار امامان علیهم السلام بپندارد، در حالی که این دو از هم جداست و شاید کسی تعداد را بداند، اما مشخصات را نداند. (شبهه دوازدهم)

۵. خلط دلیل نقلی به دلیل عقلی برای تا نتیجه به قول وی حدسی شود. (شبهه سی و هفتم)

ه) نتیجه گیری های غلط بر اثر ایجاد ملازمه های نادرست و مغالطه در مباحث

۱. چون متکلمان به احادیث دوازده امام علیهم السلام استناد نکرده اند، پس چنین احادیثی نبوده است؛ (شبهه نهم)

۲. چون امامت تا قیامت امتداد دارد، پس باید پی در پی امام علیه السلام بیاید؛ (شبهه نهم)

۳. چون شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام آگاهی نداشته اند، پس به انحصار شمار امامان علیهم السلام هم معتقد نبوده اند؛ (شبهه نهم)

۴. چون امامان علیهم السلام راه‌هایی برای تشخیص امام بعد بیان کرده اند، پس فهرست نام

امامان علیهم السلام وجود نداشته است؛ (شبهه پانزدهم)

۵. چون امامان علیهم السلام در پاسخ سؤال از امام یا امامان بعد، فهرست نام امامان علیهم السلام را رو نکرده اند، پس فهرستی نبوده است؛ (شبهه پانزدهم)

۶. چون شیخ صدوق اتفاقات بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمی داند، پس در تعداد امامان شک دارد. (شبهه بیست و یکم)

۷. چون نویسندگان بعدی تعداد بیشتری از روایات را در باب دوازده امام آورده اند، پس آن ها را جعل کرده اند؛ (شبهه بیست و هفتم)

۸. چون روایتی را راوی ضعیف نقل کرده، پس جعلی است؛ (شبهه بیست و نهم)

(و) تحریف روایات و نسبت ناروا به امامان علیهم السلام

۱. درباره روایت رحلت جناب زراره می گوید: فرزندش برای خبر گرفتن از امام جدید رفته بود، با آن که شیخ صدوق تصریح می کند در روایت خبر بدون قید آمده است و هرگز نیامده که او رفته بود تا خبر از امام بعد بگیرد؛ (شبهه هفدهم)

۲. ادعا می کند که در تعدادی از روایات، امام هادی علیه السلام ابتدا به فرزندش سید محمد وصیت کرده بود، در حالی که شیخ صدوق تصریح می کند در هیچ روایتی چنین وصیت نیامده است؛ (شبهه هجدهم)

۳. در روایت شفاعت زراره، عبارت «لجهله بالامام» وجود ندارد، بلکه چنان که شیخ صدوق تصریح کرده، نشان علم زراره به امام بعد است. اما نویسندگان این عبارت را افزوده است. (شبهه سی و دوم)

۴. نسبت دادن احادیث امامان پیشین علیهم السلام به امام رضا علیه السلام برای اثبات ادعای خود؛ (شبهه سی و ششم)

۵. ادعا می کند امام حسن عسکری علیه السلام هیچ اشاره ای به امامت فرزندش نکرده است در حالی که روایات فراوانی از ایشان وجود دارد؛ (شبهه سی و هشتم)

(ز) تحریف سخنان دانشمندان شیعه و دادن نسبت ناروا به آنان

۱. نوبختی به امتداد امامت در نسل امام عسکری علیه السلام اشاره کرده و نویسندگان آن را به

نسل امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف تحریف کرده است؛ (شبهه یازدهم)

۲. مدعی شده مرحوم کلینی و نعمانی و شیخ صدوق در اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام به کتاب سلیم اعتماد کرده اند، در حالی که این بزرگان کمتر از ده درصد روایات را از سلیم نقل کرده اند و بیش از نود درصد روایات را از غیر این کتاب نقل کرده اند؛ (شبهه بیست و هشتم)

۳. انتقاد شیخ مفید از شیخ صدوق برای بحثی در باب تقیه است، اما نویسنده برای کتاب سلیم آورده است؛ (شبهه سی و یکم)

۴. شیخ مفید برای استفاده از کتاب سلیم به عموم هشدار می دهد، اما نویسنده به شیخ مفید نسبت تضعیف می دهد؛ (شبهه سی و یکم)

۵. شیخ صدوق روایت شفاعت زراره را برای اثبات علم او به امام بعدی آورده، اما نویسنده درست عکس آن را معنا کرده و مدعی شده شیخ صدوق چند بار از سخن خویش برگشته است؛ (شبهه سی و دوم)

۶. شیخ صدوق در جواب زیدیه برای مرحوم زراره جواب مستقلی داده، اما نویسنده ادعا کرده او برای همه یک جواب داده است؛ (پاسخ شبهه سی و دوم)

۷. می گوید شیخ صدوق اشکالات زیدیه را آورده و رد نکرده است، در حالی که ایشان یک به یک به تفصیل پاسخ داده است. (شبهه سی و دوم)

چنان که پیداست، تنها در کمتر از پنج درصد این کتاب بیش از چهل مورد به صورت فهرست وار می توان شمرد که همگی خلاف واقع و نادرست است و یا دور از شیوه تحقیق و شأن آزاداندیشی است و کسی که به علم و صداقت، حرمت می نهد و حقیقت را دنبال می کند، هرگز چنین نمی نویسد.

با این حال، چگونه می توان پذیرفت که نویسنده برای بیان حقیقت، کتاب نوشته است و آزاداندیشی او را واداشته تا نتیجه تحقیقش را بازتاباند؟ آیا می توان پذیرفت وی با تحریف و دادن نسبت های دروغ به امامان علیهم السلام و دانشمندان شیعه می کوشد میان

امت اسلامی وحدت ایجاد کند؟

به راستی انگیزه و هدف نویسنده از نوشتن این کتاب چیست؟ مقدمه کتاب وی، نوع نگاهش را به مهدویت نشان می دهد. وی درباره حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می نویسد:

اما ایمان به این امام مسئله ای زنده و به روز است... و از این جهت تأثیری چندان در روابط داخلی و خارجی آن ها دارد (۱) ... بنابراین مسئله وجود

امام مهدی امام دوازدهم محمد بن الحسن العسکری، مسئله تاریخی یا مربوط به آینده محسوب نمی شود و جایگاهی زنده، به روز و فکری و سیاسی یافته است. (۲)

او به یکی از تأثیرهای مهدویت چنین اشاره می کند:

و به نظر من بحران بین مرجعیت و دموکراسی تا زمانی که علت این مشکل به صورت کامل معالجه نشود، ادامه خواهد داشت و آن نظریه نیابت عام از امام مهدی است که به فقها آن هاله مقدس و مطلق را داده است؛ زیرا از این نظریه نمی توان رها شد، مگر با بررسی و فهم جریان تولد امام دوازدهم. (۳)

چنان که پیداست، نویسنده مهدویت را عقیده ای مقدس نمی داند؛ نگاهی که آموزه های دینی از آن خبر داده اند. وی مهدویت را عاملی برای پیش برد اسلام و مبارزه با استعمار نمی داند، بلکه آن را سدی در برابر دموکراسی قلمداد می کند.

نویسنده خواهان دموکراسی غربی است؛ دموکراسی که همه چیز را نسبی و رأی

۱- «و لكن الإيمان بهذا الإمام مسئله حیویه معاصره... و من ثم فإنها تلعب دوراً كبيراً في علاقاتهم الداخليه و الخارجيه.» (الامام المهدي حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟، ص ۱۱)

۲- «و من هنا فإن مسئله وجود الإمام المهدي الثاني عشر محمد بن الحسن العسکری لم تعد مسئله غيبیه تاريخيه أو مستقبليه و إنما أضحت شأناً معاصراً حیویاً فکریاً سياسياً» (الامام المهدي حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟، ص ۱۴)

۳- «و في رأی أن الأزمه بين المرجعيه و الديموقراطيه ستستمر ما لم تتم معالجه جذر المشكله و هي نظريه النيايه العامه عن الإمام المهدي التي تعطى لفقهاء تلك الهاله المقدسه و المطلقه حيث لا يمكن التخلص من هذه النظرية إلا بدراسه قضيه ولاده الامام الثاني عشر.» (تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوری الى ولايه الفقيه، ص ۱۰)

اکثریت را جواز هر خلاف شرع و عقل می داند. بی گمان، وی در این راه مرجعیت دینی فقیهان شیعه را مانعی بزرگ می بیند؛ اینان که نایبان امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند. پس نخست خود را به ولایت فقیه معتقد می خواند، بعد در آن شک می کند و باعث می شود در مسئله غیبت کبری تحقیق کند. تحقیق در غیبت کبری نیز در او تردید می آفریند. لذا در غیبت صغری بررسی می کند و در آن بحث هم به تردید برمی خورد و سرانجام اصل مسئله وجود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را انکار می کند. (۱)

وی در این وادی چنان کژ اندیشیده که بدیهی ترین مسائل را خلط کرده و در هم آمیخته تا شاید دست کم کسانی را که در فضای ایران نمی زیند، بتواند به کژراهه کشاند. وی می نویسد:

چرا امروز شیعه شرایط امامت را رها کرده که عصمت و نصّ (آمدن نام او در فهرست امامان) و از نسل امام حسین علیه السلام بودن است و شرایط فرقه زیدیه را پذیرفته که فقهت و عدالت و انتخابات است، چنان که امروز در جمهوری اسلامی ایران چنین است. (۲)

آیا کسی در ایران اعتقاد دارد که ولی فقیه همان امام معصوم است که نویسنده ادعا کرده در ایران شروط امامت عوض شده است؟ چرا وی چنین ادعای باطلی می کند؟ مگر خود او نمی گوید که فقیهان نایبان عام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند؟ (۳) پس چرا نایب را با «منوبّ عنه» یکی می گیرد و می گوید شرایط امامت در ایران دگرگون شده است. این خلط و مغالطه آشکار برای چیست؟ استاد سید سامی بدری همین نکته را در تماسی تلفنی از وی پرسیده است که چرا این دو مفهوم را که به این اندازه روشن و بدیهی

۱- تطوّر الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۱۳ - ۱۴.

۲- «لماذا تخلى الشيعة اليوم عن شروط الإمامة من العصمة والنص و السلالة العلوية الحسينية و قبلوا بشروط الزيدية كالفقه و العدالة و قيام الإمامة على الانتخاب و الشورى كما هو حاصل اليوم فى ايران الجمهوريه الإسلاميه». (حوارات احمد الكاتب، ص ۳۲)

۳- تطوّر الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۱۳.

هستند، با هم متفاوت نمی بیند؟ وی پاسخ می دهد: اگر این فرق را بپذیرم، هر سه کتابم از بنیان فرو می ریزد! (۱)

نویسنده کتاب خود را بر امری یک سره نادرست بنیان کرده است؛ زیرا وی در پی مبارزه با ولایت فقیه است.

آگاهان وظیفه دارند از چهره کسانی که با تکرار سخنان پوسیده گذشتگان در پی آلودن ذهن منتظران ظهور دولت اهل بیت علیهم السلام هستند، پرده بردارند و حقیقت این مدعیان آزاداندیشی را نشان دهند؛ (۲)

استاد سید سامی بدری خطاب به نویسنده نوشته است:

دوست دارم با صراحت به تو بگویم تلاشی که شخص من و برادران دیگر (خداوند بهترین پاداش ها را به آن ها بدهد) در کتاب هایی که به زودی منتشر می شود، برای رد شبهه های تو به کار بردیم، برای عوض کردن تصورات اشتباه تو در امامت اهل بیت علیهم السلام نیست؛ زیرا اگر هدف تو رسیدن به حقیقت بود، زمانی که در عمق کتاب ها و آثار فکری شیعه بودی، برای تو ممکن بود و از این جهت به این بحث ها نیازی نیست. (۳)

۱- «و أذكر أنني سئلتك في إحدى المكالمات الهاتفية بيني وبينك لما لا تقبل بالمنهج المذكور؟ قلت اذا قبلت به فان كتبي الثلاثه تنهار.» (سید سامی بدری، شبهات و ردود، ص ۵۲۵)

۲- امام حسن عسکری علیه السلام از امام هادی علیه السلام: «لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبِهِ قَائِمًا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجُجِ اللَّهِ وَ الْمُتَقِدِّينَ لُصْحَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِكِ إِنْ لَيْسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّبُونَ أَرْمَهُ قُلُوبِ صُحَفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِّبُكَ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سَيِّكَانَهَا أَوْلَيْكَ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.» (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۶)

۳- «أحب أن أصارحك أن الجهد الذي بذلته شخصياً للرد على شبهاتك و بذله أخوه آخرون في كتابات ستظهر قريباً جزاهم الله تعالى عليها خير الجزاء ليس من أجل ان تغير تصوراتك الخاطئه عن إمامه أهل البيت عليهم السلام و ذلك لأنك لو أردت أن تصل إلى الحقيقة فيها فقد كانت ميسره لك حين كنت تعيش في عمق مصادر الشيعة و تراثهم الفكري و من ثم ليست بحاجه إلى هذه الأبحاث.» (شبهات و ردود، ص ۵۲۶)

بخش دوم: آیات و احادیث مهدویت

اشاره

این بخش دارای دو فصل است. فصل اول در مورد دلالت آیات قرآن و روایات عام بر وجود امام عصر حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف است. فصل دوم در مورد چگونگی استدلال دانشمندان شیعه به احادیث مهدوی است.

فصل اول. دلالت آیات و روایات مهدوی

اشاره

فصل اول عهده دار بیان دلالت آیات قرآن و احادیث مهدویت بر شخص خاص است. روشن کردن این که آیات قرآن با تفسیر اهل بیت علیهم السلام و احادیث دارای واژه «مهدی» یا «قائم» و «غیبت» یا «غایب» با تشکیل خانواده حدیثی بر فرد خاص یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دلالت می کند. همچنین ثابت کردن این که احادیث مورد اشاره اخبار غیبی بوده و از امری را پیش از وقوع آن به طور دقیق خبر داده اند.

شبهه یکم. دلالت نداشتن آیات قرآن و احادیث مهدی و قائم بر شخص خاص

متن کتاب

لسنا بحاجه لمناقشه الإستدلال بالقرآن الکریم أو الأحادیث العامه التي تتحدث عن المهدي أو القائم من دون تحديد هويه ذلك الشخص... فإن هدف دراستنا ليس نفی مبدأ خروج المهدي في المستقبل من الأساس... وإنما نهدف إلى القول إن شخصاً باسم محمد بن الحسن العسکری لم يولد و لم يوجد بعد و بالتالي فان تلك الآيات أو الأحادیث العامه لا تثبت ولاده ذلك الإنسان أو وجوده بالرغم من إمكانية المناقشه في دلاله الآيات الکریمه على الموضوع. (۱)

۱- ما درباره دلالت آیات قرآن و احادیثی که بطور عمومی از «مهدی» یا «قائم» سخن می گویند به بحث نیاز نداریم. احادیثی که هويت شخص مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را معلوم نمی کند. زیرا هدف پژوهش ما نفی ریشه خروج مهدی در آینده از اساس نیست، بلکه هدف ما تنها این است که بگوییم شخصی به نام محمد بن الحسن العسکری متولد نشده است و هنوز وجود نیافته است. بنابراین آن آیات و احادیث عمومی ولادت آن انسان یا وجودش را ثابت نمی کند. علاوه که دلالت آیات بر موضوع هم قابل بحث و مناقشه است. (الإمام المهدي حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص ۱۲۴)

خلاصه شبهه

نویسنده دو ادعا و یک نتیجه را در این قسمت مطرح می کند. ادعای اول: آیات قرآن کریم عام هستند و دلالت بر فرد خاصی ندارند هر چند در همان دلالت عام نیز جای بحث وجود دارد. ادعای دوم: احادیثی که در آن ها واژه «مهدی» یا «قائم» آمده است، احادیثی عام هستند و هویت شخص «مهدی» یا «قائم» را مشخص نمی کند. نتیجه این که آیات قرآن و روایات «مهدی» و «قائم» ولادت و وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را نمی تواند ثابت نماید.

پاسخ ادعای اول

پاسخ را با نتیجه نویسنده آغاز می کنیم. درستی نتیجه ایشان مبتنی بر این است که آیات و روایات عام باشند. مفهوم این جمله آن است که اگر عام بودن آیات و روایات منتفی شود و معلوم گردد آیات و روایات فرد مشخصی را بیان کرده اند طبیعتاً آیات و روایات بر ولادت و وجود امام دوازده عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت خواهند داشت. بنابراین بحث را در همین جهت ادامه می دهیم یعنی اثبات دلالت آیات و روایات بر شخص معین و معلوم. روشن است که وقتی خاص بودن آیات و روایات ثابت شود به طور طبیعی دلالت آن بر ولادت و وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز ثابت شده و مورد پذیرش نویسنده نیز قرار خواهد گرفت.

بنابراین ابتدا مشخص بودن دلالت آیات بر فرد معین را بررسی می کنیم. نویسنده

در مبحث دوم کتاب (دلیل نقلی وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مطلب اول (قرآن کریم) یازده آیه و روایات ذیل آن را به عنوان ادله قرآنی وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آورده که به قرار ذیل است:

قوله تعالی: «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» و قد روی

الكليني في الكافي عن أبي عبد الله عليه السلام أنها نزلت في القائم.

قوله تعالى: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا» وقد روى الكليني عن أبي جعفر عليه السلام إن المخاطب بها أصحاب القائم.

قوله تعالى: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» وقد روى الكليني أيضا أنها تعنى خروج القائم من عند الله.

قوله تعالى: «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعِيدَ حِينٍ» روى الكليني أن ذلك عند خروج القائم؛ وقوله تعالى: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» إذا قام القائم ذهب دوله الباطل.

قوله تعالى: «فَلَمَّا أَحْسَبُوا بُاسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ * لا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْكِرُونَ» وقد روى الكليني عن أبي جعفر عليه السلام انه قال: إذا قام القائم وبعث إلى بنى أمية بالشام هربوا إلى الروم... فإذا نزل بحضرتهم أصحاب القائم طلبوا الأمان و الصلح فيقول أصحاب القائم: لا نفعل حتى تدفعوا إلينا من قبلكم منا فيدفعونهم إليهم، فذلك قوله: «لا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ» و يسألهم عن الكنوز و هو أعلم بها، فيقولون: «يا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ» بالسيف.

قوله تعالى: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» و ذلك بظهور القائم، كما يقول على بن إبراهيم القمى في تفسيره.

قوله تعالى: «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ» أى صيحه القائم من السماء.

قوله تعالى: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» إن المقصود هو المهدي من ولد فاطمه.

قوله تعالى: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»

قوله تعالى: «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» و كل هذه الآيات تأول بالمهدي القائم. (١)

چنان که ملاحظه می شود نویسنده به تفصیل وارد بحث از آیات مهدوی و

«مناقشه ممکن» مورد ادعای خود نشده است بنابراین ما نیز به گونه گسترده وارد

بحث تفسیر آیات مهدوی و مناقشات انجام شده نمی شویم و تنها به سه نکته

اشاره می کنیم.

نکته اول این که هیچ کس ادعا ندارد قرآن به صراحت به مهدی موعود و تعیین مصداق آن پرداخته است. بنابراین کسی نمی تواند اشکال کند که قرآن در این مورد صراحتاً چیزی نفرموده است؛ زیرا اساساً کسی چنین ادعایی هم ندارد؛ اما اگر کاتب توقع دارد تمام معارف دین با جزئیات آن در ظاهر آیات قرآن با صراحت آمده باشد و اگر به مطلبی تصریح نشده باشد قابل پذیرش نیست و در بحث حاضر باید آیه ای در قرآن نام و مشخصات دقیق امام موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان کند، روشن است که چنین توقعی نابجاست و ناشی از آشنا نبودن با روش قرآن در بیان معارف است.

قرآن در بیان مطالب تنها اصول کلی را بیان می دارد و وارد جزئیات نمی شود. این امر برای کسی که تأملی در کلام الهی داشته باشد واضح خواهد بود. قرآن حتی در بیان عملی که توصیه فراوانی به آن کرده وارد جزئیات آن نمی شود. برای مثال قرآن نه جزئیات نماز را بیان کرده نه جزئیات زکات را توضیح داده است. بلکه خداوند خطاب به نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱)

و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آن چه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند.

طبق بیان این آیه، خداوند وظیفه تبیین قرآن را بر عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهاده است. اهل سنت نیز به این مطلب معترفند. قرطبی از مفسران اهل سنت گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان کننده منظور خداوند است در هر آن چه خداوند در قرآن به

اختصار و سر بسته بیان کرده است. (۱)

ابن کثیر دیگر مفسر اهل سنت می آورد:

شرح بدهی برای آن ها آن چه مجمل است و بیان کنی آن چه مشکل است. (۲)

در مقابل نیز خداوند به مسلمانان امر فرمود:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛ (۳)

و آن چه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیریید و از آن چه شما را باز داشت، بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است.

چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وظیفه تبیین قرآن را دارد، طبق این آیه مسلمان نیز وظیفه پذیرش بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دارند و نمی توانند صراحت نداشتن قرآن را بهانه کرده و بگویند قرآن در این باره دستوری ندارد. عقیده امامیه بر این است که وظیفه تبیین آیات الهی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جانشینان معصوم ایشان علیهم السلام واگذار شده است. (۴) بنابراین وقتی اهل بیت علیهم السلام در تبیین آیه ای آن را بر مهدویت و دولت اهل بیت علیهم السلام تطبیق می کنند، بیان آنان هم سنگ بیان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و نمی توان گفت آیات دلالتی بر آن ندارند. البته نویسندگان بعد از ذکر آیات به روایت های ذیل آن ها نیز اشاره کرده است. از این روی ظاهراً وی نیز قبول دارد که آیات را باید با روایات بیان گر

۱- تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۱۰۹: فَالرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُبَيَّنٌّ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُرَادُهُ مِمَّا أَجْمَلَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ أَحْكَامِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا لَمْ يُفَصِّلْهُ. در مقدمه تفسیرش نیز می نویسد: ثُمَّ جَعَلَ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيَانَ مَا كَانَ مِنْهُ مُجْمَلًا، وَتَفْسِيرَ مَا كَانَ مِنْهُ مُشْكَلًا، وَتَحْقِيقَ مَا كَانَ مِنْهُ مُحْتَمَلًا، لِيَكُونَ لَهُ مَعَ تَبْلِيغِ الرَّسَالَةِ ظُهُورُ الْاِخْتِصَاصِ بِهِ، وَمَنْزِلَةُ التَّفْوِيضِ إِلَيْهِ.

۲- تفسیر ابن کثیر سلامه، ج ۴، ص ۵۷۴: فَتَفَصَّلَ لَهُمْ مَا أُجْمِلَ، وَتُبَيَّنَ لَهُمْ مَا أُشْكِلَ.

۳- سوره حشر، آیه ۷.

۴- محاضرات فی الإلهیات، ص ۳۳۹: الفصل الرابع: أدله وجوب النص في الإمامة عند الشيعة الإمامية.

آن در نظر گرفت و شعار «حسبنا کتاب الله» سخنی انحرافی است. (۱)

نکته دوم که نکته مهمی است این که چرا نویسندگان با آن که روایات را به عنوان تفسیر و تأویل قرآن قبول دارند و نقل کرده، به نقلی گزینشی و ناقص رو آورده است؟ آری،

وی برای آن که مدعی خود مبنی بر عدم اشاره قرآن به شخص خاص را اثبات

کند تنها به روایات عام و کلی اشاره کرده است. روایاتی که در آن ها نام مهدی برده نشده و شخص خاصی به عنوان قائم مورد اشاره قرار نگرفته است. آیا این نمی تواند نشان عدم صداقت ایشان در ادعا آزاد اندیشی باشد؟ در حالی که روایات متعددی از شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام وجود دارد که آیات قرآن را به شخص معلوم و فرد معینی تطبیق نموده اند. آیا نباید نویسندگان چنین روایاتی را نقل می کرد و پاسخ و تحلیل خود را برای این نوع از روایات بیان می کرد؟ برخی از این نوع روایات در ذیل بیان می شود.

۱. قوله تعالى: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ». (۲) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در آیه دهمی که نویسندگان آن را آورده و هیچ اشاره ای به روایات آن نکرده است، نام تک تک امامان را برای دانشمندی یهودی بیان می کند و تصریح به حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد و غیبت و ظهور و خروج ایشان را بیان می دارد و این که زمین را از عدالت پر خواهد نمود. (۳)

۱- صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۲۰: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بِهِ» فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ.

۲- سوره نور، آیه ۵۵.

۳- كفايه الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۵۶: حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَبُو مُرَاجِمٍ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ الْمُفَرِّئِ بَعْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الشَّافِعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَادِ بْنِ مَاهَانَ الدَّبَّاعُ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ نَبْهَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يَفْطَانَ [يَقْطَانَ] عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ مَكْحُولٍ وَعَنْ وَائِلَةَ بْنِ الْأَشْفَعِ [الْأَشْفَعِ] عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلَ جُنْدُبُ بْنُ جُنَادَةَ الْ مِنْ خَيْبَرَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ... فَأَخْبَرَنِي بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ لِأَتَمَسَّكَ بِهِمْ فَقَالَ يَا جُنْدُبُ أَوْصِيَاءِي مِنْ بَعْدِي بَعْدَ نُبُوَّةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ... فَقَالَ تَسْبِعُهُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَ الْمَهْدِيِّ مِنْهُمْ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ الْحُسَيْنِ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ وَ يَلْقَبُ بَرِّينَ الْعَابِدِينَ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْبَاقِرِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ جَعْفَرٌ يُدْعَى بِالصَّادِقِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ جَعْفَرٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ مُوسَى يُدْعَى بِالْكَاطِمِ ثُمَّ إِذَا انْتَهَتْ مُدَّةُ مُوسَى قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ بِالرِّضَا فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالزَّكِيِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْأَمِينِ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الْحَسَنُ يَغِيبُ عَنْهُمْ قَالَ لَا وَ لَكِنَّ ابْنَهُ الْحُجَّةُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا اسْمُهُ قَالَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ

قَالَ جُنْدَبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ وَحَدَّثَنَا ذَكَرَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ قَدْ بَشَّرَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ بِكَ وَ بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمَ: (وَ عَيَّدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ اللَّهُ لَهُمْ سُبُلَهُمْ وَ يَخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ كَذَلِكَ يُخْرِجُ اللَّهُ الظُّلُمَاتِ مِنَ النُّورِ) قَالَ جُنْدَبُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا خَوْفُهُمْ قَالَ يَا جُنْدَبُ فِي زَمَنِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ سَيِّطَانٌ يَعْتَرِيهِ وَ يُؤْذِيهِ فَإِذَا عَجَلَ اللَّهُ خُرُوجَ قَائِمِنَا يَمَلُّهُمُ الْأَرْضَ قَسِيطاً وَ عَيْدلاً كَمَا مَلَّتْ جُوراً وَ ظُلماً ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ طُوبَى لِلْمُتَّقِينَ عَلَى مَحَجَّتِهِمْ أَوْلِيكَ وَ صَفِيهِمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ قَالَ: (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ قَالَ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

۲. قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تبیین مصداق اولی الامر به شخص معینی از اهل بیت یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اشاره می کند که حکومت جهانی را بعد از غیبتش ایجاد خواهد کرد. (۲)

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳: حَدَّثَنَا غَيْرٌ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَرَّازِيِّ [الْفَرَّازِيُّ] قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ زَيْبَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْيَاقِرِ وَ سَدْرِكُهِ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيُّ وَ كَيْبِيُّ حُجَّهَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِيَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْمَازُضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شَيْعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَهُ لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.

۳. قوله تعالى: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». (۱) نبی گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در بیان تعداد جانشینان خویش با اشاره به این آیه شریفه تعداد آنان را دوازده امام خواندند و به روشنی فرمودند امام دوازدهم قائم و مهدی خواهد بود. (۲) امام باقر علیه السلام نیز در بیان این آیه به مهدی بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام تصریح کرده است. (۳)

۴. قوله تعالى: «لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً». (۴) امام رضا علیه السلام با معرفی امام قائم که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند که ایشان در مورد زمان ظهور به این آیه استناد کردند. (۵)

۱- سوره توبه، آیه ۳۶.

۲- مائه منقبه من مناقب أمير المؤمنين و الأئمه، ص ۷۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِتَّانٍ قَالَ حَدَّثَنِي زِيَادُ بْنُ مُنْذِرٍ قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ طَرِيفٍ عَنِ الْأَضْيَجِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَعَاشِرَ النَّاسِ اعْلَمُوا... فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا عِدَّةُ الْأَيَّامِ فَقَالَ يَا جَابِرُ سَأَلْتَنِي رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَعِهِ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَ هِيَ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعُيُونِ الَّتِي أَنْفَجَرْتُ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامِ حِينَ ضَرَبَ بِعَصَاهُ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا فَأَلَّاؤُهُمْ يَا جَابِرُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

۳- الغيبة للطوسي، كتاب الغيبة للحجه، ص ۱۴۹: وَ رَوَى جَابِرُ الْجُعْفِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَأْوِيلِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسِكُمْ قَالَ فَتَنَفَّسَ سَيْدِي الصُّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ أَمَا السُّنَّةُ فِيهِ جَدِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ شُهُورُهَا اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَيَّ وَ إِلَيَّ ابْنِي جَعْفَرُ وَ ابْنَتُهُ مُوسَى وَ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ وَ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ إِلَيَّ ابْنَةُ الْحَسَنِ وَ إِلَيَّ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي الْمَهْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا حُجَّجَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ وَ أَمَّاؤُهُ عَلِيٌّ وَ حِيٍّ وَ عِلْمِهِ.

۴- سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۵- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲، ح ۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ دِعْبَلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُرَاعِيَّ يَقُولُ أَنْشَدْتُ مَوْلَايَ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَصِيْدَتِي... بَكَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي يَا خُرَاعِي نَطَقَ رُوحُ الْقُدْسِ عَلَيَّ لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَ مَنْ يَقُومُ فَقُلْتُ لِمَا يَا مَوْلَايَ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَ يَمْلَأُهَا عِدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا فَقَالَ يَا دِعْبَلُ الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيٌّ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عِدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ أَمَا مَتَى فَأَخْبَارُ عَنِ الْوَقْتِ فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ

صلى الله عليه وآله وسلم قيل له يا رسول الله متى يخرج القائم من ذريتك؟ فقال صلى الله عليه وآله وسلم: مثله مثل الساعة التي لا يجليها لوقتها إلا هو ثقلت في السماوات والأرض لا تأتيكم إلا ببعته.

۵. قوله تعالى: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». (۱) در آیات متعددی به زنده شدن زمین بعد از مرگ اشاره شده است. امام حسین علیه السلام مصداق کسی که خداوند به واسطه او زمین را بعد از مرگش زنده خواهد کرد، امام قائم که نهمین فرزند او و آخرین فرد از دوازده مهدی اهل بیت علیهم السلام است معرفی می کند و می فرماید اولین آنان امیر مؤمنان علیه السلام است. (۲)

۶. قوله تعالى: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ». (۳) وقتی از امام رضا علیه السلام می پرسند قائم شما اهل بیت علیهم السلام کیست؟ امام، ایشان را چهارمین نسل خود معرفی کرده و این آیه را به ندایی که در زمان ظهور ایشان طنین انداز خواهد شد تطبیق کرده اند. همچنین آیه «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (۴) را هم اشاره به روز

۱- سوره حدید، آیه ۱۷.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا وَكَيْعُ بْنُ الْجَرَّاحِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلَيْطٍ قَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ يُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ غَيْبَةٌ يَزِيدُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخِرُونَ فَيُؤَدُّونَ وَ يُقَالُ لَهُمْ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَمَا إِنَّ الصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمَ .

۳- سوره شعراء، آیه ۴.

۴- سوره حجر، آیه ۳۸؛ سوره ص، آیه ۸۱.

خروج قائم اهل بيت عليهم السلام دانسته اند. (١)

٧. قوله تعالى: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ». (٢) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به عمار خبر می دهد که مهدی از نسل امیر مؤمنان علیه السلام است. وقتی عمار می پرسد مهدی کیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تصریح می کند که نهمین نسل حضرت علی علیه السلام است و کسی است که غیبت خواهد داشت و این آیه اشاره به غیبت

ایشان دارد. (٣)

١- کمال الدین، ج ٢، ص ٣٧١، ح ٥: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَمْ يَتَّقِهِ لَهُ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلُكُمْ بِالتَّقِيَّةِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى قَالِ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَهُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدِهِ الْإِمَامِ يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيَقْدُسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وَلَادَتِهِ وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبِ قَبْلَ خُرُوجِهِ فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَوَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلَمُ أَحَدٌ أَحَدًا وَهُوَ الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ ظِلٌّ وَهُوَ الَّذِي يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالدُّعَاءِ إِلَيْهِ يَقُولُ أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَ فِيهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ نَشَأَ نَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ.

٢- سوره ملك، آیه ٣٠.

٣- كفايه الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ١٢٠: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَلِّبِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصِ الْخَنَعَمِيِّ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَغْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمَّارٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ وَ قَتَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَ الْأَلْوَابِ وَ فَرَّقَ جَمْعَهُمْ وَ قَتَلَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجَمْحِيُّ وَ قَتَلَ شَيْبَةَ بْنِ نَافِعٍ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّ عَلَيَّ إِنَّ عَلِيًّا قَدْ جَاهَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ فَقَالَ لِأَنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ ارْتُ عِلْمِي وَ قَاضِي دِينِي وَ مُنْجِزُ وَعِيدِي وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ لَوْلَاهُ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُ الْمُحَضُّ حَرْبُهُ حَرْبِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ وَ سَلَّمُهُ سَلْمِي وَ سَلَّمِي سَلْمُ اللَّهِ أَلَا إِنَّهُ أَبُو سَبْطَى وَ الْأَنْمَةِ مِنْ صِلبِهِ يُخْرِجُ اللَّهُ تَعَالَى الْأَنْمَةَ الرَّاشِدِينَ وَ مِنْهُمْ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةُ فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الْمَهْدِيُّ قَالَ يَا عَمَّارُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُ يُخْرِجُ مِنْ صِلبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ وَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِهِ يَغِيبُ عَنْهُمْ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ يَكُونُ لَهُ غَيْبُهُ طَوِيلًا يَرْجِعُ عَنْهَا قَوْمٌ وَ يَثْبُتُ عَلَيْهَا آخَرُونَ فَإِذَا كَانَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَخْرُجُ فَيَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطًا وَ عَدْلًا...

۸. قوله تعالى: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا» (۱) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بعد از معرفی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان مهدی و قائم به جناب سلمان می فرماید تو او را درک خواهی کرد و بعد این آیه را بیان می دارد یعنی با رجعت و زنده شدن دوباره این سعادت یار تو خواهد بود. یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را بر دوران رجعت که در زمان شخص خاص و معلومی (فرزند امام حسن عسکری علیه السلام) اتفاق خواهد افتاد تطبیق کرده است. (۲)

۹. قوله تعالى: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (۳) پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در بیان این آیه تصریح کرده اند هفت نسل از امام باقر علیه السلام امام خواهد بود و هفتمین نسل امام باقر علیه السلام مهدی آنان خواهد بود که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. (۴)

۱- سوره اسراء، آیه ۵.

۲- دلائل الإمامه، ص ۴۴۷، ح ۲۸/۴۲۴: وَ عَنْهُ (أَبُو الْمُفَضَّلِ)، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْمَنْقَرِيُّ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ زَيْدِ الدَّهَّانِ، عَنْ مَكْحُولِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ رُسَيْمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدِ الْمُخْزُومِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلْفِ الطَّاطِرِيِّ، عَنْ زَادَانَ، عَنْ سَلْمَانَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا... ثُمَّ ابْنَةُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّامِتِ الْأَمِينِ لِسِرِّ اللَّهِ، ثُمَّ ابْنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ النَّاطِقِ الْقَائِمِ بِحَقِّ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانَ، إِنَّكَ مُدْرِكُهُ، وَ مِنْ كَدِّهِ مِثْلُكَ، وَ مَنْ تَوَلَّاهُ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ. قَالَ سَلْمَانٌ: فَشَكَرْتُ اللَّهَ كَثِيرًا ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ إِنِّي مُؤَجَّلٌ إِلَىٰ عَهْدِهِ؟. قَالَ: يَا سَلْمَانَ أَقْرَأَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمِيدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا. قَالَ سَلْمَانٌ: فَاشْتَدَّ بُكَائِي وَ شَوْقِي....

۳- سوره انبياء، آیه ۷۳.

۴- كفايه الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۳۰۱: حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شَادَانَ بْنِ حَبِيبِ الْأَزْدِيِّ الْخَلَّالِ بِالْكُوفَةِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَرَبِيِّ الصُّوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَىٰ بْنُ يَعْلَى الْأَسْلَمِيُّ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُوسَى الْوَجِيهِيِّ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَبَيْنَمَا هُوَ يُحَدِّثُهُ إِذْ خَرَجَ أَخِي مُحَمَّدٌ مِنْ بَعْضِ الْحُجَرِ فَأَشْخَصَ جَابِرٌ بَصِيرَةَ نَحْوِهِ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ... وَ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِي يَوْمًا يَا جَابِرُ إِذَا أَدْرَكَتْ وَلَدِي الْبَاقِرَ فَأَقْرِنْتَهُ مِنِّي السَّلَامَ فَإِنَّهُ سَمِيٌّ وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي عِلْمُهُ عِلْمِي وَ حُكْمُهُ حُكْمِي سَبْعَةٌ مِنْ وُلْدِهِ أُمَّتَاءُ مَعْصُومُونَ أُمَّتُهُ أَبْرَارٌ وَ السَّابِعُ مَهْدِيُّهُمْ الَّذِي يَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطًا وَ عِدْلًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا وَ ظَلَمًا ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.

۱۰. قوله تعالى: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» (۱) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم جریان حضرت ابراهیم را که نورهایی در کنار عرش دیده است بیان می دارد. خداوند آن نورها را که نور وجود امامان دوازده گانه علیهم السلام بوده است به حضرت ابراهیم معرفی می کند و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را به عنوان قائم و مهدی نام می برد. وقتی حضرت ابراهیم نور شیعیان ائمه علیهم السلام را در کنار انوار مقدس اهل بیت علیهم السلام مشاهده می کنند از خداوند می خواهد او را نیز از شیعیان آن ها قرار دهد. خداوند درخواستش را اجابت می کند و این آیه را در مورد آن نازل می کند. (۲) امام صادق علیه السلام نیز این جریان را در معنای این آیه بیان کرده اند. (۳)

۱- سوره صفات، آیه ۸۳.

۲- الفضائل (ابن شاذان قمی)، ص ۱۵۸: وَبِالْإِسْنَادِ يَزْفَعُهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصِيرِهِ فَنظَرَ فِي حَنَابِ الْعَرْشِ نُورًا فَقَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي يَا هَذَا النُّورُ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَذَا مُحَمَّدٌ صَفِيٌّ فَقَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي إِنِّي أَرَى بِجَانِبِهِ نُورًا آخَرَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَذَا عَلِيُّ نَاصِرُ دِينِي قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي إِنِّي أَرَى بِجَانِبَيْهَا نُورًا آخَرَ ثَالِثًا يَلِي النُّورَيْنِ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَذِهِ فَاطِمَةُ تَلِي أَبَاهَا وَبِغَلَبِهَا فَطَمَتْ مُحِيبَهَا مِنَ النَّارِ قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي إِنِّي أَرَى نُورَيْنِ يَلِيانِ الْأَنْوَارَ الثَّلَاثَةَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَذَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَلِيَانِ أَبَاهُمَا أُمَّهُمَا وَجَدَّهُمَا قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي إِنِّي أَرَى تَسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ أَحَدُوا بِالْخَمْسَةِ الْأَنْوَارِ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَؤُلَاءِ الْأَائِمَّةُ مِنْ وُلَدِهِمْ قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَبِمَنْ يُعْرَفُونَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٌ وَ لَدُ عِلِّيِّ وَ جَعْفَرُ وَ لَدُ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى وَ لَدُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ وَ لَدُ مُوسَى وَ مُحَمَّدٌ وَ لَدُ عَلِيٍّ وَ عَلِيُّ وَ لَدُ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنُ وَ لَدُ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٌ وَ لَدُ الْحَسَنِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ أَرَى عِدَّةَ أَنْوَارٍ حَوْلَهُمْ لَا يُحِصِي عِدَّتَهُمْ إِلَّا أَنْتَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَؤُلَاءِ شِيعَتُهُمْ وَ مُحِبُّوهُمْ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي بِمَنْ يُعْرَفُ شِيعَتُهُمْ وَ مُحِبُّوهُمْ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ بِصِلَمَاهِ الْإِحْدَى وَ الْخَمْسِينَ وَ الْجَهْرِبِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْقُنُوتِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَ سَيِّدَتِي الشُّكْرِ وَ التَّخْتُمِ بِالْيَمِينِ قَالَ إِبْرَاهِيمَ اجْعَلْنِي إِلَهِي مِنْ شِيعَتِهِمْ وَ مُحِيبِهِمْ قَالَ قَدْ جَعَلْتُكَ مِنْهُمْ فَأَنْزَلَ تَعَالَى فِيهِ وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ صَدَقَ اللَّهُ تَعَالَى وَ رَسُولُهُ.

۳- تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العتره الطاهرة، ص ۴۸۵: مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ رَحِيمٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَنْزَلَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَحْيَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصِيرِهِ فَنظَرَ فَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ... وَ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ ابْنُهُ... قَالَ إِبْرَاهِيمَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَأَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَقَالَ وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ.

۱۱. قوله تعالى: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» (۱) امام باقر عليه السلام با استدلال به این آیه سخن کسانی را که گمان می کردند امامت در نسل هر دو امام یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ادامه خواهد یافت رد کرده و آن را منحصر در نسل امام حسین علیه السلام می نماید و در ادامه نص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر نام امامان را گوشزد می کند که در معراج آن اسامی را مکتوب بر ساق عرش دیده بود. در نص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قائم کسی است که بعد از امام حسن عسکری علیه السلام خواهد بود. بنابراین قائم از نسل امام حسین علیه السلام و فرد مشخصی است. (۲)

۱۲. قوله تعالى: «أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ» (۳) در دیدار علی بن مهزیار، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف «امرنا» را بر خود تطبیق کرده اند. (۴)

۱- سوره زخرف، آیه ۲۸.

۲- کفایه الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۲۴۶: وَعَنْهُ (مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ [بْنِ] الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو نَصِيرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْمُنْعِمِ الصَّيْدَاوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شَهْرٍ الْجُعْفِيُّ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ قَالَ كَذَبُوا وَاللَّهِ أَوْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرَهُ يَقُولُ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ فَهَلْ جَعَلَهَا إِلَّا فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ الْأَئِمَّةَ هُمُ الَّذِينَ نَصَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْإِمَامَةِ وَهُمْ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ أَسْيَامِيَهُمْ مَكْتُوبَةً عَلَى سِيَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا مِنْهُمْ عَلِيُّ وَ سَيِّدُهَا وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَى وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ فَهَذِهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الصَّفْوَةِ وَ الطَّهَارَةِ وَ اللَّهُ مَا يَدْعِيهِ أَحَدٌ غَيْرِنَا إِلَّا حَشَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَعَ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ....

۳- سوره يونس، آیه ۲۴.

۴- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۵، ح ۲۲: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الطُّوَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الطَّبْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ جَدِّي عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ يَقُولُ كُنْتُ نَائِمًا فِي مَرَقِدِي إِذْ رَأَيْتُ فِي مَا يَرَى النَّائِمُ قَائِلًا يَقُولُ لِي حُرِّجْ فَإِنَّكَ تَلْقَى صَاحِبَ زَمَانِكَ... قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ... فَلَمَّا أَنْ بَصُرْتُ بِهِ حَارَ عَقْلِي فِي نَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارٍ... فَعِنْدَهَا يَكُونُ بَوَارُ الْفِتْنَيْنِ وَ عَلِيُّ اللَّهِ حَصِيدًا إِذِ الْبَاقِينَ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ (فَقُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْأَمْرُ قَالَ نَحْنُ أَمْرُ اللَّهِ وَ جُنُودُهُ قُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَانَ الْوَقْتُ قَالَ (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ).

نکته سوم: همچنان که نمی توان در تبیین منظور قرآن تنها یک آیه را در نظر گرفت، بلکه باید تمام آیات مرتبط را در کنار هم معنا کرد، در فهم منظور روایات نیز باید

چنین کرد. اگر روایاتی را که نویسنده در ذیل آیات قرآن به آن ها اشاره کرده است

در نظر بگیریم. هر چند در روایت مورد اشاره ایشان قائم یا مهدی مشخص نشده است، اما باید توجه داشت که روایات نیز مانند آیات مفسر، مبین و مکمل معنای

هم هستند. بنابراین لازم نیست حتماً روایتی که در تبیین آیات الهی از معصومین علیهم السلام وارد شده است شخص مهدی و قائم را مشخص نماید، بلکه اگر روایتی از

معصوم آیه ای از قرآن را بر قائم یا مهدی منطبق کرد، چنان که نویسنده چنین روایاتی را نقل کرده است باید با مراجعه به روایات دیگر منظور از مهدی و قائم را در روایات مشخص کرد و با ضمیمه روایت به هم، مقصود قرآن را درک کرد. نمی توان بدون مراجعه به روایات دیگر مدعی شد قرآن فرد خاصی را معرفی نمی کند و روایات

مفسر آیات نیز کلی هستند و مفهوم مشخصی ندارند. بنابراین حتی اگر روایاتی که در نکته دوم بیان شد وجود نداشت باز سخن نویسنده مبنی بر کلی بودن آیات قابل پذیرش نبود.

با توجه به سه نکته بیان شده روشن گردید آیات قرآن در موارد متعددی اشاره به جریان خاص و معلومی دارند و به عکس ادعای نویسنده عام و کلی نیستند.

پاسخ ادعای دوم

ادعای دوم ایشان این بود که احادیثی که در آن‌ها واژه «مهدی» یا «قائم» آمده است، احادیثی عام هستند و هویت شخص «مهدی» یا «قائم» را مشخص نمی‌کند. در این قسمت نیز ابتدا کلام نویسنده را یاد آور می‌شویم. وی در مبحث دوم کتاب (دلیل نقلی وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مطلب دوم (روایات) پنج گروه از روایات را نقل کرده است. گروه اول به تعبیر او (الروایات الواردة حول المهدي و القائم) است. وی برای این گروه تنها شش روایت را آورده که به قرار ذیل است.

و ذلك مثل: «المهدي يخرج في آخر الزمان» و «ابشروا بالمهدي...» و «القائم لا يقوم حتى ينادى منادى السماء...» و «لا تذهب الدنيا حتى يلي هذه الأمة رجل من أهل بيتي يقال له المهدي» و «المهدي من ولد فاطمه» و «المهدي من ولد الحسين...» و هی روایات کثیره یرویها الكلینی فی الکافی و النعمانی فی الغیبه و الصدوق فی إكمال الدین و الطوسی فی الغیبه و المفید فی الإرشاد، و هی و ان كانت عامه غیر محدده بشخص معین إلا أن كثيراً من المؤلفین حول الإمام الثانی عشر يستخلصون منها دليلاً علی وجوده و ولادته، و ذلك بعد إضافة روایات أخرى عن الإمام الجواد و الإمام الهادی أن المهدي من أولادهما. (۱)

چنان که ملاحظه می‌شود در این قسمت نیز نویسنده مانند قسمت آیات قرآن، بسیار گزینشی عمل کرده و تنها به روایات عام اشاره کرده است. در قسمت روایات اشکال بر ایشان قوی تر و روشن تر است؛ زیرا در آیات تصریح به اسم و شخصیت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نشده است، اما روایات فراوانی به صراحت نام و هویت «مهدی» و «قائم» را روشن کرده اند. بنابراین اشکال عام بودن روایات «مهدی» و «قائم» به هیچ روی جا ندارد و ادعایی بسیار دور از واقعیت و عجیب است. کسی که کمترین اطلاع را از مباحث علم اصول داشته باشد یا با مقدمات روش فهم حدیث آشنا باشد می‌داند که

۱- تطور فكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۱۴۲.

برای فهم مقصود گوینده باید سخن مطلق و عام او را در کنار سخن مقید و خاص او قرار داد. اساساً قبل از جمع آوری کامل مطالب و ادله در یک موضوع نمی توان در مورد آن اظهار نظر کرد. صدور حکم قبل از جمع قرائن امری باطل و دور از اعتبار است. بنابراین به صرف عام بودن عده ای از روایات نمی توان ادعا کرد همه روایات عام است و به فرد خاصی اشاره ندارد. تعداد روایاتی که «مهدی» و «قائم» را مشخص کرده اند بسیار فراوان است و برای هیچ فرد محقق و منصفی جای تردید باقی نمی گذارد که اهل بیت علیهم السلام وعده ای کلی و مبهم نداده اند، بلکه به فرد خاص و معلومی اشاره داشته اند. برخی از این روایت در تفسیر و تطبیق آیات قرآن نقل شد. به برخی دیگر در ادامه اشاره می شود تا روشن گردد ادعای نویسنده مبنی بر عام بودن روایات «مهدی» و «قائم» بسیار دور از واقع و سخنی به غایت غیرمنصفانه است.

۱. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را چهاردهمین معصوم معرفی کرده است. مانند: حدیث مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام؛ (۱)

۲. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را دوازدهمین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده

است. مانند:

— حدیث لوح حضرت فاطمه علیها السلام؛ (۲)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۷: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الزِّيَّاتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبِاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُورًا قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْأَرْبَعَةَ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَوَلِدِ الْحُسَيْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ.

۲- کافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۹-۱۵: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَوَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ ... در ص ۵۲۷، ح ۳ که با تفصیل بیشتری نقل شده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نام ایشان را نیز می برد: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ طَرِيفٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخْفُ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُو بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ أَى الْأَوْصِيَاءِ أَحَبَّبْتَهُ فَخَلَمَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم وَ مَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ فَقَالَ جَابِرٌ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم فَهَيَّئْتُهَا بِوَلَدِهِ الْحُسَيْنِ وَ رَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحًا أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرٍ وَ رَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَيْضًا شَبَّهَ لَوْنَ الشَّمْسِ فَقُلْتُ لَهَا بِأَبِي وَ أُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم

مِا هَذَا اللُّوحُ فَقَالَتْ هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِی وَاسْمُ ابْنَتِي وَاسْمُ
الأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي... فَقَالَ جَابِرٌ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللُّوحِ مَكْتُوبًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ
الْحَكِيمِ * لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ... أُخْرِجْ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ وَاكْمِلْ ذَلِكَ بِإِثْنِهِ م ح م د رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ...

— حدیث وحی الهی به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در معراج؛ (۱)

— حدیث نام های نوشته شده بر ساق عرش؛ (۲)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَابُذَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عَمْرٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آيَاتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أُسْرِى بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي حَيْلَ جَلْمَالِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطَلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا وَشَقَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسْمًا فَأَنَا الْمُحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ ثُمَّ أَطَلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَ جَعَلْتُهُ وَصِيًّا وَ حَلِيفَتَكَ وَ زَوْجَ ابْنَتِكَ وَ شَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ اسْمِي فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَ هُوَ عَلِيٌّ وَ خَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُمْ ثُمَّ عَرَضْتُ وَ لَأَيْتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ قَبَلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبِيدًا عَيْدَانِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَنَانِي جَاحِدًا لَوْلَايَتِهِمْ فَمَا أَسِيكُنْتُهُ جَنَّتِي وَ لَا أَظَلَمْتُ تَحْتَ عَرْشِي يَا مُحَمَّدُ تَحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ قُلْتُ نَعَمْ يَا رَبِّ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ارْزُقْ رَأْسَكَ فَوَفَّعْتُ رَأْسِي وَ إِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ م ح م د بنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيُّ قُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ هَؤُلَاءِ الْأَائِمَّةُ وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحَلُّ حَلَالِي وَ يُحْرَمُ حَرَامِي وَ بِهِ أُنْتَقَمُ مِنْ أَعْدَائِي وَ هُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي وَ هُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شَيْعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْجَاحِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَ الْعُرَى طَرِيئِينَ فَيَحْرِقُهُمَا فَلَقِنْتُهُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ بِهِمَا أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِ وَ السَّامِرِي.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۴: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فُرَاتِ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ... أَنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ... فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِيَاءِي فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَوْصِيَاءَكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَنظَرْتُ وَ أَنَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فِي كُلِّ نُورٍ سَيْطَرُ أَحْضَرٌ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ اسْمُ كُلِّ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَاءِي أَوْلُهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي فَقُلْتُ يَا رَبِّ أ هَؤُلَاءِ أَوْصِيَاءِي مِنْ بَعْدِي فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَائِي وَ أَحِبَّائِي وَ أَصْفِيَاءِي وَ حُجَجِي بَعْدَكَ.

— حديث امير مؤمنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ (١)

— سه حديث عبد الله بن عباس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم؛ (٢)

١- کمال الدين، ج ١، ص ٢٥٩، ح ٥: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبُرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَارُودِ الْعَبْدِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَيَدُهُ فِي يَدِ ابْنَةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ... وَ لَقَدْ سِئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْأَيْمَةِ بَعْدَهُ فَقَالَ لِلْسَائِلِ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ إِنَّ عَدَدَهُمْ بِعَدَدِ الْبُرُوجِ وَ رَبِّ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ وَ الشُّهُورِ إِنَّ عَدَدَهُمْ كَعَدَدِ الشُّهُورِ فَقَالَ السَّائِلُ فَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي فَقَالَ أَوْلَهُمْ هَذَا وَ آخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ مَنْ وَ الْآهَمُ فَقَدْ وَ الْإِنْبِي وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانِي وَ مَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي وَ مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَنِي ...

٢- کمال الدين، ج ١، ص ٢٨٠، ح ٢٧: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصِيرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَاءِي وَ حُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ أُخِي وَ آخِرُهُمْ وَلَدِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَخُوكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قِيلَ فَمَنْ وَلَدُكَ قَالَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلُؤُهَا قَشِيطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ فَيَصِلَ إِلَى خَلْفِهِ وَ تَشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ. ح ٢٩: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الصَّفْرِ الْعَبْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ رَبِيعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ إِنَّ أَوْصِيَاءِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِرْجَهُ الشَّرِيفَ. ح ٣٦: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبُرْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الرَّبِيعِ الزَّهْرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِي سُلَيْمٍ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ... الْمَائِمَةُ بَعْدِي الْهَادِي عَلِيُّ وَ الْمَهْتَدِي الْحَسَنُ وَ النَّاصِرُ الْحُسَيْنُ وَ الْمَنْصُورُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ الشَّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ النَّفَّاعُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْأَمِينُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ الْفَعَّالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْمُؤْتَمَنُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْعَلَّامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ مَنْ يُصَلِّى خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَائِمُ... .

— حديث امام سجاد عليه السلام از پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم ؛ (١)

— دو حديث امام صادق عليه السلام از پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم ؛ (٢)

— حديث امام جواد عليه السلام از امام حسين عليه السلام از پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم ؛ (٣)

١- كمال الدين، ج ١، ص ٢٨٢، ح ٣٥: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْأَيْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا.

٢- كمال الدين، ج ١، ص ٢٥٨، ح ٣: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَرْشِ جَلَّ جَلَالُهُ... فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنِ الْأَيْمَةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ سَيِّدِ تَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا أَدْرَكَتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْكَاطِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ التَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا هَوْلًا يَا حَيَّا بْنَ خَلْفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلَادِي وَ عِتْرَتِي مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي... ص ٢٥٩، ح ٤: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَنِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْأَيْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ هُمْ خَلْفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلِيَائِي وَ حُجُجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي الْمُقَرَّبُونَ بِهَمِّ مُؤْمِنٍ وَ الْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٍ.

٣- كمال الدين، ج ١، ص ٢٦٥، ح ١١: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ ثَابِتِ الدَّوَالِبِيِّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ النَّحْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمِيدِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ عَنِ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ عِنْدَهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ... وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِ الْحَسَنِ نُطْفَةَ مَبَارَكَةٍ زَكِيَّةٍ طَيِّبَةٍ طَاهِرَةٍ مُطَهَّرَةٍ يَرْضَى بِهَا كُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِيثَاقَهُ فِي الْوَلَايَةِ وَ يَكْفُرُ بِهَا كُلُّ جَاوِدٍ فَهُوَ إِمَامٌ تَقِيٌّ نَقِيٌّ بَارٌّ مَرْضِيٌّ هَادٍ مَهْدِيٌّ أَوَّلُ الْعَدْلِ وَ آخِرُهُ... يَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنْ أَقَاصِي الْبِلَادِ عَلَى عَدَدِ أَهْلِ بَدْرِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا.

۱- حدیث امام جواد علیه السلام از جریان امام حسن مجتبی علیه السلام و گواهی حضرت خضر علیه السلام؛ (۱)

۲- حدیث عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السلام که در بخش آیات ذیل آیه «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» اشاره شد. (۲)

۳. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را یازدهمین نسل امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

۱- حدیث اصبع بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام؛ (۳)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمِ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ... وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَا يُكْتَبُ وَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فِيمَا الْأَرْضِ عَدْلًا كَمَا مُلِّتُ جَوْرًا... .

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۱: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ وَ إِبرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمِ جَمِيعًا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الطَّيَالِسِيِّ عَنْ مُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنِ النَّصِيرِ بْنِ أَبِي السَّرِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ سَيْلِيمَانَ بْنِ سَيْفِيَانَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصِيرِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ مُتَّفَكِّرًا يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَّفَكِّرًا تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ أَرَغَبْتَ فِيهَا فَقَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا رَغَبْتُ فِيهَا وَ لَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَ لَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِّتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ... . كافي، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ قَالَ حَدَّثَنِي مُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ... .

— حدیث امام صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام . (۱)

۴. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را نهمین نسل امام حسین علیه السلام معرفی کرده

است. مانند:

— حدیث عبد الرحمن بن سمره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۲)

— حدیث سلمان فارسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۳)

۱- دلائل الإمامه، ص ۴۴۶، ح ۲۵ / ۴۲۱: وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْفَارِسِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مَيْمُونِ الْخُرَّاسَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ الرَّاهِرِيِّ، عَنْ سَيِّدِنَا الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ، وَ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ، إِذَا تَمَّ مِنْ وُلْدِكَ أَحَدٌ عَشَرَ إِمَامًا، فَالْحَادِي عَشَرَ مِنْهُمْ الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعْدَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: ... يَا ابْنَ سَعْدَةَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ وَ تَفَرَّقَتِ الْأَرَءُ فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ إِمَامٌ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمُ مِنْ بَعْدِي... يَا ابْنَ سَعْدَةَ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي رُوحُهُ مِنْ رُوحِي وَ طِينَتُهُ مِنْ طِينَتِي وَ هُوَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوهُ وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ إِنَّ مِنْهُ إِمَامِي أُمَّتِي وَ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَاسِعُهُمْ قَائِمٌ أُمَّتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۹: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسَيْكَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَإِذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى فِخْذِهِ وَ هُوَ يَقْبَلُ عَيْنِيهِ وَ يَلْتَمُّ فَاهُ وَ يَقُولُ أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدِ أَنْتَ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ أَخُو إِمَامٍ أَبُو أُمَّتِهِ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ ابْنُ حُجَّتِهِ وَ أَبُو حُجَجٍ تَسَعُ مِنْ صُلْبِكَ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

— حديث عمار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در قسمت آیات در آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» اشاره شد؛ (١)

— حديث زيد بن ثابت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ (٢)

— حديث أبي أمامة از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ (٣)

— حديث امام باقر علیه السلام از امام حسین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ (٤)

— حديث امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ (٥)

١- كفايه الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ١٢٠: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِهِ...

٢- كفايه الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ٩٨: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالَوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي شَرِيكَ عَنْ الرَّكِينِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَعَاشِرَ النَّاسِ... وَإِنَّهُ لَيُخْرَجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْمَةٌ أَبْرَارٌ أُمَمَاءُ مَعْصُومُونَ قَوَامُونَ بِالْقِسْطِ وَمِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ خَلْفَهُ قُلْنَا مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ...

٣- كفايه الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ١٠٦: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ بْنِ مُحَمَّدِ الْهَمَامِيِّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَزَوْفَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ عَبْدِ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ أَخْبَرَنِي مَسْمُورُ بْنُ نُؤَيْرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَيَّاشٍ عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الصَّبِيِّ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقُومَ قَائِمٌ الْحَقُّ مِنَّا وَذَلِكَ حِينَ يَأْذُنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فَمَنْ تَبِعَهُ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ فَاللَّهُ اللَّهُ عَبْدَ اللَّهِ أَيُّوهُ وَ لَوْ عَلَى التَّلَجِّ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ قَالَ إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَرْجًا وَ مَرَجًا وَ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ.

٤- كمال الدين، ج ١، ص ٢٦٩، ح ١٢: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبُرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقَرَشِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَخِي عَلِيٌّ عَلَى خَدِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَجْلَسَنِي عَلَى فِخْذِهِ وَ أَجْلَسَ أَخِي الْحَسَنَ عَلَى فِخْذِهِ الْأُخْرَى ثُمَّ قَبَّلَنَا وَ قَالَ بِأَبِي أَنْتُمَا مِنْ إِمَامَيْنِ صَيِّحَيْنِ اخْتَارَكُمَا اللَّهُ مِنِّي وَ مِنْ أَبِيكُمْ وَ أُمَّكُمْ وَ اخْتَارَ مِنْ صُلْبِكُمَا يَا حُسَيْنُ تَشِيْعَهُ أَيْمَةٌ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ كُلُّكُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى سَوَاءً.

٥- كمال الدين، ج ١، ص ٢٨١، ح ٣٢: حَدَّثَنَا غَيْرٌ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ... تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ وَ هُوَ بَاطِنُهُمْ.

— دو حدیث امام رضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ (١)

— حدیث امام حسن عسکری علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ (٢)

— حدیث اصبع بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام؛ (٣)

— حدیث امام رضا علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام؛ (٤)

— حدیث ابو سعید عقیصا از امام حسن مجتبی علیه السلام؛ (٥)

١- کمال الدین، ج ١، ص ٢٦٠، ح ٦: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ... وَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ أَنْتُمْ تَسْمِعُهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي كمال الدین، ج ١، ص ٢٦١، ح ٧: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ... وَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ أَنْتُمْ تَسْمِعُهُمْ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي تَسْمِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ مَهْدِيَّتُهُمْ.

٢- کمال الدین، ج ١، ص ٢٦١، ح ٨: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ السَّائِحُ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ يَقُولُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ... فَإِنِّي الْحُسَيْنُ إِمَامُكُمْ بَعْدَهُ وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ ثُمَّ تَسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ أُمَّتُكُمْ وَ خُلَفَائِي عَلَيْكُمْ تَسْمِعُهُمْ قَائِمُ أُمَّتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا

٣- کمال الدین، ج ١، ص ٢٥٩، ح ٥: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبُرْقُوعِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَيْدٍ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَارُودِ الْعَبْدِيِّ عَنِ الْأَضْيَعِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَ يَدُهُ فِي يَدِ ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَقُولُ ... وَ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَمَنَاتُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَ قَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَادَةُ الْمُتَّقِينَ تَسْمِعُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأَرْضَ نُورًا بَعْدَ ظُلْمَتِهَا وَ عَدْلًا بَعْدَ جَوْرِهَا وَ عِلْمًا بَعْدَ جَهْلِهَا

٤- کمال الدین، ج ١، ص ٣٠٤، ح ١٦: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمَطْهُرُ لِلدِّينِ وَ الْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ.

٥- کمال الدین، ج ١، ص ٣١٥، ح ٢: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرَقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَيْدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ سَيْدِيرِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدِ عَقِيصَا قَالَ: لَمَّا صَلَّحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مُعَاوِيَةَ بْنَ

أَبِي سَيْفِيَانٍ فَلَمَّامُهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعُهُ لِطَاعِنِهِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ
الَّذِي يُصَيِّلُنِي رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَ يُعَيِّبُ شَخْصَهُ لِنَلَّا يَكُونُ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ
بَيْعُهُ إِذَا خَرَجَ ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدِهِ الْإِمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورِهِ شَابًّا دُونَ
أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

— حدیث امام صادق علیه السلام از امام حسین علیه السلام؛ (۱)

— حدیث ابو بصیر از امام صادق علیه السلام. (۲)

۵. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را هفتمین نسل امام باقر علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

— حدیث جابر از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم که در بخش آیات در آیه «وَجَعَلْنَاهُمْ اٰیٰتٍ لِّیَّهٖمۡ فَعَلَّ الْخَیْرٰتِ وَ اِقَامَ الصَّلٰةِ وَ اٰتٰءَ الزَّكٰوٰةِ وَ کٰنُوْا لَنَا عٰبِدِیْنَ» اشاره شد؛ (۳)

— حدیث امام باقر علیه السلام از امام حسین علیه السلام؛ (۴)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۱: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوٰحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وُوسِ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الْکَشِّیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَیْرِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي التَّاسِعِ مِنْ وُلْدِي سَنَّهُ مِنْ یُوسُفَ وَ سَنَّهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ هُوَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ یُصَلِّحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَهُ فِي لَيْلِهِ وَاحِدِهِ.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۴۵: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ كُثُومٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الدَّقَّاقُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلْمَالٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَكُونُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ تِسْعَةُ أَيْمَةٍ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

۳- کفایه الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۳۰۱: سَبْعَةٌ مِنْ وُلْدِهِ أَمَنَاءٌ مَعْصُومُونَ أَيْمَةٌ أَبْرَارٌ وَ السَّابِعُ مَهْدِيُّهُمْ الَّذِي يَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا.

۴- مختصر اثبات الرجعه، ح ۷، به نقل از مجله تراثنا، ش ۱۵، ص ۲۰۸: حدثنا الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة ثابت بن أبي صفية دينار، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام لأصحابه قبل أن يقتل بليhle واحده: ... فأبشروا بالجنة، فوالله إنما نمكث ما شاء الله تعالى بعد ما يجرى علينا، ثم يخرجنا الله و إياكم حين يظهر قائمنا فينتقم من الظالمين، و أنا و أنتم نشاهدكم و عليهم السلاسل و الأغلال و أنواع العذاب و النكال. فقيل له: من قائمكم يا ابن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابني محمد بن علي الباقر و هو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي ابني، وهو الذي يغيب مده طويله ثم يظهر ويملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.

— حدیث ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام؛ (۱)

۶. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را ششمین نسل امام صادق علیه السلام معرفی کرده است. مانند حدیث سید حمیری از امام صادق علیه السلام؛ (۲)

۷. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را پنجمین نسل امام کاظم علیه السلام معرفی کرده

است. مانند:

— حدیث ابو بصیر از امام صادق علیه السلام؛ (۳)

۱- الغیبه للنعمانی، ص ۸۶، ح ۱۷: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ فَضِيلِ الرَّسَّانِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ فَلَمَّا تَفَرَّقَ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ قَالَ لِي يَا أَبَا حَمْزَةَ مِنَ الْمُخْتَوَمِ الَّذِي لَا تَبْدِيلَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ قِيَامٌ قَائِمًا... السَّابِعُ مِنَ بَعْدِي بِأَبِي مَنْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَسِ الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمِيدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيْعٍ عَنْ حَيَّانِ السَّرَّاجِ عَنِ السَّيِّدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَمِيرِيِّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رَوَى لَنَا أَخْبَارٌ عَنْ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي الْغَيْبِ وَصَحَّه كَوْنُهَا فَأَخْبَرَنِي بِمَنْ تَقَعُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْغَيْبَ سَتَعَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَصَاحِبُ الزَّمَانِ وَاللَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۳۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ سِتْرَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَيْثُ نَعْلُجُ بِالنَّعْلِ وَالْقَمَدُ بِالْقَمَدِ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدِهِ الْإِمَامِ يَعْيَبُ غَيْبَهُ يَزْتَابُ فِيهَا الْمُبْطَلُونَ...

— حدیث صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام؛ (۱)

— حدیث عبد الله بن ابی یعفر از امام صادق علیه السلام؛ (۲)

— حدیث یونس بن عبد الرحمن از امام کاظم علیه السلام؛ (۳)

۸. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را چهارمین نسل امام رضا علیه السلام معرفی کرده

است. مانند:

— حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام؛ (۴)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۱: قَالَ الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيُّ الْفَقِيهُ مُصَيِّفٌ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِتَّانٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُبُوتَهُ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۲: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَيِّهِلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْغُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَقْرَبَ بِالْأَنْبِيَاءِ مِنْ آبَائِي وَ وُلْدِي وَ جَحَدَ الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِي كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا صُبُوتَهُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ مِنَ الْمَهْدِيِّ مِنْ وُلْدِكَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ فَقَالَ أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي لَهُ عَيْبَةٌ يُطَوَّلُ أَمَدُهَا خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ ...

۴- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ... فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مِنَ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدِهِ الْإِمَامِ ...

— حدیث رِیَانِ بْنِ صَلْتٍ از امام رضا علیه السلام ؛ (۱)

— حدیث دِعْبِلِ خُزَاعِي از امام رضا علیه السلام . (۲)

۹. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را سومین نسل امام جواد علیه السلام معرفی کرده

است. مانند:

— حدیث عبد العظیم حسنی از امام جواد علیه السلام ؛ (۳)

— حدیث صَقْرِ بْنِ أَبِي دُلْفٍ از امام جواد علیه السلام . (۴)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَال: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ... إِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّبُوحِ وَ مَنْظَرِ الشُّبَّانِ... ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي يُعَيِّبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲، ح ۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَقُولُ أَنْشَدْتُ مَوْلَى الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَصَّةَ يَدَيْتِي... فَلَمَّا أَنْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٍ... بَكَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي يَا خُزَاعِي نَطَقَ رُوحُ الْقُدْسِ عَلَيَّ لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيِّنَتَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَ مَتَى يَقُومُ فَقُلْتُ لَا يَا مَوْلَى إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُظْهِرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَ يَمْلؤها عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا فَقَالَ يَا دِعْبِلُ الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيُّ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّجَةُ الْقَائِمُ الْمُتَنْظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا....

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْحَسَنِئِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَوْ غَيْرِهِ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُتَنْظَرُ فِي غَيْبَتِهِ وَ يُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ وَ هُوَ الثَّلَاثُ مِنْ وُلْدِي....

۴- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ الْعَبْدُوسِ [بْنِ عَبْدِوَسِ] الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيَّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّفَرُ بْنُ أَبِي دُلْفٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيُّ أَمْرُهُ أَمْرِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَ طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ

قَالَ إِنَّ مِنْ بَعِيدِ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سَمِيَ الْقَائِمَ قَالَ لِأَنَّهُ يُقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ....

۱۰. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را دومین نسل امام هادی علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

— حدیث صقر بن ابی دلف از امام هادی علیه السلام. (۱)

بیش از چهل حدیث در این بخش بیان شد که به صورت مشخص «مهدی» و «قائم» را معرفی کرده است. این مقدار تنها روایاتی است که در کتب معتبر شیعه بیان شده است و غیر از روایاتی است که شخص امام حسن عسکری علیه السلام به ماموریت فرزند خویش برای تشکیل حکومت جهانی اشاره کرده است. (۲) بنابراین هرگز نمی توان ادعا کرد روایات نقل شده عام و مبهم است و به هویت شخص «مهدی» و «قائم» اشاره نکرده است.

شبهه دوم. دلالت نداشتن احادیث غیبت و غایب بر شخص خاص

متن کتاب

أما الروایات الواردة حول الغیبه و الغائب فهي أيضا لا تتحدث عن غائب

۱- کمال الدین، ج ۲؛ ص ۳۸۳، ح ۱۰: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الْمُؤَصِّلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّفَرِيُّ بْنُ أَبِي دُلْفٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ... فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ فَتَهَضَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْرِعًا فَدَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلِيٌّ عَاتِقُهُ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَهُ الْبَدْرُ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ فَقَالَ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لَوْ لَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَلِيٌّ حُجَّجَهُ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ كَيْتُهُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا....

بالتحديد... و لا تذكر اسم محمد بن الحسن العسكري و لا تشير إلى غيبته بالخصوص... و بالتالي فانها لا يمكن إن تشكل دليلاً على غيبه الحجة بن الحسن لأنه لم يولد بعد... و لم يغب... (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت نیز مدعی است روایات نقل شده در موضوع غیبت از غایب شدن فرد مشخص و معینی حکایت نمی کند. بنابراین این نوع روایات نمی تواند دلیلی بر غیبت فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

پاسخ

در این قسمت نیز ابتدا کلام نویسنده را یادآور می شویم. چنان که گفته شد، وی در مبحث دوم کتاب (دلیل نقلی وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مطلب دوم (روایات) پنج گروه از روایات را نقل کرده است. گروه اول در قسمت قبل پاسخ داده شد. گروه دوم به تعبیر او (الروایات الواردة حول الغيبة و الغائب) است. وی برای این گروه نیز تنها هفت روایت را آورده که به قرار ذیل است.

و ذلك مثل: «المهدى من ولدى تكون له غيبه و حيره» و «إن الثابتين على القول بالمهدى فى زمان غيبته لأعز من الكبريت الأحمر» و «المهدى... له غيبه و حيره تضل الخلق عن أديانهم» و «للقائم منا غيبه أمدھا طويل» و «لا بد لصاحب هذا الامر من عزله أو غيبه» و «إن للقائم غيبه قبل ظهوره» و «إن لصاحب هذا الامر غيبتين إحداهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، و بعضهم يقول: قتل، و بعضهم يقول: ذهب، فلا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير». و قد اتخذ القائلون بوجود الإمام الثانى عشر محمد بن الحسن العسكري من تلك الأحاديث دليلاً على

۱- اما روایات نقل شده پیرامون غیبت و غایب نیز از فرد غایب مشخصی سخن نمی گوید... و نام محمد بن حسن عسکری را یادآور نمی شود... در نتیجه امکان ندارد دلیلی را بر غیبت حجت بن الحسن فراهم کند؛ زیرا او هنوز به دنیا نیامده و غایب نشده است. (الإمام المهدى حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص ۱۲۴)

صحه نظریتهم. (۱)

چنان که ملاحظه می شود در این قسمت نیز نویسنده مانند قسمت قبل،

بسیار گزینشی عمل کرده و تنها به روایات عام اشاره کرده است. روایاتی که نویسنده

در این قسمت آورده است به تعبیر دکتر ثامر العمیدی حتی به اندازه یک صفحه

از کتاب هایی نیست که در مورد غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نوشته شده، است. (۲) منحصر کردن روایات غیبت تنها به هفت روایت و اشاره نکردن به انبوه روایاتی که دانشمندان شیعه در کتاب های خود آورده اند، نشان گر تحریف حقیقت و فریب دادن خواننده است. تنها در کتاب کمال الدین که در دسترس نویسنده نیز بوده نزدیک به دویست حدیث در مورد غیبت ذکر شده است. نکته مهم این است که نمی توان ادعا کرد وی به عنوان مثال به این روایات اشاره کرده است؛ زیرا وی تصریح می کند: «دلیل قائلان به وجود امام دوازدهم همین روایات است.» (۳) در ادامه _ چنان که در شبهه سوم اشاره خواهد شد _ وی تصریح می کند که شیخ صدوق و شیخ طوسی و حتی همه متکلمان شیعه به همین احادیث استناد و استدلال کرده اند؛ در حالی که این سخن خلاف واقع است. تنها شیخ صدوق بیش از بیست برابر مقدار یاد شده، احادیث اهل بیت علیهم السلام را نقل کرده و شیخ طوسی هرگز به احادیث مورد اشاره نویسنده استدلال نکرده است.

وی هفت روایت یادشده را نیز کامل نقل نکرده، بلکه با تقطیع تنها قسمتی از روایات را آورده است؛ در حالی که اگر کامل نقل می کرد در برخی از همین روایات قرینه خوبی وجود داشت. مانند حدیث چهارم «للقائم منا غیبه أمدھا طویل» که در

ادامه

۱- تطور فکر سیاسی الشیعی من الشوری الی ولایت الفقیه، ص ۱۴۲.

۲- نک: مجموعه مقالات مؤتمر الامام المهدی و مستقبل العالم، ج ۲، ص ۱۹، روایات الغیبه و الغائب.

۳- وقد اتخذ القائلون بوجود الإمام الثانی عشر محمد بن الحسن العسکری من تلك الأحادیث دلیلاً علی صحه نظریتهم.

امام می فرماید: «فَلِدَلِكْ تَخْفَىٰ وَلَادَتُهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ» (۱) خفای ولادت _ چنان که در ادامه به تفصیل روایات آن بیان می شود _ نشانی است که هیچ یک از مدعیان گذشته آن را نداشته اند.

در این قسمت نیز به بیان روایاتی می پردازیم که هویت شخص غایب را تعیین کرده اند تا روشن شود بر خلاف ادعای نویسندگان همه روایات غیبت کلی و مبهم نیستند. بسیاری از روایات به فرد مشخص و معینی اشاره کرده اند و اگر روایات به صورت علمی بررسی شود و در کنار هم قرار گیرد آشکار می شود که فرد غیبت کننده از اهل بیت علیهم السلام دقیقاً مشخص بوده است و امامان علیهم السلام به وضوح به ایشان اشاره کرده اند. برخی از این روایات به شرح زیر است:

۱. روایاتی که «غایب» را چهاردهمین معصوم معرفی کرده است. مانند حدیث مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام . (۲)

۲. روایاتی که «غایب» را دوازدهمین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده است. مانند:

_ حدیث جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۳)

_ حدیث عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السلام ؛ (۴)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۳

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۷: حَدَّثَنَا الْحَسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الزِّيَّاتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبِيعِ بْنِ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُورًا قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمِنْ الْأَرْبَعَةِ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳: حدیث مفسر آیه (یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) که در تبیین مصداق اولی الامر در بخش آیات اشاره شد. (... ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَيِّمِي وَ كَيْبِي حُجَّهَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ... ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ...).

۴- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷ ح ۳. در بخش آیات ذیل آیه (اعلموا أن الله يحيي الأرض بعد موتها) اشاره شد.

— حديث ابو خالد كابلی از امام سجاد عليه السلام ؛ (١)

— حديث محمد بن مسلم از امام باقر عليه السلام ؛ (٢)

— حديث محمد بن زياد از امام كاظم عليه السلام . (٣)

٣. رواياتی که «غایب» را یازدهمین نسل امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام معرفی کرده

١- کمال الدین، ج ١، ص ٣١٩، ح ٢: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابِلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تُمْ يَكُونُ مَاذَا قَالَ تُمْ تَمْتُدُّ الْعَيْبَةَ بِوَلِيِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْأَثَمَةَ بَعْدَهُ... وحدثنا بهذا الحديث علي بن أحمد بن موسى و محمد بن أحمد الشيباني «السناني» و علي بن عبد الله الوراق عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد الأدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی رضى الله عنه عن صفوان عن إبراهيم بن أبي زياد عن أبي حمزه الثمالي عن أبي خالد الكابلي عن علي بن الحسين عليه السلام .

٢- مختصر اثبات الرجعه، به نقل از مجله تراثنا، ش ١٥، ص ٢٠٧، ح ٥: حدثنا فضاله بن أيوب _ رضى الله عنه _ قال: حدثنا أبان بن عثمان، قال: حدثنا محمد بن مسلم، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي بن أبي طالب عليه السلام: «أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أنت يا علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم جعفر بن محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم موسى بن جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم علي بن موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحجة بن الحسن الذى تنتهى إليه الخلافة والوصاية و يغيب مده طويله ثم يظهر و يملأ الارض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما.

٣- كمال الدین، ج ٢، ص ٣٦٨، ح ٦: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنَ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ النُّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَ يَكُونُ فِي الْأَثَمَةِ مَنْ يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَمَّا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَّا... ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدِهِ الْإِمَامِ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلِدَاتُهُ وَ لَا يَحِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

است. مانند حدیث اصبع بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام . (١)

٤. روایاتی که «غایب» را نهمین نسل امام حسین علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند:

— حدیث امام رضا علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام ؛ (٢)

— حدیث همدانی از امام حسین علیه السلام ؛ (٣)

١- کمال الدین، ج ١، ص ٢٨٨، ح ١: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ وَ إِبرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الطَّيَالِسِيِّ عَنْ مُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنِ النَّصِيرِ بْنِ أَبِي السَّرِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ سَلِيمَانَ بْنِ سُوَيْفَانَ الْمُشْتَرِقِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصِيرِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّراً تَنَكُّتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّراً تَنَكُّتُ فِي الْأَرْضِ أَرَأَيْتَ فِيهَا فَقَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَ لَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَ لَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ يَمْلَأُهَا عِدْلاً كَمَا مَلَأْتُ جَوْراً وَ ظُلماً تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ... . الكافي، ج ١، ص ٣٣٨، ح ٧: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُشْتَرِقِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ... .

٢- کمال الدین، ج ١، ص ٣٠٤، ح ١٦: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُظْهَرُ لِلدِّينِ وَ الْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ. قَالَ الْحُسَيْنُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِي وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صِبَا لُتُبُوهُ وَ اضْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ وَ لَكِنْ بَعْدَ غَيْبِهِ وَ حَيْرِهِ فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِيثَاقَهُمْ بَوْلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.

٣- کمال الدین، ج ١، ص ٣١٧، ح ٢: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُعَاذِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ الْهَمْدَانِيِّ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْفَرَاتِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُوَيْفَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ هَمْدَانَ قَالَ سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ يَقُولُ قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَ هُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَ هُوَ حَقٌّ.

— حدیث عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السلام . (۱)

۵. روایاتی که «غایب» را در هفتمین نسل امام باقر علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند حدیث امام باقر علیه السلام از امام حسین علیه السلام . (۲)

۶. روایاتی که «غایب» را در ششمین نسل امام صادق علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند حدیث سید حمیری از امام صادق علیه السلام . (۳)

۷. روایاتی که «غایب» را پنجمین نسل امام کاظم علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند:

— حدیث ابو بصیر از امام صادق علیه السلام ؛ (۴)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳: در بخش آیات ذیل آیه (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) اشاره شد.

۲- مختصر اثبات الرجعه، ح ۷، به نقل از مجله تراثنا، ش ۱۵، ص ۲۰۸: حدثنا الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطيه، عن أبي حمزه ثابت بن أبي صفيه دينار، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام لأصحابه قبل أن يقتل بليhle واحده... السابع من ولد ابني محمد بن علي الباقر وهو الحجه بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي ابني، و هو الذي يغيب مده طويله ثم يظهر و يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَسِ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيْعٍ عَنْ حَيَّانِ السَّرَّاجِ عَنِ السَّيِّدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَمِيرِيِّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رَوَى لَنَا أَخْبَارٌ عَنْ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي الْعُيُوبِ وَ صَحَّحَ كَوْنَهَا فَأَخْبَرَنِي بِمَنْ تَقَعُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعُيُوبَ سَتَعَفُ بِالسَّادِسِ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ أَوْلَاهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَ اللَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي عَيْبَتِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَطْهَرَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

۴- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۳۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ سِتْنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْعَجَائِبِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَيْثُ وَدَّ النَّعْلُ بِالنَّعْلِ وَ الْقَمَدَةُ بِالْقَمَدَةِ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنْ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَغِيْبُ عَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُبْطَلُونَ...

— حديث صفوان بن مهران از امام صادق عليه السلام؛ (١)

— حديث عبد الله بن ابي يعفور از امام صادق عليه السلام؛ (٢)

— حديث علي بن جعفر از امام كاظم عليه السلام؛ (٣)

— حديث يونس بن عبد الرحمن از امام كاظم عليه السلام. (٤)

٨. رواياتي كه «غائب» را چهارمين نسل امام رضا عليه السلام معرفي کرده اند؛ مانند:

— حديث حسين بن خالد از امام رضا عليه السلام؛ (٥)

١- كمال الدين، ج ٢، ص ٣٣٣، ح ١: قَالَ الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ الْقُمِّيِّ الْفَقِيهَ مُصَيِّفٌ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِتَّانٍ عَنْ صِفْوَانَ بْنِ مَهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُبُوتَهُ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ.

٢- كمال الدين، ج ٢، ص ٣٣٨، ح ١٢: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَيِّهِلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَقْرَبَ بِالْأَنْبِيَاءِ مِنْ آبَائِي وَ وُلْدِي وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِي كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صُبُوتَهُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ مِنَ الْمَهْدِيِّ مِنْ وُلْدِكَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ.

٣- كافي، ج ١، ص ٣٣٦، ح ٢: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيْسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ يَا بَنِي إِنَّهُ لَمَا بُدِيَ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مَحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ.

٤- كمال الدين، ج ٢، ص ٣٦١، ح ٥: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ فَقَالَ أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي لَهُ غَيْبُهُ يَطُولُ أَمْدُهَا خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ...

٥- كمال الدين، ج ٢، ص ٣٧١، ح ٥: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ... فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمًا فَلَيْسَ مِنَّا. فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مِنَ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدِهِ الْإِمَامِ... وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبِ

قَبْلَ خُرُوجِهِ فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ....

— حديث ريان بن صلت از امام رضا عليه السلام ؛ (١)

— حديث دعبل خزایی از امام رضا عليه السلام . (٢)

٩. روایاتی که «غایب» را سومین نسل امام جواد علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند:

— دو حدیث عبد العظیم حسنی از امام جواد علیه السلام ؛ (٣)

— حدیث صقر بن اَبی دُلْف از امام جواد علیه السلام . (٤)

١- کمال الدین، ج ٢، ص ٣٧٦، ح ٧: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَصَالَ... إِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِيْنِ الشُّيُوخِ وَ مَنْظَرِ الشُّبَّانِ... ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي يُعَيِّبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

٢- کمال الدین، ج ٢، ص ٣٧٢، ح ٦: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ دِعْبَلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَقُولُ أَنْشَدْتُ مَوْلَايَ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامَ فَصَدَّ يَدَتِي... فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٍ... بَكَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي يَا خُزَاعِي نَطَقَ رُوحَ الْقُدُسِ عَلَيَّ لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيِّنَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَ مَتَى يَقُومُ فَقُلْتُ لَا يَا مَوْلَايَ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُظْهِرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَ يَمْلؤها عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا فَقَالَ يَا دِعْبَلُ الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيُّ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّجَةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمَطَاعُ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا...

٣- کمال الدین، ج ٢، ص ٣٧٧، ح ١: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْحَسَنِ بْنِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَوْ غَيْرِهِ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَ يُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ وَ هُوَ الثَّلَاثُ مِنْ وُلْدِي... . همچنين نك: کمال الدین، ج ٢، ص ٣٧٧، ح ٢.

٤- کمال الدین، ج ٢، ص ٣٧٨، ح ٣: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ الْعَبْدُوسِ [بْنِ عَبْدِوس] الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّفَرِيُّ بْنُ أَبِي دُلْفٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامَ يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيُّ أَمْرُهُ أَمْرِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ الْإِمَامَ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَ طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سَمِيَ الْقَائِمَ قَالَ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ فَقُلْتُ لَهُ وَ لِمَ سُمِّيَ الْمُنْتَظَرُ قَالَ لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَّامُهَا وَ يَطْوُلُ أَمْدُهَا فَيُنْتَظَرُ خُرُوجُهُ الْمُخْلِصُونَ... .

۱۰. روایاتی که «غایب» را دومین نسل امام هادی علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

— حدیث عبد العظیم حسنی از امام هادی علیه السلام؛ (۱)

— حدیث داود بن قاسم جعفری از امام هادی علیه السلام؛ (۲)

۱۱. روایاتی که «غایب» را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

— حدیث محمد بن عبد الجبار از امام حسن عسکری علیه السلام؛ (۳)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۹، ح ۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمَّا بَصُرَ رَبِّي قَالَ لِي مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ... فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَ لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا... .

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۵: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ صَاحِبَ الْعُسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي ابْنِي الْحَسَنُ فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَقَالَ لِأَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ قُلْتُ فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ قَالَ قُولُوا الْحُجَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ .

۳- مختصر اثبات الرجعه، مجله تراثنا، شماره ۱۵، ص ۲۱۱، ح ۹: حدثنا محمد بن عبد الجبار، قال: قلت لسیدی الحسن بن علی: یا ابن رسول الله — جعلنی الله فداک — أحب أن أعلم من الامام و حجه الله علی عباده من بعدک؟ قال علیه السلام: إن الامام و الحجه بعدی ابنی، سمی رسول الله صلی الله علیه و آلہ و سلم و کنیه، الذی هو خاتم حجج الله و آخر خلفائه. قال: ممن هو یا ابن رسول الله؟ قال: من ابنه ابن قیصر ملک الروم، إلا أنه سیولد فیغیب عن الناس غیبه طویلہ، ثم ینظر و یقتل الدجال، فیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما... .

— حديث إبراهيم بن محمد نيشابوري از امام حسن عسكري عليه السلام ؛ (١)

— دو حديث احمد بن اسحاق از امام حسن عسكري عليه السلام ؛ (٢)

— حديث موسى بن جعفر بغدادى از امام حسن عسكري عليه السلام ؛ (٣)

١- مختصر اثبات الرجعه، مجله تراثنا، ش ١٥، ص ٢١٢، ح ١٢: حدثنا إبراهيم بن محمد بن فارس النيشابوري، قال: لما هم الوالى عمرو بن عوف بقتلى — و هو رجل شديد النصب، و كان مولعا بقتل الشيعة فأخبرت بذلك و غلب على خوف عظيم، فودعت أهلى و أحبائى، و توجهت إلى دار أبى محمد عليه السلام لاودعه و كنت أردت الهرب، فلما دخلت عليه رأيت غلاما جالسا فى جنبه و كان وجهه مضيئا كالقمر ليله البدر، فتحيرت من نوره و ضيائه و كاد أن ينسنى ما كنت فيه. فقال: يا إبراهيم! لا تهرب فإن الله تبارك و تعالى سيكفيك شره. فازداد تحيرى، فقلت لابی محمد عليه السلام: يا سيدى! جعلنى الله فداك من هو و قد أخبرنى بما كان فى ضميرى؟! فقال: هو ابنى و خليفتى من بعدى، و هو الذى يغيب غيبه طويله و يظهر بعد امتلاء الارض جورا و ظلما فيملأها عدلا و قسطا، فسألته عن أسمه، قال: هو سمى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و كنيه و لا يحل لاحد أن يسميه باسمه أو يكنيه بكنيته إلى أن يظهر الله دولته و سلطنته، فاكم يا إبراهيم ما رأيت و سمعت منا اليوم إلا عن أهله.

٢- كمال الدين، ج ٢، ص ٣٨٤، ح ١: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ... فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْإِمَامِ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ فَهَضَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْرِعًا فَدَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ فَقَالَ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ لَوْ لَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَمِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ وَ كَيْفُهُ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقُرَيْنِ وَ اللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَهُ لَمَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَاكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَ وَفَّقَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعَجِيلِ فَرْجِهِ... فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَمْدِ عَمِدْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَ سُؤْرُورِي بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ فَمَا السُّنَّةُ الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَ ذِي الْقُرَيْنِ فَقَالَ طُولُ الْغَيْبِ يَا أَحْمَدُ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِنَّ غَيْبَتَهُ لَتَطُولُ قَالَ إِي وَ رَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرَ الْقَائِلِينَ بِهِ... . كمال الدين، ج ٢، ص ٤٠٨، ح ٧: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ كَلْثُومٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الرَّازِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى أَرَانِي الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ خَلْقًا وَ خُلُقًا يَحْفَظُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

٣- كمال الدين، ج ٢، ص ٤٠٩، ح ٨: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ كَأَنِّي بِكُمْ وَ قَدِ اخْتَلَفْتُمْ بَعْدِي فِي الْخَلْفِ مِنِّي... أَمَا إِنَّ لَوْلَدِي غَيْبَهُ يَزْتَابُ فِيهَا النَّاسُ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت نمی کند. در پاسخ بیان شد: با پذیرش این که اهل بیت علیهم السلام مفسر آیات قرآن هستند، به کمک روایات تفسیرگر آن ها روشن می شود در موارد متعددی آیات قرآن اشاره به جریان خاص و معلومی دارند و به عکس ادعای نویسنده عام و کلی و مبهم نیستند.

در ادامه نویسنده مدعی بود روایاتی که از «مهدی» یا «قائم» سخن می گویند همچنین روایاتی که به «غیبت» و «غایب» اشاره دارند فرد مشخصی را معرفی نکرده اند و از شخص خاصی نام نبرده اند، بلکه عام و مبهم هستند و بر هر کس قابل تطبیقند. بنابراین وجود فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت نمی کند. در پاسخ بیان شد: بیش از چهل حدیث به صورت مشخص «مهدی» و «قائم» را معرفی کرده است و سی روایت از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام به وضوح به شخص «غایب» خواهد شد اشاره دارد و این مقدار تنها روایاتی است که در کتب معتبر شیعه بیان شده است. بنابراین هرگز نمی توان ادعا کرد آیات و روایات نقل شده عام و مبهم هستند و به شخص خاصی اشاره نکرده اند.

فصل دوم. چگونگی استدلال دانشمندان شیعه به احادیث مهدوی

اشاره

در این فصل چگونگی استدلال دانشمندان شیعه مانند مرحوم نعمانی، شیخ صدوق و شیخ طوسی بر احادیث مهدوی بیان می شود. اشکالی که نویسنده بر این استدلال ها مطرح کرده است، بیان می گردد تا روشن شود که اشکال وی در اثر درست درک نکردن منظور دانشمندان شیعه است و هرگز آنان به روایات مهدویت و غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف استدلال نکرده اند. استناد آنان به این روایات وجه دیگری دارد.

شبهه سوم. دلالت نداشتن روایات مهدویت و غیبت بر امری قبل از وقوع آن

متن کتاب

و هی لا تتحدث عن أمر قبل وقوعه حتی یكون ذلك إعجازاً و دليلاً على صحة الغيبة، كما قال الشيخ الصدوق و لا توجد في تلك الروایات أيه دلالة على ما ذهب إليه المتكلمون، لأنها لم تتضمن الإخبار بالشئ قبل كونه، كما قال الشيخ الطوسی، و لم يحصل أی إخبار مسبق من جهة علام الغیب... و ذلك لأن تلك الروایات كانت موجودة من قبل و تتحدث عن أشخاص آخرین كانوا موجودين فعلاً و ادعيت لهم المهدوية و غابوا في الشعاب و الجبال و السجون، كمحمد بن الحنفیه و محمد بن عبد الله بن الحسن (ذی النفس الزكية) و الإمام موسى الكاظم عليه السلام... و قد حدث في ظل غيبتهم أن تفرق شيعتهم و اختلفوا و احتاروا... و قد صنع اصحابهم تلك الروایات من وحى الواقع و لأهداف خاصة، و بالذات

الشیعه الواقفیه الذین کانوا یؤمنون بقوه بمهدویه الإمام الکاظم و لما اعتقله الرشید قالوا بغیبتہ، و لمّا توفی الإمام رفضوا الاعتراف بوفاته و ادّعوا هروبه من السجن و غیبتہ غیبه کبری لا یُرى فیها، و اعتبروا مرحله السجن غیبه صغری. و قد كانت الغیبه الکبری أطول من الغیبه الصغری، لأنّها امتدت و امتدّت بلا حدود و کان الواقفیه قد استعاروا أحادیث الغیبه ممن سبقهم من الحركات المهدویه، و طبقوها علی الإمام الکاظم علیه السلام. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت مدعی است بر خلاف ادعای دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی این روایات هیچ خبری از امری پیش از وقوع آن نداده اند تا نوعی معجزه و دلیلی بر صحت غیبت باشد. این روایات از قبل وجود داشته و فرقه های مختلف شیعه به خصوص واقفه از آن استفاده کرده اند.

۱- روایات از امری پیش از وقوع آن خبر نمی دهد، تا یک نوع معجزه و دلیلی بر صحت غیبت باشد. چنان که شیخ صدوق گفته است. و در آن روایات هیچ دلالتی بر آنچه متکلمان ادعا کردند وجود ندارد؛ زیرا در ضمن آن روایات خبر دادن از چیزی قبل از وقوعش وجود ندارد، چنان که شیخ طوسی به آن قائل شده است و از طرف علام الغیب (خدا) هیچ خبر قبلی به دست نیامده است... چون آن روایات از قبل موجود بوده است و درباره اشخاص دیگری صحبت کرده است که حقیقتاً موجود بودند و مهدویت برای آن ها ادعا شده است و در دره ها و کوه ها و زندان ها غایب شده اند، مانند محمد بن حنفیه و محمد بن عبد الله بن حسن (نفس زکیه) و امام موسی کاظم علیه السلام... و در اثر غیبتشان در میان شیعیان آنان تفرقه ایجاد شد و دچار اختلاف و حیرت شدند... یاران آن ها آن روایات را با الهام از واقع و برای اهداف خاصی ساختند، مخصوصاً شیعیان واقفیه، آن ها که بشدت ایمان به مهدویت امام موسی کاظم علیه السلام داشتند و وقتی هارون رشید وی را دستگیر کرد، قائل به غیبت او شدند و وقتی امام علیه السلام وفات یافت به مرگ او اعتراف نکردند و ادعا کردند از زندان فرار کرده است، و غیبتش «غیبت کبرا» است که در آن دیده نمی شود. دوران زندان را غیبت صغرا دانستند و غیبت کبرا از غیبت صغرا طولانی تر بود. چون غیبت کبرا ادامه یافت و ادامه یافت بدون اندازه و واقفیه احادیث غیبت را از حرکت های مهدوی قبل از خود عاریه گرفتند و آن ها را بر امام کاظم علیه السلام تطبیق کردند. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۴)

پاسخ

پاسخ این قسمت با توضیحی که در قسمت پیشین گذشت به روشنی معلوم می شود. در قسمت قبل ملاحظه شد که نویسنده تنها روایات عام و کلی غیبت را نقل کرده بودند. روشن است که روایات کلی نمی تواند خبر از امری پیش از وقوع آن باشد؛ زیرا اساساً به وقوع امر خاصی اشاره نکرده تا وقوع آن را دلیلی بر صحت پیش گویی انجام شده بدانیم. علاوه همه می توانند به روایات عام تمسک کنند، چنان که باز خود نویسنده بیان می کند که فرقه های مختلف شیعه به ویژه واقفه از اخبار غیبت استفاده کرده اند. در پاسخ باید یادآور شد که روایات غیبت چنان که در قسمت پیشین اشاره شد تنها روایات عام و کلی نیستند، بلکه به غیبت شخص معین یعنی فرزند امام یازدهم امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارند. سی روایات در قسمت قبل نقل شد که به شخص خاص بودن فرد غایب تصریح داشت. اشکال نویسنده ناشی از چشم پوشی وی از انبوه روایات خاص است. آیا اگر روایات از سال های بسیار پیش خبر دادند که فرزند فلان شخص خاص غایب خواهد شد خبر از امری قبل وقوع آن نیست؟ بسیار روشن است که کسی نمی تواند حقانیت چنین خبری را انکار کند.

مرحوم شیخ صدوق دقیقاً همین نکته را از کتاب متکلم بزرگ شیعه ابن قبه نقل کرده است. ایشان می نویسد:

همیشه اخبار نص و تصریح هر امامی بر امام بعد نقل شده است تا آن که نوبت به حسن بن علی علیهما السلام می رسد و هنگامی که ایشان وفات کرد و نص و جانشین او ظاهر نگشت، به کتاب هایی که گذشتگان ما پیش از وقوع غیبت روایت کرده اند رجوع نمودیم و دلیل روشن در امر جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را در آن روایات یافتیم و این که او از مردم غایب می شود و شخصش نهان می گردد و این که شیعه در امر او اختلاف می ورزند و مردم در کار او به حیرت می افتند و ما می دانیم که گذشتگان ما غیب نمی دانسته اند، بلکه ائمه علیهم السلام به واسطه خبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر غیبت را به آن ها اعلام کرده اند. پس از این جهت و با این

دلالت، هستی و وجود و غیبت امام نزد ما به طور صحیح ثابت می گردد و اگر در این جا دلیلی باشد که گفتار ما را نقض کند، زیدیه باید آن را اظهار کنند، خدا را شکر ما با حق عنادی نداریم. (۱)

چنان که ملاحظه می شود ابن قبه تصریح دارد که وقوع غیبت در فرزند امام عسکری علیه السلام در روایات گذشتگان نقل شده است _ چنان که ما نیز به سی روایت اشاره کردیم _ نه یک غیبت کلی و عام و مبهم که قابل تطبیق بر هر کسی باشد و هر گروهی بتواند به آن تمسک کند. روشن است که چنین اخبار خاصی خبر از وقوع امری قبل از وقوع آن است. شیخ صدوق نیز در اول کتابش به این مطلب اشاره کرده است. (۲)

اگر نویسنده به شیخ صدوق (در اصل به ابن قبه) اشکال می گیرد به این دلیل است

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۱۱۳: ما زالت الأخبار ترد بنص واحد علی آخر حتی بلغ الحسن بن علی علیهما السلام فلما مات و لم يظهر النص و الخلف بعده رجعنا إلى الكتب التي كان أسلافنا رووها قبل الغيبة فوجدنا فيها ما يدل علی أمر الخلف من بعد الحسن علیه السلام و أنه یغیب عن الناس و یخفی شخصه و أن الشیعه تختلف و أن الناس یقعون فی حیره من أمره فعلمنا أن أسلافنا لم یعلموا الغیب و أن الأئمه أعلموهم ذلك بخبر الرسول فصح عندنا من هذا الوجه بهذه الدلاله كونه و وجوده و غیبتة فإن كان هاهنا حجه تدفع ما قلناه فلتظهرها الزیدیه فما بیننا و بین الحق معانده و الشکر لله.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۱۹: أن الأئمه علیهم السلام قد أخبروا بغیبتة عجل الله تعالی فرجه الشریف و وصفوا کونها لشیعتهم فیما نقل عنهم و استحفظ فی الصحف و دون فی الكتب المؤلفه من قبل أن تقع الغیبه بمائتی سنه أو أقل أو أكثر فلیس أحد من أتباع الأئمه علیهم السلام إلا و قد ذکر ذلك فی کثیر من کتبه و روایاته و دونه فی مصنفاته و هی الكتب التي تعرف بالأصول مدونه مستحفظه عند شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم من قبل الغیبه بما ذکرنا من السنین و قد أخرجت ما حضرنی من الأخبار المسنده فی الغیبه فی هذا الكتاب فی مواضعها فلا یخلو حال هؤلاء الأتباع المؤلفین للكتب أن یكونوا علموا الغیب بما وقع الآن من الغیبه فألفوا ذلك فی کتبههم و دونوه فی مصنفاتهم من قبل کونها و هذا محال عند أهل اللب و التحصیل أو أن یكونوا قد أسسوا فی کتبههم الکذب فاتفق الأمر لهم کما ذکرنا و تحقق کما وضعوا من کذبهم علی بعد دیارهم و اختلاف آرائهم و تباین أقطارهم و محالهم و هذا أيضا محال کسبیل الوجه الأول فلم یبق فی ذلك إلا- أنهم حفظوا عن أئمتهم المستحفظین للوصیه علیهم السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ذکر الغیبه و صفه کونها فی مقام بعد مقام إلى آخر المقامات ما دونوه فی کتبههم و ألفوه فی أصولهم و بذلك و شبهه فلج الحق (و زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا).

که منظور ایشان را به درستی درک نکرده است. عدم درک صحیح استدلال را از نوع نقل وی می توان فهمید. (۱) وی گمان کرده شیخ صدوق می گوید یک گروه روایات از غیبت خبر داده اند، حال که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دیده نمی شود. پس او همان کسی است که این روایات عام و مبهم غیبت بیان کرده اند. به اصطلاح فنی گمان کرده علمای شیعه تمسک به عام در شبههٔ مصداقیه کرده اند، غافل از آن که دانشمندان شیعه به روایات و ادله خاص غیبت فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف تمسک کرده اند نه روایات عام و مبهم و کلی.

بنابراین روشن است که سال ها پیش روایات فراوانی غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را بیان کرده بودند و دقیقاً این امر چنان که قبل از وقوعش پیش گویی و خبر داده شده بود واقع شد. درست واقع شدن این پیش گویی دلیل حقانیت شیعه است و شیخ صدوق (در واقع ابن قبه) نیز به این مطلب استدلال کرده است.

روایات علاوه بر بیان دقیق فردی که غایب خواهد شد، به برخی نشانه های دیگر نیز اشاره کرده اند که هر کدام می تواند سندی محکم و مدرکی انکارناپذیر بر حقانیت مذهب امامیه باشد و می توان به این روایات استدلال و استناد کرد.

شیخ طوسی علاوه بر استدلال به روایاتی که به شخص خاص دلالت می کند (۲) به روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام اشاره می کند که ناظر به وقایع و نشانه های دیگر در دوران غیبت است. (۳) مانند مخفی بودن ولادت ایشان. پنهان بودن ولادت علاوه بر روایت مورد اشاره شیخ طوسی در روایات متعدد دیگری نیز ذکر شده است. در ادامه به

۱- تطور فکر سیاسی، ص ۱۴۳: و اعتبر محمد بن علی بن بابويه الصدوق نقل الشيعة لتلك الروايات التي تتحدث عن الغيبة قبل وقوعها دليلاً على صحتها و قال: إن عدم ظهور النص و الخلف بعد الحسن العسکری و غيبة الإمام المهدي و اختفاء شخصه و اختلاف الشيعة و وقوع الحيرة من أمره، كما جاء في الروايات الماضية دليل على كون المهدي و وجوده و غيبته.

۲- الغيبة للطوسی، کتاب الغيبة للحججه، ص ۱۶۵ - ۱۶۶.

۳- الغيبة للطوسی، کتاب الغيبة للحججه، ص ۱۶۷.

بیان آن روایات و نشانه های دیگر یاد شده در روایات می پردازیم. همه این روایات مصداق خبر از امری قبل از وقوع آن است و اخباری دقیق و موردی است نه اخباری کلی و مبهم که قابل تطبیق بر افراد و وقایع متعدد باشد. بنابراین اشکال نویسنده بر شیخ طوسی نیز وارد نیست و ایشان بر روایات کلی و مبهمی که نویسنده آورده استدلال نکرده است.

۱. روایاتی که گویای ولادت پنهانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. مانند:

— حدیث عبد الله بن عطا از امام باقر علیه السلام؛ (۱)

— حدیث محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام؛ (۲)

— حدیث عباس بن عامر از امام باقر علیه السلام؛ (۳)

— حدیث محمد بن زیاد از امام کاظم علیه السلام؛ (۴)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۵ ح ۲: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شاذَوَيْهِ الْمُؤَدَّبُ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ وَجَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرِ الْقَصْبَانِيِّ وَحَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرِ الْقَصَبَانِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ هِلَالِ الضَّبِّيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ شَيْعَتَكَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرُونَ فَوَاللَّهِ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلَكَ فَكَيْفَ لَا تَخْرُجُ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَطَاءٍ قَدْ أَمَكَنْتَ الْحَشَوَ مِنْ أَدْنَيْكَ وَاللَّهِ مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ قُلْتُ فَمَنْ صَاحِبُنَا قَالَ انظُرُوا مَنْ تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتْهُ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۷: وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيِّ الْقَزْوِينِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ الثَّقَفِيِّ الطَّحَّانِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَبَهًا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرُّسُلِ ... وَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَوَامُ خَوْفِهِ وَطُولُ غَيْبَتِهِ وَخَفَاءُ وَلَادَتِهِ ...

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۲: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى الْخَشَّابُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرِ الْقَصَبَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ يَقُولُ النَّاسُ لَمْ يُولَدْ بَعْدُ.

۴- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَ يَكُونُ فِي الْأَئِمَّةِ مَنْ يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَمَّا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَّا... ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدِهِ

الإِمْاءِ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتْهُ.

— حدیث ایوب بن نوح از امام رضا علیه السلام؛ (۱)

— حدیث عبد العظیم حسنی از امام جواد علیه السلام؛ (۲)

۲. روایاتی که شک و اختلاف در ولادت ایشان را بیان می دارد. مانند:

— دو حدیث زراره از امام صادق علیه السلام؛ (۳)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۰، ح ۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا لَنَرُجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ وَأَنْ يَرُدَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْكَ مِنْ غَيْرِ سَيْفٍ فَقَدْ بُويعَ لَكَ وَضُرِبَتِ الدَّرَاهِمُ بِاسْمِكَ فَقَالَ مَا مِنَّا أَحَدٌ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ الْكُتُبَ وَ سُئِلَ عَنِ الْمَسَائِلِ وَ أَشَارَتْ إِلَيْهِ الْأَصَابِعُ وَ حُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ إِلَّا اغْتِيلَ أَوْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِهَذَا الْأَمْرِ رَجُلًا خَفِيَّ الْمَوْلِدِ وَ الْمُنْشَأِ غَيْرَ خَفِيٍّ فِي نَسَبِهِ.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسِينِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنِّي لَأَرُجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ مَا مِنَّا إِلَّا وَ هُوَ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأَرْضَ مِنَ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ يَمْلؤها عَدْلًا وَ قِسْطًا هُوَ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلِدَاتُهُ وَ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ...

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۴: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى الْكَلْبَائِيِّ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قُلْتُ لَهُ وَ لِمَ قَالَ يَخَافُ وَ أَوْ مَا يَبِيدُهُ إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ وَ هُوَ الْمُتَنَظَّرُ وَ هُوَ الَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وَلِدَاتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ حَمِيلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ غَائِبٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا وُلِدَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ وُلِدَ قَبْلَ وَفَاهِ أَبِيهِ بِسِتِّينَ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ. همچنين نك: کافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵ و ص ۳۴۲، ح ۲۹؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۶، ح ۳۳.

— حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام؛ (۱)

— حدیث عبد السلام هروی از امام رضا علیه السلام؛ (۲)

— حدیث اسحاق بن محمد از امام هادی علیه السلام؛ (۳)

مرحوم نعمانی در این مورد می نویسد:

ای گروه شیعه — کسانی که خدای تعالی به ایشان قوه تمییز و ژرف نگری کامل و اندیشیدن به سخنان امامان علیهم السلام عطا فرموده — آیا در این احادیث بیان آشکار و نور تابناک وجود ندارد؟ آیا کسی از امامان گذشته علیهم السلام یافت می شود که ولادت او مورد شک و تردید واقع گردد و در وجود و عدمش اختلاف پیش آید. (۴)

۳. روایاتی که به جریان جعفر کذاب اشاره دارد. مانند:

— حدیث ابو خالد کابلی از امام سجاد علیه السلام؛ (۵)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ... فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنِ سَيِّدَةِ الْمَاءِ يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَهُوَ الَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ ...

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۵۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي بَعْنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لِيُغَيَّبَنَّ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي بَعْدَهُ مَعَهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حِرَاجَةٌ وَيَشُكُّ آخَرُونَ فِي وِلَادَتِهِ فَمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ فَلْيَتَمَسَّكَ بِحَدِيثِهِ وَلَمَّا يَجْعَلُ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ فَيُزِيلَهُ عَنْ مِلَّتِي وَ يُخْرِجَهُ مِنْ دِينِي ...

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۶: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى الْخَشَابُ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَيُّوبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ يَقُولُ النَّاسُ لَمْ يُولَدْ بَعْدَ. همچنين کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۲، ح ۷.

۴- الغيبة للنعمانی، ص ۱۸۳.

۵- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۲: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَاذِبِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ... فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقَ وَ

كَلَّمَكُمْ صَادِقُونَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ
بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَسَمُّهُ الصَّادِقَ فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَلَدًا اسْمُهُ جَعْفَرُ يَدْعَى الْإِمَامَةَ
اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَكَذِبًا عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلِ الْمُخَالَفِ عَلَى
أَبِيهِ وَالْحَاسِدِ لِأَخِيهِ ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبِهِ وَلِيَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بُكَاءً
شَدِيداً ثُمَّ قَالَ كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ وَقَدْ حَمَلَ طَاغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيْشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَالْمُعَيَّبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَالتَّوَكِيلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ
جَهْلًا مِنْهُ بِوِلَادَتِهِ وَحِرْصًا مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرَ بِهِ وَطَمَعًا فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ قَالَ أَبُو خَالِدٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ
وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَايْنٌ فَقَالَ إِي وَرَبِّي إِنَّ ذَلِكَ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذِكْرُ الْمَحْنِ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ...

— حدیث فاطمه از امام هادی علیه السلام . (۱)

شیخ صدوق نیز به احادیثی که از جریان جعفر کذاب خبر داده استدلال کرده و حقانیت امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت نموده است. (۲)

۴. روایاتی که بیان می کند هر گاه سه اسم محمد و علی و حسن پشت سر هم برای امامان علیهم السلام آمدند امام بعد قائم خواهد بود. مانند: دو حدیث ابو هیثم از امام

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَرَاتِ قَالَ أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْمَعْرُوفِ بِبَابِ بْنِ سَيَّابَةَ قَالَتْ كُنْتُ فِي دَارِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَسِيكَرِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي وُلِدَ فِيهِ جَعْفَرُ فَرَأَيْتُ أَهْلَ الدَّارِ قَدْ سَيَّرُوا بِهِ فَصَبَرْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ أَرَهُ مَسْرُورًا بِذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي مَا لِي أَرَاكَ غَيْرَ مَسْرُورٍ بِهَذَا الْمَوْلُودِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَهُونُ عَلَيْكَ أَمْرُهُ فَإِنَّهُ سَيُضِلُّ خَلْقًا كَثِيرًا.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۰: كل ذلك دلالة له عليه السلام أيضا لأنه لا دلالة على الإمامه أعظم من الإخبار بما يكون قبل أن يكون كما كان مثل ذلك دلالة لعيسى ابن مريم عليهما السلام على نبوته إذ أنبأ الناس بما يأكلون و ما يدخرون في بيوتهم و كما كان النبي صلى الله عليه و آله و سلم حين قال أبو سفيان في نفسه من فعل مثل ما فعلت جئت فدفعت يدي في يده ألا كنت أجمع عليه الجموع من الأبيش و كنانة فكنت ألقاه بهم فلعلني كنت أذفعه. فناداه النبي صلى الله عليه و آله و سلم من خيمته فقال: إذا كان الله يُجزيك يا أبا سفيان. و ذلك دلالة له عليه السلام كدلالة عيسى ابن مريم عليهما السلام و كل من أخبر من الأئمة عليهم السلام بمثل ذلك فهي دلالة تدل الناس على أنه إمام مفترض الطاعة من الله تبارك و تعالی.

صادق علیه السلام . (۱)

۵. روایاتی که بیان می دارد مادر امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بانویی کنیز است. مانند:

— حدیث حارث اعور از امیر مؤمنان علیه السلام ؛ (۲)

— حدیث ابوسعید عقیصا از امام حسن مجتبی علیه السلام ؛ (۳)

— حدیث یزید کناسی از امام باقر علیه السلام ؛ (۴)

— حدیث جابر جعفی از امام باقر علیه السلام ؛ (۵)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۲: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّيُّونِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أُمِّيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي حَبَّهٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَتْ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ مُتَوَالِيَةٍ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ فَالرَّابِعُ الْقَائِمُ. وَ ح ۳: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَائِنَدَاذٍ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنِي أُمِّيَّةُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَيْسِيُّ عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا تَوَالَتْ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ كَانَ رَابِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

۲- الغيبة للنعماني، النص، ص ۲۲۹، ح ۱۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جُمُهورٍ جَمِيعًا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَبِي ابْنِ خَيْرِهِ الْأَمَاءِ يَعْني الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۲: حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرَقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَيْدِرٍ عَنْ أَبِيهِ سَيْدِرِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصَا قَالَ: لَمَّا صَلَّحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَيْفِيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ لَطَاعِيهِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يُصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلْفَهُ... ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدِهِ الْأَمَاءِ ...

۴- الغيبة للنعماني، النص، ص ۲۲۸، ح ۸: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ قَيْسِ بْنِ رُمَّانَةَ الْأَشْعَرِيُّ وَ سَعْدَانُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَوَانِيُّ قَالُوا جَمِيعًا حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبِ الزَّرَّادِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ يَزِيدِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ شَبَهُهُ مِنْ يَوْسُفَ ابْنِ أُمِّهِ سَوْدَاءَ ...

۵- الغيبة للطوسي، كتاب الغيبة للحجه، النص، ص ۴۷۰: سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ أَبَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ سَأَلَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ...

فَأَخْبِرْنِي عَنْ صِفَتِهِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... يَا أَبِى ابْنُ خَيْرِهِ الْإِمَاءُ.

— حديث ابوبصير از امام صادق عليه السلام؛ (١)

— حديث محمد بن زياد از امام موسى كاظم عليه السلام؛ (٢)

— حديث حسين بن خالد از امام رضا عليه السلام؛ (٣)

— حديث يزيد بن ابي حازم از امام صادق عليه السلام، (٤) در اين حديث امام به اسير بودن

١- كمال الدين، ج ٢، ص ٣٤٥، ح ٣١: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ سُبْنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغِيَابِ حَدِيثُهُ فِي الْقَائِمِ مَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَدُّو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقَمَدَةَ بِالْقَمَدَةِ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدِهِ الْإِمَاءِ يَغِيبُ غَيْبَهُ يَرْتَابُ فِيهَا الْمُبْطَلُونَ.

٢- كمال الدين، ج ٢، ص ٣٦٨، ح ٦: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنَ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ... فَقُلْتُ لَهُ وَ يَكُونُ فِي الْمَأْتَمَةِ مَنْ يَغِيبُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مَنَّا... ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدِهِ الْإِمَاءِ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتُهُ...

٣- كمال الدين؛ ج ٢؛ ص ٣٧١، ح ٥: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْيَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ... فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنِ سَيِّدِهِ الْإِمَاءِ...

٤- الغيبة للنعماني، ص ٢٢٩، ح ١٢: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدُ ابْنَا الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْكُوفَةِ فَلَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَسَأَلَنِي هَلْ صَاحِبَكَ أَحَدٌ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ أَ كُنْتُمْ تَتَكَلَّمُونَ قُلْتُ نَعَمْ صَحِبَنِي رَجُلٌ مِنَ الْمُغِيرِيِّهِ قَالَ فَمَا كَانَ يَقُولُ قُلْتُ كَانَ يَزْعُمُ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ هُوَ الْقَائِمُ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ اسْمَهُ اسْمُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي النَّبِيِّ فَقُلْتُ لَهُ فِي الْجَوَابِ إِنْ كُنْتَ تَأْخُذُ بِالْأَسْمَاءِ فَهُوَ ذَا فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ لِي إِنْ هَذَا ابْنُ أُمِّهِ يَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ وَ هَذَا ابْنُ مَهْيَرِهِ يَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا رَدَدْتَ عَلَيْهِ فَقُلْتُ مَا كَانَ عِنْدِي شَيْءٌ أَرَدْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ أَوْ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّهُ ابْنُ سَيِّدِهِ يَعْنِي الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

مادر امام زمان علیه السلام اشاره می کنند که از پیش گویی های بسیار دقیق و خاص است.

مرحوم نعمانی در باب سیزدهم کتاب غیبتش که صفات امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان می دارد اولین عنوان را فرزند بانویی اسیر شده و کنیز قرار داده است و آن را یک صفت شاخص امام در نظر گرفته است. (۱)

۶. روایاتی که به کم سن ترین بودن امام در میان امامان علیهم السلام اشاره دارد؛ مانند:

— حدیث یحیی بن سالم از امام باقر علیه السلام؛ (۲)

— سه حدیث ابو جارود از امام باقر علیه السلام. (۳)

چنان که به نوشته مرحوم نعمانی برای هیچ فردی در این سن چنین ادعایی نشده است. (۴) این مسئله نشان می دهد پیش گویی چنین وصفی، خبر دادن از یک صفت کلی نیست که وجودش در اکثر افراد ممکن باشد و خبر دادن از آن معجزه و کرامت محسوب نشود و دلیل حقانیت نباشد، بلکه ویژگی بسیار نادری است که تنها کسانی که از عالم غیبت خبر دارند می توانند از آن خبر دهند. به خصوص که اهل بیت علیهم السلام فرموده اند: قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف کم سن ترین ما خواهد بود. با این عبارت راه هر نوع توجیه بعدی

۱- الغیبه للنعمانی، ص ۲۲۸: کونه علیه السلام ابن سبیه ابن خیره الإمام.

۲- الغیبه للنعمانی، ص ۱۸۴، ح ۳۵: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ أَصْغَرُنَا سِنًا.

۳- الغیبه للنعمانی، ص ۳۲۲، ح ۱: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ الْأَمْرُ فِي أَصِغَرِنَا سِنًا... وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ. وَالغیبه للنعمانی، ص ۳۲۳، ح ۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْقُرَشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا فِي... أَحَدِنَا سِنًا.

۴- الغیبه للنعمانی، ص ۱۸۴.

بسته شده است. اگر تنها به کم سن بودن اشاره می شد ممکن بود گفته شود کم سن بودن نسبی است و مثلاً سن بیست یا سی سالگی نیز برای امام سن کمی است. اما وقتی گفته شد کم سن ترین ما امامان علیهم السلام، دقیقاً به صورت کمی اشاره شده است و قابل توجه نیست. روشن است که از چنین ویژگی دقیقی قبل از وقوع آن تنها امام معصوم علیه السلام می تواند خبر دهد. واقع شدن این امر خود بهترین دلیل بر حقانیت مذهب امامیه است.

۷. روایاتی که گمنام بودن امام و ممنوع بودن بردن نام ایشان را بیان می کند. مانند:

— حدیث یحیی بن سالم از امام باقر علیه السلام؛ (۱)

— سه حدیث ابو جارود از امام باقر علیه السلام؛ (۲)

— حدیث اسحاق بن صباح از امام رضا علیه السلام. (۳)

مرحوم نعمانی بیان زیبایی در مورد این دو نشانه اخیر دارد. ایشان می نویسد:

ای گروه شیعه — خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد — بنگرید به آن چه از صادقان علیهم السلام در باره سنّ قائم علیه السلام رسیده و گفته ایشان که به هنگام رسیدن امر امامت به آن حضرت کم سال ترین امامان و جوانترین آنان است و این که به

۱- الغیبه للنعمانی، النص، ص ۱۸۴، ح ۳۵: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ... أَخْمَلْنَا شَخْصًا....

۲- الغیبه للنعمانی، ص ۳۲۲، ح ۱: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ... وَأَخْمَلْنَا ذِكْرًا وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانِ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ. وَ الْغَيْبَةَ لِلنَّعْمَانِيِّ، ص ۳۲۳، ح ۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْقُرَشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا فِي أَخْمَلِنَا ذِكْرًا....

۳- الغیبه للنعمانی، ص ۳۲۳، ح ۴: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَابْنَدَاذَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ صَبَّاحٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ هَذَا سَيُفْضَى إِلَيَّ مَنْ يَكُونُ لَهُ الْخَمْلُ.

هیچ یک از امامان پیش از او امر امامت در سنی همانند او داده نشده است. و نیز بنگرید به فرمایش آنان: «و گمنام ترین ما» که با گمنامی آن حضرت به غایب بودن شخص او و پنهان بودن او از نظرها اشاره می کنند، و وقتی روایات بطور متصل و متواتر در مورد این گونه چیزها پیش از پیدایش آن ها آمده، و وقوع این حوادث را پیش از بوجود آمدن آن ها خبر داده، و سپس آشکارا عینیت و وجود یافته است، لازم می گردد که شک ها از کسی که خداوند دلش را گشوده و نور بخشیده و هدایتش فرموده و دیده او را روشنی عطا کرده برطرف گردد. (۱)

نکته قابل دقت: توجه به این مسئله مهم است که خبر دادن قبل از وقوع از ابتدا مورد نظر دانشمندان شیعه بوده است. نباید گمان کرد شیخ صدوق یا شیخ طوسی صد تا دویست سال بعد از غیبت به این نکته پی برده و استدلال کرده اند. شاهد این مطلب بیانی است که مرحوم کلینی از استاد خود محمد بن یحیی نقل می کند. وقتی ثقه الاسلام کلینی حدیثی را نقل می کند که در آن حضرت خضر علیه السلام نام دوازده امام را می برد و بر امامتشان گواهی می دهد و در مورد امام دوازدهم می گوید: «وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكْنَى وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فِيمَلَأَهَا عَيْدًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا» _ که در بخش احادیث «مهدی» و «قائم» به آن اشاره شد _ سند دومی برای این حدیث نقل می کند و می گوید: همچنین این حدیث را محمد بن یحیی از محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد الله از ابو هاشم برایم نقل کرده است. در ادامه می نویسد: محمد بن یحیی گوید: به محمد بن حسن گفتم: دوست داشتم این حدیث از غیر طریق احمد بن ابی عبد الله به ما می رسید. محمد بن حسن در پاسخ گفت: وی این حدیث را بیست سال قبل از «حیرت» برایم نقل کرده است. (۲)

این که منظور محمد بن یحیی چه بوده و چرا محمد بن حسن چنین پاسخ داده در

۱- الغیبه للنعمانی، ص ۳۲۳.

۲- کافی، ج ۱، ص ۵۲۶: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَدِدْتُ أَنْ هَذَا الْخَبْرَ جَاءَ مِنْ غَيْرِ جِهَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَقَدْ حَدَّثَنِي قَبْلَ الْحَيْرَةِ بَعْشَرَ سِنِينَ.

کلام محدث نوری به خوبی بیان شده است.

وی می نویسد:

منظور از «حیرت» در لسان روایات ایام غیبت است و شروع آن از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام است. منظور محمد بن یحیی این بوده که دوست داشتم راوی این حدیث از کسانی می بود که دوران غیبت را درک نکرده اند تا خبر دادن وی از چیزی پیش از وقوع آن، خالی از هر توهم و شکی می بود و دلالتش بر مقصود و ظهور معجزه تمام تر می شد. احمد ابی عبد الله از کسانی است که دوران غیبت را درک کرده است و سال ها بعد از امام حسن عسکری علیه السلام زندگی کرده است. (۱)

محمد بن یحیی دوست داشته این حدیث را کسی گفته باشد که قبل از امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته باشد تا شبهه امثال نویسنده مطرح نشود که این احادیث بعدها در دوران غیبت در اثر ندیدن امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف ساخته شده است. به همین دلیل محمد بن حسن نیز پاسخ می دهد من این حدیث را بیست سال قبل از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و به امامت رسیدن امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف از وی شنیده ام.

با این بیان روشن می شود سال های بسیار طولانی قبل از امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف امامان علیهم السلام ویژگی امامت ایشان را که همراه با گمنامی و غیبت است پیش گویی کرده اند و به گونه دقیق نیز برای ایشان این امر واقع شده است. امری مشخص برای فردی معین نه ویژگی عمومی و قابل تطبیق بر هر فرد.

شیخ طوسی نیز چنان که نویسنده خود در ذیل روایات غیبت و غایب آورده

۱- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمه، ج ۴، ص ۴۳: أن المراد من الحیره فی ألسنه الرواه أيام الغیبه، و مبدؤها سنه وفاه العسکری علیه السلام فالظاهر أن غرض محمّد بن یحیی من قوله: وددت. الی آخره، أن راوی هذا الخبر یكون من الذین لم یدرکوا أيام الحیره، لیكون إخباره بما لم یقع قبل وقوعه خالصا عن التوهم و الریبه. و أتمّ فی الدلاله علی المقصود و ظهور الإعجاز... فأحبّ محمّد بن یحیی أن یكون الراوی منهم، لا- من مثل أحمد الذی أدرك أيام الحیره، فإنه عاش بعد وفاه العسکری علیه السلام .

است. (۱) به همین نکته استدلال کرده است و می گوید:

محل استدلال به این اخبار قسمتی است که خبر از چیزی پیش از وقوعش دارد بعد همان گونه واقع شده است و این دلیل صحت راهی است که ما رفته ایم که همان امامت فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ زیرا دانستن آن چه اتفاق خواهد افتاد امکان ندارد مگر از طرف خداوند علام الغیوب.

پس اگر نبود مگر تنها یک روایت که مضمون آن با واقعیت مطابق بود

کفایت می کرد. (۲)

درباره قسمت پایانی سخن نویسنده _ یعنی تشبیه به واقفه و فرض دو غیبت در اندیشه واقفه _ در شبهه هفتم سخن خواهیم گفت تا میزان صدق ایشان در این تشبیه آشکار شود.

شبهه چهارم: دلالت نداشتن روایت مرگ و قتل بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و إذا توقفنا عند الروایه التي یذکرها النعمانی حول الغیبه، و التي یقول عنها: «لو لم یکن یروی فی الغیبه إلا هذا الحدیث لکان فیها کفایه لمن تأملها» لوجدنا أنها تتحدث عن الوفاء و القتل و الذهاب لإمام موجود و معروف سابقاً... بینما یحتاج هو (أی النعمانی) أن یثبت وجود الإمام محمد بن الحسن العسکری أولاً حتى یتسلیح أن ینسب إلیه تلك الأفعال لاحقاً. (۳)

۱- تطور فکر السیاسی، ص ۱۴۳.

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۱۷۳.

۳- و وقتی نزد روایتی که نعمانی درباره غیبت نقل می کند توقف می کنیم همان روایتی که در مورد آن می گوید: «اگر در غیبت جز این حدیث، روایت نمی شد باز برای کسی که در آن تأمل می کرد کافی بود». ملاحظه می کنیم که روایت از مرگ و قتل و رفتن برای امامی که قبلاً موجود و شناخته شده بود صحبت می کند، در صورتی که او (یعنی نعمانی) نیاز داد نخست وجود امام محمد بن الحسن عسکری را ثابت کند تا بعد بتواند آن کارها را به او نسبت دهد. (الإمام المهدي حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۵)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می کند در روایت مورد استناد نعمانی سخن از مرگ و رفتن امام است. مرگ یا رفتن نیز متفرع بر وجود است. پس این نوع از روایات نمی تواند وجود امام را ثابت کند ابتدا باید وجود امام ثابت شود سپس رفتن و مرگ و کشته شدن به ایشان استناد داده شود.

پاسخ

مرحوم نعمانی روایت ذیل را در کتاب خویش نقل کرده است.

وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُسَيَّبِيِّ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ قُتِلَ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ ذَهَبَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ. (۱)

ایشان بعد از نقل این حدیث می نویسد: «اگر در مورد غیبت حدیثی جز همین یک حدیث روایت نمی شد، برای کسی که در آن می اندیشید کافی بود.» (۲)

اشکال نویسنده به استدلال مرحوم نعمانی ناشی از آن است که معنای این حدیث را درست درک نکرده است. اگر معنای روایت معلوم شود، روشن می شود که استدلال نعمانی بسیار دقیق و منطبق بر واقعیت است و اشکالی بر ایشان وارد نیست. برای فهم

۱- الغیبه للنعمانی، ص ۱۷۱، ح ۵: همانا صاحب این امر دارای دو غیبت است یکی از آن دو چندان به درازا می کشد که پاره ای از مردم می گویند: مرد و بعضی می گویند: کشته شد و عده ای از ایشان می گویند: رفت و از اصحابش جز افراد اندکی کسی بر امر او باقی نمی ماند. هیچ کس از دوست و غیر دوست از جایگاهش آگاهی نمی یابد، مگر همان خدمتگزاری که به کارهای او می رسد.

۲- الغیبه للنعمانی، ص ۱۷۱، ح ۵: و لو لم یکن یروی فی الغیبه إلا هذا الحدیث لکان فیہ کفایه لمن تأمله.

معنای این حدیث به برخی از روایات مشابه باید دقت شود؛ زیرا روایات نیز مانند آیات قرآن (۱) برخی برخی دیگر را توضیح می دهند.

در روایتی مرحوم کلینی چنین نقل می کند:

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام نقل کند که فرمود:

هر گاه پنجمین فرزند هفتمین ناپدید شود، خدا را، خدا را، نسبت به

دینتان مواظب باشید، مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند، پسر جان ناچار صاحب الامر غیبتی کند که معتقدان به امامت هم از آن برگردند، همانا امر غیبت یک آزمایشی است از جانب خدای عز و جل که خلقتش را به وسیله آن بیازماید... (۲)

چنان که ملاحظه می شود در این حدیث سخن از برگشتن معتقدان است. کسانی که اعتقاد به وجود و غیبت امام دارند از آزمایش الهی سربلند بیرون نمی آیند و اعتقاد خود را از دست می دهند. دلیل از دست دادن این اعتقاد را شیخ صدوق چنین نقل کرده است:

ثابت ثمالی از امام سجّاد علیه السلام روایت کند که فرمود:... برای قائم ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است... و اما غیبت دیگر طولانی می شود تا جایی که بیشتر معتقدین به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمانند، مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش درست باشد و در دلش حرجی از آن چه حکم می کنیم نبوده و تسلیم ما اهل بیت باشد. (۳)

۱- نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۱۳۳، ص ۱۹۲: كِتَابُ اللَّهِ تَبَيَّرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۲: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيْسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِذَا فَقِدَ الْخَامِسَ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ - لَا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ يَا بَنِيَّ إِنَّهُ لَمَّا بُدِّ لَصِيحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مَحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ... .

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۸: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى الْكَلِينِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ ثَابِتِ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:... أَنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى... وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيَطُولُ أَمْدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: طولانی شدن غیبت موجب می شود اکثر معتقدان به امام از اعتقاد خود برگردند. بنابراین یکی از اتفاقات دوران غیبت که امام پیش گویی آن را کرده اند، برگشتن گروهی از شیعیان از اعتقاد خویش است. با توجه به این دو روایت معنای روایت مورد استناد مرحوم نعمانی نیز معلوم می شود.

همانا صاحب این امر دارای دو غیبت است یکی از آن دو چندان به درازا می کشد که پاره ای از مردم می گویند: مرد و بعضی می گویند: کشته شد و عده ای از ایشان می گویند: رفت و از اصحابش جز افراد اندکی کسی بر امر او باقی نمی ماند.

آری، ایشان نیز مطلبی را که مرحوم کلینی پیش از ایشان و شیخ صدوق بعد از ایشان نقل کرده اند بیان می کند. یعنی خروج گروهی از شیعیان معتقد به وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از این اعتقاد صحیح خویش. رویدادی که اهل بیت علیهم السلام پیش بینی کرده اند و دقیقاً به همان صورت نیز اتفاق افتاده است. شیخ صدوق در مقدمه کتاب کمال الدین می نویسد:

انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام برآورده شد به نیشابور برگشتم و در آن جا اقامت گزیدم، دیدم بیشتر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می کردند در امر غیبت حیرانند و در باره امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف شبهه دارند و از راه راست منحرف گشته و به رأی و قیاس

روی آورده اند. (۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲: إن الذی دعانی إلی تألیف کتابی هذا أنى لما قضیت وطری من زیاره علی بن موسی الرضا علیه السلام رجعت إلی نیشابور و أقمت بها فوجدت أكثر المختلفین إلی من الشیعه قد حیرتهم الغیبه و دخلت علیهم فی أمر القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف الشبهه و عدلوا عن طریق التسلیم إلی الآراء و المقاییس.

مرحوم نعمانی نیز در مقدمه کتاب خویش می آورد:

گروه هایی را می بینیم که به مذهب شیعه منسوب... دچار تفرقه و چند دستگی در مذهب شده اند... و جز اندکی بقیه آنان در مورد امام زمان خود و ولی امر و حجت پروردگارشان به شک افتاده و دو دل شده اند... به سبب گرفتاری که به واسطه غیبت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ایجاد شده... و پیوسته این دو دلی و شک در دل آن ها اثر گذاشته و می گذارد... تا آن جا که آن ها را به وادی گمراهی و سرگردانی و کوردلی و انحراف می کشاند، و باقی نماند از آن ها جز جماعت اندکی که بر دین خدا ثابت قدمند... من تصمیم گرفتم که قربه الی الله روایاتی را که از پیشوایان دینی رسیده است... درباره این غیبت نقل کنم... (۱)

پس حدیث امام صادق علیه السلام که نعمانی نقل می کند پیش گویی امام در مورد شیعیان دوران غیبت است؛ یعنی کسانی که معتقد به وجود و غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هستند. اما به دلیل طولانی شدن غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف گروهی معتقد به مردن یا کشته شدن امام می شوند و اعتقاد خود را از دست می دهند. همین پیش بینی امام علیه السلام دقیقاً در دوران ایشان اتفاق افتاده است بنابراین نعمانی می گوید: اگر همین یک روایت در مورد غیبت نقل شده بود برای کسی که اهل اندیشه بود کفایت می کرد؛ زیرا به همان شکلی که امام علیه السلام فرموده واقع شده است. چنان که در موارد پیشین

گفته شد خبر دادن از امری قبل از وقوع آن نشان حقانیت مذهب شیعه و عقیده مهدویت است.

۱- الغیبه للنعمانی، ص ۲۰: فإننا رأينا طوائف من العصابه المنسوبه إلى التشیع... قد تفرقت كلمها و تشعبت مذاهبها... و شکوا جميعا إلا القليل فی إمام زمانهم و ولی أمرهم و حجه ربهم... للمحنه الواقعه بهذه الغیبه... فلم یزل الشک و الارتیاب قادحین فی قلوبهم... حتی أدهم ذلك إلى التیه و الحیره و العمی و الضلاله و لم یبق منهم إلا القليل النزر الذین ثبتوا علی دین الله... فقصدت القربه إلى الله عز و جل بذکر ما جاء عن الأئمه الصادقین الطاهرین... فی هذه الغیبه...

نویسنده بی هیچ دلیل و قرینه ای ادعا می کند نعمانی با این روایت در صدد اثبات وجود امام است و بعد اشکال می کند که مردن و رفتن فرع وجود است و باید اول وجود ثابت شود. در حالی که هرگز سخن از اثبات وجود امام نیست. باب دهم کتاب نعمانی که این حدیث و کلام نعمانی در آن واقع است در موضوع غیبت و وقایع دوران غیبت است و یکی از وقایع هم خروج اکثر افراد از مذهب است امری که دقیقاً اتفاق افتاده و نشان گر حقانیت مذهب شیعه و صحت روایات شیعه است. بنابراین اشکال نویسنده به هیچ روی بر مرحوم نعمانی وارد نیست و ایشان استدلال و بیان درستی دارند و نویسنده در اثر درک نکردن صحیح کلام وی بر ایشان خرده گرفته است.

شبهه پنجم: هم زمان نبودن اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف و اثبات مهدویت ایشان نزد متکلمان

متن کتاب

لقد كان المتكلمون في البدايه في القرن الثالث الهجري يحاولون إثبات صحه فرضيه وجود الإمام الثاني عشر ابن الحسن و لم يكونوا يتحدثون عن المهدي و المهديه إذ إنهم كانوا بحاجة إلى إثبات وجود العرش قبل إثبات النقش... و لكن الأزمه التي وقعوا فيها بعد القول بوجود ابن الحسن و هي عدم ظهور الإمام للقيام بمهمات الإمامه دفعتهم إلى البحث و التنقيب في تراث الفرق الشيعيه القديمه كالكيسانيه و الواقفيه و التفتيش عن مخرج للأزمه و الحيره و وجدوا في أحاديث المهديه القديمه أفضل حل للخروج من أزمه عدم الظهور و دليلاً جديداً على إثبات فرضيه وجود ابن الحسن في نفس الوقت. و من هنا فقد تطوّرت الفرضيه التي كانت مهتمّه بإثبات وجود الإمام الثاني عشر إلى الحديث عن مهدويته وأصبح الحديث يدور حول وجود الإمام المهدي الحجه ابن الحسن العسكري و ذلك انطلاقاً من حاله الفراغ و الغيبه و عدم المشاهده و الاستنتاج منها أنّ الشخص المفترض أنّه الإمام و الذي لا يُشاهد هو المهدي صاحب الغيبه و ان سبب عدم

خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت ادعا کرده دانشمندان شیعه در ابتدای امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف سخنی از مهدویت وی نمی زدند و تنها وجود او را ثابت می کردند. بعدها برای توجیه دیده نشدن امام دنبال راه حلی گشتند. آن ها در کتاب های قدیمی، مهدویت و غیبت را بهترین راه حل یافتند و در سال های بعد نسبت مهدویت و غیبت به او دادند.

پاسخ

نویسنده برای این فرضیه خود هیچ دلیل و قرینه ای نیاورده است. ایشان از کجا پی برده است که متکلمان در اول کار تنها به اثبات وجود می پرداختند و سخنی از غیبت و مهدویت در میان نبود و متکلمان بعدها نسبت مهدویت و غیبت را به امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف دادند؟ آیا وی نباید چند نفر از متکلمانی را که به اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پرداخته اند و به مهدویت و غیبت ایشان اشاره نکرده اند ذکر

۱- در قرن سوم هجری، متکلمان ابتدا سعی داشتند صحت فرضیه وجود امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را ثابت کنند، آن ها از مهدی و مهدویت سخنی به میان نمی آوردند؛ زیرا آن ها به اثبات عرش (سقف) قبل از اثبات نقش (تصویر) نیاز داشتند... اما بحرانی که در آن واقع شدند بعد از قائل شدن به وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و آن بحران عدم قیام امام به وظایف امامت بود، متکلمان را وادار ساخت تا در آثار برجای مانده از فرقه های قدیمی شیعه مانند کیسانیه و واقفیه جست و جو و دقت کنند و راهی برای خروج از بحران و حیرت پیدا کنند، آن ها در احادیث قدیمی مهدویت بهترین راه حل را برای خروج از بحران آشکار نبودن امام یافتند و هم زمان دلیل تازه ای برای اثبات فرضیه وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پیدا کردند. از این جا فرضیه ای که وجه همتش اثبات وجود امام دوازدهم بود به صحبت از مهدویت او تبدیل شد. سخن چرخید و دور وجود امام مهدی الحجه بن الحسن العسکری گردید. و این برای رهایی از حالت خلأ و غیبت و ندیدن بود، و نتیجه این شد که شخص فرض شده به عنوان امام که دیده نمی شود همان مهدی صاحب غیبت است، و علت دیده نشدن او نیز همان غیبت است. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۵)

می کرد؟ روشن است که این قسمت صرف ادعاست و ارائه نکردن دلیل از طرف نویسنده برای نپذیرفتن این ادعا کفایت می کند. اما برای آن که معلوم شود این فرضیه تنها توهم و خیال نویسنده است و هرگز با واقعیت هم خوانی ندارد. به کتاب های بر جای مانده از آن دوران مراجعه می کنیم.

اولین متکلم شیعه که کتاب او بر جای مانده است سعد بن عبدالله اشعری قمی است. وی امام حسن عسکری علیه السلام را ملاقات کرده و در سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ قمری از دنیا رفته است. کتاب المقالات و الفرق نوشته ایشان است. وی در این کتاب بعد از بیان امامت فرزند امام عسکری علیه السلام می نویسد:

او در حال حاضر مستور، ترسان و در پرده است و مأمور به این کار است تا آن که خداوند اجازه دهد به ایشان و امرش را آشکار کند. (۱)

وی در چند سطر بعد می نویسد:

خداوند ایشان را مستور کرده و از مردم غایب کرده است. پس بر مرد و زن مؤمنی جایز نیست آن چه را خداوند پوشانده درخواست نمایند و از نام و جایش جست وجو نمایند و از کار و محلش پرسش کند تا این که امر شوند به آن؛ زیرا ایشان غایب ترسان و مستور به پرده الهی است. (۲)

عبارت های نقل شده به روشنی به غیبت امام تصریح دارد و نشان می دهد در همان ابتدا غیبت ایشان بیان شده است. در ادامه می آورد:

احادیث صحیح فراوانی نقل شده که بنابر آن ها ولادت قائم بر مردم پنهان می شود، یادش فراموش می شود، نامش شناخته نمی شود و محلش معلوم

۱- و آتیه فی هذه الحالة مستتر خائف مغمود مأمور بذلك، حتّی یأذن الله عزّ و جلّ له فیظهر و یعلن أمره. (المقالات و الفرق، ص ۱۰۳)

۲- فستره الله علیهم و غیبهم عنهم، قال الله عزّ و جلّ لرسوله: و لا- تقف ما لیس لك به علم فلیس یجوز لمؤمن و لا مؤمنه طلب ما ستره الله، و لا البحث عن اسمه و موضعه، و لا السؤال عن أمره و مكانه، حتّی یؤمروا بذلك، إذ هو علیه السلام غائب خائف مغمود مستور بستر الله. (المقالات و الفرق، ص ۱۰۴)

نمی شود تا ظهور کند و قبل از قیامش به ایشان اقتدا می کنند. با توجه

به آن چه یاد آور شدیم و توصیف کردیم چاره ای جز مخفی و مستور بودن

ایشان نیست. (۱)

این جملات نیز نشان می دهد ایشان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را قائم یعنی مهدی معرفی می کند. پس صحابه امام حسن عسکری علیه السلام غایب و قائم بودن ایشان را در همان ابتدا بیان کرده است.

دومین فرد ابومحمد حسن بن موسی نوبختی متکلم دیگر شیعه (۲) و نویسنده کتاب فرق الشیعه است. وی پس از بیان عقیده گروه های مختلف شیعه درباره جریان امامت بعد از امام حسن عسکری علیه السلام می آورد:

هیچ یک از سخنان این فرقه ها صحیح نیست. پس ما امامت فرد در گذشته را قبول داریم و این که امامتش تا زمان وفاتش بود و معترفیم که جانشینی از نسلش دارد که به جای او قائم است و جانشین او، امام بعد از اوست. تا این که ظهور کند و امر خویش را آشکار نماید... (۳)

این عبارت نشان می دهد نوبختی غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را بیان داشته؛ زیرا می گوید ایشان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور خواهد کرد. وی در ادامه به بیان روایات خالی نبودن زمین از حجت می پردازد و این که حجت گاهی ظاهر است و گاهی مخفی است و هنگام مخفی بودن روایات صحیحی وجود دارد که مردم اجازه بردن نام ایشان یا

۱- «و قد رُویت الأخبار الكثيره الصحیحه ان القائم تخفی علی الناس ولادته و یخمل ذکره و لایعرف اسمه و لا یعلم مکانه، حتی یظهر و یوم به قبل قیامه. و لا بد مع هذا اللمدی ذکرناه و وصفنا استتاره و خفاءه من ان یعلم امره.» (المقالات و الفرق، ص ۱۰۵)

۲- وی متولّد او اواسط قرن سوم و خواهرزاده ابوسهل نوبختی (اسماعیل بن علی) است. ذهبی گوید تاریخ وفات وی دقیقاً مشخص نیست، اما میان سال های ۳۰۱ تا ۳۱۰ است. (تاریخ الإسلام، ج ۲۳، ص ۳۰۸).

۳- «و لایجوز شیء من مقالات هذه الفرق کلها فنحن مستسلمون بالماضی و إمامته مقرّون بوفاته معترفون بأنّ له خلفاً قائماً من صلبه و أنّ خلفه هو الامام من بعده حتی یظهر و یعلن امره...» (فرق الشیعه، ص ۱۰۹)

پرسیدن جای ایشان را ندارند. (۱) سپس می نویسد:

و اخبار زیادی نقل شده که ولادت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بر مردم مخفی می شود و یادش به میان نمی آید و شناخته نمی شود الا این که ایشان قیام نمی کند، مگر ظاهر شود و شناخته شود که ایشان امام فرزند امام و وصی فرزند وصی است، اقتدا شده به ایشان قبل از این که قیام کند. (۲)

نوبختی در این عبارت به روشنی اشاره می کند که روایات بسیاری به غایب بودن قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پرداخته اند، یعنی مرحوم نوبختی غیبت و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم (مهدی) بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را در همان دوران اولیه بیان داشته است.

سومین متکلم، دایی ابو محمد نوبختی یعنی ابو سهل نوبختی (۳) است که از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام است. وی دوران امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را نیز درک کرده است. وی در همان دوران ابتدائی به غیبت امام اشاره کرده است. به گزارش شیخ صدوق وی در آخر کتاب التنبیه خود می نویسد:

وقتی به نقل شیعه، نص و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر امامت علی علیه السلام درست است،

۱- «كما ظهر و علن أمر من مضى قبله من آبائه، و يأذن الله في ذلك إذا لأمر لله يفعل ما يشاء و يأمر بما يريد من ظهوره و خفائه كما قال أمير المؤمنين عليه السلام: اللهم انك لا تخلي الأرض من حجه لك على خلقك ظاهرا معروفا او خائفا مغمودا كيلا تبطل حجتك و بيناتك و بذلك أمرنا و به جاءت الأخبار الصحيحة عن الأئمة الماضين لأنه ليس للعباد أن يبحثوا عن امور الله و يقضوا بلا- علم لهم و يطلبوا آثار ما ستر عنهم و لا يجوز ذكر اسمه و لا السؤال عن مكانه حتى يؤمر بذلك إذ هو عليه السلام مغمود خائف مستور بستر الله تعالی و ليس علينا البحث عن أمره بل البحث عن ذلك و طلبه محرم لا يحل و لا يجوز لأن في اظهار ما ستر عنا و كشفه إباحه دمه و دماننا و في ستر ذلك و السكوت عنه حقنهما و صيانتهم». (فرق الشيعه، ص ۱۱۰)

۲- «وقد رُويت أخبار كثيرة أنّ القائم تخفى على الناس ولادته و يخمل ذكره و لا يعرف، الا أنه لا يقوم حتى يظهر و يعرف أنه امام بن امام و وصی بن وصی يؤتم به قبل أن يقوم». (فرق الشيعه، ص ۱۱۱)

۳- اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابي سهل بن نوبخت. ذهبی وی را از وفات یافتگان سال ۳۱۱ بیان کرده و می نویسد: تُوفِّي في سؤال عن أربع و سبعين سنة. (تاريخ الإسلام، ج ۲۳، ص ۴۰۹)

به همان دلیل نقلِ نصِ علی علیه السلام بر امامت حسن علیه السلام و از حسن علیه السلام بر امامت حسین علیه السلام و همین طور نص هر امامی بر امامت امام پس از خود درست است تا امام حسن عسکری علیه السلام و سپس بر امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف که امام بعد از اوست؛ زیرا اصحاب پدرش امام حسن عسکری علیه السلام همه مورد وثوقند و بر امامت او گواهی داده اند و غایب شد؛ زیرا سلطان وقت آشکارا در پی او بود و دو سال بر منازل و حرم او مأمور گمارد. (۱)

در ادامه می نویسد: وجود امام با نقل اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام ثابت شده است و غیبت ایشان نیز با اخبار مشهوری که در غیبت امام وجود دارد. (۲) در پایان به قائم (مهدی) بودن ایشان اشاره می کند و می گوید:

پس تصدیق به این اخبار موجب اعتقاد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می شود چنان که شرح دادیم و او همچنان که در اخبار آمده است غیبت خواهد کرد، و اخبار آن مشهور و متواتر است، و شیعه متوقع آن غیبت است و به آن امیدوار است؛ زیرا رجاء واثق دارد که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از آن قیام خواهد کرد و عدل و داد را ظاهر خواهد ساخت. از رحمت و اسعه حق درخواست توفیق و صبر جمیل می نمائیم. (۳)

متکلم چهارم دوران اولیه شیعه، أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه الرازی

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۸۹: و إذا صح بنقل الشيعة النص من النبي صلى الله عليه وآله وسلم على علي عليه السلام صح بمثل ذلك نقلها النص من علي عليه السلام و من الحسن و من الحسين ثم علي إمام إلى الحسن بن علي ثم علي الغائب الإمام بعده عجل الله تعالی فرجه الشریف لأن رجال أبيه الحسن عليه السلام الثقات كلهم قد شهدوا له بالإمامه و غاب عجل الله تعالی فرجه الشریف لأن السلطان طلبه طلبا ظاهرا و وكل بمنزله و حرمة سنتين.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۹۳: فصح لنا ثبات عين الإمام بما ذكرت من الدليل و بما وصفت عن أصحاب الحسن عليه السلام و رجاله و نقلهم خبره و صحه غيبته بالأخبار المشهوره في غيبه الإمام عجل الله تعالی فرجه الشریف .

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۹۴: فالتصديق بالأخبار يوجب اعتقاد إمامه ابن الحسن عليه السلام على ما شرحت و أنه قد غاب كما جاءت الأخبار في الغيبه فإنها جاءت مشهوره متواتره و كانت الشيعة تتوقعها و تترجها كما ترجون بعد هذا من قیام القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بالحق و إظهار العدل و نسأل الله عز و جل توفيقا و صبرا جميلا برحمته.

است. (۱) به گزارش شیخ صدوق وی در کتاب نقض کتاب الإشهاد، که رد سخنان فردی زیدی مذهب است، چنین می نویسد:

أما این سخن او که می گوید: ایشان ادعا کردند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی دارد. [در پاسخ گوییم] این قوم مدعی این مطلب نشدند مگر پس از این که پیشینیان شان احوال او را برای آن ها نقل کردند و غیبتش را و وضعیت امرش را و اختلاف مردم درباره او را وقتی اتفاق افتد آن چه اتفاق می افتد. و این کتاب های ایشان است هر که می خواهد بدان ها بنگرد می تواند نگاه کند. (۲)

این ها چهار تن از متکلمان شیعه هستند که در اوایل دوران غیبت حضور داشتند و برخی حتی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بودند. کسانی که کتابشان یا متنی از کتابشان باقی مانده است. همه این افراد بدون استثنا قائم و غایب بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را به عنوان امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در کنار اثبات وجود ایشان اعلان و بیان کرده اند. حال مشخص نیست نویسنده به استناد کدام کتاب و سندی ادعا می کند متکلمان در ابتدا سخنی از مهدویت و غیبت نمی زدند.

شبهه ششم: صحیح نبودن استدلال به روایات غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و إذا كان يصح الاستدلال بتلك الروايات على مهدويه الأئمة السابقين المعروفين الذين غابوا في السجون أو الشعاب أو في سائر أنحاء الأرض، فإنه لا يمكن الاستدلال بها على صحة فرضيه وجود ابن الحسن... وذلك لأن وجوده كان موضع

۱- در گذشته پیش از ۳۱۷ قمری.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۱۰۷: و أما قوله إنهم ادعوا للحسن ولدا فالقوم لم يدعوا ذلك إلا بعد أن نقل إليهم أسلافهم حاله و غيبته و صوره أمره و اختلاف الناس فيه عند حدوث ما يحدث و هذه كتبهم فمن شاء أن ينظر فيها فلينظر.

شكّ و اختلاف بين أصحاب الإمام الحسن العسكريّ، و أنّ عمليه الاستدلال بها على مهدويه ابن الحسن بحاجه أولاً- إلى الاستدلال على وجوده و إثبات ذلك قبل الحديث عن إمامته و مهدويته و غيبته و ما إلى ذلك.

و إن الاستدلال بالغيبه على الوجود، بدون إثبات ذلك من قبل، يشبه عمليه الاستدلال على وجود ماء في إناء، بالقول: إنّ الماء لا- رائحه له و لا- لون... و نحن لا نشمّ رائحه و لا نرى لوناً في هذا الإناء... إذاً فإن فيه ماء! إذ كان ذلك لا يجوز إلا بعد إثبات وجود شيء سائل في الإناء ثم القول: إنّ هذا السائل ليس له لون و لا رائحه... فإذاً هو ماء، فإنّ عمليه إثبات وجود ابن الحسن كذلك تحتاج أولاً إلى إثبات وجوده و إمامته و مهدويته... ثم إثبات غيبته، لا أن يتمّ عكس الاستدلال، فيتخذ من المجهول و العدم و الغيبه دليلاً- على إثبات الوجود و الإمامه و المهدويه لشخص لا يزال موضع بحث و نقاش! إذاً فلا يمكن في الحقيقه الاستدلال بأحاديث الغيبه العامه و الغامضه و الضعيفه على إثبات وجود الإمام محمد بن الحسن العسكريّ. (۱)

۱- اگر استدلال به آن روایات بر مهدویت امامان پیشین که اشخاص معروفی بودند صحیح می بود، آن هابی که در زندان ها یا دره ها یا جاهای دیگر زمین غایب شدند، استدلال به آن روایات بر صحت فرضیه وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام امکان ندارد. چون وجودش میان اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام مورد شكّ اختلاف بود. و استدلال کردن به آن احادیث بر مهدویت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ابتدا نیازمند استدلال بر وجودش است و پیش از سخن گفتن از امامت و مهدویت و غیبت ایشان و مواردی از این قبیل، وجودش باید اثبات شود. و استدلال به غیبت برای وجود بدون اثبات آن از پیش شبیه استدلال کردن بر وجود آبی در ظرفی است. این گونه که گفته شود: آب رنگ و بو ندارد... و ما بویی استشمام نمی کنیم و رنگی در این ظرف نمی بینیم... پس نتیجه می گیریم در ظرف آب هست. وقتی چنین استدلالی صحیح نیست، مگر بعد از اثبات وجود چیزی مایع در ظرف. سپس گفتن این که این مایع رنگ و بو ندارد... پس آب است. بنابراین اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نیز چنین است؛ نخست نیازمند اثبات وجود و امامت و مهدویت ایشان است، سپس اثبات غیبت ایشان، نه این که عکس این استدلال صحیح باشد از مجهول و عدم و غیبت دلیلی ساخته شود بر اثبات وجود و امامت و مهدویت شخصی که همیشه موضع بحث و اشکال است. بنابراین در حقیقت استدلال به احادیث غیبت که عام و مبهم و ضعیف هستند بر اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ممکن نیست. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۶)

خلاصه شبهه

اصل ادعای نویسنده در این قسمت این است که برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نمی توان به احادیث غیبت استدلال کرد. برای اثبات این ادعا چند ادعای دیگر نیز مطرح کرده است. اختلافی بودن وجود فرزند میان اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام، عام و مبهم و ضعیف بودن روایات غیبت و تشبیه استدلال دانشمندان شیعه به استدلال آب درون ظرف.

پاسخ

نویسنده در پی برداشت اشتباهی که از کلام و استدلال دانشمندان شیعه دارد، مدام یک مطلب را به عنوان اشکال تکرار می کند. وی مدعی است آن ها برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف به روایات غیبت استناد کرده اند، در حالی که به صورت مفصل کلام علمای شیعه بیان شد و معلوم گردید آنان هرگز به روایات غیبت برای اثبات وجود امام استناد نکرده اند.

اگر کتاب غیبت نعمانی را که اولین کتاب مستقل در مهدویت است در نظر بگیریم. مرحوم نعمانی بعد از برخی مباحث مقدماتی روایات لزوم اتصال وصایت (۱) را نقل می کند بعد روایات دوازده امام را از شیعه (۲) و سنی (۳) نقل می کند بعد روایات خالی نبودن زمین از حجت (۴) را بیان می کند و در باب دهم کتاب (۵) به بحث غیبت می رسد. یعنی ابتدا روایاتی را که از زاویه های متعدد وجود امام علیه السلام در هر زمان را ثابت می کند، نقل کرده و لزوم وجود امام را ثابت می کند. سپس برای حضور نداشتن و دیده نشدن

۱- الغیبه للنعمانی، ص ۵۱.

۲- الغیبه للنعمانی، ص ۵۷.

۳- الغیبه للنعمانی، ص ۱۱۶.

۴- الغیبه للنعمانی، ص ۱۳۶.

۵- الغیبه للنعمانی، ص ۱۴۰.

امامی که وجودش ضروری و ثابت شده است به روایات غیبت استناد می کند. پس استناد به روایات غیبت برای اثبات وجود نیست برای اثبات دیده نشدن امام است.

کتاب کمال الدین شیخ صدوق نیز چنین است ایشان بعد از مقدمه ای طولانی که شبهات را پاسخ می دهد، اشاره ای به غیبت های پیامبران (پیشینه غیبت در امت های گذشته) (۱) دارد. اولین بحث کتابش «باب العله التي من أجلها يحتاج إلى الإمام» (۲) است. بعد «باب اتصال الوصيه من لدن آدم عليه السلام و أن الأرض لا تخلو من حجه لله عز و جل على خلقه إلى يوم القيامة» (۳) یعنی ایشان نیز ابتدا روایاتی را که ضرورت وجود امام علیه السلام در روی زمین را ثابت می کند، نقل کرده است. روایاتی که بیان می دارد امام واسطه فیض الهی و امنیت بخش اهل زمین است و اگر لحظه ای نباشد زمین اهلش را فرو می برد و ... سپس باب بعدی بیان روایات غیبت امام (۴) است. روشن است که پیش از بیان روایات غیبت وجود امام ثابت شده است و روایات غیبت تنها به برای بیان دلیل دیده نشدن امام بیان می شود نه اثبات وجود ایشان.

وقتی به کتاب غیبت شیخ طوسی می رسیم ایشان در همان ابتدای کتاب این مطلب را به صراحت بیان می کند و می نویسد:

بدان که برای ما در بحث از غیبت دو راه وجود دارد. راه اول این است که بگوییم: وقتی وجوب امامت در هر زمان ثابت شد و این که مردم با آن که معصوم نیستند جایز نیست که در هیچ زمانی سرپرستی نداشته باشند و این که از شرایط سرپرست این است که عصمتش قطعی باشد. پس این سرپرست یا ظاهر و معلوم است یا غایب و در پرده است. وقتی دانستیم هر کس که برای او امامت ظاهری ادعا شده عصمتش قطعی نیست، بلکه ظاهر

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۱۱.

۴- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۰.

اعمال و حالاتش با عصمت منافات دارد می فهمیم که آن کسی که عصمتش قطعی است، غایب و در پرده است. (۱)

چنان که ملاحظه می شود ایشان نیز ابتدا وجوب امامت و لزوم وجود امام را ثابت و مفروغ عنه می گیرد و بعد به سراغ غیبت می رود. اساساً جایگاه بحث از غیبت بعد از اثبات وجود و امامت است و چنان که مرور شد دانشمندان بزرگ شیعه نیز کتاب هایشان را به همین صورت مرتب کرده اند.

بنابراین ادعایی که نویسنده مدام تکرار کرده «فان تلک الآیات أو الأحادیث العامه

لا تثبت ولاده ذلک الانسان أو وجوده»، «لا یمکن الاستدلال بها علی صحه فرضیه وجود ابن الحسن»، «فلا یمکن فی الحقیقه الاستدلال بأحادیث الغیبه العامه و الغامضه و الضعیفه علی إثبات وجود الإمام محمّد بن الحسن العسکری» و اشکال خود را بر آن بنا نهاده از اساس دروغ و غیر واقعی است و هرگز اندیشمندان شیعه چنین استدلالی نکرده اند.

البته چنان که در پیش بیان شد به برخی روایات غیبت که خبر از واقعه ای قبل از وقوع آن داده اند استناد شده است، اما نه برای اثبات وجود امام، بلکه برای اثبات حقانیت مذهب شیعه و نشان دادن این که بیان امامان علیهم السلام دقیقاً رخ داده است. این نوع روایات نیز پیش گویی های دقیقی هستند نه کلی و مبهم.

از این بیان پاسخ تشبیهی که نویسنده به آب درون ظرف کرده است روشن می شود. نویسنده خود معترف است که «چنین استدلالی صحیح نیست، مگر بعد از اثبات

۱- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۳: اعلم أن لنا فی الکلام فی غیبه صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف طریقین. أحدهما أن نقول إذا ثبت وجوب الإمامه فی کل حال و أن الخلق مع کونهم غیر معصومین لا یجوز أن یخلو من رئیس فی وقت من الأوقات و إن من شرط رئیس أن یمکن مقطوعاً علی عصمته فلا یخلو ذلک رئیس من أن یمکن ظهوراً معلوماً أو غائباً مستوراً فإذا علمنا أن کل من یدعی له الإمامه ظاهراً لیس بمقطوع علی عصمته بل ظاهر أفعالهم و أحوالهم ینافی العصمه علمنا أن من یقطع علی عصمته غائب مستور.

وجود چیزی مایع در ظرف سپس گفتن این که این مایع رنگ و بو ندارد... پس

آب است. (۱)

یعنی ایشان نیز این را می پذیرد که اگر وجود مایعی ثابت شد سپس می توان به دیده نشدن آن استدلال کرد. دقیقاً دانشمندان شیعه نیز چنین کرده اند؛ یعنی ابتدا با استناد به احادیث دوازده امام، (۲) خالی نبودن زمین از حجت، (۳) نقش امام در عالم، (۴) و... وجود امام در روی زمین را ثابت کرده اند، سپس برای بیان آن که اگر هست چرا دیده نمی شود به روایات غیبت استناد نموده اند. اگر با مثال نویسنده مطلب را بیان کنیم چنین می شود: اگر ثابت کردیم ظرف حاضر به دلیل نوع ماده اش اگر آب درون آن نباشد متلاشی می شود یا چون در مقابل وزش شدید باد است اگر آب درونش نباشد واژگون می شود؛ یا ظرف آبی وسط سفره هست، ثابت می کنیم اگر خالی باشد بودن آن حکیمانه نخواهد بود. آن گاه سؤال می شود که چرا درونش چیزی دیده نمی شود؟ می گوییم: چون آب رنگ و بو ندارد. در بحث امامت نیز روایت می گوید: اگر امام نباشد زمین در هم می شکند و امنیت نخواهد داشت. حال که زمین آرام و امن است، پس امام بر روی زمین است. حال که هست چرا دیده نمی شود؟ چون روایات غیبت می گوید: امام آخر دیده نخواهد شد. بنابراین اگر نویسنده در کتاب ها و بیانات دانشمندان شیعه دقت بیشتری می نمود، هرگز چنین اشکال دور از واقعیتی را

مطرح نمی کرد.

نویسنده دو ادعای دیگر نیز در این قسمت آورده است؛ یکی ادعای عام و مبهم و

۱- ذلك لا يجوز إلا بعد إثبات وجود شيء سائل في الإناء ثم القول: إن هذا السائل ليس له لون ولا رائحة... فإذا هو ماء.

۲- الغيبة للنعماني، ص ۵۷: «ما روی فی أن الأئمة اثنا عشر إماما و أنهم من الله و باختياره.» و ص ۱۱۶، باب ۶، الحدیث المروی عن طرق العامه.

۳- الغيبة للنعماني، ص ۱۳۶: روی فی أن الله لا یخلى أرضه بغير حجه.

۴- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱: باب العله التي من أجلها یحتاج إلى الإمام علیه السلام.

ضعیف بودن روایات غیبت که در فصل اول پاسخ شبهه دوم، روایات مفصل بیان شد و روشن گردید که روایات غیبت به فرد مشخص یعنی فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد و این ادعای نویسنده با واقعیت هیچ مطابقتی ندارد. ادعای دوم نویسنده این است که وجود فرزند برای امام حسن عسکری علیه السلام میان یاران ایشان اختلافی بود. این ادعای وی نیز سندی را همراه ندارد و صرف ادعاست. البته مانند سایر ادعاهای ایشان از واقعیت نیز به دور است. حقیقت این است که در میان یاران امام حسن عسکری علیه السلام کسی منکر این امر نبود. شاهد این مطلب گزارش سعد بن عبدالله اشعری از یاران بزرگ امام عسکری علیه السلام است. ایشان می نویسد: فرزند داشتن امام میان ما اجماعی بود. (۱) یکی از دلیل های این عدم اختلاف آن است که امام حسن عسکری علیه السلام چند روز قبل از شهادتشان فرزند بزرگوارشان را به جمع زیادی از یاران خود نشان دادند. (۲) و به برخی از اصحاب نیز با نامه خبر دادند. (۳) علاوه بر این ها امام عسکری علیه السلام در هر

۱- المقالات و الفرق، ص ۱۰۶: و لا یكون ان يموت امام الا ولد له لصلبه و له ولد و ولد، فهذه سبيل الامامه و هذا المنهاج الواضح، و الغرض الواجب اللانزم الّذی لم یزل علیه الاجماع من الشیعه الامامیه المهتدیه رحمه الله علیها، و علی ذلک کان اجماعنا الی یوم مضی الحسن بن علی رضوان الله علیه.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكِ الْفَرَارِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ نَحْنُ فِي مَنْزِلِهِ وَ كُنَّا أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَ لَمَّا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فِي أَدْيَانِكُمْ فَتَهْلِكُوا أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا مَضَتْ إِلَّا أَيَّامٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

۳- الكافي، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ بِلْعَالٍ قَالَ: خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ قَبِيلَ مُضَيَّةٍ بِسَيِّئَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ قَبِيلِ مُضَيَّةٍ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ. كمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۳: ۱۶: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ الْأَبْيُّ الْأَزْدِيُّ الْعُرُوضِيُّ بِمَرَوْ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقَمِيَّ قَالَ: لَمَّا وُلِدَ الْخَلْفُ الصَّالِحُ عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَرَدَّ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى جَدِّي أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ كِتَابٌ فَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ بِخَطِّ يَدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي كَانَ تَرِدُ بِهِ التَّوْقِيعَاتُ عَلَيْهِ وَ فِيهِ وُلِدَ لَنَا مَوْلُودٌ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتُورًا وَ عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُومًا فَإِنَّا لَمْ نَظْهَرُ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَ الْوَلِيَّ لَوْلَايَتِهِ أَحْبَبْنَا إِعْلَامَكَ لَيْسَ رَكَ اللَّهُ لَهُ مِثْلَ مَا سَرْنَا بِهِ وَ السَّلَامُ.

فرستی فرزند خویش را به صورت فردی نیز به اصحاب خود معرفی و نشان می دادند. (۱) البته بودند کسانی که امام عسکری علیه السلام به دلیل قابل اطمینان نبودن آن افراد آن ها را در جریان ولادت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار نداده بود. برخی از این افراد از نزدیکان امام بودند، مانند جعفر کذاب برادر امام. بنابراین ادعای اختلاف میان یاران امام در مورد فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف ادعایی خلاف واقع است؛ مگر منظور نویسنده از یاران افراد معاند و نامحرم باشد.

شبهه هفتم: صحیح نبودن استدلال به روایات دو غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و قد حاول بعض المنظرین لموضوع الغیبه أن یستشهدوا بحدیث الغیبیین الصغری و الکبری لیشتبوا صحه نظریه وجود ابن الحسن و لکن حکایه الغیبیین نفسها لم تثبت فی التاریخ، و لا یوجد علیها دلیل سوی موضوع النیابه الخاصه

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۶، ح ۵: حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبِ الْمُظَفَّرِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرَقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَلْخِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ الدَّقَاقُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ الْأَشْتَرِ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ مَنقُوشٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى دُكَّانٍ فِي الدَّارِ وَعَنْ يَمِينِهِ بَيْتٌ وَعَلَيْهِ سِتْرٌ مَسْبُورٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي مَنْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ ارْفَعْ السِّتْرَ فَرَفَعْتُهُ فَخَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامٌ خُمَاسِيٌّ لَهُ عَشْرٌ أَوْ ثَمَانٌ أَوْ نَحْوُ ذَلِكَ وَاضِحَ الْجَبِينِ أبيضُ الْوَجْهِ دُرِّيُّ الْمُقْلَتَيْنِ شَدْنُ الْكُفَّيْنِ مَعْطُوفُ الرُّكْبَتَيْنِ فِي خَدِّهِ الْمَأْيَمِنِ خَالٌ وَفِي رَأْسِهِ ذُؤَابَةٌ فَجَلَسَ عَلَيَّ فَبَدَأَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لِي هَذَا هُوَ صَاحِبُكُمْ ثُمَّ وَثَبَ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ ادْخُلْ إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَ أَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا يَعْقُوبُ أَنْظُرْ إِلَيَّ مَنْ فِي الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا. الكافي؛ ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۳: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْكُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَكْنُوفِ عَنْ عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ: أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنُهُ وَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

التي ادعاها بعضُ الأشخاص، و هي لم تثبت لهم في ذلك الزمان، و كان الشيعة القائلون بوجود ابن الحسن يختلفون فيما بينهم حول صحة ادعاء هذا الشخص او ذاك بالنيابة الخاصه التي كان قد ادعاها حوالي عشرين شخصاً أكثرهم من الغلاة. و من هنا فإنَّ الحدَّ الفاصل بين الغيبتين، الصغرى والكبرى، كان حدّاً وهمياً لم يثبت في التاريخ. و يلاحظ ان الاستشهاد بالغيبتين قد ابتداءه النعماني في منتصف القرن الرابع الهجري، بعد انتهاء عهد النّوّاب الخاصين و لم يشر اليه من سبقه من المؤلفين حول الغيبه الذين اکتفوا بالإشارة الى الغيبه الواحده. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده سه مطلب را در این قسمت ادعا کرده است. نخست استشهاد به روایات دو غیبت برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام. دوم ثابت نشدن تاریخی دو غیبت. سوم نعمانی آغازگر استدلال به دو غیبت است و کسی قبل از نعمانی به دو غیبت اشاره نکرده است.

پاسخ

ادعای نخست نویسنده یعنی استشهاد به احادیث دو غیبت برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام همانند ادعای وی مبنی بر تمسک به احیث غیبت برای

۱- بعضی از نظریه پردازان موضوع غیبت، سعی کرده اند برای اثبات صحت نظریه وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به حدیث دو غیبت صغرا و کبرا استشهاد کنند، اما جریان خود دو غیبت از نظر تاریخی ثابت نشده است و دلیلی غیر از موضوع نیابت خاص برای آن یافت نمی شود. نیابت خاصی که بعضی اشخاص آن را ادعا کردند، در حالی که در آن زمان برایشان ثابت نشد و شیعیان قائل به وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام درباره صحت ادعای این شخص یا آن شخص مبنی بر نیابت خاص با هم اختلاف داشتند؛ نیابتی که حدود بیست نفر آن را ادعا کرده بودند، اکثر آن ها هم از غلات (تندروها) بودند. بنابراین جدا کننده بین دو غیبت صغرا و غیبت کبرا جدا کننده ای وهمی بود، در تاریخ ثابت نشد. همچنین ملاحظه می شود که نعمانی استشهاد به دو غیبت را در نیمه قرن چهارم هجری آغاز کرد، بعد از پایان زمان نواب خاص و پیش از وی نویسندگان در مورد غیبت، اشاره ای به آن نکردند. آن ها به اشاره به یک غیبت اکتفا کردند. (الإمام المهدي حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۶)

اثبات وجود امام عجل الله تعالى فرجه الشريف، ادعایی بی دلیل و دور از واقعیت است کسی از دانشمندان شیعه برای اثبات وجود امام به احادیث دو غیبت استناد نکرده است. این یک اشتباه اساسی است که نویسندگان مرتکب آن شده است و در این قسمت نیز تکرار می کند. حتی مرحوم نعمانی که به ادعای نویسندگان به این روایات استناد کرده است هرگز چنین استدلالی ندارد. ایشان در یکی از فصل های باب دهم (باب غیبت) کتابشان، روایات دو غیبت را آورده اند، اما هرگز سخن از اثبات وجود امام نیست. مرحوم نعمانی دو بیان در ذیل روایات دو غیبت دارد که بیان اول ایشان در شبهه چهارم گذشت و معلوم شد هیچ ربطی به اثبات وجود ندارد. بیان دوم ایشان نیز چنین است:

این احادیث که در آن ها ذکر شده برای قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف دو غیبت است، احادیثی است که بحمد الله نزد ما صحیح هستند و خداوند سخن امامان علیهم السلام را روشن کرد و برهان و دلیل راستی آنان را در این سخن آشکار کرد. (۱)

چنان که ملا-حظه می شود این بیان نیز چون بیان پیشین مرحوم نعمانی ناظر به واقع شدن پیش گویی امامان علیهم السلام است. یعنی همانگونه که امامان علیهم السلام از دو غیبت خبر داده بودند، دو غیبت نیز واقع شد و خداوند حقانیت و صداقت آنان علیهم السلام را روشن و آشکار کرد. پس استناد ایشان به روایات غیبت برای اثبات صحت اخبار امامان علیهم السلام پیش از وقوع آن هاست نه اثبات وجود امام عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف .

ادعای دوم نویسندگان این بود که از نظر تاریخی دو غیبت ثابت شدن نیست؛ زیرا جدایی میان غیبت صغرا و کبرا به نیابت خاص است و نیابت خاص نیز میان شیعیان اختلافی بوده و مدعیان زیادی داشته است. پس این جدایی دو غیبت از هم، یک جدایی وهمی است.

در پاسخ باید متذکر شد که سخن از نیابت خاص و این که آیا شیعیان در مورد نواب

۱- الغیبه للنعمانی، ص ۱۷۳: هذه الأحادیث التي يذكر فيها أن للقائم عجل الله تعالى فرجه الشريف غيبتين أحاديث قد صحت عندنا بحمد الله و أوضح الله قول الأئمة عليهم السلام و أظهر برهان صدقهم فيها... .

اختلاف داشتند یا خیر؟ بحثی تاریخی است و مستقیم به بحث نقلی و حدیثی مربوط نمی شود. بنابراین بحث تفصیلی آن به محل خود واگذار می شود. اما یادآور می شود طبق تحقیق انجام گرفته (۱) هرگز مدعیان نیابت به تعداد زیاد مورد ادعای نویسنده (حدود بیست نفر) نبوده اند. علاوه این تعداد اندک نیز همه دارای موقعیت اجتماعی مناسب برای چنین ادعایی نبوده اند و حتی برخی از آنان بعد از این ادعا مورد استهزا قرار گرفته اند. بنابراین برخلاف ادعای نویسنده که می خواهد دوران غیبت صغرا را دورانی غبارآلود و پر از مدعیان نیابت به تصویر بکشد، باید توجه داشت که امر نیابت و وکالت امام میان شیعیان از حساسیت خاصی برخوردار بوده است. هر کس نمی توانست چنین ادعایی کند. هر چند به دلیل خفقان بسیار شدید آن دوران و لزوم حفظ جان امام، نواب تقیه و پنهان کاری می کردند و آشکارا ظاهر نمی شدند و همین امر فضا را برای عرض اندام مدعیان دروغین نیابت فراهم می کرد و ممکن بود برخی از شیعیان ساده و بی اطلاع در ابتدا فریب بخوردند، اما مدعیان دروغین به سرعت رسوا می شدند. علاوه در مقاله یاد شده آمده است که در دوران نایب اول تنها دو نفر (باقطانی و ابراهیم بن اسحاق احمری) ادعای نیابت کردند که ظاهراً آن دو نیز از ادعای نیابت خود برگشتند؛ زیرا شیخ طوسی نه تنها هنگام معرفی منحرفان از آن ها نام نمی برد، بلکه باقطنانی را از کسانی که در بالین محمد بن عثمان (نایب دوم) حاضر بودند نام می برد. در دوران نایب دوم که حدود پنجاه سال بود تنها چهار نفر (هلالی، بلالی، محمد بن نصیر نمیری و حلاج) مدعی نیابت شدند و در دوران نایب سوم تنها شلمغانی بود که مدعی شد و این که ابوبکر بغدادی و ابودلف مجنون نیز این مقام را ادعا کرده باشند بسیار بعید است؛ زیرا چنان که شیخ طوسی نقل می کند (۲) آنان رفتار

۱- نک: «گونه شناسی مدعیان دروغین وکالت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت صغرا، با رویکردی نقادانه بر نظر احمد الکاتب».

۲- نک: الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۴۱۲.

بسیار غیر متعارفی داشته اند و بعید است که شیعه ای ادعای آن ها را بپذیرد. در دوران نایب چهارم نیز گزارشی از مدعی نیابت وجود ندارد.

این گزارش نشان می دهد در طول هفتاد سال دوره غیبت صغرا به صورت میانگین در هر ده سال یک نفر چنین ادعایی کرده است. روشن است که یک نفر در ده سال نمی تواند فضا را مبهم و غبارآلود کند، به ویژه که آن ها هم نتوانستند برای خود جایگاهی میان مردم کسب کنند و شیخ طوسی انزجار همگانی شیعه از تک تک آن ها را گزارش کرده است. (۱) علاوه با ادامه نیابت، مدعیان سیر نزولی داشته و فروکش کرده اند و در دوره نایب چهارم اصلاً مدعی نیابتی نبوده است. اگر قرار بود وکالت امر دروغین و پول آوری باشد باید کم کم به تعداد آن ها افزوده می شد، در حالی که واقعیت خلاف این است. بنابراین دوران غیبت صغرا دوران مبهم و تاریکی نبوده که مدعیان فراوانی داشته باشد و نیابت افراد امری اختلافی و مشکوک باشد. چنان که در ابتدا نیز بیان شد به لحاظ تاریخی بودن بحث وارد تفصیل آن نمی شویم، اما این نکته را یادآور می شویم که بر خلاف ادعای نویسنده که فاصله غیبت صغرا و کبرا را امر وهمی می خواند، پایان غیبت صغرا نزد شیعه بسیار روشن بوده است. شیخ طوسی در این باره

۱- شیخ طوسی درباره مدعیان دروغین نیابت چنین نقل می کند. درباره شریعی می نویسد: «فَلَعَنَتُهُ الشَّيْعَةُ وَ تَبَرَّأْتُ مِنْهُ» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۳۹۷). وی درباره ابن هلال نوشته است: «فَلَعَنُوهُ [الشَّيْعَةُ الْجَمَاعَةُ] وَ تَبَرَّأُوا مِنْهُ» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۳۹۹). درباره ابن بلال می نویسد: «تَبَرَّأْتُ الْجَمَاعَةَ مِنْهُ وَ لَعَنُوهُ» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۴۰۰). درباره حلاج نیز چنین آورده است: «وَ صَيَّرَهُ أَبُو سَهْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أُخِيْدُوهُ وَ ضَحَكَهُ وَ يَطْرُقُ بِهِ عِنْدَ كُلِّ أُخِيْدٍ وَ شَهَرَ أَمْرَهُ عِنْدَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ وَ كَذَانَ هَذَا الْفَعْلُ سَبَباً لِكَشْفِ أَمْرِهِ وَ تَنْفِيرِ الْجَمَاعَةِ عَنْهُ» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۴۰۲). او درباره شلمغانی می نویسد: «فَأَجْتَمَعَتْ [الطَّائِفَةُ] عَلَى لَعْنِهِ وَ الْجَبْرَاءِ مِنْهُ» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۴۱۱). نظر شیخ طوسی درباره ابودلف چنین است: «وَ مَا عَرَفْنَا قَطُّ إِذَا حَضَرَ فِي مَشْهَدٍ إِلَّا اسْتِخْفَّ بِهِ وَ لَا عَرَفْتَهُ الشَّيْعَةُ إِلَّا مِيْدَةً يَسِيرَةً وَ الْجَمَاعَةَ تَبَرَّأَتْ مِنْهُ وَ مَمَّنْ يَوْمئِذٍ إِلَيْهِ وَ يَنْمَسُّ بِهِ» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۴۱۲). درباره ابوبکر بغدادی نیز می نویسد: «وَ أَمْرُ أَبِي بَكْرٍ الْبَغْدَادِيِّ فِي قَلْبِ الْعِلْمِ وَ الْمَرْوَةِ أَشْهَرُ» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۴۱۳). این جملات به روشنی نشان گر فقدان موقعیت مطلوب برای مدعیان بابت در میان شیعیان است.

از ابن قولویه چنین نقل می کند:

نزد ما هر کس پس از سمی رحمه الله (نایب چهارم) ادعای امر [نیابت] کند کافر، فاسد، گمراه و گمراه کننده است. (۱)

از بیان ایشان روشن می شود که با رحلت مرحوم محمد بن علی سمی همه شیعه (عندنا) می دانستند که باب نیابت خاصه بسته شد و از آن پس نیابت کسی را نپذیرفتند. غیبت صغرا با رحلت نایب چهارم در نیمه شعبان سال ۳۲۹ق به پایان رسیده (۲) و پس از آن غیبت کبرا شروع شده است. چنان که ملاحظه می شود حتی روز اتمام غیبت صغرا و آغاز غیبت کبرا نیز مشخص است و هرگز امر وهمی و مبهمی نیست. امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف طی توقیع شریف به نایب چهارم، انتهای دوره نیابت و آغاز غیبت نوع دوم را دقیق و صریح اعلام فرمودند:

ابو محمد حسن بن احمد مکتب گوید: در سالی که شیخ علی بن محمد سمی _ قدس الله روحه _ در بغداد درگذشت، چند روز قبل از وفاتش

در محضرش بودم و توقیعی را برای مردم خارج ساخت که رونوشت آن

چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ سَمَرِی! خدایوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مرد، پس خود را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفات تو قائم مقام تو شود که دومین غیبت واقع گردیده است و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای عز و جل و آن بعد از مدتی طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم واقع خواهد شد و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای مشاهده کنند

۱- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۴۱۲: أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ بِلَالِ الْمُهَلَّبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ قَوْلَوَيْهِ يَقُولُ... عِنْدَنَا أَنَّ كُلَّ مَنْ ادَّعَى الْأَمْرَ بَعْدَ السَّمَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَهُوَ كَافِرٌ مُنْمَسٌ ضَالٌّ مُضِلٌّ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ.

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۳۹۴.

بدانید هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغ گو و بهتان زننده است. و لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم.

می گوید: از این تویع استنساخ کردیم و از نزد او بیرون آمدیم و چون روز ششم فرارسید باز گشتیم و او در حال احتضار بود به او گفتند: وصی شما از پس شما کیست؟ گفت: برای خدا امری است که خود او رساننده آن است و درگذشت و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد. (۱)

ادعای سوم و آخر نویسنده در این قسمت این است که مرحوم نعمانی آغازگر استدلال به دو غیبت بوده است و کسی قبل از نعمانی به دو غیبت اشاره نکرده است. در کلام نویسنده نوعی پریشان گویی وجود دارد. ابتدا می گوید: «ان الاستشهاد بالغیبتین قد ابتداه النعمانی.» در ادامه می گوید: «لم یشر الیه من سبقه من المؤلفین حول الغیبه الذین اکتفوا بالإشارة الی الغیبه الواحده.» مشخص نیست اشکالش به عدم استناد است یا عدم اشاره. به عبارت دیگر، معلوم نیست می گوید چرا به روایات دو غیبت استناد و استدلال نکرده اند، یا می گوید چرا روایات دو غیبت را نقل نکرده اند؟ بنا به هر کدام از دو احتمال باشد اشکال وی وارد نیست و پاسخ دارد.

اگر ادعای نویسنده این است که چرا دانشمندان پیش از مرحوم نعمانی به احادیث دو غیبت استشهاد نکرده اند، یعنی به این احادیث استناد و احتجاج نکرده اند،

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۴۴: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبُ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُؤْفَى فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَضَرَ زُتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعًا نُسِخْتَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتِّهِ أَيَّامٌ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بِعِيدِ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَ سِيَأْتِي شَيْعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. قَالَ فَنَسَخْنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَ خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ السَّادِسُ عُدْنَا إِلَيْهِ وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِيلَ لَهُ مَنْ وَصَّيْتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْغُهِ وَ مَضَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ.

پاسخش روشن است؛ زیرا در دوران بزرگانی مانند ابوسهل نوبختی، حسن بن موسی نوبختی، ثقه الاسلام کلینی و علی بن بابویه (صدوق اول) هنوز غیبت دوم واقع نشده بود و آنان غیبت کبرا را درک نکرده بودند. بدیهی است پیش از اتفاق افتادن امری نمی توان به آن استشهاد کرد و یک پیش گویی را دلیل صداقت و حقانیت قلمداد نمود. بنابراین در دوران این بزرگان امکان چنین استشهادی وجود نداشته است.

اگر ادعای نویسنده این است که دانشمندان پیش از نعمانی هرگز به احادیث دو غیبت اشاره نکرده اند. این ادعا اشتباه و خلاف واقع است و از عدم مراجعه دقیق به کتاب های پیشین ناشی شده است؛ زیرا پیش از مرحوم نعمانی، بزرگان متعددی از شیعه به دو غیبت اشاره کرده اند که در ادامه به بیان برخی از آن ها می پردازیم.

۱. اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (ابوسهل نوبختی در گذشته ۳۱۱ق) (۱) چنان که شیخ صدوق گزارش می کند وی در آخر کتاب التنبیه خویش می نویسد:

درستی غیبتش را به واسطه اخبار مشهوره ای که در باب غیبت امام علیه السلام وارد شده و این که او دو غیبت دارد و یکی از آن دو دشوارتر از دیگری است به اثبات می رسانیم. (۲)

۲. حسن بن موسی نوبختی خواهرزاده ابوسهل (در گذشته ۳۰۱ - ۳۱۰ق) (۳) در کتاب خویش وقتی گروه های مختلف بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام را می شمارد، در بیان عقیده گروه اول می نویسد: آن ها می گفتند: «روایات دلالت دارد که برای قائم دو

۱- ذهبی وی را از وفات یافتگان سال ۳۱۱ بیان کرده و می نویسد: تُؤْفَى فِي سُؤَالٍ عَنْ أَرْبَعٍ وَسَبْعِينَ سَنَةً. (تاریخ الإسلام، ج ۲۳، ص ۴۰۹)

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۹۳: و صحه غیبتہ بالأخبار المشهوره فی غیبه الإمام عجل الله تعالی فرجه الشریف و أن له غیبتین إحداهما أشد من الأخری.

۳- ذهبی گوید تاریخ وفات وی دقیقاً مشخص نیست؛ اما بین سال های ۳۰۱ تا ۳۱۰ رخ داده است. (تاریخ الإسلام، ج ۲۳، ص ۳۰۸)

غیبت است.» (۱) در بیان عقیده گروه ششم نیز می نویسد:

یقین کردند که او (جانشین امام حسن عسکری علیه السلام) پوشیده است دیده نمی شود از جعفر و دشمنان دیگرش می ترسد و این یکی از غیبت های اوست و او امام غایب است.» (۲)

از بیان نوبختی معلوم می شود بر خلاف ادعای نویسندگان که گمان می کند دو غیبت از اختراعات امامیه است، اعتقاد به دو غیبت امر مشهوری بوده است و گروه های مختلفی در همان ابتدای به امامت رسیدن امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به آن عقیده داشته اند.

۳. ثقه الاسلام کلینی (در گذشته ۳۲۹ق)؛ ایشان نویسنده معتبرترین کتاب حدیثی شیعه است و در کتاب خود روایات دو غیبت را نقل کرده است.

روایت اول. امام صادق علیه السلام فرمود: برای قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف دو غیبت است. در یکی

از آن دو غیبت، در موسم های حج حاضر شود، و مردم را ببیند ولی مردم

او را نبینند. (۳)

روایت دوم. امام صادق علیه السلام فرمود: برای قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف دو غیبت است. یکی کوتاه و دیگری دراز، در غیبت اول جز شیعیان مخصوص از جای آن حضرت خبر ندارند، و در غیبت دیگر جز دوستان مخصوصش از جای او خبر ندارند. (۴)

روایت سوم. مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: برای

۱- فرق الشیعه، ص ۹۷: فافترق اصحابه بعده اربع عشره فرقه منها قالت:... و الروایه قائمه أن للقائم غیبتین.

۲- فرق الشیعه، ص ۱۰۳: و زعموا أنه مستور لا یری خائف من جعفر و غیره من اعدائه و أنها احدی غیباته و أنه هو الامام القائم.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹، ح ۱۲: الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبيدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرَوْنَهُ.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۹: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَنِ ابْنِ مَجْزُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْعُيُوبُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ.

صاحب این امر دو غیبت است، در نخستین آن ها بسوی خانواده اش بر می گردد. و در دیگری گفته می شود: هلاک شد. در کدام وادی رفت؟ عرض کردم: اگر چنین شد ما چه کنیم؟ فرمود: هر گاه مدعی آن (امامت) را ادعا کرد. از او مسائلی را پرسید که مثل امام پاسخ آن ها را می دهد. (۱)

چنان که ملاحظه می شود بر خلاف ادعای نویسنده که مدعی شده بود قبل از مرحوم نعمانی کسی به دو غیبت اشاره نکرده است و تنها به یک غیبت اکتفا کرده اند، استاد نعمانی مرحوم کلینی پیش از ایشان در کتاب معتبر خود روایات متعددی با مضمون دو غیبت نقل کرده است.

علاوه که ادعای اشاره نکردن پیشینیان به دو غیبت، با ادعای چند سطر پیش نویسنده نیز در تضاد آشکار است. چنان که گذشت وی در شبهه سوم مدعی شده بود که واقفه مدت زندانی شدن امام موسی کاظم علیه السلام را غیبت صغرا نامیدند و بعد از شهادتش مدعی غیبت کبرای امام شدند. در ادامه ادعا کرده بود که واقفه این احادیث را از گذشتگان گرفته و بر امام کاظم علیه السلام تطبیق کرده بودند. (۲) یعنی نویسنده از طرفی مدعی است احادیث دو غیبت حتی پیش از دوران امام کاظم علیه السلام نیز وجود داشته است و از طرف دیگر ادعا می کند قبل از نعمانی کسی به دو غیبت اشاره نکرده است! این تضاد و تعارض آشکار از آن روی است که تنها وجه همت وی رد عقیده امامیه است و در این راه از هیچ وسیله ای حتی تحریف تاریخ نیز روی گردان نیست؛ زیرا در

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۲۰: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا يَرْجِعُ مِنْهَا إِلَى أَهْلِهِ وَالْأُخْرَى يُقَالُ هَلَكَكَ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ قُلْتُ كَيْفَ نَصِينَعُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ قَالَ إِذَا ادَّعَاهَا مُدَّعٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَشْيَاءِ يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ.

۲- و ادعوا هروبه من السجن و غيبته غيبه كبرى لا- يُرى فيها، و اعتبروا مرحلة السجن غيبه صغرى. و قد كانت الغيبه الكبرى أطول من الغيبه الصغرى، لأنها امتدت و امتدت بلا حدود و كان الواقفیه قد استعاروا أحاديث الغيبه ممن سبقهم من الحركات المهديه، و طبقوها على الإمام الكاظم عليه السلام .

هیچ کتاب و گزارش تاریخی نیامده است که واقفه دو غیبت را بر زندان و بعد از زندان امام کاظم تطبیق علیه السلام نموده باشند. این سخن صرفاً ادعای بی پایه و اساس نویسنده است که می خواهد از هر راهی برای رد کردن این عقیده استفاده کند. وی برای این ادعای خود در مورد واقفه مانند بسیاری از ادعاهایش هیچ سندی ارائه نمی کند. معلوم است که چنین سخنی دروغ محض است و هرگز واقفه چنین استدلالی به دو غیبت نکرده اند. یک دلیل خلاف واقع بودن این ادعا، نقل شیخ طوسی است. شیخ طوسی در کتاب غیبت خویش برای آن که پاسخ شبهات واقفه را بیان کند، متن روایات واقفه را و استدلالی که به این روایات کرده اند در کتاب خویش نقل می کند. ایشان چهل حدیث را از کتاب نصره الواقفه آورده است. (۱)

دو حدیث از این چهل حدیث به دو غیبت اشاره دارد. (۲) هرگز واقفه در ذیل این احادیث سخنی را که نویسنده مدعی آن است نگفته اند، بلکه این شیخ طوسی است که در ذیل حدیث دوم می نویسد:

این خبر صریح است در آن چه ما در مورد صاحبمان اعتقاد داریم؛ زیرا

برای او دو غیبت است. در اولی اخبار و نامه نگاری هایش معلوم بود و

دوم طولانی تر است و اخبار در آن قطع می شود و کسی از ایشان اطلاع نمی یابد،

۱- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۴۳: و نحن نذكر جملا- مما روه و نبين القول فيها فمن ذلك أخبار ذكرها أبو محمد علي بن أحمد العلوي الموسوي في كتابه في نصره الواقفه. (ص ۴۳- ۶۳ الغیبه شیخ طوسی، تعداد ۴۰ حدیث، روایت ۲۵ - ۶۵).

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۵۷: قَالَ وَ رَوَى بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْجَزَّازِ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مِنْهَالٍ الْقَمَّاطُ عَنْ حَدِيدِ الشَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَقِلُّ وَ الْأُخْرَى تَطُولُ حَتَّى يَجِيئَكُمْ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ مَيَاتٌ وَ صِلَى عَلَيَّ وَ دَفَنَهُ وَ نَفَضَ تُرَابَ الْقَبْرِ مِنْ يَدِهِ فَهُوَ فِي ذَلِكَ كَأَذْبٍ لَيْسَ يَمُوتُ وَ صِئِّي حَتَّى يُقِيمَ وَ صِئِيًّا وَ لَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيَّ فَإِنْ وَلِيَهُ غَيْرُ وَ صِئِّي عَمِي. الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۶۱: قَالَ وَ رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُسْتَنَبِرِ عَنِ الْمُفْضَلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى حَتَّى يُقَالَ مَاتَ وَ بَعْضٌ يَقُولُ قُتِلَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ لَا يَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَى مَوْضِعِهِ وَ أَمْرِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمُؤَلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.

مگر کسی که از افراد خصوصی ایشان باشد. در حالی که امام کاظم علیه السلام چنین نبود. (۱)

روشن است که اگر واقفه دو غیبت را بر دوران زندان و شهادت امام کاظم علیه السلام تطبیق کرده بودند، شیخ طوسی در مقام پاسخ گویی برمی آمد و نمی گفت امام کاظم علیه السلام حالت دو گانه ای نداشته است؛ ولی از آن جا که چنین ادعایی نکرده اند شیخ طوسی فرموده است این روایت عقیده امامیه را اثبات می کند نه سخن واقفه را.

شبهه هشتم: مقدم بودن بحث از وجود و امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف بر بحث از غیبت ایشان

متن کتاب

و قد اعترف السيد المرتضى علم الهدى و الشيخ الطوسى لدى الحديث عن أسباب الغيبة، بأن من الضرورى أولاً بحث موضوع الوجود و الإمامه لإبين الحسن العسكري قبل الحديث عن الغيبة و أسبابها و قالوا: «أن من شك في إمامه ابن الحسن يجب أن يكون الكلام معه في نص إمامته، و التشاغل بالدلاله عليها، و لا يجوز مع الشك فيها أن نتكلم في سبب الغيبة، لأن الكلام في الفرع لا يسوغ إلا بعد إحكام الأصول». (۲)

۱- الغيبة للطوسی، کتاب الغيبة للحجه، ص ۶۱: فهذا الخبر صريح فيما نذهب إليه في صاحبنا لأن له غيبتين. الأولى كان يعرف فيها أخباره و مكاتباته. و الثانيه أطول انقطع ذلك فيها و ليس يطلع عليه أحد إلا من يختصه و ليس كذلك لأبي الحسن موسى عليه السلام.

۲- سيد مرتضى علم الهدى و شيخ طوسی در بحث از علل غیبت اعتراف کرده اند که بحث از موضوع وجود و امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پیش از بحث غیبت و علل آن لازم است. آنان گفته اند: «اگر کسی در امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام شک کند، می بایست بحث با او در نص امامت ایشان باشد و به صحت در دلیل های آن مشغول شد، و با وجود شک در آن، جایز نیست درباره علت غیبت سخن بگوییم؛ زیرا بحث در فرع جایز نیست مگر بعد از محکم کردن اصول. (الإمام المهدي حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص ۱۲۷)

خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت می گوید سید مرتضی و شیخ طوسی قبول دارند که پیش از بحث از غیبت، باید از وجود و امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بحث کرد و ابتدا نمی توان از غیبت ایشان بحث نمود.

پاسخ

چنان که بارها تکرار شد نویسنده در پی اشتباه پایه ای که مرتکب شده است تمام این اشکالها را بنا می کند. وی گمان کرده است دانشمندان شیعه برای اثبات وجود یا امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به روایات غیبت استناد کرده اند. در حالی که این سخن گمانی باطل و مطلبی خلاف واقع است. در پاسخ شبهه ششم سه کتاب اصلی غیبت یعنی کتاب غیبت نعمانی، کتاب کمال الدین شیخ صدوق و کتاب غیبت شیخ طوسی به طور مفصل بررسی و روشن گردید هرگز بزرگان شیعه بحث را با غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف شروع نکرده اند، بلکه ابتدا وجود و امامت ایشان را با روایات اتصال وصایت، دوازده امام، خالی نبودن زمین از حجت، نقش امام در عالم تکوین و آفرینش و دهها روایت دیگر ثابت کرده اند، سپس به بحث از غیبت ایشان پرداخته اند. بنابراین اعتراف و قبول داشتن بحث از وجود و امامت پیش از بحث از غیبت کمکی به نویسنده نمی کند؛ زیرا نویسندگان شیعه در مقام عمل نیز همین روش را پیش گرفته اند و تضاد و تناقضی در میان نیست تا نویسنده از آن طرفی ببندد.

برای آن که مطلب بیشتر روشن شود کتاب کافی را نیز بررسی می کنیم. مرحوم کلینی در بحث از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف همانند بحث از امامان پیشین علیهم السلام عمل کرده است. اولین قسمت «بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ» (۱) است. ایشان با آوردن شش حدیث ابتدا وجود و امامت ایشان را با روایت ثابت می کند. در این باب (اثبات نقلی

وجود و امامت) هرگز سخنی از غیبت نرفته است. قسمت دوم «بَابُ فِي تَشْيِئِهِ مَنْ رَأَاهُ» (۱) است. مرحوم کلینی در قسمت پانزده گزارش تاریخی از کسانی که امام را دیده اند بیان می کند. یعنی اثبات تاریخی وجود و امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف. در این قسمت نیز هیچ سخنی از غیبت نیست. مرحوم کلینی بعد از این دو باب که اثبات حدیثی و تاریخی وجود و امامت پایان می پذیرد وارد بحث غیبت می شود؛ ابتدا بابی در ممنوع بودن نام امام (۲) و سپس بابی در فضیلت غیبت (۳) دارد. آن گاه وارد اصل بحث غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف می شود و قسمتی با عنوان «بَابُ فِي الْغَيْبَةِ» (۴) ترتیب می دهد و سی و یک حدیث را نقل می کند.

چنان که ملاحظه می شود هرگز مرحوم کلینی برای اثبات وجود یا امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف به روایات غیبت استناد و استدلالی نکرده است. بنابراین سخنی که نویسنده از سید مرتضی و شیخ طوسی نقل کرده است، کلام حقی است. اما سودی به حال نویسنده ندارد و فرضیه او را ثابت نمی کند، بلکه دلیل دیگری بر حقایق روش دانشمندان شیعه است؛ زیرا معاند و مخاف هم قبول دارد که باید آغاز و انجام بحث همان گونه باشد که دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام طی کرده اند.

خلاصه فصل دوم

در این فصل، نویسنده به استدلال دانشمندان شیعه خرده گرفته بود و مدعی بود بر خلاف استدلال دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی، روایات غیبت عام و مبهمند و هیچ خبری از امری پیش از وقوع آن نداده اند تا معجزه و دلیلی بر صحت غیبت باشد. در پاسخ بیان شد: همه روایات غیبت عام نیستند، بلکه انبوه

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۲، بَابُ فِي النَّهْيِ عَنِ الْإِسْمِ چَهار حدیث.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳، بَابُ نَادِرٌ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ سه حدیث.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵.

روایات خاص وجود دارد که از سال های بسیار پیش خبر داده اند که فلان شخص خاص که فرزند فلان شخص معلوم است غایب خواهد شد. روشن است که چنین اخباری خبر از امری پیش وقوع آن است و کسی نمی تواند حقانیت چنین خبری را انکار کند.

در ادامه، اشکال نویسنده بر مرحوم نعمانی بیان شد و معلوم گردید حدیث امام صادق علیه السلام که نعمانی نقل می کند پیش گویی امام در مورد شیعیان دوران غیبت است و دقیقاً اتفاق افتاده است و اشکال وی در اثر نفهمیدن معنای حدیث بوده است.

بعد نویسنده ادعا کرد دانشمندان شیعه در ابتدای امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف سخنی از مهدویت وی نمی زدند و تنها وجود او را ثابت می کردند که با آوردن کلمات دانشمندان روشن شد این ادعا نیز غلط و خلاف واقع است.

ادعای بعدی نویسنده این بود که برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نمی توان به احادیث غیبت یا دو غیبت استدلال کرد و ابتدا باید وجود و امامت ثابت شود. در پاسخ گذشت که هیچ کدام از دانشمندان شیعه به روایات غیبت برای اثبات وجود و امامت ایشان استناد نکرده اند و این اشکال نیز نسبتی ناروا به دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام است.

نتیجه بخش دوم

در فصل اول این بخش معلوم شد بر خلاف ادعای نویسنده آیات قران عام و مبهم نیستند؛ زیرا با پذیرش این که اهل بیت علیهم السلام مفسر قرآن هستند، به کمک روایات روشن می شود آیات قرآن اشاره به شخص خاصی دارند. همچنین روشن شد روایاتی که از «مهدی» یا «قائم» سخن می گویند و روایاتی که به «غیبت» و «غایب» اشاره دارند، فرد مشخصی را معرفی می کنند و عام و مبهم نیستند و بر هر کس نمی توان تطبیق کرد. در فصل دوم نیز معلوم شد اشکال نویسنده به استدلال دانشمندان شیعه وارد نیست و

انبوه روایات خاص از وقوع امری معلوم و مشخص خبر داده اند بنابراین معجزه و دلیلی بر صحت غیبت هستند و کسی نمی تواند حقانیت چنین اخباری را انکار کند. همچنین اشکال نویسنده بر مرحوم نعمانی درست نبود؛ زیرا پیش گویی امام صادق علیه السلام در مورد شیعیان دوران غیبت است و اشکال وی در اثر نفهمیدن معنای حدیث بوده است. با آوردن کلمات دانشمندان شیعه روشن شد آنان از ابتدای امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف از مهدویت وی سخن گفته اند و ادعای نویسنده غلط و خلاف واقع است. همچنین معلوم شد دانشمندان شیعه برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هرگز به احادیث غیبت یا دو غیبت استدلال نکرده اند و ابتدا با روایات دیگری وجود و امامت ایشان را ثابت کرده اند و اشکال نویسنده نسبتی ناروا و خلاف واقع به دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام است.

بخش سوم: اندیشه محدودیت تعداد امامان علیهم السلام

اشاره

این بخش دارای دو فصل است. فصل اول در مورد استناد متکلمان شیعه قبل از قرن چهارم برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف به احادیث دوازده امام بحث می کند و در ادامه به دیدگاه امامیه درباره امامت می پردازد فصل دوم نیز در مورد عقیده شیعیان قرن سوم در باره امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف گفت و گو می کند.

فصل اول. متکلمان قرن سوم و اعتقاد به دوازده امام عليهم السلام

اشاره

در این فصل بررسی می شود که آیا متکلمان شیعه برای اثبات وجود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف دوازدهم به احادیث دوازده امام استناد و استدلال کرده اند یا خیر؟ و بر فرض استدلال نکردن آنان، این امر می تواند دلیل بر وجود نداشتن این احادیث باشد؟ در ادامه نیز متن کتاب های مورد اشاره نویسنده یعنی کتاب های الإمامه و التبصره، فرق الشیعه و المقالات و الفرق بررسی می شود. ادامه شبیهه، بیان می دارد که آیا شیعیان قبل از قرن چهارم به عدد محدودی در تعداد امامان عليهم السلام اعتقاد داشتند اند؟

شبهه نهم: استدلال نکردن متکلمان شیعه به احادیث دوازده امام عليهم السلام

متن کتاب

دلیل الاثنی عشریه و هذا دلیل متأخر... بدأ المتکلمون یستخدمونه بعد أكثر من نصف قرن من الحیره، أى فى القرن الرابع الهجرى و لم یکن له أثر فى القرن الثالث عند الشیعه الإمامیه، حیث لم یشر إلیه الشیخ علی بن بابویه الصدوق فى کتابه الإمامه و التبصره من الحیره كما لم یشر إلیه النوبختی فى کتابه فرق الشیعه و لا سعد بن عبدالله الأشعری القمى فى المقالات و الفرق. (۱)

۱- دلیل بر دوازده امام: این دلیلی تازه است که متکلمان آن را بیش از نیم قرن پس از حیرت یعنی در قرن چهارم هجری به کار برده اند و اثری از آن در قرن سوم نزد شیعه امامیه نیست؛ زیرا شیخ علی بن بابویه صدوق در کتابش الامامه و التبصره به آن اشاره نکرده، همان گونه که نوبختی در کتابش فرق الشیعه و سعد بن عبدالله اشعری قمی در کتابش المقالات و الفرق به آن اشاره نکرده اند. (الإمام المهدى حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۷)

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی شده متکلمان شیعه، در قرن چهارم استدلال به احادیث دوازده امام علیهم السلام را آغاز کرده اند و در قرن سوم، نزد شیعیان اثری از آن نیست. وی برای اثبات ادعای خود سه کتاب نام می برد و نتیجه می گیرد که اعتقاد به انحصار امامان در دوازده امام علیهم السلام، نیم قرن پس از شهادت امام یازدهم علیه السلام میان شیعه به وجود آمده است.

پاسخ

نویسنده، این قسمت را با مغالطه آغاز می کند. وی می گوید متکلمان، از قرن چهارم، استدلال به احادیث دوازده امام را آغاز کرده اند. پس پیش از آن زمان، چنین عقیده ای (انحصار عدد امامان) در میان شیعیان نبوده است و در ادامه، نتیجه می گیرد که چنین احادیثی هم نبوده است. (۱) چند نکته در این باره گفتنی است:

۱. وی برای اثبات ادعای خود، سه کتاب نام می برد که اولی هرگز کتابی کلامی نیست، دومی و سومی نیز یک کتاب است که آن ها را به دو نفر نسبت داده اند و اگر دو کتاب باشند، محتوایی یگانه دارند و آن هم به شمارش فرقه های شیعه می پردازند، نه بیان اعتقادات امامیه و دلایل آن ها. در نتیجه، نویسنده هیچ کتابی کلامی در بیان عقاید امامیه نیاورده است و ادعایش دلیل درستی ندارد _ در ادامه، توضیحی بیشتر درباره کتاب ها، خواهد آمد.

۲. بر فرض پذیرش این سه کتاب، این سخن (استدلال نکردن متکلمان قرن سوم) در صورتی پذیرفتنی است که اکثر آثار آن دوران هم اکنون نیز موجود باشد و پس از

۱- زیرا نویسنده در ادامه می گوید: «و اذا كانت روايات القائمه المسبقة باسماء الأئمة الإثني عشر صحيحه و موجوده من قبل، فلماذا لم يعرفها الشيعة الإماميه الذين اختلفوا و احتاروا بعد وفاه الإمام الحسن العسكري عليه السلام، و لم يشر إليها المحذثون أو المورخون الإماميه في القرن الثالث الهجري.» (الإمام المهدي حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص ۱۲۹)

بررسی آن‌ها این‌گونه قضاوت شود، ولی اکنون که آن آثار در دست نیست، این ادعا چگونه صورت می‌پذیرد. تنها مرحوم نجاشی در کتاب رجال که مخصوص مؤلفان شیعه است، از ۱۲۶۹ نفر نام برده که بعضی از آنان چندین کتاب داشته‌اند و طریق خود را به حدود ۸۵۰ کتاب بیان می‌کند. با توجه به این آمار که تنها ویژه یک کتاب رجال است، باید از نویسنده پرسید که به چه تعداد از این کتاب‌ها دسترس داشته و آن‌ها را بررسی کرده و چنین مطلب را در آن‌ها نیافته که ادعا می‌کند این استدلال در نسل‌های پیشین نبوده است؟ آیا از محتوای سه کتاب به محتوای بیش از هزار کتاب می‌توان پی برد؟

۳. بر خلاف ادعای نویسنده، این استدلال در کتاب‌های کلامی قرن سوم وجود دارد. انصاف اقتضا می‌کرد که وی به کتاب‌هایی اشاره کند که به این احادیث استدلال کرده‌اند. البته در ادامه کم‌کم روشن می‌شود که وی علاقه‌ای ندارد دلیل‌های برخلاف ادعایش را طرح کند و ترجیح می‌دهد از آن‌ها بگذرد. استاد سامی بدری نمونه‌ای که نویسنده آن نه سال پیش از پدر شیخ صدوق و مرحوم کلینی در گذشته، پیش از چاپ کتاب به او یاد آورده، اما نویسنده نه در کتاب پیش و نه در کتاب کنونی که خلاصه کتاب پیش است از آن یاد آورده استاد سخنی نمی‌آورد.

استاد سامی بدری آورده است:

ابراهیم بن نوبخت (در گذشته ۳۲۰ قمری) به عقیده امامت دوازده امام علیهم السلام در کتاب خود یاقوت الکلام اشاره نموده است. این کتاب قدیمی‌ترین کتاب کلامی شیعه و مؤلفش از بزرگان قرن سوم هجری است که معاصر جناب علی بن بابویه بوده است. شیعیان این کتاب را پذیرفته‌اند و نسل به نسل آن را انتقال داده‌اند تا به دست علامه حلی رسیده و ایشان نیز کتاب را شرح نموده و نامش را انوار الملکوت فی شرح الیاقوت نهاده است. عبارت نویسنده یاقوت الکلام و شرح علامه حلی در پی می‌آید: ابراهیم بن نوبخت می‌نویسد: «سخن در امامت یازده تن بعد از ایشان (حضرت علی علیه السلام): بنابر نقل متواتر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

امامت آنان را تعیین (نص) کرده و آنان را نام برده است و هر امامی با نقل تعیینی (نص)، امام بعد را نیز مشخص کرده و کتاب های پیامبران گذشته بر امامت آنان دلالت می کند. به خصوص، روایت مسروق که به آن اعتراف و اذعان دارند. علامه در شرح این سخن چنین نوشته است: اما امامت دیگر امامان علیهم السلام بعد از حضرت علی علیه السلام به چند دلیل آشکار می شود: اول احادیث متواتر از پیامبر بر تعیین آنان و منصوب کردن آنان به امامت؛ زیرا شیعه به تواتر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسین علیه السلام فرمود: این پسر من امام فرزند امام برادر امام و پدر نه امام است که نهمین آنان قائمشان است. و اخبار متواتر دیگر، دوم آن چه از شیعه به تواتر نقل شده مبنی بر تعیین (نص) هر امامی توسط امام سابق، سوم نام آنان و تصریح به امامتشان که در کتاب های پیامبران سابق موجود است، مانند تورات و انجیل، چهارم روایات مشهور اهل تسنن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تعیین آنان علیهم السلام؛ به دلیل خبر مسروق از عبدالله بن مسعود که گفت: پیامبر ما از ما پیمان گرفت که بعد از ایشان دوازده تن جانشین شوند، به تعداد نقبای (سرشناسان) بنی اسرائیل و همچنین آن چه از غیر او نقل شده است. (مانند جابر بن سمره و حذیفه بن أسید و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و اَبی جحیفه). (۱)

۱- لقد أشار إلى العقيدة الاثني عشرية أيضا إبراهيم بن نوبخت (متوفى ۳۲۰ق) في كتابه (ياقوت الكلام) و هو أقدم كتاب كلامي عند الشيعة و مؤلفه من أعلام القرن الثالث الهجري و هو معاصر لعلی بن بابويه و قد تلقاه الشيعة عنه بالقبول جيلاً بعد جيل حتى وصل إلى العلامة الحلبي فأفرد كتاباً في شرحه سماه أنوار الملكوت في شرح الياقوت و إلى القارئ الكريم نص كلام صاحب ياقوت الكلام و شرح العلامة الحلبي له. قال إبراهيم بن نوبخت: القول في إمامه الأحد عشر بعده (أى بعد علي عليه السلام) نقل أصحابنا متواتراً النص عليهم بأسمائهم من الرسول صلي الله عليه و آله و سلم يدل على إمامتهم و كذلك نقل النص من إمام علي إمام و كتب الأنبياء سالفاً يدل عليهم و خصوصاً خبر مسروق يعترفون به [و خصوصاً في خبر مسروق معترفون بهم] و قال العلامة الحلبي في شرح هذا الكلام: أما إمامه باقي الأئمة عليهم السلام فهي ظاهره بعد إمامه علي عليه السلام و ذلك من وجوه: أحدها: النص المتواتر عن النبي صلي الله عليه و آله و سلم على تعيينهم و نصبهم أئمة، فقد نقل الشيعة بالتواتر أن النبي صلي الله عليه و آله و سلم قال: للحسين عليه السلام هذا ابني إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعة، تاسعهم قائمهم و غير ذلك من الأخبار المتواترة. الثاني: ما نقل من النص على إمام من إمام يسبقه بالتواتر من الشيعة. الثالث: أن أساميتهم و النص على إمامتهم موجوده في كتب الأنبياء السالفه كالتوراه و الإنجيل. الرابع: أن أخبار الخصوم مشهوره في النص عليهم من النبي صلي الله عليه و آله و سلم لخبر مسروق عن عبدالله بن مسعود أنه قال... عهد إلينا نبينا صلي الله عليه و آله و سلم أن يكون بعده اثنا عشر خليفه عدد نقباء بنی اسرائیل و كذا ما نقل عن غيره (كجابر بن سمره و حذيفه بن أسيد و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و اَبی جحيفه) (شبهات و ردود، ج ۱، ص ۲۳)

استدلال ابراهیم نوبختی به خبر مسروق، استدلال به احادیث دوازده امام را نشان می دهد.

۴. بر فرض تنزل اگر بپذیریم به احادیث دوازده امام چنین استدلالی نکرده اند، آیا از استدلال نکردن آن ها به احادیث دوازده امام، می توان نتیجه گرفت که شیعه به انحصار امامان عقیده نداشته است؟ این نتیجه گیری، مغالطه است؛ زیرا دلیل اعم از مدعاست و آن را نمی تواند ثابت کند؛ چون احادیث دوازده امام تنها دلیل بر انحصار شمار امامان علیهم السلام نیست. تعیین امام در شیعه با نص بوده و احادیث دوازده امام، از این نص ها به شمار می رود. احادیث نص هر امام بر امام بعد، نمونه ای از این نص هاست. لذا وقتی برای غیر از این افراد نصی نرسیده، پس کسی از شیعه به امامت غیر آنان اعتقاد نداشته است. این نکته بدون در نظر گرفتن احادیث دوازده امام هم اثبات می پذیرد. همین معنای انحصار است.

ابوسهل إسماعیل بن علی نوبختی (۱) (از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام که هنگام وفات امام در محضرشان بود و امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را زیارت کرده) (۲) استاد متکلمان امامیه در دوران حیرت، در آخر کتاب التنبیه همین استدلال را آورده است. شیخ صدوق سخن

۱- «ذکر ابن الندیم أن أباسهل إسماعیل بن علی النوبختی کان یری أن الإمام هو محمد بن الحسن ثم مات فی الغیبه و استمرت فی ولده إلى یوم القیامه و ذکر أن رأیه هذا لم یسبقه إلیه أحد غیر أن المحقق التستری یریئ ساحه أبی سهل من ذلك الرأی لعدم اعتبار ابن الندیم فی ما ینفرد به و یؤید قول التستری عدم ذکر الشیخ الصدوق ذلك عن أبی سهل مع العلم انه کان معاصراً لابن الندیم و کان معنیاً برّد الشبهات حول الغیبه و كذلك الحال فی الشیخ المفید مع أنه کان معنیاً بأمثالها.» (شبهات و ردود، ج ۱، ص ۲۸)

۲- نک: الغیبه للطوسی، ص ۲۷۲، ح ۲۳۷.

وی را چنین می آورد:

و چه بسا وقتی دلیل، دشمنان ما را به پذیرش این مسئله وادارد که ناچار باید امامی منصوب... به نص امام قبل باشد. بگوید: آن امام کیست نام ببرید؟ و ما را به آن هدایت کنید. پس به آن ها می گوئیم: هنگامی که نص از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر حضرت علی علیه السلام به نقل شیعه صحیح باشد، به همان دلیل نقل نص از امام علی علیه السلام بر امام حسن علیه السلام صحیح خواهد بود و از امام حسن بر امام حسین علیهما السلام سپس همین طور نقل هر امامی بر امامت پس از خود درست است تا امام حسن عسکری علیه السلام سپس بر امام غایب پس از آن حضرت؛ زیرا رجال طرف دار پدرش امام حسن عسکری علیه السلام همه مورد وثوق بوده اند و گواهی داده اند که او امام است و غایب شده است؛ زیرا که سلطان وقت آشکارا در طلب او بوده و دو سال مأمور بر منازل و حرم او گمارده است. (۱)

۵. بر فرض که متکلمان چنین استدلالی به احادیث دوازده امام نکرده باشند، آیا از استدلال نکردن به احادیث دوازده امام، می توان نتیجه گرفت که چنین احادیثی نبوده است؟ به چه دلیل باید متکلمان به همه احادیث موجود استدلال کرده باشند؟ اکنون که نزدیک به دوازده قرن از دوران حیرت می گذرد، اگر متکلمی دریابد که گروهی از روایات یک عقیده را ثابت می کند و بعد آن روایات را گرد آورد و به آن ها استدلال کند، آیا می توان ادعا کرد آن احادیث جعلی بوده؛ چون کسی به آن ها استدلال نکرده است؟ روشن است که نویسنده مغالطه می نماید و دلیلی می آورد که از مدعا اعم است؛ زیرا استدلال نکردن چندین دلیل می تواند داشته باشد که یکی از آن ها نبودن حدیث

۱- «و ربما قال خصومنا _ إذا عضهم الحجاج و لزمتهم الحججه فی أنه لابدّ من إمام منصوّصّ علیه... بنصّ الأول علیه _ فمن هو هذا الامام سمّوه لنا و دلّونا علیه؟ فيقال لهم:.... إذا صحّ بنقل الشيعة النص من النبي صلی الله علیه و آله و سلم علی علی علیه السلام صح بمثل ذلك نقلها النص من علیّ علی الحسن و من الحسن علی الحسين ثم علی إمام [بعد] إمام إلی الحسن بن علی، ثم علی الغائب الامام بعده علیهم السلام لأنّ رجال أبيه الحسن علیه السلام الثقات كلّهم، قد شهدوا له بالإمامه و غاب عجل الله تعالی فرجه الشریف لأنّ السلطان طلبه طلباً ظاهراً و وكل بمنازله و حرمة سنتین.» (کمال الدین، ج ۱، ص ۸۹)

است. بی گمان، ملاک تشخیص وجود روایات، کتاب های روایی است و نه استدلال متکلمان.

کتاب های قرن سوم

گفتنی است که نویسنده کتاب هایی از قرن سوم نام می برد و مدّعی می شود در این کتاب ها خبری از انحصار نیست. ۱. کتاب الإمامه و التبصره من الحیره نوشته علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق).

چند نکته درباره ادعاهای نویسنده در مورد این کتاب گفتنی است:

یکم. نویسنده در بخش نخست کتاب تطوّر درباره علی بن بابویه می نویسد:

ابن بابویه احادیث بداء در امامت را به تقیه تفسیر کرده؛ چون آن ها را جمع شدنی با اعتقاد به وجود فهرست نام امامان علیهم السلام نمی دیده است. (۱)

اگر در زمان وی اعتقاد به چنین فهرست نبوده، چرا نویسنده دلیل حمل اخبار بداء را به تقیه، اعتقاد به وجود این فهرست بیان کرده است؟ اگر این اعتقاد در زمان وی موجود بوده، چرا نویسنده ادعا می کند که در زمان علی بن بابویه این اعتقاد نبوده و در قرن بعد پیدا شده است؟ این تناقض گویی از کجا سرچشمه گرفته است؟

دوم. شیخ علی بن بابویه و ثقه الاسلام کلینی هر دو در سال ۳۲۹ قمری رحلت کرده اند. ثقه الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی احادیث دوازده امام را در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام» (۲) آورده است. نویسنده ادعا کرده مؤلفان قرن سوم این احادیث را نیاورده اند و برای اثبات ادعای خود از کتاب شیخ علی بن بابویه نام می برد. حال باید پرسید نویسنده قرن ها را چگونه محاسبه می کند که شیخ علی بن بابویه از نویسندگان قرن سوم به شمار می رود، اما ثقه الاسلام کلینی از نویسندگان آن

۱- و حاول ابن بابویه أن يفسر الأحاديث الواردة بالبذاء بالتقيه، بعد استحاله الجمع بين البذاء والقول بوجود القائمه المسبقه بأسماء الأئمه. (تطوّر الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولايه الفقيه، ص ۱۱۶)

۲- الكافي، ج ۱، ص ۵۲۵.

قرن به شمار نمی آید؟ آیا این بدان دلیل نیست که وی موارد نقض را نادیده می گیرد؟

سوم. نویسنده دربارهٔ متکلمان و استدلال نکردن آنان به احادیث دوازده امام ادعایی مطرح می کند، اما هنگام شاهد آوردن از مرحوم علی بن بابویه نام می برد، در حالی که ایشان محدث است و نه متکلم و نباید از ایشان انتظار داشته باشد که در کتابش استدلال کلامی آورد. گویا نویسنده میان متکلم و محدث تفاوتی نمی گذارد! اگر

بنابر باور وی، محدثان شیعه هم این احادیث را نقل نکرده اند، باز ادعای وی خلاف واقع است _ در ادامه، نام محدثانی خواهد آمد که پیش از قرن چهارم این احادیث را نقل کرده اند.

چهارم. انگیزهٔ تألیف کتاب الإمامه و التبصره من الحیره چنان که نویسندهٔ آن تصریح کرده، راهنمایی کسانی است که در مسئله امامت، دچار سرگردانی شده اند و همان گونه که مقدمه بیان می کند و بارها بر آن تأکید دارد، پاسخ گویی و راهنمایی به نسب و عدد امامان علیهم السلام و محصور و تغییرناپذیر بودن عدد، بنابر روایات است. برای مثال، ایشان می فرماید:

پس جمع کردم اخباری که سرگردانی را از بین می برد و نعمت را عظمت می بخشد و از تعداد (ائمہ علیهم السلام) خبر می دهد و هم دم می شود برای تنهایی که از طولانی شدن مدت حاصل شده است. (۱)

اگر مرحوم علی بن بابویه به معین و محدود بودن امامان علیهم السلام معتقد نبوده، خبر دادن از عدد چه معنایی دارد؟ منظور وی از اخباری که از عدد خبر داده اند، چه احادیثی است؟ حدیث لوح و صحیفه که از آن ها نام می برد، چه روایاتی هستند؟

البته مؤلف کتاب الإمامه و التبصره، نام و دلایل امامت امامان علیهم السلام را تنها تا امام رضا علیه السلام آورده و کتاب را نتوانسته به پایان رساند؛ بنابراین، جا ندارد کسی بگوید وی

۱- «فجمعت أخباراً تكشف الحیره و تجسم النعمه و تنبئ عن العدد و تونس من وحشه طول الأمد.» (الإمامه و التبصره، ص ۹)

احادیث دوازده امام را نیاورده است؛ زیرا محدثان در اثبات امام دوازدهم به احادیث دوازده امام تمسک می کنند و این احادیث را مقدمه ای در اول بحث امامت نمی آورند تا کسی بگوید جای آن اول کتاب بوده و اگر این احادیث وجود داشته، باید آن ها را در اول کتاب می آوردند. برای نمونه، سه تن از علمای بزرگ شیعه که مانند علی بن حسین (پدر شیخ صدوق) کتاب خود را به ترتیب امامان علیهم السلام ترتیب داده اند، احادیث دوازده امام را در باب امام دوازده یا بعد از آن آورده اند. ثقه الاسلام کلینی در کافی احادیث دوازده امام را پس از باب «مولد الصاحب عجل الله تعالی فرجه الشریف» و در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم السلام» می آورد، (۱) شیخ مفید در ارشاد احادیث دوازده امام را در باب امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف تحت عنوان «باب ما جاء من النص علی إمامه صاحب الزمان، الثانی عشر من الأئمه علیهم السلام فی مجمل و مفصل علی البیان» (۲) آورده و نویسنده دلائل الامامه نیز آن ها را در باب «معرفه وجوب القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و أنه لابد أن یکون» (۳) در بابی ویژه برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف گرد آورده است.

بخش هایی از مقدمه علی بن بابویه بر کتابش در پی می آید:

کلام اهل بیت علیهم السلام باطل نمی شود و دلیل آن ها سست نمی گردد و تعدادشان عوض نمی شود و نسل آن ها قطع نمی شود تا خداوند زمین و هر چه در آن است به ارث برد که او بهترین ارث برندگان است. (۴)

پس جمع کردم اخباری که سرگردانی را از بین می برد و نعمت را عظمت می بخشد و از تعداد (ائمه علیهم السلام) خبر می دهد و مونس می شود برای تنهایی که از طولانی شدن مدت حاصل شده است. (۵)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲- الإرشاد، ج ۲، ص ۳۴۵.

۳- دلائل الامامه، ص ۴۴۷.

۴- «و أن کلمتهم لا تبطل و حجّتهم لا تدحض، و عددهم لا یختلف، و نسبهم لا ینقطع، حتی یرث الله جل جلاله الأرض و من علیها و هو خیر الوارثین.»

۵- «فجمعت أخباراً تكشف الحیره و تجسم النعمه و تنبئ عن العدد و تونس من وحشه طول الأمد.»

اگر تعداد امامان علیهم السلام بیان نشده بود، روایات فراوانی نقل نمی شد که بنابر آن ها خداوند از پیامبران علیهم السلام و انسان های صالح امت های گذشته برای امامان علیهم السلام پیمان گرفته است، مانند روایت امام صادق علیه السلام که وقتی فرمود کشتی حضرت نوح علیه السلام به سبب امامان علیهم السلام بر کوه جودی استقرار یافت. از امام علیه السلام پرسیدند: آیا نوح تعداد امامان علیهم السلام را می دانست؟ امام فرمودند: بله و حضرت آدم علیه السلام نیز می دانست. (۱) چگونه ممکن است عددی که آدم ابوالبشر و کسانی که داخل در عترت ایشان هستند و پیامبران از نسل او علاوه بر آن ها تعداد کمی از فرزندان و ذریه اش آن را می داند، عوض شود؟ کدام تأویل و توجیه را بر حدیث لوح می توان پذیرفت؟ (۲) و حدیث صحیفه مهر شده؟ (۳) و خبر نقل شده از جابر در مورد صحیفه فاطمه علیها السلام؟ (۴)

۱- «و مثله ما ورد عن مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَعْرِفُ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَنُوحٌ.» (بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۴۵)

۲- «حدیث اللوح حدیث طویل، مضمونه آن جابر عبدالله الأنصاری عاد الزهراء فاطمه علیها السلام فرأی فی یدها لوحا فیه: أن الباری أهداه إلی النبی صلی الله علیه و آله وسلم و قد سجل فیه أسماء الرسول و الزهراء و الأئمة الاثنی عشر من بعده.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷، ح ۳، رواه المؤلف بسنده و قد نقل الصدوق نصّه الكامل بروایه آیه فی الباب ۲۸ من کمال الدین، ص ۳۰۸، ح ۱)

۳- «عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ عَبْدِ بْنِ قَيْسِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَمَاعَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِصَحِيفَةٍ مِنَ السَّمَاءِ، لَمْ يُنَزَلِ اللَّهُ كِتَابًا مِثْلَهَا قَطُّ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ، فِيهِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ، قَالَ لَهُ: يَا جَبْرَائِيلُ، مِنَ النَّجِيبِ مَنْ أَهْلِي؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَرَّةً إِذَا تُوفِّيتَ: أَنْ يَفْكَ خَاتَمًا ثُمَّ يَعْمَلُ بِمَا فِيهِ. فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَكَ عَلِيُّ خَاتَمًا ثُمَّ عَمِلَ بِمَا فِيهِ مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَكَ خَاتَمًا وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَكَ خَاتَمًا، فَوَجَدَ فِيهِ: اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ لَهُمْ مَعَكَ، وَ اشْرِكْ نَفْسَكَ لِلَّهِ، فَعَمِلَ بِمَا فِيهَا مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَفَكَكَ خَاتَمًا، فَوَجَدَ فِيهِ: أَطْرُقُ، وَ اضْمُتْ وَ الزَّمْ مَنْزِلَكَ، وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَفَكَكَ خَاتَمًا، فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ، وَ انْشُرْ عِلْمَ آبَائِكَ، فَفَعَلَ بِمَا فِيهِ مَا تَعَدَّاهُ. ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَفَكَكَ خَاتَمًا، فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ، وَ صَدِّقْ أَبَاكَ وَ لَا تَخَافَنَّ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ، فَإِنَّكَ فِي حِزْرِ مِنَ اللَّهِ وَ ضَمَانٍ. وَ هُوَ يَدْفَعُهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ بَعْدِهِ. وَ يَدْفَعُهَا مَنْ بَعْدَهُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» (الإمامه و التبصره، ص ۳۸، ح ۲۰)

۴- «لو كان أمرهم مهملاً عن العدد و غفلاً، لما وردت الأخبار الوافره بأخذ الله ميثاقهم على الأنبياء و سالف الصالحين من الأمة و يدلّك على ذلك قول أبي عبدالله عليه السلام حين سئل عن نوح عليه السلام لما ذكر، استوت سفينته على الجودي بهم: هل عرف نوح عددهم؟ فقال: نعم و آدم عليه السلام و كيف يختلف عدد، يعرفه ابوالبشر و من درج من عترته و الأنبياء من عقبه، على شردمه من ذريته و بقيه يسيره من ولده؟ و أيّ تأويل يدخل على حدیث اللوح و حدیث الصحیفه المختومه؟ و الخبر الوارد عن جابر فی صحیفه فاطمه علیها السلام؟»

و فرمایش امام تو را بر این مطلب راهنمایی می کند: نسل هفتم از نسل پنجم مالک می شود تا زمین را از عدل پر کند، همان گونه که از ظلم پر شد (۱)(۲)

پس اینک چگونه حجت بر حضرت آدم علیه السلام است که نام های آن ها را حفظ کرده؟ و سخن چیست در مورد حضرت نوح علیه السلام که تعداد آن ها را می دانست؟ و چگونه ثابت می شود که خداوند از تمام امت ها بر امامان علیهم السلام عهد گرفته است و حال آن که امر آنان علیهم السلام را نسخ می کند؟ و در نام های آنان برای خدا بدا حاصل می شود؟ و با چه دلیلی حدیث لوح رد می شود؟ و روایات سایه ها و احادیث نقل شده که خداوند آنان علیهم السلام را قبل از امت آفرید؟ و روش خداوند چنین نیست که عهدی برای ولی ای از اولیای خود از قومی بگیرد و بعد در آن برایش بدا حاصل شود، در حالی که تعداد زیادی از آن قوم از دنیا رفته اند... و امامت تغییر نمی کند. نسل قطع نمی شود و تعداد زیاد و کم نمی گردد. (۳)

چنان که پیداست، مرحوم علی بن بابویه به انحصار عدد امامان معتقد بوده و حدیث «یملک السابع من ولد الخامس»، را نیز شاهد آورده که بر عدد دوازده دلالت

۱- «قال الصادق علیه السلام فی المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف: الخامس من ولد السابع. رواه المؤلف بسنده و عنه ابنه فی کمال الدین، ص ۳۳۸، ح ۱۲. و عن الكاظم قوله: إذا فقد الخامس من ولد السابع. رواه الكلینی فی الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶. و النعمانی فی الغیبه، ص ۷۸، و المؤلف بسنده كما فی کمال الدین، ص ۳۵۹.»

۲- «و یدلک علی هذا قوله: یملک السابع من ولد الخامس، حتی یملاها عدلا كما ملئت جورا.»

۳- «فکیف الحجه الآن فی آدم علیه السلام أنه حفظ أسماءهم؟ و ما القول فی أمر نوح علیه السلام أنه علم عددهم؟ و کیف یثبت أن الله عزوجل أخذ علی الأمة کلها عهدهم و هو ینسخ أمرهم و یدو له فی أسمائهم؟ و بأی دلیل یدفع أمر اللوح؟ فأخبار الأظله، و الآثار الواردة أن الله خلقهم قبل الأمم، و ما كان الله لیأخذ مولی من أولیائه علی قوم، ثم یدو له فی ذلك و قد قبض إلیه منهم العدد الكثير... و الإمامه لا تغیر و النسب لا ینقطع و العدد لا یزید و لا ینقص.»

می‌کند. اگر نویسنده این حدیث را جزء احادیث دوازده امام بداند، معلوم می‌شود این احادیث در آن زمان بوده است و حرف وی نقض می‌گردد. اگر نویسنده این حدیث را جزء احادیث دوازده امام نداند، باز سخن ما ثابت می‌شود که بنابر آن، دلیل بر حصر امامان تنها احادیث دوازده امام نیست و اگر متکلمان به احادیث دوازده امام استدلال نکرده باشند، به این معنا نیست که به محصور بودن امامان هم اعتقاد نداشته‌اند و ثابت می‌شود دلیل نویسنده از مدّعایش اعم است.

۲. کتاب فرق الشیعه نوشته ابومحمد حسن بن موسی نوبختی. (۱)

نویسنده ادّعا می‌کند که وی به احادیث دوازده امام استدلال نکرده است. نکاتی در این باره در پی می‌آید:

یکم. این کتابی استدلالی برای اثبات عقیده شیعه نیست. نوبختی در این کتاب در پی شمارش گروه‌های مختلف شیعه بوده و بنابراین، از نوبختی نمی‌توان انتظار داشت که به احادیث دوازده امام استدلال کرده باشد.

دوم. البته نمی‌توان گفت که وی به انحصار عدد امامان اعتقاد نداشته است. بررسی عبارت‌های کتاب نشان می‌دهد که نظر ایشان محصور و محدود بودن

شمار امامان علیهم السلام و ختم آنان به فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بوده است؛ زیرا وی پس از بیان عقیده گروه‌های مختلف شیعه درباره جریان امامت بعد از امام حسن عسکری علیه السلام می‌آورد:

و هیچ یک از این سخنان این فرقه‌ها صحیح نیست. پس ما امامت در گذشته را قبول داریم و این که امانت تا زمان وفاتش بود و معترفیم که جانشینی از نسلش دارد که به جای او قائم است و جانشین او، امام بعد از اوست. تا این که ظهور کند و امر خویش را آشکار نماید... (۲)

۱- وی متولد اواسط قرن سوم و خواهرزاده ابوسهل نوبختی (اسماعیل بن علی) است.

۲- «و لایجوز شیء من مقالات هذه الفرق کلها فنحن مستسلمون بالماضی و إمامته مقرّون بوفاته معترفون بأنّ له خلفاً قائماً من صلبه و أنّ خلفه هو الامام من بعده حتی یظهر و یعلن امره...» (فرق الشیعه، ص ۱۱۶)

بنابراین عبارت، نوبختی به غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اعتقاد داشته؛ زیرا می گوید ایشان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور خواهد کرد. وی پس از بیان روایات خالی نبودن زمین از حجّت می نویسد:

و اخبار زیادی نقل شده که ولادت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بر مردم مخفی می شود و یادش به میان نمی آید و شناخته نمی شود مگر این که ایشان قیام نمی کند، مگر ظاهر شود و شناخته شود که ایشان امام فرزند امام و وصی فرزند و وصی است، اقتدا شده به ایشان قبل از این که قیام کند. (۱)

سپس اشاره می کند که روایات بسیاری به غایب بودن قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پرداخته اند، یعنی مرحوم نوبختی به غیبت و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اعتقاد داشته است.

از طرفی با توجه به احادیث فراوانی که قائم را آخرین امام شناسانده اند، (۲) معلوم می شود نوبختی فرزند امام عسکری علیه السلام را خاتم امامان می دانسته است. در جامعه نیز

۱- «و قد رُویت أخبار كثيرة أنّ القائم تخفی علی الناس ولادته و یخمل ذکره و لا یعرف، الاّ أنّه لا یقوم حتی یتظهر و یعرف أنّه امام بن امام و وصی بن وصی یؤتم به قبل أن یقوم.» (فرق الشیعه، ص ۱۱۸)

۲- «عباد رفعه إلی أبی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ولدی أحد عشر نقیباً نجیباً محدّثون مفهّمون آخرهم القائم بالحق عجل الله تعالی فرجه الشریف یملاًها عدلاً کما ملئت جوراً. (الأصول الستة عشر، ص ۱۵) «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه الشریف.» (الكافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۹) «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الزِّيَّاتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبِاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُورًا قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عِيَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنْ الْأَرْبَعَةَ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ.» (كمال الدين، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۷)

این گونه بوده است، یعنی هر گروه که به قائم بودن یکی از امامان یا شخص دیگری معتقد شده، امامان علیهم السلام بعد را نپذیرفته و منتظر قیام او مانده است. پس وی نیز با این جملات اعتقاد خود به ختم و انحصار عدد امامان را بیان کرده است. بنابراین، نتیجه ای که نویسنده گرفته، باطل است؛ زیرا اگر علی بن بابویه به احادیث دوازده امام اشاره نکرده، از آن رو نبوده که نویسنده می گوید: چون استدلال نکرده، پس به حصر هم معتقد نبوده است. از سویی، به رغم این نتیجه گیری باطل باید گفت که احادیث دوازده امام تنها دلیل بر انحصار به شمار نمی رود.

۳. کتاب المقالات و الفرق نوشته سعد بن عبدالله اشعری قمی (در گذشته ۳۰۱ هـ ق).

نویسنده ادعا می کند که سعد بن عبدالله اشعری در این کتاب به احادیث دوازده امام استدلال نکرده است. نکاتی در این باره در پی می آید:

یکم. با احتمال نزدیک به یقین، می توان گفت که این کتاب همان کتاب فرق الشیعه نوبختی است و دو کتاب بودن آن ها بسیار بعید می نماید و مشابهت بسیار نزدیک متن دو کتاب بهترین گواه بر این ادعاست. (۱)

دوم. در صورت متعدّد بودن کتاب نیز جواب همان جواب پیش خواهد بود؛ زیرا عبارت های کتاب قمی نیز همانند کتاب نوبختی است و نشان می دهد ایشان نیز در صدد شمارش فرقه ها بوده، نه استدلال بر عقاید شیعه و دیگر آن که فرزند امام عسکری علیه السلام را قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می دانسته و هرگز در این کتاب نشانه ای بر متعدّد بودن امامان بعد از امام عسکری علیه السلام وجود ندارد. ایشان درباره فرزند امام عسکری علیه السلام آورده است:

و کیف بالغریب الوحید الشریذ الطرید المطلوب الموتور بأبیه و جدّه. (۲)

که بنا به حدیث امیرمؤمنان و امام باقر علیهما السلام به مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد:

۱- نک: مجله تراثنا، ش ۱، ص ۲۹.

۲- المقالات و الفرق، ص ۱۰۴.

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزْوَرِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِيدُ الطَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ. (۱)

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مِيثَمٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ حَصِيْبِ بْنِ الثُّغَلْبِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: لَقِيتُ أَيْبَا جَعْفَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي حَرَجٍ أَوْ عُمَرَه. فَقُلْتُ لَهُ: كَبِرَتْ سِنِّي وَ دَقَّ عَظْمِي فَلَسْتُ أَذْرِي يُقْضَى لِي لِقَاؤُكَ أَمْ لَا فَأَعْهَدُ إِلَيْ عَهْدًا وَ أَخْبِرْنِي مَتَى الْفَرَجُ. فَقَالَ: إِنَّ الشَّرِيدَ الطَّرِيدَ الْفَرِيدَ الْوَحِيدَ الْمُنْفَرِدَ مِنْ أَهْلِ الْمُؤْتَوَّرِ بِوَالِدِهِ الْمُكْنَى بِعَمِّهِ، هُوَ صَاحِبُ الرَّايَاتِ وَ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ. فَقُلْتُ: أَعَدَّ عَلِيٌّ، فَدَعَا بِكِتَابِ أَدِيمٍ أَوْ صَحِيفَةٍ فَكَتَبَ لِي فِيهَا. (۲)

در کتاب اشعری نیز آمده:

احادیث صحیح فراوانی نقل شده که بنابر آن ها ولادت قائم بر مردم پنهان می شود، یادش فراموش می شود، نامش شناخته نمی شود و محلش معلوم نمی شود تا ظهور کند و قبل از قیامت به ایشان اقتدا می کنند. (۳)

۱- «اصبغ بن نباته گوید: از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر شرید (آواره) و طرید (رانده) و فرید (تک) و وحید (تنها) است.» (کمال الدین، ص ۳۰۳، ح ۱۳)

۲- عبد الأعلى بن حصین الثغلبی (کوفی) از پدرش روایت کرده که گفت: «در سفر حج یا عمره ای خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: سنّ من زیاد شده و استخوانم فرسوده گشته است و نمی دانم دیگر ملاقات شما نصیب من خواهد شد یا نه، پس وصیتی به من بفرمایید و مرا خبر دهید که فرج کی خواهد بود؟ فرمود: همانا آن آواره رانده شده یکه و تنها و جدا از خانواده، که خون پدرش خواسته و ستانده نشده است و کنیه عموی خویش را دارد، او صاحب پرچم هاست و نامش نام پیامبری است، عرض کردم: دوباره برایم بگویید، پس آن حضرت پوستی چرمین و یا صفحه ای درخواست نمود و در آن برایم نوشت.» (الغیبه للنعمانی، ص ۱۸۳، ح ۲۲)

۳- «و قد رُویت الأخبار الكثیره الصحیحه ان القائم تخفی علی الناس ولادته و یخمل ذکره و لایعرف اسمه و لا یعلم مکانه، حتی یظهر و یوم به قبل قیامه.» (المقالات و الفرق، ص ۱۰۵).

این عبارت نشان می دهد که ایشان نیز فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را قائم یعنی آخرین امام می داند و لذا به انحصار امامان علیهم السلام اعتقاد دارد. (۱)

شبهه دهم: قرار داشتن نظریه امامت در برابر نظریه شورا

متن کتاب

و ذلك لان النظرية الاثني عشرية طرأت على الامامية في القرن الرابع، بعد أن كانت النظرية الامامية ممتدة إلى آخر الزمان بلا حدود و لا حصر في عدد معين، كما هو الحال عند الاسماعيليين و الزيدية... لأنها كانت موازية لنظرية الشورى و بديلاً عنها... فما دام في الأرض مسلمون و يحتاجون إلى دولة و إمام و كان محرماً عليهم اللجوء إلى الشورى و الانتخاب، كما تقول النظرية الإمامية كان لابد أن يعين الله لهم إماماً معصوماً منصوباً عليه... فلماذا إذا يحصر عدد الأئمة في اثني عشر واحداً فقط؟ (۲)

خلاصه شبهه

بنابر دیگر عقیده و مغالطه نویسنده، امامت نخست در نظریه امامیه مانند زیدیه و

۱- استاد سید سامی بدری نیز می گوید: «إِنَّ مؤلفي كتاب الفرق و كتاب المقالات على فرض تعددهما كانا بصدد جمع الأقاويل في الفرق و ما ينسب إليها و لم يكونا بصدد المناقشة و الاستدلال و من هنا لا ينبغي عدّ الكتابين مرآه تعكس الفكر الإستدلالي عند الفرق المذكوره و بالتالي فعدم ورود حديث الاثني عشر فيهما لا يعني شيئاً في قبال وروده في كتاب ياقوت الكلام و كتاب الإمامه و التبصره المعاصرین لهما المعدین للاستدلال على العقیده الاثني عشریه.» (شبهات و ردود، ج ۱، ص ۲۸)

۲- زیرا نظریه دوازده امام در قرن چهارم بر شیعه عارض شده است، بعد از آن که نظریه امامت تا آخر الزمان بدون حد و حصر در عدد معین ادامه داشت، همان گونه که اینک در نزد اسماعیلیه و زیدیه چنین است؛ زیرا این نظریه در موازات نظریه شوری و بدل آن بود... پس مادامی که مسلمانان در زمین هستند و محتاج دولت و امام هستند و بر آن ها شورا و انتخابات حرام است (همان گونه که نظریه امامیه گویای آن است) ناچار باید خداوند برایشان امامی معصوم و منصوب (نام برده شده) تعیین نماید... پس چرا باید عدد ائمه تنها در دوازده منحصر گردد. (الإمام المهدي حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص ۱۲۷)

اسماعیلیه بدون عدد معین و محدودی تا آخر زمان بوده است؛ چون نظریه امامت در برابر نظریه شورا (عقیده اهل سنت) و به جای آن است.

پاسخ

وی در این باره هیچ مدرکی نمی آورد تا نامحدود بودن تعداد امامان را ثابت کند و تنها به قیاس روی می آورد؛ چون نظریه شورا عدد محدودی ندارد، پس نظریه امامیه نیز در برابر آن، نباید عدد محدودی داشته باشد، در حالی که این دو نظریه در برابر هم هستند. روشن است که قاعده اولیه در تقابل دو نظریه، مغایرت آن دو را بیان می کند، مگر این که دلیلی تشابه را در جایی ثابت کند. لذا چگونه از تقابل یک نظریه با نظریه دیگر اصول و قواعد نظریه مقابل را می توان کشف کرد؟ آیا می توان گفت دموکراسی چون مقابل پادشاهی است، پس قوانین آن ها باید مشابه هم باشد؟ پس در مقابل هم بودن دو نظریه، اگر دلیل مغایرت دو نظریه نباشد، هرگز دلیل تشابه دو نظریه نمی تواند باشد. این گونه سخن راندن، مغالطه است، نه استدلال علمی و اقامه دلیل.

امامیه از نخست به امتداد امامت تا آخر زمان معتقد بوده است، یعنی به عقیده امامیه زمین هرگز از حجت خالی نمی شود. اکنون نیز این نظریه پابرجاست. ناگفته نماند که امتداد امامت تا آخر زمان با آمدن پی در پی امامان تا آخر زمان هیچ ملازمه ای ندارد. البته شاید مردم عادی بپندارند چنین ملازمه ای وجود دارد و امامان زیادی خواهند آمد، اما اثبات آن دلیل می خواهد. به هر حال، دیدگاه مردم را هرگز به پای نظریه یک مکتب و مذهب نمی توان نوشت. به دلیل آگاهی کم مردم حتی خرافات زیادی به نام مطالب دینی در بین آنان گسترده است. آیا همه آن ها را نظریات آن مذهب می توان شمرد و بعد به آن مذهب تاخت و محکوم نمود یا ادعا کرد که مکتب دگرگون شده است؟

حتی ممکن است عقیده ای بین دانشمندان یک مذهب، وجود داشته باشد که با گذشت زمان و دقت بیشتر آنان در مدارک و دلایل، نادرست بودن آن عقیده روشن

شوند و آن را اصلاح نمایند. آیا می توان ادعا کرد چون این نظریه بعدها به وجود آمده یا اصلاح شده، پس جعلی است؟ اگر چنین باشد باید باب تحقیق و بررسی را بست و معتقد شد حق همان بوده که اوّلی ها گفته اند و بعدها هر نظریه ای پرداخته اند، باطل بوده است. مراجعه به دلایل نظریه، روش درست در این موارد است. اگر دلیل استناد شده، ضعیف یا جعلی باشد، معلوم می شود که نظر ضعیف یا دروغ بوده و اگر قوی و متقن باشد، معلوم می شود که گذشتگان نادرست رفته اند. نو بودن نظریه، دلیل جعلی بودن آن نیست. البته در این بحث، تغییری صورت پذیرفته و این ادعا واقعیت ندارد که اثری از عدد دوازده در کتاب های قبل نیست. بر فرض تنزل نیز اگر دانشمندان از عدم حصر به انحصار عدول کرده باشند، دلیل بر جعلی و دروغ بودن آن نمی شود و چنین ملازمه ای وجود ندارد و برای فهمیدن درستی و نادرستی آن باید به دلایل آن مراجعه کرد.

بسیار واضح است عدم وجدان، دلیل عدم وجود نیست. وقتی کسی بر مطلبی دلیل نمی یابد، باید درباره آن سکوت کند و نهایتش بگوید این مطلب برای من ثابت نشده است. اما چگونه بدون اقامه دلیلی بر خلاف آن، آن را می تواند نفی کند؟ وی هنگامی ادعای اعتقاد نداشتن به انحصار را می تواند طرح کند که دلیلی بر متعدّد بودن امامان بدون محدودیت پیش نهد و ایشان هرگز چنین دلیلی نیاورده است.

فصل دوم. شیعیان قرن سوم و اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام

اشاره

در این فصل بررسی می شود که آیا شیعیان قبل از قرن چهارم اعتقادی به خاتم امامان علیهم السلام بودن امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف داشتند اند؟

شبهه یازدهم: معتقد نبودن نخستین شیعیان به خاتم بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

متن کتاب

من هنا لم یکن الإمامیون یقولون بالعدد المحدود فی الأئمه و لم یکن — حتی الذین قالوا بوجود الإمام محمد بن الحسن العسکری — یعتقدون فی البدایه أنه خاتم الأئمه و هذا هو النوبختی فی کتابه فرق الشیعه یقول: إن الإمامه ستستمر فی أعقاب الإمام الثانی عشر إلى یوم القیامه. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می کند امامیه نخست امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را خاتم امامان نمی دانسته و برای اثبات نظر خود می گوید: نوبختی به استمرار امامت در فرزندان امام دوازدهم معتقد بوده است.

۱- «و به همین دلیل، امامیه به عدد مشخصی در تعداد امامان قائل نبود و حتی کسانی که قائل به وجود امام محمد بن حسن عسکری بودند، در ابتدا معتقد نبودند که وی خاتم امامان است. نوبختی در فرق الشیعه می گوید: امامت در فرزندان امام دوازدهم تا قیامت ادامه می یابد.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۷)

پاسخ

نویسنده برای آن که دلیلی بتواند بجوید، متن کتاب نوبختی را تحریف کرده و آورده است: «إن الإمامه ستستمر فی أعقاب الإمام الثانی عشر إلى یوم القیامه.» (۱) در حالی که این مطلب کذب و افتراست و نوبختی هرگز سخنی از فرزندان یا نسل امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف به میان نیاورده، بلکه نوشته است:

ولا ینقطع من عقب الحسن بن علی علیهما السلام ما اتصلت امور الله عزوجلّ و لا یرجع إلى الإخوه و لا یجوز ذلك و أنّ الاشارة و الوصیه لا تصحان من الامام و لا من غیره إلا بشهود، أقل ذلك شاهدان فما فوقهما، فهذا سبیل الإمامه و المنهاج الواضح اللاحب الذی لم تزل الشیعه الإمامیه الصحیحه التشیع علیہ. (۲)

بنابراین، نخست امام یازدهم علیه السلام را یادآور شده، نه امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را و دوم آن که «اعقاب» نگفته که بر تعدد دلالت نماید، بلکه «عقب» و مفرد آورده که اگر در فرد واحد ظهور نداشته باشد، تعدد را هم نمی‌رساند.

استاد سامی بدری نیز می‌گوید:

و اگر فرض شود سخن صاحب نشریه (احمد کاتب) صحیح است و برای نوبختی صاحب کتاب فرق الشیعه چنین نظری بوده است که وی به دروغ به او نسبت داده، از او معلوم می‌شد و دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ مفید بر او ردیه می‌نوشتند که هر دو به عصر نوبختی نزدیک بودند و به شبهه‌های بر شیعه دوازده امامی توجه داشتند. به ویژه شیخ مفید که در کتاب عیون و محاسن فرقه‌ای را یاد کرده است که معتقدند امام بعد از امام حسن

۱- «همانا امامت در فرزندان امام دوازدهم تا قیامت استمرار خواهد داشت.»

۲- «و امامت از نسل حسن بن علی علیهما السلام تا زمانی که امور الهی وصل است، قطع نمی‌شود و به برادر بر نمی‌گردد و این جایز نیست و اشاره و تعیین از امام و غیر امام صحیح نیست، مگر با شاهد که کمترین آن دو شاهد و بیش از آن است. پس این راه امامیه است؛ راه روشن و وسیعی که همیشه شیعه امامیه صحیح بر آن راه بوده است.» (فرق الشیعه، ص ۱۱۸)

عسکری علیه السلام فرزندش محمد است، اما از دنیا رفته و در آخرالزمان زنده خواهد شد و با شمشیر قیام می کند. (۱)

بنابراین، وی برای ادعای خود مبنی بر ادامه پی در پی امامان هیچ مستندی در نمی افکند و تنها می گوید چون نظریه امامت در مقابل نظریه شورا است و شورا پی در پی رهبر انتخاب می کند، پس امام نیز باید پی در پی باشد. چنین قیاس کردن و نتیجه گرفتن، هیچ ارزش علمی ندارد و به مغالطه می ماند نه دلیل.

هر چند نویسنده به این نکته پرداخته، اما ممکن است گفته شود از عبارت «و لا ینقطع من عقب الحسن بن علی علیهما السلام ما اتصلت امور الله عزوجل» فهمیده می شود که وی معتقد به آمدن پی در پی امامان تا قیامت بوده است و امام دوازدهم را خاتم ائمه علیهم السلام نمی دانسته است.

این اشکال از دانستن ملازمه میان تداوم امامت با پی در پی آمدن امامان برمی خیزد که پیش تر گذشت چنین ملازمه ای وجود ندارد. این جمله تداوم امامت را بیان می کند، نه پی در پی آمدن امامان را و در صدد جواب گویی به کسانی است که گمان می کردند در شرایطی خاص امامت از فرزند امام به برادر یا عمو یا پسرعموی ایشان منتقل می شود، یعنی گروه هایی که به امامت جعفر یا سید محمد و دیگران اعتقاد یافتند. نوبختی می گوید غیر از فرزند امام، هرگز شخص دیگری امام نمی شود و تا ابد این حکم جاری و دگرگون ناپذیر است، چنان که شیخ مفید در بیان عقیده امامیه می گوید:

۱- «و لو فرض صحه قول صاحب النشره أن یكون للنوبختی صاحب کتاب فرق الشیعه مثل ذلك الرأی الذی افتراه علیه لعرف عنه و سجل علیه من قبل علماء الشیعه كالشیخ الصدوق و الشیخ المفید و هما قریبان من عصر النوبختی و كلاهما كان قد تصدّی للشبهات التي أثیرت علی العقیده بالاثنی عشر إماماً و بخاصه أنّ الشیخ المفید قد ذکر فی کتابه العیون و المحاسن (ص ۳۲۱) الفرقه التي تقول بأن الإمام بعد الحسن العسکری هو ابنه محمد و لكنه قد مات و سیحیی فی آخرالزمان و یقوم بالسیف.» (شبهات و ردود، ج ۱، ص ۲۸)

امامیه معتقد است امامت بعد از امام حسین علیه السلام تنها در فرزندان از صلب ایشان ادامه می یابد نه این که در فرزندان برادرش امام حسن علیه السلام یا برادران دیگرش و پسر عموهایش و سایر مردم باشد و امامت صلاحیت ندارد مگر برای فرزندان امام حسین علیه السلام و غیر ایشان استحقاق امامت را ندارد و از آن ها به دیگری که غیر ایشان باشد تا روز قیامت منتقل نمی شود. (۱)

شیخ صدوق نیز روایتی نقل می کند که به این جمله اشارت دارد:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: الْحَسَنُ أَفْضَلُ أَمْ الْحُسَيْنُ؟ فَقَالَ: الْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ الْحُسَيْنِ. قَالَ: قُلْتُ: فَكَيْفَ صَارَتِ الْإِمَامَةُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ فِي عَقِبِهِ دُونَ وُلْدِ الْحَسَنِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَبُّ أَنْ يَجْعَلَ سُنَّةَ مُوسَى وَهَارُونَ جَارِيَةً فِي الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. أَلَا تَرَى أَنَّهُمَا كَانَا شَرِيكَيْنِ فِي النَّبُوَّةِ كَمَا كَانَ الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ شَرِيكَيْنِ فِي الْإِمَامَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ النَّبُوَّةَ فِي وُلْدِ هَارُونَ وَ لَمْ يَجْعَلْهَا فِي وُلْدِ مُوسَى وَ إِنَّ كَانَ مُوسَى أَفْضَلَ مِنْ هَارُونَ! قُلْتُ: فَهَلْ يَكُونُ إِمَامَيْنِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ لَآ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا صَامِتًا مَأْمُومًا لِصَاحِبِهِ وَ الْآخَرُ نَاطِقًا إِمَامًا لِصَاحِبِهِ. فَأَمَّا أَنْ يَكُونَا إِمَامَيْنِ نَاطِقَيْنِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ فَلَا. قُلْتُ: فَهَلْ تَكُونُ الْإِمَامَةُ فِي أَحْوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟ قَالَ: لَآ، إِنَّمَا هِيَ جَارِيَةٌ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» ثُمَّ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَعْقَابِ وَ الْأَعْقَابِ الْأَعْقَابِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۲)

۱- «فقال الإمامية أن الإمامة بعد الحسين عليه السلام في ولده لصلبه خاصة دون ولد أخيه الحسن عليه السلام وغيره من إخوته و بنى عمه و سایر الناس و أنها لا تصلح إلا لولد الحسين عليه السلام و لا يستحقها غيرهم عليهم السلام و لا تخرج عنهم إلى غيرهم ممن عداهم حتى تقوم الساعة.» (المسائل الجارودية، ص ۲۸)

۲- «هشام بن سالم گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: حسن افضل است یا حسین؟ فرمود: حسن از حسین افضل است. گوید گفتم: پس چگونه است که امامت پس از حسین در فرزندان وی است و نه در فرزندان حسن؟ فرمود: خدای تعالی خواسته است که روش موسی و هارون را در حسن و حسین علیهما السلام جاری سازد. مگر نمی بینی که آن دو در نبوت شریک بودند، هم چنان که حسن و حسین در امامت شریک بودند و خدای تعالی نبوت را در فرزندان هارون قرار داد، نه در فرزندان موسی، گرچه موسی افضل از هارون بود. گفتم: آیا ممکن است در یک زمان دو امام باشند؟ فرمود: خیر، مگر آن که یکی از آن دو خاموش باشد و از دیگری پیروی نماید و دیگری ناطق و پیشوای وی باشد، اما در یک زمان دو امام ناطق نخواهد بود. گفتم: آیا می شود پس از حسن و حسین علیهما السلام دو برادر امام باشند؟ فرمود: خیر و امامت در عقب حسین علیه السلام جاری است، هم چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ) بعد از آن نیز در فرزندان و فرزندان فرزندان او تا روز قیامت جاری است.» (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۶، ح ۹)

چنان که پیداست، این تعبیرات نمی تواند نشان اعتقاد به ادامه پی در پی امامان باشد و گرنه باید گفت شیخ صدوق و شیخ مفید نیز چنین اعتقادی داشته اند و این بی گمان صحیح نیست.

بخش چهارم: آگاهی از نام امامان علیهم السلام

اشاره

این بخش دارای سه فصل است در فصل اول به این موضوع پرداخته می شود که آیا روایاتی که بزرگان شیعه نقل کرده اند، اشاره ای دارد که امامان، از فهرست نام امامان علیهم السلام آگاهی نداشتند؟ در ادامه شبهه نیز روایاتی که بنابر آن ها، امام کمی پیش از رحلت می داند که به چه کسی وصیت کند، بررسی می شود. باز در ادامه شبهه بررسی می شود که آیا چون نام امامان معلوم نبوده، دسته ای از پرسش ها در زمان امامان علیهم السلام مطرح می شده است؟ در فصل دوم نیز بررسی می شود که آیا حدیثی وجود دارد که وجود فهرستی از نام امامان علیهم السلام را رد نماید؟ در فصل سوم بررسی می شود که آیا هویت امامان بعد مجهول بوده است و به همین دلیل، شیعیان همواره می پرسیده اند که بعد از رحلت یک امام چه باید کرد؟ در ادامه شبهه نیز این ادعا نویسنده بررسی می شود که بنابر روایتی جناب زراره از شاگردان بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام پس از امام صادق علیه السلام فرزند خود را به مدینه فرستاد تا از امام جدید آگاهی بیابد.

فصل اول. آگاهی ائمه علیهم السلام از فهرست نام امامان

اشاره

در این فصل به این موضوع پرداخته می شود که آیا روایاتی که بزرگان شیعه نقل کرده اند، اشاره ای دارد که امامان، از فهرست نام امامان علیهم السلام آگاهی نداشتند. حتی امام بودن خود را پیش از امامت نمی دانسته اند و امام پس از خود را نیز نزدیک وفات خود می شناخته اند؟ در ادامه شبیه نیز روایاتی که بنابر آن ها، امام کمی پیش از رحلت می داند که به چه کسی وصیت کند، بررسی می شود. باز در ادامه شبیه بررسی می شود که آیا چون نام امامان معلوم نبوده، دسته ای از پرسش ها در زمان امامان علیهم السلام مطرح می شده است.

شبیه دوازدهم: آگاه نبودن امامان علیهم السلام و شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام

متن کتاب

تشیر روایات کثیره یذکرها الصفار فی بصائر الدرجات و الکلینی فی الکافی و الحمیری فی قرب الاسناد و العیاشی فی تفسیره و المفید فی الإرشاد و الحرّ العاملی فی إثبات الهداه و غیرهم إلی أن الأئمه أنفسهم لم یكونوا یعرفون بحکایه القائمه المسبقه المعده منذ زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عدم معرفتهم بامامتهم أو بامامه الإمام اللاحق من بعدهم إلی اقرب وفاتهم فضلاً عن الشیعه أو الإمامیه أنفسهم الذین كانوا یقعون فی حیره و اختلاف بعد وفاه کل إمام و كانوا یتوسلون بکل إمام أن یعین اللاحق بعده و یسمیه بوضوح لکی لا یموتوا و هم لا یعرفون الإمام الجدید. (۱)

۱- «بنابر روایات بسیاری که صفار در کتاب بصائر الدرجات و کلینی در کتاب کافی و حمیری در کتاب قرب الاسناد و عیاشی در تفسیر و مفید در کتاب ارشاد و حرّ عاملی در کتاب اثبات الهداه و دیگران نقل می کنند، خود ائمه علیهم السلام از جریان فهرستی که پیش تر از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله آماده شده، اطلاعی نداشته اند و امامت خود را یا امامت امام بعد از خود را نمی دانسته اند، مگر نزدیک وفاتشان تا چه رسد به خود شیعیان یا امامیه که بعد از وفات هر امامی دچار سر در گمی و اختلاف می گشته اند و به هر امامی متوسل می شده اند تا امام بعد از خود را تعیین نماید و به وضوح نام او را بگوید تا آنان در حالی که امام جدید را نمی شناسند از دنیا نروند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۷)

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی است بسیاری از روایات که بزرگان شیعه مانند مرحوم

صفار، ثقه الاسلام کلینی، مرحوم حمیری، مرحوم عیاشی، شیخ مفید، شیخ

حرّ عاملی و دیگران نقل کرده اند، اشاره دارد که امامان، از فهرست نام امامان علیهم السلام آگاهی نداشتند. حتی امام بودن خود را پیش از امامت نمی دانسته اند و امام پس از خود را نیز نزدیک وفات خود می شناخته اند، تا چه رسد به شیعیان که پس از شهادت هر امام، دچار اختلاف و سر در گمی می شدند و برای شناخت امام پسین به امامان علیهم السلام دست می یازیده اند.

پاسخ**اشاره**

نخست آن که نویسنده برای اثبات ادعای خود مغالطه ای کرده که نباید از نظر دور ماند. ایشان ادّعا کرده که عقیده به محصور بودن امامان در دوازده، پیش از قرن چهارم نبوده، اما برای اثبات ادّعای خود می گوید: امامان و شیعیان، نام همه امامان و حتی نام امام پسین را نمی دانسته اند، در حالی که این دلیل، ادّعای ایشان را ثابت نمی کند؛ زیرا ممکن است کسی تعداد را بداند، اما از مشخصات تک تک آنان آگاهی نداشته باشد. بنابراین، اگر نام همه امامان علیهم السلام را نیز نمی دانسته اند و حتی به نام امام پسین نیز آگاهی نمی داشته اند، دلیل نمی شود که بگوییم پس هرگز نمی دانسته اند امامان علیهم السلام دوازده نفر هستند. چگونه میان ندانستن نام ها و ندانستن تعداد، به ملازمه می توان معتقد شد؟

دوم آن که اصل این ادعا نیز درست نیست؛ زیرا همه بزرگانی که ایشان نام می برد، در کتاب های خود احادیثی آورده اند که نام دوازده امام علیهم السلام در آن ها آمده است؛ احادیثی که آگاه بودن امامان علیهم السلام به نام امامان علیهم السلام پسین را بیان می کنند. چگونه ممکن است کسی که این روایت ها را از امامان علیهم السلام نقل می کند، معتقد باشد امامان علیهم السلام نام امامان علیهم السلام پسین را نمی دانسته اند و یا آن که روایاتی نقل کند که وهم به این معنا را درافکند. پس با وجود روایات بسیار که خلاف ادعای ایشان را ثابت می کند، یا باید برای این روایات پاسخی یافت و یا آن که باید روایاتی را که ایشان شاهد می آورد، دوباره بررسی کرد تا معنای درست آن ها روشن گردد.

احادیثی در زیر می آیند که با ادعای نویسنده تعارض دارند:

۱. احادیث اشاره کننده به نام امامان

یکم. حدیث خضر: در زمان امیرمؤمنان علیه السلام حضرت خضر علیه السلام نام یک یک امامان را شمرده است. مرحوم کلینی این حدیث را در کافی (۱) از طریق احمد بن محمد بن خالد برقی (مؤلف محاسن) آورده است و نام تک تک امامان علیهم السلام در آن به نقل از امام جواد علیه السلام آمده است. در حدیث دوم نیز همین حدیث را از محمد بن حسن صفار (مؤلف بصائر الدرجات) نقل می کند و صفار می گوید: من این حدیث را بیست سال قبل از حیرت (شهادت امام حسن عسکری علیه السلام) یعنی در سال ۲۴۰ قمری از برقی شنیدم. این حدیث نشان دهنده اعتقاد صفار به این روایت و نقل آن برای محمد بن یحیی عطار (استاد کلینی) است. احمد بن محمد بن خالد برقی نیز در کتاب محاسن این حدیث را آورده است. البته چون بابی که به این حدیث پرداخته، درباره امامت نیست، پایان روایت را که حضرت خضر علیه السلام امامان را می شمارد، خلاصه کرده است. بخش های دیگر کتاب نیز ناپدید شده است. ممکن است این روایت در باب امامت آن کتاب به

طور کامل آمده باشد، ولی روشن است که آن را برای بزرگانی چون کلینی به گونه کامل نقل کرده است.

دوم. حدیث لوح: جابر در زمان حضرت فاطمه علیها السلام نام دوازده امام علیهم السلام را در لوحی می بیند که نزد حضرت بوده است. مرحوم کلینی در کافی (۱) این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. شیخ مفید مفصل آن را در کتاب اختصاص (۲) و خلاصه آن را در ارشاد (۳) آورده است. شیخ حرّ عاملی هم آن را در وسائل الشیعه (۴) نوشته است.

سوم. حدیث شرکا: امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: شریکان من چه کسانی هستند؟ پیامبر نام یک یک امامان علیهم السلام را برد. عیاشی در دو جای تفسیر خود (۵) این حدیث را نقل کرده است.

۲. احادیث دلالت کننده بر علم امامان پیشین علیهم السلام به امامان پسین علیهم السلام

نویسنده ادعا کرده که امامان علیهم السلام از امام بودن خود تا پیش از رسیدن به امامت، آگاهی نداشته اند و امام پس از خود را نیز تا کمی پیش از وفات نمی شناخته اند. این سخن نیز با بسیاری از روایات که همین بزرگان نقل کرده اند، در تناقض است، بنابراین، برداشت درستی از روایات نمی تواند باشد:

یکم. روایاتی وجود دارد که بنابر آن ها هر امام پیش، امام پس از خود و آن گاه امامان پس از آن امام را نام برد:

___ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا امام باقر علیه السلام را نام می برد. (۶)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷، ح ۳.

۲- الاختصاص، ص ۲۱۰.

۳- الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۶.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۴، ح ۲۱۴۷۲.

۵- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۴، ح ۲ و ص ۲۵۴، ح ۱۷۷.

۶- کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۶۲.

___ امیرمؤمنان علیه السلام نام امامان تا امام باقر علیه السلام را نام می برد. (۱)

___ امیرمؤمنان علیه السلام تا امام سجاد علیه السلام را نام می برد. (۲)

___ امام صادق علیه السلام در دوران نوزادی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر داده و معجزه نقل شده نیز امامت ایشان را ثابت می کند. (۳)

___ امام صادق علیه السلام هنگام پنج سالگی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر

داده است. (۴)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۱ از سلیم و ح ۵ از جابر. متن هر دو حدیث به یک جریان اشاره دارد. سلیم بن قیس گوید: زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم، علی علیه السلام حسین علیه السلام و محمد (بن حنفیه) و سایر فرزندان را با رؤسای شیعه و اهل بیتش گواه گرفت، سپس کتاب و سلاح امامت را به او تحویل داد و فرمود: ای پسر عزیزم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا امر فرمود که به تو وصیت کنم و کتب و سلاحم را به تو سپارم، چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله به من وصیت فرمود و کتب و سلاحش را به من سپرد و باز مرا امر کرد که به تو امر کنم، چون مرگت فرا رسد، آن ها را به برادرت حسین علیه السلام بسپاری، سپس به پسرش حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: و رسول خدا به تو امر فرموده که آن ها را به این پسرت بسپاری، سپس دست علی بن حسین علیهما السلام را گرفت و به فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو امر فرموده است که آن ها را به پسرت محمد بن علی علیهما السلام بسپاری و از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و من به او سلام برسانی.

۲- کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۵۲؛ بصائر الدرجات، ص ۳۹۲، ح ۱۶.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۱۱ با سند صحیح: یعقوب سراج گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، آن حضرت بالای سر ابی الحسن موسی که در گهواره بود، ایستاده و مدتی با او راز می گفت، من نشستم تا فارغ شد. نزدیکش رفتم، به من فرمود: نزد مولا-یت برو و سلام کن، من نزدیک رفتم و سلام کردم، او با زبانی شیوا به من جواب سلام گفت. سپس به من فرمود: برو و نام دخترت را که دیروز گذاشتی تغییر ده؛ زیرا خدا آن اسم را مبعوض دارد، یعقوب گوید، برای من دختری متولد شده بود که نامش را حمیراء گذاشته بودم، امام صادق علیه السلام فرمود: به دستور او رفتار کن تا هدایت شوی. پس من اسمش را تغییر دادم.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۶ با سند صحیح: صفوان جمال گوید: منصور بن حازم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت مرگ در هر صبح و شام به سراغ جان ها می آید، اگر چنین شد، امام کیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر چنین شد، این است امام شما و با دست به شانه ابوالحسن علیه السلام که فکر می کنم شانه راست بود و او در آن وقت پنج ساله بود [قدش پنج وجب بود] و عبدالله بن جعفر (أفطح امام طایفه فطحیه) با ما در آن مجلس نشسته بود

___ امام صادق علیه السلام در دوران کودکی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر داده است. (۱)

___ امام صادق علیه السلام با خبر دادن از امامت امام کاظم علیه السلام خبر از امامت امام رضا علیه السلام داده، در حالی که ایشان چند سالی بیشتر نداشته است. امام کاظم علیه السلام نیز با خبر دادن از امامت امام رضا علیه السلام از امامت امام جواد علیه السلام پیش از ولادت ایشان خبر داده است. (۲)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۱۵: «صفوان جمال گوید: از امام صادق علیه السلام در باره صاحب امر امامت پرسیدم، فرمود: صاحب این امر بازی و بیهوده گری نمی کند. آن گاه ابوالحسن موسی که کودک بود و بزغاله ای مکی همراه داشت و به او می گفت «پروردگارت را سجده کن» آمد. امام صادق علیه السلام او را در آغوش کشید و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که بازی و بیهوده گری نمی کند.» حدیث های ۲ و ۴ و ۸ و ۱۶ هم معنای آن است.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۴: «یزید بن سلیط زیدی (که کنیه اش ابوعمار است) گوید: در بین راهی که به عمره می رفتیم، به موسی بن جعفر علیهما السلام برخوردیم و عرض کردم: قربانت کردم، این مکان را که ما در آن هستیم به یاد می آورید؟ فرمود: آری، تو هم یادت می آید؟ عرض کردم: آری، من و پدرم شما را در این جا ملاقات کردیم و امام صادق علیه السلام و برادران شما هم بودند. پدرم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت، شما همه امامان پاک هستید، ولی کسی از مرگ بر کنار نمی ماند. به من مطلبی بفرمایید که به بعد از خود بازگو کنم تا گم راه نشود. فرمود: آری، ای اباعبدالله! (کنیه پدر زید است) اینان پسران من هستند و این سرور آنان است و به شما اشاره کرد. اوست که حکم (قضاوت یا حکمت) و فهم و سخاوت و شناسایی احتیاجات و اختلافات مردم را در امر دین و دنیاشان می داند و اخلاق و پاسخ دادنش نیکوست و او دری از درهای خدای عزوجل است و امتیاز دیگری دارد که از همه این ها بهتر است. پدرم عرض کرد: آن چیست؟ پدر و مادرم به قربانت. حضرت فرمود: خدای عزوجل فریادرس و پناه و علم و نور و فضیلت و حکمت این امت را از صلب او بیرون آورد (یعنی امام هشتم علیه السلام). او بهترین مولود و بهترین کودک (زمان خود) است. خدای عزوجل به وسیله او از خون ریزی جلوگیری کند و میان مردم آشتی دهد و پراکنده را گرد آورد و رخنه را اصلاح کند (بدعت و ضلالت را از میان ببرد)، برهنه را بپوشاند و گرسنه را سیر کند و هراسان را ایمن سازد. خدا به برکت او باران فرستد و بر بندگان ترحم کند، او (در جوانی و پیری) بهترین پیران و بهترین جوانان است، گفتارش حکمت و خاموشی اش علم است. برای مردم آن چه را در آن اختلاف دارند، بیان می کند و پیش از بلوغش بر فامیلش سروری کند. پدرم عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت او متولد شده است؟ فرمود: آری، چند سال هم بر او گذشته است. یزید گوید: در آن هنگام شخصی وارد شد که با بودن او نمی توانستیم سخنی گوئیم. یزید گوید به موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: مانند خبری که پدرت علیه السلام به من فرمود، شما هم بفرمایید! امام فرمود آری! پدرم در زمانی بود که مانند این زمان نبود (یعنی در این زمان باید تقیه کرد) به حضرت عرض کردم: هر که به این جواب قناعت کند، لعنت خدا بر او باشد. حضرت به شدت خندید، سپس فرمود: ای ابوعمار به تو خبر می دهم. من از منزلم بیرون رفتم و به فلان پسر وصیت کردم و در ظاهر پسران دیگر را هم با او شریک کردم، ولی در باطن تنها به او وصیت کردم... سپس موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: ای یزید! این

مطالب نزد تو امانت باشد، جز به آدم عاقل یا بنده خدایی که او را راست گو تشخیص داده ای، مگو... یزید گوید: سپس موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود: مرا امسال می گیرند و امر امامت با پسر علی است که هم نام دو علی (از امامان گذشته) است: علی اول علی بن ابی طالب و علی دوم علی بن الحسین علیهم السلام است. فهم و خویشتن داری و نصرت و دوستی و دین و محنت علی اوّل و محنت و شکیبایی بر ناملایمات علی دوم به او عطا شده است و تا چهار سال بعد از مرگ هارون آزادی سخن گفتن ندارد. سپس به من فرمود: ای یزید! چون به این جا گذرت افتاد و او را ملاقات کردی که ملاقات هم خواهی کرد، به او مژده بده که خدا پسری به او خواهد داد، امین، مورد اعتماد و مبارک و او به تو خبر دهد که مرا در این جا ملاقات کرده ای. آن هنگام تو به او خبر ده که آن کنیزک، مادر آن پسر، کنیزی است از خاندان ماریه کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مادر ابراهیم و اگر توانستی سلام مرا به آن کنیز هم برسانی، برسان. یزید گوید: بعد از وفات موسی بن جعفر علیهما السلام، علی علیه السلام را ملاقات کردم حضرت آغاز کرد و فرمود: ای یزید! برای رفتن به عمره چه نظر داری؟ عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت، اختیار با شماست من خرجی ندارم. فرمود: سبحان الله! ما تا متعهد خرجت نشویم، تکلیف نمی کنیم. پس به راه افتادیم تا به آن مکان رسیدیم. حضرت آغاز به سخن کرد و فرمود: در این جا بارها هم سایگان و عموهایت را ملاقات کرده ای (یزید از فرزندان زید بن علی بوده است. از این رو، با امام ششم و هفتم علیهما السلام پسر عمو بوده و پسر عمو در حکم عموست) عرض کردم: آری! سپس داستان را برای او شرح دادم. به من فرمود: اما آن کنیز هنوز نیامده. آمد سلام آن حضرت را به او می رسانم [می رسانی] سپس به مکه رفتیم و در همان سال آن کنیز را خریداری فرمود و مدّتی نگذشت که حامله گشت و آن پسر را به دنیا آورد.»

___ امام کاظم علیه السلام از امامت امام رضا علیه السلام و پس از ایشان از امامت امام جواد علیه السلام پیش از تولد ایشان خبر داده است: (۱)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۶: «محمد بن سنان گوید: یک سال پیش از آن که موسی بن جعفر علیهما السلام به عراق آید، خدمتش رسیدم. پسرش علی برابزش نشسته بود، حضرت به من نگریست و فرمود: ای محمد!... هر که در حق این پسر مستم کند و امامتش را پس از من انکار نماید (مثل گروه واقفیه)، مانند کسی است که در حق علی بن ابی طالب علیه السلام مستم کرده و امامت او را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انکار نموده است، عرض کردم: به خدا اگر خدا به من عمری دهد، حق او را تسلیمش کنم و به امامتش اقرار ورزم. فرمود: راست گفتی، ای محمد! خدا به تو عمر می دهد و تو هم حق او را تسلیمش می کنی و به امامت او و آن که بعد از اوست، اقرار می کنی. عرض کردم، بعد از او کیست؟ فرمود: پسرش محمد. عرض کردم: نسبت به او هم راضی و تسلیمم.»

___ امام رضا علیه السلام پیش از تولد امام جواد علیه السلام از امامت ایشان خبر داده است: (۱)

___ امام رضا علیه السلام در سه سالگی امام جواد علیه السلام از امامت ایشان خبر داده است: (۲)

دوم. روایاتی وجود دارد که بنابر آن ها امامت عهدی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که به یکایک امامان علیهم السلام رسیده و نشان می دهد امامت افراد برگزیده از نخست معلوم بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به امامان علیهم السلام ابلاغ فرموده است. (۳)

سوم. روایاتی وجود دارد که بیان می کند امام از نطفه امام بعد، پیش از مجامعت آگاهی داشته، دوم آن که مادر امام در دوران حمل امام، حالتی ویژه احساس می کرده و سوم آن که امام هنگام تولد، ذکر خداوند می گفته است. (۴)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۷: «ابن قیامای واسطی گوید: خدمت علی بن موسی علیهما السلام رسیدم و عرض کردم: ممکن است (در یک زمان) دو امام وجود داشته باشد؟ فرمود: نه، مگر این که یکی از آن ها ساکت باشد (مانند امام حسین علیه السلام که در زمان حیات امام حسن علیه السلام ساکت نشسته بود). عرض کردم: اینک شما امام ساکتی همراه ندارید (تا جانشین و امام بعد از شما باشد) و در آن زمان هنوز ابوجعفر علیه السلام برای او متولد نشده بود. حضرت به من فرمود: به خدا سوگند که خدا از من فرزندی به وجود می آورد که به وسیله او حق و اهل حق را ثابت می کند و باطل و اهل باطل را از میان می برد. پس بعد از یک سال ابوجعفر علیه السلام متولد شد و ابن قیاما (راوی این حدیث) واقفی مذهب بود.»

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۱۰: «صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آن که خدا ابوجعفر علیه السلام را به شما ببخشد (درباره جانشینان) از شما می پرسیدیم و شما می فرمودید: خدا به من پسری عنایت می کند. اکنون او را به شما عنایت کرد و چشم ما را روشن کرد. اگر خدای ناخواسته برای شما پیش آمدی کند به که بگرویم؟ حضرت با دست اشاره به ابوجعفر علیه السلام فرمود که در برابرش ایستاده بود. عرض کردم: قربانت این پسری سه ساله است! فرمود: چه مانعی دارد؟ عیسی علیه السلام سه ساله بود که به حجّت قیام کرد.»

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۹، ح ۴: «عمرو بن مصعب گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: شما گمان می کنید هر کس از ما امامان که وصیت می کند، به هر کس می خواهد وصیت می کند؟ نه به خدا، چنین نیست، بلکه امر وصیت عهد و فرمانی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مردی پس از مردی تا به خودش (امام ششم) رسید.» روایت «جائنی بخبره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» نیز همین مطلب را می رساند. (الکافی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۴)

۴- المحاسن، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۳۲: «ابوبصیر گفت: سالی که موسی بن جعفر علیهما السلام متولد شد، در خدمت امام صادق علیه السلام به حج مشرف شدیم. وارد ابواء که شدیم، امام برای ما صبحانه ای آورد. رسم ایشان هم این بود که هر گاه غذایی برای یارانش می آورد، فراوان و پاکیزه بود. مشغول غذا خوردن بودیم که فرستاده حمیده (همسر امام صادق علیه السلام) آمد و گفت: حمیده می گوید من خود را از دست داده ام و درد زاییدن در خود احساس می کنم و شما به من دستور داده اید که نسبت به این پسر پیش از شما اقدامی نکنم. حضرت صادق علیه السلام برخاست و با فرستاده رفت. چون

برگشت، اصحابش عرض کردند: خدایت مسرور کند و ما را قربانت نماید، با حمیده چه کردی؟ فرمود: خدا سلامتش داشت و به من پسری عطا فرمود که در میان مخلوقش از همه بهتر است و حمیده از آن مولود به من مطلبی گفت که گمان کرد من آن را نمی دانم، در صورتی که من به آن داناتم. عرض کردم: حمیده درباره آن مولود به شما چه خبری داد؟ فرمود: گفت چون از شکمش فرود آمد، دست ها به زمین نهاد و سر به آسمان بلند کرد. من به او خبر دادم که این عمل نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نشانه وصی بعد از اوست. عرض کردم: این چگونه نشانه ای است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصی بعد از او؟ فرمود: ای ابومحمد! چون شبی که نطفه پسرم بسته شد، فرا رسید، شخصی نزد من آمد. پس به من نوشتانید همان طور که به آن ها (پدر و جدم) نیز داده بود و مرا به چیزی امر کرد که آن ها را مأمور کرده بود، پس من به اسم خدا برخاستم و از آن چه خدایم به من می بخشد، شادمان بودم و نزدیکی کردم و نطفه پسرم، همین مولود بسته شد. پس متوجهش باشید که او به خدا پس از من صاحب شماس است. همانا نطفه امام از نوشیدنی است که به تو خبر دادم و چون آن نطفه چهار ماه در زهدان جانشین باشد و روح در آن ایجاد شود، خدای تبارک و تعالی فرشته ای که نامش حیوان است، برانگیزد تا بر بازوی راستش نویسد: «کلمه پروردگارت با راستی و عدالت پایان یافت، کلمات خدا را دگرگون کننده ای نیست و او شنوا و داناست» و چون از شکم مادرش فرود آید، دست هایش را بر زمین گذارد و سرش را به آسمان بلند کند، پس وقتی دست به زمین گذاشت، ندا دهنده ای از درون عرش، از جانب پروردگار عزت از افق اعلی او را به نام خود و نام پدرش صدا زند و بگوید: ای فلانی پسر فلانی ثابت باش تا ابد برای عظمت خلقتت. تو برگزیده از میان خلق منی و محل رازم و صندوق علمم و امین وحی من و خلیفه ام روی زمین هستی، و رحمتم را واجب کردم برای هر که ولایت تو را بپذیرد و بهشتم را بخشیدم و در جوار خود در آورم، سپس به عزت و جلالم سوگند! هر که با تو دشمنی کند با عذاب سختم او را بسوزانم، اگر چه در دنیا از رزق واسعم به آن ها توسعه دهم. امام فرمود: و چون صدای منادی پایان یابد، امام در حالی که دست به زمین و سر به سوی آسمان دارد، جوابش را می دهد و می گوید: «خدا و فرشتگان و دانشمندان گواهی دهند که شایسته پرستشی جز او نیست، به عدالت قیام کرده، معبودی جز خدای توانای حکیم نیست.» و چون چنین گفت، خدای علم اول و علم آخر را به او عطا می کند و مستحق ملاقات روح در شب قدر می گردد. عرض کردم: روح همان جبرئیل نیست؟ فرمود: نه، روح از جبرئیل بزرگ تر است، جبرئیل از جنس فرشتگان است و روح مخلوقی بزرگ تر از فرشتگان است. مگر نه این است که خدای تبارک و تعالی فرمود: (فرشتگان و روح فرود آیند؟) و در الکافی، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۳۸۷، ح ۱. «سلیمان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: نطفه امام از بهشت است. وقتی از مادر متولد می شود، دست بر زمین می گذارد و سر به آسمان بلند می کند. عرض کردم فدایت شوم: چرا چنین می کند؟ فرمود: زیرا منادی از آسمان از درون عرش از افق اعلی ندا می دهد: ای فلانی پسر فلانی پایدار باش؛ زیرا تو برگزیده من از میان مخلوقاتم هستی و گنجینه دانشم. رحمت خود را برای تو و کسی که ولایت تو را پذیرفته باشد، لازم گردانم و بهشتم را بخشیدم و در جوار خود در آوردم. سپس به عزت و جلالم سوگند! هر که با تو دشمنی کند با عذاب سختم او را بسوزانم، اگر چه در دنیا از رزق واسعم به آن ها توسعه دهم. امام فرمود: و چون صدای منادی پایان یابد، امام جوابش را می دهد و می گوید: (خدا و فرشتگان و دانشمندان گواهی دهند که شایسته پرستشی جز او نیست، به عدالت قیام کرده، معبودی جز خدای توانای حکیم نیست) و چون چنین گفت، خدای علم اول و علم آخر را به او عطا می کند و مستحق افزایش روح در شب قدر می گردد.» محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۴۳، ح ۱۳. «ابوبصیر گفت: سالی که موسی بن جعفر علیهما السلام متولد شد، در خدمت امام صادق علیه السلام به حج مشرف شدیم. وارد ابواء که شدیم، امام برای ما صبحانه ای آورد... پس فرمود: در آن شبی که نطفه جدم

(زین العابدین علیه السلام) بسته شد، شخصی (فرشته ای) نزد پدر جدم آمد، در حالی که ایشان خوابیده بود و به او جامی داد که در آن شربتی بود رقیق تر از آب و سفیدتر از شیر و نرم تر از کره و شیرین تر از عسل و خنک تر از برف و به او آشامانید و دستور نزدیکی داد. او شادمان برخاست و نزدیکی کرد و نطفه جدم بسته شد و چون شبی که نطفه پدرم بسته شد، فرا رسید، شخصی نزد جدم آمد و آن را به جدم آشامانید، چنان که به پدر جدم آشامانید و به وی دستور نزدیکی داد. جدم شادمان برخاست و نزدیکی کرد و نطفه پدرم بسته شد و چون شبی که نطفه من بسته شد، فرا رسید، شخصی نزد پدرم آمد و به او آشامانید و دستورش داد چنان که به آن ها دستور داد، پدرم شادمان برخاست و نزدیکی کرد و نطفه من بسته شد و چون شبی که نطفه این پسرم بسته شد، فرا رسید، شخصی نزد من آمد، همان گونه که نزد جد پدرم و جدم و پدرم آمد و به من نوشانید همان طور که به آن ها نوشانیده بود و مرا امر کرد همان گونه که آن ها را دستور داده بود. پس من شادمان به اسم خدا برخاستم، به دلیل آن چه خدا به من بخشید و نزدیکی کردم و نطفه پسرم، بسته شد. همانا نطفه امام از نوشیدنی است که به تو خیر دادم و چون آن نطفه چهل شب در رحم بماند خداوند برای او ستونی از نور در شکم مادرش قرار می دهد و تا چشمش کار می کند از آن نگاه می کند. پس هنگامی که چهار ماهش در شکم مادر تمام شد، فرشته ای که نامش حیوان است به نزدش می آید و بر بازوی راستش می نویسد: «و کلمه پروردگارت با راستی و عدالت پایان یافت، کلمات خدا را دگرگون کننده ای نیست و او شنوا و داناست» و چون از شکم مادرش فرود آید، دست هایش را بر زمین گذارد و سرش را به آسمان بلند کند، پس وقتی دست به زمین گذاشت، ندا دهنده ای از درون عرش از جانب پروردگار عزت از افق اعلی او را به نام خود و نام پدرش صدا زند و بگوید: ای فلانی! ثابت باش خدا ثابتت بدارد پس برای عظمت آن چه آفریدت. تو برگزیده از میان خلق منی...» (بصائر الدرجات، ص ۴۶۰ و ۴۶۲، ح ۴) «ابوبصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: امام نطفه امام را که از آن امام بعدی خواهد بود می شناسد.» (بصائر الدرجات، ص ۴۹۷، ح ۱۳) «اسحاق بن جعفر گوید: شنیدم پدرم (امام صادق علیه السلام) می فرمود: هنگامی که مادران امامان علیهم السلام ایشان را باردار می شوند، سستی مانند بی هوشی ایشان را فرا می گیرد که اگر در روز باشد، یک روز و اگر در شب باشد، یک شب در آن حال به سر می برند، سپس در خواب می بینند که مردی او را به پسری دانا و بردبار مژده می دهد، او از آن مژده مسرور می گردد و از خواب بیدار می شود و از طرف راستش از جانب خانه صدایی می شنود که می گوید: به خیر آبتن شدی و به سوی خیر بگرایی و خیر آوری! مژده باد تو را به پسری بردبار و دانا و در تن خود احساس سبکی کند و پس از آن از پهلوها و شکمش ناراحتی نبیند و چون ماه نهم شود، در خانه صدای بلند حرکتی به گوشش رسد و چون شب زاییدنش فرا رسد، در خانه نوری برایش ظاهر شود که جز او و پدرش آن را نبینند و چون او را بزاید نشسته باشد (نه آن که با سر فرود آید) و برایش گشایش شود تا چهار زانو بیرون آید و پس از این که روی زمین قرار گیرد، بچرخد تا قبله به هر طرف باشد، صورتش از آن انحراف نداشته باشد، سپس سه بار عطسه کند و با انگشت به حمد خدا اشاره کند (چنان که مستحب است پس از عطسه انگشت را سر بینی گذارند و حمد خدا گویند) و ناف بریده و ختنه شده باشد و دندان های رباعی اش از بالا و پایین و دو دندان نیش و دو دندان ضاحکه اش برآمده باشد و در مقابلش نوری مانند شمش طلاء بدرخشد و تا یک شبانه روز از دو دستش نوری طلایی ساطع شود و پیغمبران علیهم السلام هم در زمان تولد چنینند و همانا اوصیا علیهم السلام از بستگان پیغمبرانند.» (الکافی، ج ۱، ص ۳۸۷ و

سه گروه یاد شده از روایات که در قدیمی ترین و معتبرترین کتاب های حدیثی آمده، به روشنی نشان می دهد امام پیش از تولدش معلوم است و با وجود این روایات، چگونه می توان ادعا کرد امام قبل، خبری از امام بعد نداشته و کمی قبل از مرگ آگاه می شود، یا نخست کس دیگری را برای امامت به مردم معرفی می کند، بعد فرد دیگری

را می گوید.

اما درباره شیعیان که ادعا می کند پس از شهادت هر امام، دچار اختلاف و سر در گمی می شدند و برای شناخت امام بعد به امامان علیهم السلام متوسل می شدند، باید اشاره کرد که زیدیه این اشکال را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده اند و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به آن پاسخ داده است. انصاف این بود که نویسنده به آن اشاره می کرد و اگر

اشکالی به آن پاسخ به نظرش می رسید، مطرح می نمود. اما نویسنده مانند بسیاری از موارد دیگر بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه را مطرح می کند که هر خواننده ای را به مغرضانه بودن نوشته وی هدایت می کند. و چنین برداشت می شود که او به دنبال یافتن پاسخ نیست.

شیخ صدوق، ابتدا جواب نقضی داده و می فرماید:

در پاسخ به ایشان باید گفت که شما اعتقاد دارید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را جانشین و امامی برای پس از خود گردانید و تصریح به وی فرمود و شخص وی را به مردم نشان داد و مسئله او را روشن کرده و گسترانیده، پس چرا اکثر امت از وی روی گردانیدند و دوری گزیدند تا کار به جایی رسید که آن حضرت از مدینه به یبوع (بقیع) رفت و بر او گذشت آن چه بود؟

بعد جواب حلی را می فرماید:

گاهی مردم از حق هر چند واضح است و از بیان هر چند مشروح است، اعراض می کنند، چنان که از توحید روی بر تافته اند و به الحاد روی آورده اند. (۱)

پس می توان گفت: به دلیل وجود خطر آفرینی دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی است که امامان علیهم السلام فهرست امامان علیهم السلام را در اختیار همه قرار ندهند. کسی هم ادعا نکرده که چنین فهرست شهره آفاق بوده است. حقیقت این است که چنین فهرست بوده است و امامان علیهم السلام نیز عده ای را آگاه کرده اند.

برای مثال، نصر بن قاموس به امام کاظم علیه السلام عرض می کند: من از پدر شما، امام بعد را پرسیدم و همین باعث شد پس از رحلت امام صادق علیه السلام قوم من به امامت شما معتقد شدند، اما مردم دچار حیرت شدند:

۱- فقلنا لهم: إنکم تقولون: إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استخلف علیاً علیه السلام و جعله الامام بعده و نصّ علیه و أشار إليه و بین أمره و شهره، فما بال أكثر الأمة ذهبت عنه و تباعدت منه حتی خرج من المدینه إلى یبوع (البقیع) و جرى علیه ما جرى. فان الناس قد یذهبون عن الحق و إن کان واضحاً و عن البیان و إن کان مشروحاً كما ذهبوا عن التوحید إلى التلحید. (کمال الدین، ج ۱، ص ۶۸ - ۶۹؛ نک: کمال الدین، ج ۱، ص ۷۵)

نصر بن قابوس می گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: من از پدر شما پرسیدم که جانشین شما کیست؟ پدرت به من فرمود که شما باید جانشین او. چون امام صادق علیه السلام وفات کرد، مردم به راست و چپ گراییدند، ولی من و اصحابم به شما معتقد شدیم. اکنون بفرمایید کدام یک از پسران شما جانشین شماست؟ فرمود: فلان پسر. (۱)

بنابراین، اگر مردم دچار حیرت می شدند، به این دلیل نبود که امام بعد معلوم نبوده و یا در آخرین لحظه معلوم می شده، بلکه یا به این دلیل بوده که مردم نمی رسیدند و یا امامان به دلیل وجود خطرها، نمی توانستند به همه بگویند.

از سویی، گروهی به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که حقیقت را می دانستند، خلاف آن را تبلیغ می کردند و مردم را دچار حیرت و سر در گمی می کردند، مانند کسانی که فرقه واقفه (۲) یا اسماعیلیه را پدید آوردند. در واقع، دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی تقوا و فریب کار بود، نه این که دلیل واضح و روشنی نباشد.

شبهه سیزدهم. روایات آگاه نبودن امامان از فهرست نام ها

متن کتاب

حيث يروى الصفرار فى بصائر الدرجات باب «ان الأئمة يعلمون إلى من يوصون قبل وفاتهم مما يعلمهم الله»، حديثاً عن الإمام الصادق عليه السلام يقول فيه: ما مات عالم

۱- «أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ عَنِ النَّضِيرِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي إِبرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ فَلَمَّا تُوَفِّي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَقُلْتُ فِيكَ أَنَا وَأَصِيحَابِي فَأَخْبَرَنِي مِنَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ مِنْ وُلْدِكَ فَقَالَ ابْنِي فُلَانُ» (الكافي، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۲)

۲- «فَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمَهْرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَيْسَ مِنْ قَوْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَقْفِهِمْ وَ جَحْدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعًا فِي الْأَمْوَالِ كَانَ عِنْدَ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيُّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ.» (الغيبه للطوسي، ص ۶۴).

حتى يعلمه الله إلى من يوصى. كما يرويه الكليني في الكافي و يروى أيضاً عنه عليه السلام قوله: لا يموت الإمام حتى يعلم من بعده فيوصى إليه. و هو ما يدل على عدم معرفه الأئمه من قبل بأسماء خلفائهم، أو بوجود قائمه مسبقه بهم و قد ذهب الصفار و الصدوق و الكليني أبعد من ذلك فرووا عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: إن الإمام اللاحق يعرف إمامته و ينتهي إليه الأمر في آخر دقيقه من حياه الأول. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده در ادامه ادعا می کند روایاتی که بنابر آن ها، امام پیش از رحلت می داند که به چه کسی وصیت کند، دلالت دارد که امام پیش از زمان وفاتش از امام بعدی خبر ندارد. از این رو، بزرگانی مانند مرحوم صفار و شیخ صدوق و ثقة الاسلام کلینی معتقد بوده اند که امام بعد، در آخرین دقیقه زندگی امام قبل می فهمیده که امام است.

پاسخ

بنابر روایات فراوانی که گذشت، یکایک امامان علیهم السلام نام همه امامان علیهم السلام را می دانسته اند و آن را بنابر روایات فراوانی برای شیعیان بیان کرده اند. از این رو، این احتمال و استفاده از روایات را که امامان علیهم السلام نام امام بعد را تا کمی پیش از رحلت خود نمی دانسته اند، نمی توان پذیرفت؛ زیرا در تعارض با بسیاری از روایاتی است که خود این بزرگان نقل کرده اند.

۱- چنان که صفار در کتاب بصائر الدرجات باب «ائمہ از آن چه خداوند به آنان می آموزد، می فهمند قبل از وفاتشان به چه کسی وصیت کنند» از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل می کند که در آن می فرماید: «هیچ عالمی از دار دنیا نرفت، مگر خداوند او را آگاه کرد که به چه کسی وصیت کند.» همان گونه کلینی این حدیث را در کافی نقل کرده است و همچنین از امام صادق علیه السلام روایت می کند: «امام نمی میرد مگر این که آگاه شود چه کسی بعد از او امام است، پس به او وصیت می کند.» این نشان می دهد که امامان علیهم السلام نام جانشینان خود را از پیش نمی دانسته اند، یا از فهرستی که پیش از آنان وجود داشته، خبری نداشته اند. صفار و صدوق و کلینی به بالاتر از این هم معتقد بوده اند و از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: «امام بعدی در آخرین لحظه زندگی امام قبلی می فهمد امام شده و امر امامت به او رسیده است.» (الإمام المهدي حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۷)

حال باید دید منظور از این روایات چیست. بدین دلیل، به روایاتی می پردازیم که همراه این روایات در یک باب نقل شده و گویای معنای این روایات است.

برای مثال، در همان باب که نویسنده در کتاب شریف بصائر الدرجات حدیث چهارم بدان اشاره کرده، آمده است:

عبدالرحمن خزاز از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: اسماعیل پسر ابراهیم فرزند کوچکی داشت که او را دوست می داشت و مایل بود او جانشینش شود. اما خداوند از آن جلوگیری کرد و به او وحی نمود که جانشین تو فلان شخص است. هنگام مرگ اسماعیل که رسید و وصی او آمد، اسماعیل گفت: پسرم وقتی مرگ تو هم فرا رسید، همین کار بکن که من کردم. به همین جهت، هیچ امامی نخواهد مرد مگر این که خداوند به او خبر می دهد به چه کسی وصیت نماید.

(۱)

چنان که پیداست، موضوع روایت در مورد اختیار داشتن وصیت کننده برای تعیین جانشین است و امام صادق علیه السلام می فرماید وصیت کننده چنین اختیاری ندارد و می فرماید: «فمن أجل ذلك ليس يموت إمام إلا أخبره الله إلى من يوصى» یعنی به همین دلیل که اختیار ندارد پیش از مرگش به او ابلاغ می شود که به چه کسی وصیت کند. پس سخن از اختیار در تعیین جانشین است، نه این که نام امامان پس از خود را می دانند یا نه. صفار دو صفحه پیش از این باب، بابی با عنوان «باب فی الأئمة عليهم السلام أنهم يعلمون العهد من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الوصية إلى الذين من بعده» (۲) را گشوده است.

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ كُثُومٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ لِإِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ابْنٌ صَغِيرٌ يُحِبُّهُ وَكَانَ هَوَىٰ إِسْمَاعِيلَ فِيهِ فَأَبَى اللَّهُ ذَلِكَ فَقَالَ يَا إِسْمَاعِيلُ هُوَ فُلَانٌ فَلَمَّا قَضَى اللَّهُ الْمَوْتَ عَلَىٰ إِسْمَاعِيلَ فَجَاءَ وَصِيُّهُ وَقَالَ يَا بَنِيَّ إِذَا حَضَرَ الْمَوْتُ فَافْعَلْ كَمَا فَعَلْتُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ لَيْسَ يَمُوتُ إِمَامٌ إِلَّا أَخْبَرَهُ اللَّهُ إِلَىٰ مَنْ يُوصِي.» (بصائر الدرجات، ص ۴۹۳)

۲- «بابی درباره امامان عليهم السلام، که آنان عهد امامت را از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم می آموزند تا به چه کسی بعد از خود وصیت کنند.» (بصائر الدرجات، ص ۴۷۰)

در آن باب، حدیث نهم را چنین آورده:

صفوان بن یحیی گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: امام وقتی کسی را به جانشینی خود تعیین می کند و امر امامت را به او می سپارد، هر کس را بخواهد می تواند تعیین کند، یا دارای چه خصوصیتی است؟ فرمود: نه کسی را تعیین می کند که خدا دستور داده. عرض کردم از جدّ شما چنین نقل شده که فرمود: خیال می کنید تعیین امام به اختیار ماست و به هر کس بخواهیم واگذار می کنیم؟ نه به خدا! این عهد و قراردادی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که نفر به نفر نامشان گفته شده است. فرمود: آن چه من نیز به تو گفتم، همین بود. (۱)

چنان که پیداست، برخی از یاران امامان علیهم السلام، درباره عمل کردن امامان علیهم السلام به صلاح دید خویش برای تعیین جانشین پرسش داشته اند. امام در پاسخ به ایشان فرموده اند: «رجل فرجل مسمی» یعنی نام همه مشخص است و آن نام ها از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است، یعنی در این باره اختیاری ندارند. پس نمی توان گفت امامان نام ائمه علیهم السلام بعد از آن نامی دانسته اند.

مرحوم کلینی از امام کاظم علیه السلام این نکته را چنین بیان می دارد:

یزید بن سلیط زیدی گوید: در بین راهی که به عمره می رفتیم، به موسی بن جعفر علیهما السلام برخوردیم... فرمود: ... اگر کار دست من می بود، امامت را به پسر قاسم می دادم؛ به دلیل محبتی که او دارم و نسبت به او مهربانم، ولی اختیار آن با خدای عزوجل است، هر کجا بخواهد قرار می دهد و خبر آن را

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من رساند. سپس او و معاصرانش را به من نشان داد. و

او نیز تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جدّم علی علیه السلام خبر آن را نرسانده باشند، به کسی از ما

۱- «حَدَّثَنَا عَبَادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَيْفَوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ إِذَا أَوْصَى [إِلَى] الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ شَيْئاً فَيَفْوِضُ إِلَيْهِ يَجْعَلُهُ حَيْثُ شَاءَ أَوْ كَيْفَ هُوَ قَالَ: إِنَّمَا يَقْضِي بِأَمْرِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ حُكِيَ عَن جَدِّكَ أَنَّكَ قَالَ: أَرَوْنَهُ هَذَا الْأَمْرَ نَجْعَلُهُ حَيْثُ نَشَاءُ لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رَجُلٌ فَرَجُلٌ مُسَمًّى قَالَ الَّذِي قُلْتُ لَهُ [لَكَ] هُوَ هَذَا.» (بصائر الدرجات،

ص ۴۷۲، ح ۹)

وصیت نمی کند. (۱)

بنابراین روایت، منظور از این که خبر می دهند به چه کسی وصیت کند، مسئله اختیار در تعیین است و نه آگاهی داشتن یا نداشتن از نام امام بعدی. با توجه به این روایات که ماجرا را نقل کرده اند، معنای روایات مطلق نیز معلوم می شود که یکی از آن ها را نویسنده آورده است: «لا يموت الإمام حتى يعلم من يكون بعده فيوصي إليه.» پس بر خلاف ادعای ایشان، این روایات بدان معنا نیست که امامان علیهم السلام نام امام

بعد را نمی دانسته اند، بلکه به این معناست که امامان علیهم السلام حق انتخاب جانشین برای خود نداشته اند و پیش از رحلتشان، به ایشان ابلاغ می شده که به چه کسی وصیت کنند. افزون بر این، این روایات به معنای تأکید بر علم ائمه علیهم السلام نیز می تواند باشد و ضرورتی ندارد که منظور از آن ها، آخرین لحظه عمر امام باشد، مانند احادیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

و سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را به قدری طولانی کند که فرزندم مهدی در آن روز ظهور کند. (۲)

چنین روایات بدان معنا نیست که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخرین روز دنیا قیام خواهد کرد، بلکه بر قطعیت ظهور تأکید دارند. ائمه علیهم السلام نیز فرموده اند که در آخرین لحظه به

۱- «أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ الْأَرَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطِ الزَّيْدِيِّ قَالَ أَبُو الْحَكَمِ وَأَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ الْجَرْمِيُّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ قَالَ لَقِيتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ نُرِيدُ الْعُمْرَةَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ... قَالَ... وَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ فِي الْقَاسِمِ ابْنِي لِحُبِّي إِيَّاهُ وَ رَأْفَتِي عَلَيْهِ وَ لَكِنْ ذَلِكُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَ لَقَدْ جِئْتَنِي بِخَبْرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ أَرَانِيهِ وَ أَرَانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ وَ كَذَلِكَ لَمَّا يُوصِي إِلَى أَحَدٍ مِنَّا حَتَّى يَأْتِي بِخَبْرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ حَيْدَى عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.» (الكافي، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۴)

۲- «وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ » (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۸۰)

آن ها خبر می دهند، بلکه فرموده اند از دنیا نمی روند مگر از وصی خود آگاه شوند و این بیان، بر تأکید دلالت می کند و با آگاهی امامان علیهم السلام از نام و صیثان سال ها پیش از رحلت ناسازگار نیست.

اما نویسنده در بخش دوم روایات، که بنابر درون مایه آن ها، امام بعدی امامت خود را در آخرین لحظه زندگی امام پیشین می فهمیده، دو مسئله را با هم در آمیخته است: یکی امام بالقوه بودن و دیگری امام بالفعل شدن. نخستین آن دو (خبر دادن از امامت امام دیگر) سال ها پیش تر انجام می گرفته و بنابر روایات پیش آمده، از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نام آنان برای همه امامان علیهم السلام معلوم بوده و از بدو تولد امامت خویش را می دانسته اند. اما دومی (بر عهده گرفتن امامت و امام شدن) مورد اشاره این روایات است، یعنی راوی پرسیده که شما چه وقت می فهمید امام شده اید و این مسئولیت به شما منتقل شده، آیا اگر امام پیش در مسافتی بسیار دور از شما باشد، باید کسی خبر رحلت امام قبل را به شما بدهد تا بفهمید امام شده اید، یا به محض رحلت ایشان از امام شدن خود آگاه می شوید، امام در جواب فرموده است که در لحظه آخر عمر امام پیش، یعنی به محض رحلت ایشان، ما از امام بودن خویش آگاه می شویم. پس هرگز از امام درباره آگاهی بالقوه ایشان به امامتشان در آینده نپرسیده اند. برای اثبات این نکته، سه روایت

در پی می آید:

۱. صفوان گوید به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: به من بفرما امام چه زمانی می داند او امام است؟ زمانی که به او خبر رسد صاحبش (امام سابق) وفات کرده یا همان زمانی که وفات می کند، مثل این که حضرت ابوالحسن (پدرت) در بغداد وفات کرد و شما این جا (در مدینه) بودید؟ فرمود: همان زمانی که صاحبش می میرد، آگاه می شود. عرض کردم: به چه وسیله؟ فرمود: خدا به او الهام می کند. (۱)

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَيْفَوَانَ قَالَ قُلْتُ لِلرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِمَامِ مَتَى يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ حِينَ يَبْلُغُهُ أَنْ صَاحِبَهُ قَدْ مَضَى أَوْ حِينَ يَمُضِي مِثْلَ أَبِي الْحَسَنِ قُبُضَ بِنِعْدَادٍ وَأَنْتَ هَاهُنَا؟ قَالَ: يَعْلَمُ ذَلِكَ حِينَ يَمُضِي صَاحِبَهُ. قُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ؟ قَالَ يُلْهِمُهُ اللَّهُ» (الكافي، ج ۱، ص ۳۸۱، ح ۴)

۲. امام صادق علیه السلام می فرمود: امام بعدی از علم امام قبلی در آخرین دقیقه زندگی او آگاه می شود. (۱)

۳. به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام چه زمانی امامت خود را می داند و امر امامت به او رسیده است؟ فرمود: در آخرین لحظه از زندگی امام قبل. (۲)

چنان که پیداست، سخن از انتقال علم و انجامیدن امر به ایشان است و این ها قرینه بر فعلیت یافتن امامت است، نه تنها آگاهی از این که امام خواهند شد.

در نتیجه، این بخش از روایات نیز بر ناآگاهی امامان از نام جانشینان خود

دلالت نمی کند.

شبهه چهاردهم: پرسش های مطرح در دوران امامان علیهم السلام

متن کتاب

و نتیجه لذلك فقد طرحت عدّه أسئلة فی حیاة أهل البيت و هی: کیف يعرف الإمام إمامته إذا مات أبوه بعيداً عنه فی مدینه آخری؟ و کیف يعرف أنه إمام إذا كان قد أوصی إلى جماعه أو لم یوص أبداً؟ و کیف يعرف الناس أنه أصبح إماماً؟ خاصه إذا تنازع الإخوه الإمامه و ادعی کل واحد منهم الوصیه كما حدث لعدد من الأئمه فی التاريخ؟ (۳)

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنْ عُثَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ جَمَاعَةٍ مَعَهُ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَعْرِفُ الْإِمَامُ الَّذِي بَعْدَهُ عِلْمٌ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ فِي آخِرِ دَقِيقَتِهِ تَبْقَى مِنْ رُوحِهِ» (بصائر الدرجات، ص ۴۹۷، ح ۱)

۲- «حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ: الْإِمَامُ مَتَى يَعْرِفُ إِمَامَتَهُ وَ يَنْتَهِي الْأَمْرُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: فِي آخِرِ دَقِيقَتِهِ مِنْ حَيَاةِ الْأَوَّلِ» (بصائر الدرجات، ص ۴۹۸، ح ۳)

۳- «در نتیجه معلوم نبودن نام امامان علیهم السلام، چند سؤال در زمان زندگی اهل بیت علیهم السلام مطرح شد که از این قرار است: امام چگونه امامتش را می فهمید، وقتی پدرش دور از او در شهری دیگر از دنیا می رفت؟ و وقتی پدرش به جماعتی وصیت می کرد، چگونه می فهمید او امام است؟ یا وقتی اصلاً وصیت نمی کرد؟ و مردم چگونه می فهمند که او امام شده است؟ به خصوص وقتی که برادران برای امامت با هم اختلاف پیدا می کردند و هر کدام ادعای وصی بودن می کردند؟ همان گونه که این اتفاق برای شماری از امامان علیهم السلام در طول تاریخ رخ داده است.» (الإمام المهدي حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۸)

خلاصه شبهه

نویسنده در ادامه نتیجه می گیرد که چون نام امامان معلوم نبوده، دسته ای از پرسش ها در زمان امامان علیهم السلام مطرح می شده است؛ امام وقتی پدرش دور از او رحلت می کرده، چگونه امامت خود را می فهمیده است؟ اگر پدر او به گروهی وصیت می کرده چگونه می فهمیده از آن جمع او امام است و یا وقتی امام به هیچ کس وصیت نمی کرده است؟ چگونه مردم می فهمیده اند او امام شده است؟ به ویژه وقتی برادران در امام بودن با هم اختلاف پیدا می کرده اند و هر یک ادعای جانشینی می کرده اند؟

پاسخ

نویسنده به پنج پرسش در دو دسته اشاره می کند که سه پرسش نخست درباره امام و دو پرسش دیگر درباره مردم است. پرسش نخست، چنان که گذشت، درباره زمان فعلیت یافتن امامت است و به آگاهی یا ناآگاهی از نام امامان علیهم السلام ربطی ندارد. به عبارت دیگر، همه روایاتی که مرحوم صفار (۱) و مرحوم کلینی (۲) نقل کرده اند، سخن از «متی يعرف امامته» دارند، نه «کیف يعرف امامته»، یعنی پرسش از زمان انتقال امامت است (فعلیت یافتن امامت) و از غرض ورزی نویسنده است که برای اثبات ادعای واهی خود، روایت ها را از «متی» به «کیف» تغییر داده و پرسش دوم و سوم را نیز به امام نسبت داده است. هرگز این دو پرسش برای امام مطرح نبوده، بلکه مسئله ای برای مردم بوده است. (۳)

۱- «باب الوقت الذی يعرف الامام الأخير ما عند الأول.» (بصائر الدرجات، ص ۴۷۷)

۲- «بَابُ وَقْتِ مَا يَعْلَمُ الْإِمَامُ جَمِيعَ عِلْمِ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ.» (الكافی، ج ۱، ص ۲۷۴)

۳- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ الْعِيَامَةِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ الْحَقُّ وَاللَّهِ قُلْتُ فَإِنَّ إِمَامًا هَلَكَ وَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ لَا يَعْلَمُ مَنْ وَصِيَّتُهُ لَمْ يَسْمَعْ ذَلِكَ قَالَ لَا يَسْمَعُهُ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا هَلَكَ وَفَعَتْ حُجَّهً وَصِيَّتُهُ عَلَى مَنْ هُوَ مَعَهُ فِي الْبَلَدِ وَ حَقُّ النَّفْرِ عَلَى مَنْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ إِذَا بَلَغَهُمْ... قُلْتُ فَبَلَّغَ الْبَلَدَ بَعْضُهُمْ فَوَجَدَكَ مُغْلَقًا عَلَيْكَ بِأَبِكَ وَ مُرَحَى عَلَيْكَ سِتْرَكَ لَا تَدْعُوهُمْ إِلَى نَفْسِكَ وَ لَا يَكُونُ مَنْ يَدُلُّهُمْ عَلَيْكَ فِيمَا يَعْرِفُونَ ذَلِكَ قَالَ بِكِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ... قُلْتُ فَإِنْ أَشْرَكَ فِي الْوَصِيَّةِ قَالَ تَسْأَلُونَهُ فَإِنَّهُ سَيَبِينُ لَكُمْ.» (الكافی، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۲)

اما درباره پرسش های مردم، چنان که گذشت، فهرست نام امامان علیهم السلام از معارف مشهور شیعه نبوده که همه از آن آگاهی داشته باشند و چنان تبلیغی با خطرهایی روبه رو بوده است، دوم آن که تنها ذکر نام، مشکل را حل نمی کرده؛ زیرا امکان جعل نام همیشه وجود داشته است. بنابراین، شیعیان روش فهمیدن امامت امام بعد از امامان علیهم السلام می پرسیده اند و امامان نیز به فراخور حال مخاطب روش هایی را بیان می کرده اند، مانند پرسیدن پرسش های علمی، دیدن معجزه، خبر گرفتن از وصی و موارد دیگر. بسیار ساده لوحانه است که گمان شود در جواب همه این پرسش گران باید امامان علیهم السلام تنها به ذکر نام امامان علیهم السلام بسنده می کرده اند و اگر روش دیگری را بیان می نموده اند، نامعلوم بودن نام امامان علیهم السلام را نشان می داد. پس وجود این پرسش ها نیز دلیل بر نبود فهرست نام امامان علیهم السلام نمی تواند باشد.

فصل دوم. اشاره ائمه عليهم السلام به فهرست نام امامان عليهم السلام

اشاره

در این فصل بررسی می شود که آیا حدیثی وجود دارد که وجود فهرستی از نام امامان عليهم السلام را رد نماید؟

شبهه پنزدهم. راهکار نشان دادن امامان عليهم السلام و اشاره نکردن به فهرست نام امامان عليهم السلام

متن کتاب

روی الکلینی حدیثاً عن أحد العلویین و هو عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، قال: قلت له (أبی عبدالله علیه السلام) إن کان کون و لا أرانی الله ذلک فبمن أئتم؟ قال: فأوماً إلی ابنه موسی علیه السلام قلت: فإن حدث بموسی حدث فبمن أئتم؟ قال: بولده، قلت: فإن حدث بولده حدث و ترک أخاً کبیراً و ابناً صغیراً فبمن أئتم؟ قال: بولده، ثم قال: هكذا أبداً، قلت: فإن لم أعرفه و لا- أعرف موضعه؟ قال: تقول: اللهم إنی أتولی من بقی من حججک من ولد الامام الماضي، فإن ذلک یجزیک إن شاء الله.

و هذا الحدیث یدل علی عدم وجود قائمه مسبقه بأسماء الأئمه من قبل و عدم معرفه علوی امامی مثل عیسی بن عبدالله بها، و امکانیه وقوعه فی الحیره و الجهل، و لو كانت القائمه موجوده من قبل لأشار الامام الصادق علیه السلام إلیها. (۱)

۱- کلینی از یکی از علویان به نام عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب روایتی نقل می کند. گفت: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: اگر اتفاقی بیفتد، خدا آن روز را به من نشان ندهد، به چه کسی اقتدا کنم؟ گفت: پس اشاره کرد به پسرش موسی علیه السلام گفتم: اگر برای موسی علیه السلام اتفاقی بیفتد، به چه کسی اقتدا کنم؟ فرمود: به فرزندش. گفتم: اگر برای فرزندش اتفاقی بیفتد و برادر بزرگی داشته باشد و پسر کوچکی به چه کسی اقتدا کنم؟ فرمود: به فرزندش. سپس افزود: همیشه این چنین است. گفتم: اگر او را نشناسم و جایش را ندانم؟ فرمود: می گویی: بار الها من ولایت کسی را می پذیرم که بازمانده از فرزندان امام سابق و حجت توست. پس همان تو را کفایت می کند، ان شاء الله. این حدیث به روشنی نشان می دهد که فهرست نام امامان از پیش وجود نداشته و حتی شخصی علوی امامی مانند عیسی بن عبدالله از آن فهرست خبر نداشته و این امکان وجود داشته که به سر در گمی و ندانستن دچار شود و اگر فهرست نام امامان، پیش تر وجود می داشت، حتماً امام صادق علیه السلام به آن اشاره می کرد.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص ۱۲۸)

خلاصه شبهه

نویسنده در ادامه روایتی نقل می کند که بنابر آن امام صادق علیه السلام نام امام بعد از خود را برده اند و درباره امامان بعد از وی، بدون بردن نام، می فرماید: امام بعد، فرزند امام قبل است. راوی می پرسد: اگر او را نشناختم و جایش را ندانستم چه کنم؟ امام می فرماید: بگو خدایا من ولایت حجت تو را می پذیرم که فرزند امام قبل است. همین برای تو بس است. نویسنده از این روایت نتیجه می گیرد که فهرستی از نام امامان علیهم السلام وجود نداشته است و گرنه امام صادق علیه السلام از چنان فردی علوی دریغ نمی فرمود؛ زیرا امکان داشت وی در حیرت و جهل گرفتار آید.

پاسخ

در مورد نتیجه گیری ایشان از این روایت چند نکته گفتنی است:

نخست آن که عیسی بن عبدالله در کتاب های رجال هیچ توصیفی ندارد.

بنابراین، معلوم نیست نویسنده چگونه فهمیده که وی موقعیتی ویژه داشته و مدعی شده چرا امام برای چنین شخصی از فهرست خبر نداده است. شاید در نظر نویسنده تنها علوی بودن، موقعیتی خاص به شمار می رود که باید همه مطالب را به وی می گفته اند. اگر چنین پنداشته، باید گفت تعدادی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام از علویان و پسرعموهای ایشان بوده اند. بنابراین، تنها علوی بودن دلیل نمی شود همه حقایق را به وی بیان کنند.

دوم آن که چگونه احادیثی را که در آن ها فهرست نام امامان علیهم السلام بیان شده، می توان نادیده گرفت و نگفتن فهرست را در این حدیث، دلیل نبودن فهرست می توان دانست؟ در حالی که بیان نکردن یک مطلب چندین دلیل می تواند داشته باشد که یکی از آن ها اجازه نداشتن برای گفتن آن است:

فیض بن مختار گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم... و اگر از آن چه می ترسیم اتفاق افتاد و از خدا می خواهیم در این مورد به ما عافیت بخشد، به چه کسی مراجعه کنیم؟ حضرت صادق علیه السلام جوابی نداد. زانوی مبارکش را بوسیدم و عرض کردم: به موی سفیدم رحم بفرماید! مسئله آتش جهنم است. به خدا سوگند! اگر می دانستم قبل از شما می میرم، باکی نداشتیم، ولی می ترسم پس از شما بمانم. فرمود: همین جا بمان! سپس به طرف پرده ای در خانه حرکت نمود و آن را بالا زد و داخل شد. کمی ماند و بعد مرا صدا زد: ای فیض وارد شو! وارد شدم دیدم در محل نمازش است، نماز را خواند و روی از قبله برگرداند. در مقابلش نشستیم. در این هنگام، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که کودکی بود، وارد شد... فرمود: این امام توست که از من پرسیدی. اکنون برخیز و به حَقِّش اقرار کن! برخاستم و دست و سرش را بوسیدم و برایش دعا کردم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: در مرتبه اول برای گفتن به تو به من اجازه داده نشده بود. عرض کردم: فدایت شوم اجازه می دهید از شما این خبر را نقل کنم؟ فرمود: آری! به اهل بیت و بچه هایت و رفیق هایت. (۱)

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَجِيحٍ الْمُسَيْمَعِيُّ عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ... فَإِنْ كَانَ مَا نَخَافُ وَإِنَّا نَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ ذَلِكَ الْعِافِيَةِ فَهَلِي مَنْ؟ فَأَمْسَكَ عَنِّي. فَقَبَلْتُ رُكْبَتَهُ وَقُلْتُ: اِرْحَمْ شَيْبَتِي فَإِنَّهَا هِيَ النَّارُ إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ طَمِعْتُ أَنْ أَمُوتَ قَبْلَكَ مَا بِأَلَيْتُ وَ لَكِنِّي أَخَافُ أَنْ أَبْقَى بَعْدَكَ. فَقَالَ لِي: مَكَانَكَ. ثُمَّ قَامَ إِلَى سِتْرِ فِي الْبَيْتِ فَرَفَعَهُ وَ دَخَلَ فَمَكَثَ قَلِيلًا ثُمَّ صَاحَ بِي: يَا فَيْضُ ادْخُلْ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا هُوَ بِمَسْجِدِهِ قَدْ صَلَّى وَ انْحَرَفَ عَنِ الْقِبْلَةِ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَوْمِنْدٍ غُلَامٌ... فَقَالَ: هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ. قُمْ فَأَقِرِّ لَهُ بِحَقِّهِ. فَقُمْتُ حَتَّى قَبَلْتُ يَدَهُ وَ رَأْسَهُ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ لَهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يُؤْذَنْ لِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى مِنْكَ. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أُخْبِرُ بِهِ عَنْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ أَهْلَكَ وَ وُلْدَكَ وَ رُفَقَاءَكَ.» (الغيبه للنعماني، ص ۳۴۲، ح ۲)

سوم. نمی توان پرسید که چرا وقتی راوی می پرسد: «اگر او را نشناسم و جایش را ندانم چه کنم؟» امام نام ها را بیان نمی کند؛ زیرا راوی پرسیده است: «پس اگر اسم او را ندانم و نه اسما هایشان را؟» تا پرسند چرا امام نام همه امامان را نگفته تا راوی دچار این مشکل نشود و در حیرت نیفتد، بلکه شناختن با علم به اسم هم ممکن است، یعنی امکان دارد انسان نام فردی را بداند، اما او را نشناسد و نداند کجاست. راوی نیز می پرسد که اگر من ندانم صاحب این اسم کیست و کجا باید دنبال او بگردم چه کنم؟ امام نیز پاسخ می دهد همین که بگویی خدایا من ولایت حجت تو را می پذیرم که فرزند امام قبل است، برایت بس است. پس نام در این مرحله، مشکل راوی را حل نمی کند و اگر امام همه نام ها را هم بیان می کرد، باز این پرسش جا داشت. بنابراین، اگر امام نام امامان علیهم السلام را بیان نکرده، بدان دلیل نیست که فهرست در میان نبوده، بلکه از آن روی بوده که پرسش راوی از چیز دیگری است.

فصل سوم. آگاهی شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام

اشاره

در این فصل بررسی می شود که آیا هویت امامان بعد مجهول بوده است و به همین دلیل، شیعیان همواره می پرسیده اند که بعد از رحلت یک امام چه باید کرد؟ در ادامه شبیه نیز این ادعا نویسنده بررسی می شود که بنابر روایتی جناب زراره از شاگردان بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام پس از امام صادق علیه السلام فرزند خود را به مدینه فرستاد تا از امام جدید آگاهی بیابد.

شبیه شانزدهم. پرسشی مردم از وظیفه خود هنگام رحلت هر امام علیه السلام

متن کتاب

و بسبب غموض هویت الاثمه اللاحقین لجماهیر الشیعه و الإمامیه فقد كانوا یستلون الاثمه دائماً عن الموقف الواجب اتخاذه عند وفاه أحد الأئمه. ینقل الكلینی و ابن بابویه و العیاشی حدیثاً عن یعقوب بن شعیب عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إذا حدث علی الامام حدث، کیف یصنع الناس؟ قال: أین قول الله عزّوجل: «فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقھوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلهم یحذرون»؟ قال: هم فی عذر ما داموا فی الطلب و هؤلاء الذین ینتظرونهم فی عذر، حتی یرجع إلیهم أصحابهم. (۱)

۱- «و به دلیل مبهم بودن هویت امامان بعدی برای شیعه و امامیه، همیشه از امامان علیهم السلام می پرسیده اند که وقتی یکی از امامان علیهم السلام وفات کند چه باید بکنند؟ کلینی و ابن بابویه و عیاشی حدیثی از یعقوب بن شعیب از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده اند که گفت: اگر اتفاقی برای امام افتاد، مردم چه وظیفه ای دارند؟ فرمود: کجاست سخن خداوند که فرمود: «پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را بیم دهند وقتی به سوی آنان بازگشتند. باشد که آنان بترسند!» فرمود: آنان در حال جست و جو معذورند و منتظرانشان معذورند تا یارانشان به سوی آنان بازگردند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۹)

خلاصه شبهه

در این بخش، نویسنده روایتی مطرح می‌کند که بنابر آن، راوی از امام می‌پرسد اگر حادثه ای برای امامی پیش آید (امام از دنیا برود)، مردم چه باید کنند؟ و امام با استناد به آیه قرآن می‌فرماید: گروهی برای تحقیق از امام بعدی می‌روند و آنان در دوران تحقیق معذورند و از این روایت نتیجه می‌گیرند که هویت امامان بعد مجهول بوده است و به همین دلیل، شیعیان همواره می‌پرسیده‌اند که بعد از رحلت یک امام چه باید کرد.

پاسخ

چنان که بارها گذشت، روایات فهرست نام امامان علیهم السلام در میان همه شیعیان شهرت نداشته است. از این رو، نمی‌توان پرسید چرا این پرسش‌ها مطرح بوده، بلکه چنین احادیث از نخست وجود داشته و تنها گروهی از شیعیان از آن آگاه بوده‌اند.

دیگر آن که چنان که در پاسخ شبهه پیش گذشت این پرسش با دانستن نام امامان علیهم السلام ناسازگار نیست؛ زیرا دانستن تنها یک نام برای شناختن امام بس نیست. بنابراین، امام می‌فرماید که پس از رحلت هر امام باید گروهی برای تحقیق حرکت کنند تا برای مثال بدانند امام موسی علیه السلام که قرار بوده پس از امام صادق علیه السلام به امامت برسد، چه کسی است، کجا به سر می‌برد و چگونه ویژگی‌هایی دارد. پس از وظیفه مردم هنگام رحلت هر امام پرسیده‌اند، نه از نام هر امام تا گفته شود اگر امامان علیهم السلام نام‌ها را گفته بودند، این پرسش پیش نمی‌آمده است. همچنین به گونه کلی می‌پرسیده‌اند که «إذا حدث علی الامام حدث» نه این که جزئی بپرسند «إن حدث لك حدث» و پاسخ نیز به گونه کلی باید گفته می‌شده است که پس از رحلت هر امام، مردم باید درباره امام بعدی تحقیق کنند و خود این تحقیق برای شیعیان برکات فراوانی داشته است، مانند پی بردن به مقام علمی و معنوی امام و استوار شدن ایمان آنان بر اثر دیدن این مقامات،

مجال نیافتن افراد فرصت طلب برای جعل و سوء استفاده از این نام ها و موارد بسیار دیگر. بنابراین، دانستن نام با تحقیق ناسازگار نیست و حتی مرحله بعد از آن به شمار می رود و بر نبودن فهرست نیز دلالتی ندارد.

شبهه هفدهم: ناآگاهی جناب زراره از امام بعدی

متن کتاب

و هناك رواية أخرى مشابهة عن زراره بن أعين الذي ابتلى بهذه المشكله و مات بُعيد وفاه الأمام الصادق عليه السلام و لم يكن يعرف الأمام الجديد فوضع القرآن على صدره و قال: اللهم اشهد أني أثبت من يقول بإمامته هذا الكتاب. و قد كان زراره من أعظم تلاميذ الإمامين الباقر و الصادق عليهما السلام و لكنّه لم يعرف خليفه الإمام الصادق عليه السلام فأرسل ابنه عبيد الله إلى المدينة لكي يستطلع له الإمام الجديد. فمات قبل أن يعود إليه ابنه، من دون أن يعرف من هو الإمام. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می کند که بنابر روایتی جناب زراره از شاگردان بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام پس از امام صادق علیه السلام فرزند خود را به مدینه فرستاد تا از امام جدید آگاهی بیابد. با وجود این، وی پیش از آمدن فرزندش بی آن که امام بعدی را بشناسد، از دنیا رفته، در حالی که قرآن بر سینه خویش قرار داده و گفته است: «خدایا من قائل به امامت کسی هستم که این کتاب امامت او را ثابت می کند.»

۱- «روایت مشابه دیگری در این مورد از زراره بن اعین هست که وی نیز دچار همین مشکل بوده و کمی پس از وفات امام صادق علیه السلام از دنیا رفته، در حالی که امام جدید را نمی شناخته است. پس قرآن را روی سینه اش گذاشت و گفت: خدایا شاهد باش همانا من ثابت می کنم کسی را که این قرآن امامتش را می گوید. زراره از بزرگ ترین شاگردان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود، اما جانشین امام صادق علیه السلام را نمی شناخت. وی فرزندش عبیدالله را به مدینه فرستاد تا از امام جدید برایش آگاهی بیاورد، اما پیش از برگشتن فرزندش از دار دنیا رفت، بدون این که بشناسد امام کیست.» (الإمام المهدي حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص ۱۲۹)

پاسخ

زیدیه نیز این خرده گیری را هزار سال پیش مطرح کرده اند و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین پاسخ آن را داده است و مانند بسیاری از موارد دیگر نویسنده بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه در افکنده است.

دیگر آن که نویسنده برای آن که ادعای خود را ثابت کند، عبارت حدیث را تحریف کرده است. متن حدیثی که نویسنده به آن نشانی داده، چنین است:

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا بَعَثَ زُرَّارَةُ عُبَيْدًا ابْنَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيَسْأَلَ عَنِ الْخَبْرِ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا اشْتَدَّ بِهِ الْأَمْرُ أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَقَالَ مَنْ أَثَبَّتْ إِمَامَتَهُ هَذَا الْمُصْحَفُ

فَهُوَ إِمَامِي. (۱)

چنان که پیداست، بنابر متن روایت، زراره فرزندش را فرستاده بود تا بدانند در مدینه چه خبر است و این بدین معنا نیست که درباره امام بعدی بپرسد. پس آوردن «لکی يستطلع له الإمام الجديد» تحریف آشکار روایت است، چنان که شیخ صدوق تصریح کرده است:

و در خبری که زیدیه بدان احتجاج می کنند، نیامده که زراره امامت موسی

بن جعفر علیهما السلام را نمی دانست و تنها در آن آمده پسرش عبید را فرستاد تا کسب خبر کند. (۲)

در هر حال، انگیزه پسر زراره در پی رفتن به مدینه چه بوده است؟

۱- «محمد بن عبدالله بن زراره از قول پدرش گفت: وقتی زراره پس از درگذشت امام صادق علیه السلام پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و چون کار بر او سخت شد، مصحف را گرفت و گفت: کسی که این مصحف امامت او را اثبات کند امام من است.» (کمال الدین، ج ۱، ص ۷۵)

۲- «و الخبر الذي احتجت به الزيدية ليس فيه أن زراره لم يعرف إمامه موسى بن جعفر عليهما السلام وإنما فيه أنه بعث ابنه عبيداً ليسئل عن الخبر.» (کمال الدین، ج ۱، ص ۷۵)

در این باره، شیخ صدوق به روشنی می فرماید:

حتماً زراره جریان موسی بن جعفر علیهما السلام و امامتش را می دانسته است و فقط پسرش عبید را فرستاد تا از آن حضرت بیاموزد که اجازه دارد آن چه از امامت ایشان می داند، اظهار کند و یا باید در کتمان امامت او به تقیه رفتار نماید. این سخن با دانش زراره بن اعین و شناختش مناسب تر است. (۱)

آن گاه برای اثبات کلام خویش روایتی با سند صحیح نقل می فرماید:

احمد بن زیاد (۲) از علی بن ابراهیم (۳) از محمد بن عیسی (۴) از ابراهیم بن محمد همدانی (۵) نقل کرده که گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! از حال زراره به من خبر ده، آیا حقّ پدرت علیه السلام را می شناخت؟ و او فرمود: آری! عرض کردم: پس چرا پسرش عبید را فرستاد تا باخبر شود که امام جعفر صادق علیه السلام چه کسی را وصی خود قرار داده است؟ فرمود: زراره جریان پدرم و تعیین پدرم را درباره او می دانست و فقط پسرش را فرستاد تا از پدرم بپرسد که آیا برای او جایز است تقیه را برای اظهار امر امامتش و نصّ پدرش بر او کنار بگذارد؟ و چون پسرش دیر کرد و از او خواستند تا عقیده اش را درباره پدرم علیه السلام بگوید و او دوست نداشت بی دستور امام در این مورد سخنی بگوید، لذا قرآن را برداشت و گفت: بار خدایا امام من از فرزندان جعفر بن محمد علیهما السلام

۱- «إن زراره قد كان علم بأمر موسى بن جعفر عليهما السلام و بإمامته و إنما بعث ابنه عبيداً ليتعرف من موسى بن جعفر عليهما السلام هل يجوز له إظهار ما يعلم من إمامته أو يستعمل التقية في كتمانها وهذا أشبه بفضل زراره بن أعين و أليق بمعرفة.» (كمال الدين، ج ۱، ص ۷۵)

۲- «أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني بالذال المعجمه كان رجلاً ثقياً ديناً فاضلاً رضي الله عنه.» (الخلاصه للحلي، ص ۱۹ راوی ۳۷)

۳- «علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن القمی، ثقہ فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب.» (رجال النجاشی، ص ۲۶۰، راوی ۶۸۰)

۴- «محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین بن موسی مولی أسد بن خزیمه أبو جعفر جلیل فی (من) أصحابنا ثقہ عین کثیر الروایه حسن التصانیف.» (رجال النجاشی، ص ۳۴۴، راوی ۸۹۶)

۵- «إبراهیم بن محمد وکیل الناحیه.» (رجال النجاشی، ص ۳۴۴، راوی ۹۲۸)

کسی است که این قرآن امامت او را اثبات کرده است. (۱)

راوی که از وکیلان امام رضا علیه السلام بوده، از ایشان شبهه زیدیه را پرسیده و می توان فهمید که در همان زمان زیدیه این مطلب را شایع کرده بودند و امام با رد صریح این مطلب، حقیقت را بیان می فرمایند و معلوم می شود زراره فرزند خویش را فرستاد تا ببیند اجازه هست امام بعد را بیان کند یا به دلیل هایی مانند خفقان، نام امام، هنوز باید مخفی بماند و چون خبری نیامد بدون بیان آن چه می دانست، رحلت کرد.

در نتیجه، این روایت بر مدعی نویسنده هیچ دلالتی ندارد، بلکه قرینه مستندی در دست است که بر خلاف آن دلالت می کند.

۱- «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ زُرَّارَةَ هَلْ كَانَ يَعْرِفُ حَقَّ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ فَلِمَ بَعَثَ ابْنَهُ عُبَيْدًا لِيَتَعَرَّفَ الْخَبَرَ إِلَيَّ مِنْ أَوْصِيَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ زُرَّارَةَ كَانَ يَعْرِفُ أُمَّرَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَصَّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ لِيَتَعَرَّفَ مِنْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَرْفَعَ التَّيْمَةَ فِي إِظْهَارِ أَمْرِهِ وَنَصَّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَ أَنَّهُ لَمَّا أَبْطَأَ عَنْهُ ابْنُهُ طُولِبَ بِإِظْهَارِ قَوْلِهِ فِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يُحِبَّ أَنْ يُقَدِّمَ عَلَيَّ ذَلِكَ دُونَ أَمْرِهِ فَرَفَعَ الْمُصْطَحَفَ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ إِمَامِي مَنْ أَثْبَتَ هَذَا الْمُصْطَحَفَ إِمَامَتَهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» (كمال الدين، ج ۱، ص ۷۵)

بخش پنجم: بدا در امامت

اشاره

این بخش دارای دو فصل است که به بحث در مورد بدا و تغییر در مسیر امامت می پردازد. در فصل اول بررسی می شود که آیا امام هادی علیه السلام نخست امامت را به فرزندش سید محمد وصیت کرد و وقتی ایشان در زمان حیات پدر از دنیا رفت، امام هادی علیه السلام امامت را به امام حسن عسکری علیه السلام وصیت کرد؟ در فصل دوم نیز این موضوع بررسی می شود که آیا ابتدا امام صادق علیه السلام امامت را به فرزندش اسماعیل وصیت کرد و سپس در امامت وی بدا و تغییر حاصل شد و امام موسی کاظم علیه السلام

امام شد؟

فصل اول. امامت سید محمد

شبهه هجدهم: بدا در امامت سید محمد

متن کتاب

وتقول روایات عدیده یذکرها الکلینی فی کافی و المفید فی الإرشاد و الطوسی فی الغیبه، أن الإمام الهادی أوصی فی البدایه إلى ابنه السید محمد و لکنّه توفی فی حیاه أبیه، فأوصی للإمام الحسن علیه السلام و قال له: لقد بدا لله فی محمد كما بدا فی إسماعیل... یا بنی أحدث لله شکرا فقد أحدث فیک أمراً أو نعمه. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا کرده که در کتاب شریف کافی و ارشاد و غیبت طوسی چندین

روایت وجود دارد که بنابر آن ها امام هادی علیه السلام نخست به فرزندش سید محمد

وصیت کرده، اما وقتی ایشان در زمان حیات پدر از دنیا رفت، امام هادی علیه السلام به امام حسن علیه السلام وصیت کرد و به ایشان فرمود: برای خداوند در مورد محمد بدا حاصل شد، همان گونه که برای اسماعیل بدا حاصل شد... ای پسرم خدا را شکر کن برایت امر یا نعمتی ایجاد کرد.

۱- «چندین روایت که کلینی در کافی و مفید در ارشاد و طوسی در غیبت ذکر می کنند، می گوید: امام هادی علیه السلام در ابتدا به فرزندش سید محمد وصیت کرد، اما وی در دوران پدرش از دنیا رفت، بعد به امام حسن علیه السلام وصیت کرد و به ایشان فرمود: برای خداوند در مورد محمد بدا حاصل شد، همان گونه که در اسماعیل بدا حاصل شد... ای فرزندم! خدا را شکر کن؛ زیرا که جریان یا نعمتی را برای تو ایجاد کرد.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۹)

پاسخ

چنان که گذشت، مسئله بدا در امامت از بحث های بسیار قدیمی است و چنان که خواهد آمد، دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق (در گذشته ۳۸۱) و شیخ مفید (در گذشته ۴۱۳) به بررسی آن پرداخته اند و اشکالات را پاسخ داده اند. اما مانند موارد پیشین، نویسنده به آن ها هیچ اشاره ای نکرده است و چنان وانمود کرده که نکته جدیدی یافته است.

شناختن امام هر عصر، پس از رحلت امام پیشین، از دغدغه های مهم شیعیان بوده است. امامان علیهم السلام برای راهنمایی آنان، نشانه هایی بیان کرده اند. فرزند ارشد امام قبل بودن از این نشانه ها به شمار می رود. روایات زیر به این نکته اشارت دارند:

ابن ابی نصر گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: وقتی امام از دنیا برود، امام

پس از وی با چه چیز شناخته می شود؟ فرمود: امام نشان هایی دارد که

از جمله آن ها این است که بزرگ ترین فرزند پدرش باشد و دارای فضیلت و وصیت است. (۱)

احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره نشان امامت صاحب این امر پرسیدم. فرمود: نشان امامت، بزرگی سن و فضیلت و وصیت است. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: امر امامت در فرزند بزرگ است تا وقتی که در وی

عیبی نباشد. (۳)

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا مَاتَ الْإِمَامُ بِمَنْ يُعْرَفُ الَّذِي بَعْدَهُ؟ فَقَالَ: لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَكُونَ أَكْبَرَ وُلْدِ أَبِيهِ وَ يَكُونَ فِيهِ الْفَضْلُ وَ الْوَصِيَّةُ» (الكافي، ج ۱، ص ۲۸۴، «باب الأمور التي توجب حجة الإمام عليه السلام» ح ۱)

۲- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّلَالَةِ عَلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. فَقَالَ: الدَّلَالَةُ عَلَيْهِ الْكِبَرُ وَ الْفَضْلُ وَ الْوَصِيَّةُ» (الكافي، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۵)

۳- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَائِلِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكِبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ فِيهِ عَاهَةٌ» (الكافي، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۶)

همین نشان باعث شد مردم پس از رحلت امام صادق علیه السلام به سراغ عبدالله فرزند بزرگ ایشان بروند:

هشام بن سالم گوید: پس از وفات امام صادق علیه السلام من و صاحب الطاق (محمد بن نعمان که در طاق محامل کوفه صرافی داشته و به مؤمن الطاق نیز معروف است) در مدینه بودیم و مردم گرد عبدالله بن جعفر (عبدالله افطح) را گرفته بودند و او را صاحب الامر بعد از پدرش می دانستند. من با صاحب الطاق نزد او رفتیم و مردم در کنارش بودند. آمدن مردم به این جهت بود که از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: امر امامت در پسر بزرگ تر است تا وقتی که عیبی در او نباشد. (۱)

امام هادی علیه السلام نیز همین ملاک را فرموده است:

علی بن مهزیار گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: اگر پیش آمدی کند و به خدا پناه برم، مرجع کیست؟ فرمود: عهد امامت من به پسر بزرگ ترم متعلق است. (۲)

و از آن جا که ابوجعفر محمد فرزند بزرگ امام هادی علیه السلام بود، بعضی از شیعیان

گمان می کردند پس از پدرش وی امام می گردد. لذا پس از رحلت سید محمد دچار تشویش شدند.

شاهویه بن عبدالله گوید: امام هادی علیه السلام به من نوشت: تو می خواهستی بعد از وفات ابوجعفر درباره جانشین امام پرسی و از آن جهت در اضطراب بودی؛ غم

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَأَسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَهُ...» (الكافی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۷)

۲- «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ فَإِلَى مَنْ قَالَ عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدِي» (الكافی، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۶)

مخور! زیرا خدای عزوجل «هیچ مردمی را پس از آن که هدایتشان کرده گمراه نکند تا چیزهایی را که باید از آن بهره‌یزند، برایشان بیان کند». صاحب شما بعد از من پسر امیرالمؤمنین است. هر چه احتیاج دارید، نزد اوست. خدا آن چه را خواهد، مقدم می‌دارد و آن چه را خواهد، به تأخیر می‌اندازد «هر آیه ای را که نسخ کنیم یا به تأخیر اندازیم (به دست فراموشی بسپاریم) بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم» آن چه برای صاحب خرد بیدار مطلب را روشن کند و کافی باشد، نوشتم. (۱)

پس از رحلت سید محمد این گمان رفع شد و حکم الهی برای همه روشن گردید.

ابوهاشم جعفری گوید: پس از درگذشت ابوجعفر، پسر امام هادی علیه السلام، خدمت

۱- «عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ شَاهَوِيهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كِتَابٍ: أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلْفِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ وَقَلَيْتَ لِتَذَلِّكَ فَلَا تَعْتَمِدْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ (لَا يُضِلُّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ) وَصَاحِبُكَ بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي وَعِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ (مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا) قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَقِنَاعٌ لِذِي عَقْلِ يَقْظَانَ» (الكافي، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱۲) شیخ طوسی در الغیبه، ص ۲۰۰، این حدیث را چنین نقل کرده است: «سَعِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ قَالَ: كُنْتُ رَوَيْتُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِهِ رَوَايَاتٍ تَدُلُّ عَلَيْهِ فَلَمَّا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ قَلَيْتُ لِتَذَلِّكَ وَبَقِيْتُ مُتَحَيِّرًا لَا أَتَقَدَّمُ وَلَا أَتَأَخَّرُ وَخِفْتُ أَنْ أَكْتُبَ إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ فَلَا أَذْرِي مَا يَكُونُ فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ وَ أَنْ يُفَرِّجَ اللَّهُ تَعَالَى عَنَّا فِي أَسْيَابِ مَنْ قَبْلِ السُّلْطَانِ كُنَّا نَعْتَمِدُ بِهَا فِي غُلْمَانِنَا فَرَجَعَ الْجَوَابُ بِالْدُّعَاءِ وَرَدَّ الْعُلَمَانَ عَلَيْنَا وَ كَتَبَ فِي آخِرِ الْكِتَابِ أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلْفِ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ وَقَلَيْتَ لِتَذَلِّكَ فَلَا تَعْتَمِدْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِلُّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ صَاحِبُكُمْ بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي وَعِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ يُقَدِّمُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَقِنَاعٌ لِذِي عَقْلِ يَقْظَانَ.» عبارات های این نقل موهم نصب سید محمد به امامت است. اما معلوم است که روایاتی که وی می‌گوید «تدلّ علیه» همان روایات کلی فرزند بزرگ است، نه تعیین مصداق و نص بر سید محمد. لذا مرحوم کلینی، دقیق‌ترین نویسنده شیعه، در کافی، معتبرترین کتاب امامیه، این عبارت‌ها را در این حدیث و حدیث بعد نیآورده است. بنابر قاعده کتاب‌شناسی نقل کافی برتری دارد و در نقل کافی عبارتی که موهم نصب سید محمد باشد، وجود ندارد و نشان می‌دهد هرگز امام چنین کاری را نکرده است.

آن حضرت بودم و با خود فکر می کردم و می خواستم به زبان آورم که جریان ابوجعفر و ابومحمد علیه السلام (پسران امام هادی علیه السلام) در این زمان مانند جریان ابوالحسن موسی علیه السلام و اسماعیل پسران جعفر بن محمد علیها السلام است؛ زیرا بعد از ابوجعفر، امامت ابومحمد علیه السلام انتظار می رفت (چنان که بعد از وفات اسماعیل هم موسی بن جعفر علیها السلام امام شد) ولی پیش از آن که من چیزی به زبان آورم، امام هادی علیه السلام رو به من کرد و فرمود: آری، ای اباهاشم! خدا را درباره ابومحمد علیه السلام بعد از ابوجعفر بدا حاصل شد درباره امری که برای او شناخته نبود، چنان که برای او بدا حاصل شد درباره موسی علیه السلام پس از وفات اسماعیل که سبب روشن شدن حال او شد. و این مطلب چنان است که در خاطر تو گذشت، اگر چه اهل باطل بدشان آید، پسرم ابومحمد پس از من جانشین من است، علم هر چیز که به آن احتیاج می شود، در نزد اوست و ابزار امامت

همراه اوست. (۱)

بنابراین، تنها از روی قواعد کلی به چنین نتیجه ای رسیده بودند و بدایی که در

۱- «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعِيدًا مَا مَضَى ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ وَ إِنِّي لَمَأْفَكُرٌ فِي نَفْسِي أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ كَأَنَّهُمَا أَعْنَى أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَ إِسْمَاعِيلَ ابْنَيْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ إِنَّ قِصَّتَهُمَا كَقِصَّتِهِمَا إِذْ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُرْجِي بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَقْبَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي الْحَسَنِ قَبْلَ أَنْ أَنْطِقَ فَقَالَ نَعَمْ يَا أَبَا هَاشِمٍ يَدَا لَلَّهِ فِي أَبِي مُحَمَّدٍ بَعِيدًا فِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَمْ يَكُنْ يُعْرِفُ لَهُ كَمَا يَدَا لَهُ فِي مُوسَى وَ بَعِيدًا مَضَى إِسْمَاعِيلَ مَا كَشَفَ بِهِ عَنْ حَالِهِ وَ هُوَ كَمَا حَدَّثْتُكَ نَفْسُكَ وَ إِنَّ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلْفُ مِنْ بَعِيدِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ مَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَةِ.» (الكافي، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۱۰) شیخ طوسی در الغیبه، ص ۸۲، این حدیث را چنین نقل کرده است: «فَرَوَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسِيكِرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَتَ وَفَاهِ ابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ وَ قَدْ كَانَ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ دَلَّ عَلَيْهِ وَ إِنِّي لَأُفَكِّرُ فِي نَفْسِي وَ أَقُولُ هَيْدِهِ قِصَّةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قِصَّةُ إِسْمَاعِيلَ فَأَقْبَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ نَعَمْ يَا أَبَا هَاشِمٍ يَدَا لَلَّهِ فِي أَبِي جَعْفَرٍ وَ صَيَّرَ مَكَانَهُ أَبَا مُحَمَّدٍ كَمَا يَدَا لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ بَعِيدًا مَا دَلَّ عَلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَصِيْبُهُ وَ هُوَ كَمَا حَدَّثْتُكَ نَفْسُكَ وَ إِنَّ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلْفُ مِنْ بَعِيدِي عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَهُ إِلَيْهِ وَ مَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَةِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.» اما این عبارت ها چنان که در حدیث قبل اشاره شد، در کتاب کافی نیامده است.

روایت آمده، به معنای تغییر حکم الهی در امامت نیست، بلکه روشن شدن حکم خدا برای آنان و همه شیعیان است.

شیخ طوسی در این باره می نویسد:

آن چه از کلام امام علیه السلام در خبر سابق آمده که فرمود: بدا حاصل شد برای خداوند در محمد همان گونه که بدا حاصل شد برای او در اسماعیل، معنایش این است که روشن شد از خداوند و از امر الهی در مورد برادرش حسن علیه السلام آن چه شک و تردید را در امامت وی از بین برد؛ زیرا گروهی از شیعه گمان می کردند که امر امامت به محمد می رسد از این جهت که او فرزند بزرگ بود، همان گونه که گروهی گمان می کردند امر امامت به اسماعیل پسر امام جعفر علیه السلام می رسد نه به امام موسی علیه السلام و زمانی که محمد از دنیا رفت، امر الهی در مورد وی روشن شد و معلوم گردید که خداوند او را به امامت منصوب نکرده بود، همان گونه که در اسماعیل مشابه همین جریان روشن شد. معنای جمله امام این نیست که خداوند او را تعیین کرده بود، سپس با تعیین دیگری برایش بدا حاصل شد؛ زیرا چنین چیزی بر خداوند تعالی که عالم به عاقبت کار است جایز نیست. (۱)

پس هیچ روایتی وجود ندارد که به امامت سید محمد دلالت کند، بلکه روایات صریح بر خلاف آن وجود دارد:

علی بن عمر نوفلی گوید: در حیات منزل امام هادی علیه السلام خدمتش بودم

که پسرش محمد از نزد ما گذشت. به حضرت عرض کردم: قربانت گردم،

بعد از شما این صاحب ماست؟ فرمود: نه صاحب شما بعد از من

۱- «ما تضمن الخبر المتقدم من قوله: بدا لله في محمد كما بدا له في إسماعيل معناه: ظهر من الله و أمره في أخيه الحسن ما زال الريب و الشك في إمامته، فإن جماعه من الشيعة كانوا يظنون أن الامر في محمد من حيث كان الأكبر، كما كان يظن جماعه أن الامر في إسماعيل بن جعفر دون موسى عليه السلام فلما مات محمد ظهر من أمر الله فيه و أنه لم ينصبه إماماً، كما ظهر في إسماعيل مثل ذلك لا- أنه كان نصّ عليه ثم بدا له في النص على غيره، فإن ذلك لا- يجوز على الله تعالى العالم بالعواقب.» (الغيبه للطوسی، ص ۲۰۱)

حسن است. (۱)

با نگاه به مطالب بیان شده، معلوم می شود ادعای نویسنده مبنی بر وصیت ابتدایی امام هادی علیه السلام به سید محمد و تغییر آن به امام حسن علیه السلام کذب محض است و هیچ روایتی در این باره به جز روایاتی کلی (فرزند بزرگ امام قبل) وجود ندارد و معنای بدا، آشکار شدن اشتباه بودن گمان مردم است.

پس هرگز حاصل شدن این بدا، ادعای ایشان را که امام پیشین نام امام بعد را نمی دانسته، ثابت نمی کند. درباره این بدا در ادامه نیز توضیح خواهد آمد.

نکته ای دیگر که نویسنده بدان اشاره می کند، عبارت «یا بنی أحدث لله شکرًا فقد أحدث فیک امرًا» است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ عَيْزُهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَدِيٍّ عَنْ اللَّهِ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُمْ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَفْطَسُ أَنَّهُمْ حَضَرُوا يَوْمَ تُوْفِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بَابَ أَبِي الْحَسَنِ يُعْزُونَهُ وَقَدْ بَسِطَ لَهُ فِي صَيْحِنِ دَارِهِ وَالنَّاسُ جُلُوسٌ حَوْلَهُ فَقَالُوا قَدَرْنَا أَنْ يَكُونَ حَوْلَهُ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ قُرَيْشٍ مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلًا سَوَى مِوَالِيهِ وَ سَائِرِ النَّاسِ إِذْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَدْ حَيَّاءَ مَشْقُوقِ الْجَيْبِ حَتَّى قَامَ عَنْ يَمِينِهِ وَ نَحْنُ لَا نَعْرِفُهُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ سَاعَةٍ فَقَالَ يَا بَنِي أَخِي لَللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شُكْرًا فَقَدْ أَحْدَثَ فَيْكَ أَمْرًا فَبِكِي الْفَتَى وَ حَمِدَ اللَّهُ وَ اسْتَزَجَعَ وَ قَالَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ تَمَامَ نَعْمِهِ لَنَا فَيْكَ وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فَسَأَلْنَا عَنْهُ فَقِيلَ هَذَا الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ قَدَرْنَا لَهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ عِشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَرْجَحَ فَيَوْمَئِذٍ عَرَفْنَاهُ وَ عَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ وَ أَقَامَهُ مَقَامَهُ. (۲)

۱- «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَصِيرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ النَّوْفَلِيِّ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَيْحِنِ دَارِهِ فَمَرَّ بِنَا مُحَمَّدُ ابْنُهُ فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ هَذَا صَاحِبِنَا بَعْدَكَ فَقَالَ لِمَا صَاحِبِكُمْ بَعْدِي الْحَسَنُ.» (الكافي، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۲)

۲- «سعد بن عبدالله از جماعتی از بنی هاشم که یکی از آن ها حسن بن حسن افطس است، روایت می کند که گویند: روز وفات محمد بن علی بن محمد (پسر بزرگ امام هادی علیه السلام) در منزل حضرت ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) بودند و او را تعزیت می گفتند، حضرت به پسرش حسن بن علی علیها السلام نگاه کرد که با گریبان چاک زده آمد و در سمت راستش ایستاد و ما او را در آن وقت نمی شناختیم. زیراندازی در حیاط منزل برای حضرت گسترده و مردم گردش نشسته بودند، غیر از خادمان و مردم عادی، حدود صد و پنجاه تن از خاندان ابوطالب و بنی هاشم و قریش کنارش بودند. بعد از مدتی امام هادی علیه السلام دوباره به او نگاه کرد و فرمود: پسر جان! خدای عزوجل را شکر کن که درباره تو امری پدید آورد. جوان گریست و خدا را شکر کرد و (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) گفت و فرمود: «ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است و من از خدا برایمان تمامیت نعمتش را در شما می خواهم و (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). ما پرسیدیم او کیست؟ گفته شد او حسن پسر امام هادی علیها السلام است. و او در آن وقت به نظر ما بیست سال یا اندکی زیادت داشت، در آن روز ما او را شناختیم و فهمیدیم که امام هادی علیه السلام به امامت و جانشینی او اشاره فرمود.» (الكافي، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۸)

نویسنده چنین می خواهد القا کند که منظور از «فقد أحدث فیک امر»، واقع شدن امامت در ایشان به دلیل رحلت برادر است. حال باید دید منظور از «فقد أحدث فیک امر» چیست؟ و نویسنده در این ادعا چه اندازه راست می گوید.

مولی محمد صالح مازندرانی در شرح أصول کافی آورده است:

سخن امام که فرمود: خداوند برای تو امری پدید آورد (فقد أحدث فیک امر)، از این جهت است که خداوند محمد را از دنیا برد، در حالی که شیعه گمان می کرد او بعد از پدرش امام است. پس امامت را در تو آشکار کرد و آن را به تو اختصاص داد و اختلاف را از میان شیعیان برطرف کرد و این نعمت بزرگ شکر را واجب می کند. (۱)

محمدباقر بهبودی در تعلیقه بر بحار می آورد:

صحیح تر این است که گفته شود خداوند برای تو «امری» را پدید آورد، یعنی لطفی و نعمتی را پدید آورد؛ زیرا معروف بین شیعیان ما به دلیل تصریح امام باقر علیه السلام این است که امامت به فرزند بزرگ می رسد و اگر ابوجعفر برادر بزرگ تو از دنیا نمی رفت، حتماً شیعه در مورد تو دچار اختلاف می شد، همان گونه که

۱- «قوله (فقد أحدث فیک امر) حیث أُمات محمداً و قد ظن الشیعه أنه امام بعد أبیه فأظهر الإمامه فیک و خصیه بها بک و رفع الاختلاف بینهم و هذه نعمه عظیمه توجب الشکر.» (شرح أصول الکافی، ج ۶، ص ۲۱۹)

بعد از ابو عبدالله صادق علیه السلام دچار اختلاف شدند. اما قرار دادن امامت به اراده و خواست خداوند عزیز و جلیل است و عهد و میثاق هر کدام از آن ها علیهم السلام در عالم ذر گرفته شده است. برای امام گذشته در مورد امام آینده اختیاری نیست. و مراد از بدا چیزی است که به مانند همین سخن برمی گردد. (۱)

آیه الله شیخ لطف الله صافی نیز درباره «یا بنی أحدث لله شکرًا فقد أحدث فیک»
 امرًا» می فرماید:

این جمله ظهوری در این معنا ندارد که سید محمد فرزند امام هادی علیه السلام به امامت تعیین شده بود و قبل از مرگش برای خداوند بدا حاصل شد و او را از دنیا برد یا بعد از مرگش برای خداوند بدا حاصل شد و برادرش ابو محمد علیه السلام را به جای او قرار داد، همان گونه که دلالتی ندارد بر این که ابو محمد علیه السلام قبل از رحلت برادرش ابو جعفر به امامت تعیین نشده بود و وقتی برادرش از دنیا رفت خداوند او را جانشین پدرش قرار داد و به امامت مردم منصوب کرد. این احتمال از روایت بر نمی آید، افزون بر این که روایات صحیح و صریح، این احتمال را رد می کنند. علاوه که ابو محمد علیه السلام از طرف خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اجداد طاهرش علیهم السلام قبل از ولادتش و ولادت برادرش محمد به امامت تعیین شده بود. (۲)

۱- «الأصح أن يقال: أحدث فیک امرًا: أي لطفًا و نعمة، و ذلك لأنّ المعروف بین شیعتنا بنص الباقر علیه السلام أن الإمامه فی الولد الأكبر و لو لم یمض أبو جعفر أخوک الأكبر، لاختلف فیک الشیعه كما اختلفوا بعد أبی عبدالله الصادق علیه السلام و اما جعل الإمامه فهو بإرادة الله عزّوجل و قد أخذ میثاق کلّ واحد منهم علیهم السلام فی الذر، لیس للإمام الماضي فيه صنع والمراد بالبداء هو ما یرجع إلی نحو ما قلنا.» (بحار الأنوار، ج ۵۰، پاورقی ص ۲۴۱)

۲- «فلا ظهور له علی أن محمد بن علی علیه السلام کان منصوباً علیه بالإمامه فبدا لله فيه قبل موته فأماته أو بدا لله فيه بعد موته فأقام مقامه أخاه أبا محمد علیه السلام كما أنه لا دلاله له علی أن مولانا أبا محمد لم یکن منصوباً علیه قبل موت أخیه أبی جعفر فلما توفی أخوه جعله الله تعالی خلیفه لأبیّه و نصبه إماماً للناس بعده فهذا الاحتمال لا یستظهر من الخبر. مضافاً إلی أنه یرده الأحادیث الصحیحه الصریحه علی أن أبا محمد کان منصوباً علیه بالإمامه من الله تعالی و من النبی صلی الله علیه و آله و سلم و من أجداده الطاهرين قبل ولادته و ولاده أخیه محمد.» (مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۱۱۸)

و درباره «الامر» در «فقد أحدث فيك أمراً» می آورد:

مراد از احداث امر، روشن کردن امامت مولای ما ابومحمد علیه السلام است برای کسی که گمان می کرد برادرش ابوجعفر جانشین پدرش است و معنای این جمله این نیست که خداوند برای روشن کردن این مسئله او را از دنیا برد، بلکه منظور این است که باطل شدن این گمان بر وفات ایشان مترتب بود و احداث امر به خداوند نسبت داده شد؛ چون سبب آن که رحلت سید محمد بود، به خداوند مستند است. (۱)

با نگاه به متن حدیث و کلام این بزرگان معلوم می شود امام حسن عسکری علیه السلام بر اثر رحلت برادر گریبان چاک کردند و بسیار ناراحت شدند. پدر ایشان برای آرامش دل ایشان فرمودند: ای پسر! تو باید خدا را شکر کنی؛ زیرا هر چند مرگ برادر بسیار سخت و دردناک است، مرگ ایشان باعث شد شیعیان در زمان تو دچار حیرت یا گمراهی نشوند و این برای تو نعمت بزرگی است؛ زیرا تمام هدف و همت امام در هر عصری هدایت مردم و جلوگیری از گمراه شدن آنان است. پس نعمتی که برای امام ایجاد شده، هدایت یافتن مردم و نبود اختلاف میان آنان در امامت پس از امام هادی علیه السلام است، نه اصل امام شدن امام حسن علیه السلام؛ زیرا این مطلب از ازل معلوم و لایتغیر بوده است.

از این بیان معلوم می شود که منظور از روایت زیر نیز همین است:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرِيَابَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعِيدَ مُضَيِّ أَبِي جَعْفَرٍ فَعَزَّيْتُهُ عَنْهُ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ فَبَكَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ فِيكَ خَلِيفًا مِنْهُ فَأَحْمَدِ اللَّهَ. (۲)

۱- «المراد من إحداث الأمر إظهار إمامه مولانا أبي محمد صلى الله عليه وآله وسلم لمن يظن أخاه أباجعفر خليفه لأبيه و ليس معنى ذلك أن الله تعالى توفاه لإظهار هذا الامر بل المراد أن بطلان هذا الظن كان أمراً يترتب على موته فأُسند إحدائه إلى الله تعالى لإسناد سببه و هو موته إليه.» (مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۱۱۸)

۲- «محمد بن يحيى گوید: بعد از وفات ابوجعفر محمد، خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم و او را تسلیت گفتم. ابومحمد علیه السلام (امام حسن عسکری علیه السلام) نشست و می گریست. امام هادی علیه السلام رو به ایشان کرد و فرمود: خدای تبارک و تعالی را حمد کن که برای تو عوضی از او قرار داد.» (الکافی، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۹)

یعنی آن که خداوند در عوض از دنیا بردن برادرت، چیزی برای تو قرار داد و آن رفع فتنه از شیعیان بود، پس سپاس خدای را
به جای آور!

فصل دوم. امامت اسماعیل

اشاره

در این فصل این موضوع بررسی می شود که آیا ابتدا امام صادق علیه السلام امامت را به فرزندش اسماعیل وصیت کرد و سپس در امامت وی بدا و تغییر حاصل شد و امام موسی کاظم علیه السلام امام شد؟

شبهه نوزدهم. بدا در امامت اسماعیل

متن کتاب

كما بدا فی إسماعیل... (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا دارد در امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام نیز بدا حاصل شده است و بعد از آن برادرش امام موسی کاظم علیه السلام امام گردیده است.

پاسخ

به گونه مختصر مطالبی درباره جناب اسماعیل در پی می آید:

۱. این اشکال از گذشته مطرح بوده است. فرقه زیدیه در زمان شیخ صدوق (در گذشته ۳۸۱ قمری) آن را مطرح کردند و شیخ به گونه کامل پاسخ آن را داده است و علمای بعد نیز در گذر این دوران به آن پاسخ گفته اند، ولی نویسنده باز به خانه نخست برگشته و همان پرسش را آورده است و هیچ اشاره ای به پاسخ ها نکرده است. اگر ایشان

۱- الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۹.

چنان که در مقدمه کتاب خود ادعا کرده، به دنبال حقیقت و جواب بوده، باید این پاسخ ها را نقل می کرد و اگر آن ها را قبول نداشت، آن ها را نقد می کرد. اما وی بیشتر به تدلیس و مشوش کردن افکار مردم پرداخته تا پی گیری حقیقت.

۲. ادعای برگزیده شدن اسماعیل به امامت، به دلیل نیاز دارد. شیخ صدوق (۱) و سید مرتضی (۲) تصریح کرده اند که هیچ روایتی حتی ضعیف و نادر نیز وجود ندارد که بر نصب اسماعیل به امامت دلالت کند. بنابراین، دلیلی نیست که با توجه آن بتوان گفت اسماعیل امام بوده و در امامتش بدا پیش آمده است.

۳. افزون بر آن که بر امامت اسماعیل دلیلی وجود ندارد، بر امام نبودن ایشان دلیل هایی هست که در پی می آید:

یکم. روایاتی که آشکارا امام بودن وی را رد می کند. (۳)

۱- «فقلنا لهم: بم قلت: إن جعفر بن محمد عليهما السلام نص علي إسماعيل بالأمة؟ و ما ذلك الخبر؟ و من رواه؟ و من تلقاه بالقبول؟ فلم يجدوا إلى ذلك سبيلاً، و إنما هذه حكاية و لدها قوم قالوا بامامه إسماعيل، ليس لها أصل.» (كمال الدين، ص ۶۹ - ۷۴)

۲- «و أما ما ادعوه من تسليم الجماعة لهم حصول النص عليه فإنهم ادعوا في ذلك باطلا و توهموا فاسداً من قبل أنه ليس أحد من أصحابنا يعترف بأن أبا عبد الله عليه السلام نص على ابنه إسماعيل و لا روى راو ذلك في شاذ من الأخبار و لا في معروف منها و إنما كان الناس في حيوة إسماعيل يظنون أن أبا عبد الله عليه السلام ينص عليه لأنه أكبر أولاده، و بما كانوا يرونه من تعظيمه فلما مات إسماعيل رحمه الله زالت ظنونهم و علموا أن الإمامه في غيره.» (الفصول المختاره، ص ۳۰۸ - ۳۰۹)

۳- «حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي رَجَبِ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا صَيْفُوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: وَصَفَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمَّارٍ أَخِي لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِينَهُ وَ اعْتِقَادَهُ فَقَالَ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنْكُمْ وَ وَصِيْفُهُمْ يَعْنِي الْأَائِمَّةَ وَاحِدًا وَاحِدًا حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ وَ إِسْمَاعِيلُ مِنْ بَعْدِكَ قَالَ أَمَّا إِسْمَاعِيلُ فَلَا.» (الغيبه للنعماني، ص ۳۲۴، ح ۱) «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَ رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْجَلِيلِ كَلَامٌ فِي قَدَمٍ فَقَالَ لِي إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَى إِلَى إِسْمَاعِيلَ قَالَ فَقُلْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ عَبْدَ الْجَلِيلِ حَدَّثَنِي بِأَنَّكَ أَوْصَيْتَ إِلَى إِسْمَاعِيلَ فِي حَيَاتِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلَاثِ سِتِّينَ فَقَالَ يَا وَلِيدُ لَا وَ اللَّهُ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ فَإِلَى فُلَانٍ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَمَاءَهُ.» (الغيبه للنعماني، ص ۳۲۶، ح ۳)

دوم. روایاتی که نافرمانی و ناهم گونی با پدر را بیان می کند؛ (۱)

سوم. روایاتی که تمثیل شیطان را به شکل وی بیان می کند، در حالی که شیطان به شکل امام نمی تواند ظاهر شود. (۲)

چهارم. روایاتی که درخواست امام صادق علیه السلام از خداوند برای امامت اسماعیل و قبول نشدن آن را می رساند. (۳) البته اگر توجیه پذیرفتنی نباشد، پذیرش مضمون این روایات با مبانی امامیه ممکن نیست؛ زیرا هرگز امام تغییر مسیر امامت را از خداوند درخواست نمی کند؛ زیرا چنان که خواهد آمد، امام صادق علیه السلام فرموده اند که بدا در امامت ممکن نیست. لذا امکان دارد راوی دو نکته را با هم در آمیخته و نقل کرده باشد: یکی این که امام از خداوند زنده ماندن اسماعیل را درخواست کرده و خواسته تا او در

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ فَقَالَ عَاصٍ لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي.» و «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ وَ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: ذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ وَاللَّهِ لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي.» (كمال الدين، ص ۷۰)

۲- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: جَاءَنِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي تَعَالَ حَتَّى أُرِيكَ ابْنَ الرَّجُلِ قَالَ فَذَهَبْتُ مَعَهُ قَالَ فَجَاءَ بِي إِلَى قَوْمٍ يَشْرَبُونَ فِيهِمْ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ فَخَرَجْتُ مَغْمُومًا فَجِئْتُ إِلَى الْحَجْرِ فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ مُتَعَلِّقٌ بِالْبَيْتِ يَبْكِي قَدْ بَلَ أَسْتَارَ الْكَعْبَةِ بِدُمُوعِهِ قَالَ فَخَرَجْتُ أَشْتَدُّ فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ جَالِسٌ مَعَ الْقَوْمِ فَرَجَعْتُ فَإِذَا هُوَ آخِذٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ قَدْ بَلَهَا بِدُمُوعِهِ قَالَ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَقَدْ ابْتُلِيَ ابْنِي بِشَيْطَانٍ يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِهِ.» (كمال الدين، ص ۷۰)

۳- «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ طَلَبْتُ وَ قَضَيْتُ إِلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ هَذَا الْأَمْرَ إِلَى إِسْمَاعِيلَ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَهُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.» (بصائر الدرجات، ص ۴۷۲، ح ۱۱) البته این حدیث به دلیل ناشناخته بودن پدر علی بن حکم از نظر سندی هم ضعیف است.

زمان حیات امام صادق علیه السلام از دنیا نرود و بعد از وی نیز باشد و خداوند این خواسته را اجابت نکرده است (۱) و دیگر آن که سخن از امامت بوده و امام صادق علیه السلام فرموده: خواست قلبی من، به امامت رسیدن اسماعیل بوده، ولی هر چه خداوند امر کرده و پیامبر عهد فرموده، همان می شود که البته امامان علیهم السلام نیز به آن راضی و خشنودند. راوی این دو مطلب را با هم در آمیخته و چنین نقل کرده که من از خدا خواستم بعد از من اسماعیل امام شود و خداوند نپذیرفت.

پنجم. روایاتی که بنابر آن ها از امام صادق علیه السلام خواسته اند اسماعیل را به وصایت برگزیند و ایشان فرموده اند که این گونه کارها در دست ایشان نیست. (۲)

ششم. روایاتی که بنابر آن ها امام صادق علیه السلام از امامت امام موسی کاظم علیه السلام در

گهواره و در پنج سالگی خبر داده است که نشان می دهد از نخست قرار نبوده اسماعیل امام شود. (۳)

هفتم. روایاتی که نام تک تک امامان علیهم السلام را نقل می کند، مانند حدیث لوح و

حدیث خضر علیه السلام .

هشتم. روایاتی که بنابر آن ها بدا در امامت غیرممکن است و با تغییر امامت از

۱- «رَبُّد، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ شَيْطَانًا قَدْ وَلَعَ بَائِنِي إِسْمَاعِيلَ يُتَّصَوَّرُ فِي صُورَتِهِ لِيُفْتِنَ بِهِ النَّاسَ وَ أَنَّهُ لَا يُتَّصَوَّرُ فِي صُورَةِ نَبِيِّ وَ لَمَّا وَصِيَّ نَبِيٌّ فَمَنْ قَالَ لَكَ مِنَ النَّاسِ: إِنَّ إِسْمَاعِيلَ ابْنِي حَتَّى لَمْ يَمُتْ، فَإِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ تَمَثَّلَ لَهُ فِي صُورَةِ إِسْمَاعِيلَ، مَا زِلْتُ أَبْتَهِلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي أَنْ يُحْيِيَهُ لِي وَ يَكُونَ الْقَيِّمَ مِنْ بَعْدِي، فَأَبَى رَبِّي ذَلِكَ، وَ أَنَّ هَذَا شَيْءٌ لَيْسَ إِلَى الرَّجُلِ مِمَّا يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ، وَ إِنَّمَا ذَلِكَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْهَدُهُ إِلَى مَنْ يَشَاءُ فَشَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ مُوسَى ابْنِي وَ أَبِي أَنْ يَكُونَ إِسْمَاعِيلَ، وَ لَوْ جَهَدَ الشَّيْطَانُ أَنْ يَتَمَثَّلَ بَائِنِي مُوسَى مَا قَدَرَ عَلَى ذَلِكَ أَبَدًا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ..» (الأصول الستة عشر، ص ۱۹۷، ح ۱۶۸)

۲- «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِيانٍ قَالَ: ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَوْصِيَاءَ وَ ذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ وَ قَالَ لَأَ وَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا ذَاكَ إِلَيْنَا مَا هُوَ إِلَّا إِلَى اللَّهِ يُنَزِّلُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ..» (بصائر الدرجات، ص ۴۷۱، ح ۴)

۳- الكافي، ج ۱، ص ۳۱۰.

اسماعیل به امام موسی کاظم علیه السلام ناسازگاری دارد. (۱)

۴. با نگاه به موارد ذکر شده، بدا در امامت اسماعیل نمی تواند باشد.

۵. حال باید دید در روایتی که بنابر آن درباره امامت اسماعیل بدا حاصل شد،

منظور از بدا چیست؟ بزرگان شیعه با استفاده از روایات و دلایل موجود، مواردی برای بدا بیان کرده اند:

یکم. منظور اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است که خداوند دستور به ذبح ایشان داد و بعد بدا حاصل شد و گوسفندی قربانی شد. (شیخ صدوق در توحید ص ۳۳۶، ح ۱۱) البته ایشان این حدیث را غریب می شمارد.

دوم. قرار بوده اسماعیل کشته شود و بر اثر دعای امام صادق علیه السلام بدا حاصل شد و به مرگ طبیعی از دنیا رفت. (شیخ مفید در مسائل عکبریّه، ص ۱۰۰)

سوم. برای تقیه صادر شده. (پدر شیخ صدوق در الامامه و التبصره، ص ۱۵)

چهارم. چون فرزند بزرگ تر بود، مردم گمان می کردند خدا وی را به امامت انتخاب می کند، ولی با رحلت وی حکم خدا روشن شد. (روایت امام صادق علیه السلام، شیخ صدوق در توحید (۲)، سید مرتضی در الفصول المختاره (۳) و شیخ طوسی در الغیبه (۴))

۱- «أنهم عليهم السلام قالوا: مهما بدا لله في شيء فلا يبدو له في نقل نبي عن نبوته ولا إمام عن إمامته.» (الفصول المختاره، ص ۳۰۹)

۲- «و من ذلك قول الصادق عليه السلام: ما بدا لله بداء كما بدا له في إسماعيل ابني، يقول: ما ظهر لله أمر كما ظهر له في إسماعيل ابني إذ اخترمه قبلي ليعلم بذلك أنه ليس بإمام بعدى.» (توحيد الصدوق، ص ۳۳۶، ح ۱۰) البته شیخ صدوق در مورد حدیث ۱۰ و ۱۱ می فرماید: عندی نظر.

۳- «إنما كان الناس في حيوة إسماعيل يظنون أن أبا عبد الله عليه السلام ينص عليه لأنه أكبر أولاده، وبما كانوا يرونه من تعظيمه فلما مات إسماعيل رحمه الله زالت ظنونهم وعلموا أن الإمامه في غيره.» (الفصول المختاره، ص ۳۰۹)

۴- «فإن الناس كانوا يظنون في إسماعيل بن جعفر أنه الإمام بعد أبيه، فلما مات علموا بطلان ذلك و تحققوا إمامه موسی علیه السلام و هكذا كانوا يظنون إمامه محمد بن علی بعد أبيه فلما مات في حيوة أبيه علموا بطلان ما ظنوه.» (الغیبه للطوسی، ص

پنجم. زنده ماندن اسماعیل مشروط به این بود که مردم گمان نکنند ایشان امام است. لذا بدا در زنده ماندن ایشان حاصل شد؛ چون شیعیان چنین گمانی یافته بودند. (آیه الله صافی گلپایگانی در مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۱۱۵).

از مطالب بیان شده، معلوم می شود بدا در اسماعیل نیز مانند سید محمد بوده است و بر تغییر امامت دلالتی ندارد.

بخش ششم: اندیشمندان شیعه و فهرست نام امامان علیهم السلام

اشاره

این بخش دارای چهار فصل است. در فصل اول به این مطلب پرداخته می شود که اگر روایت های فهرست نام دوازده امام علیهم السلام صحیح و موجود بود، چرا شیعیان از آن آگاه نبودند و محدثان و مورخان امامیه به آن اشاره نکرده اند؟ در فصل دوم اعتقاد به دوازده امام در نزد امامیه قبل از نیمه قرن چهارم بررسی می شود و این که آیا شیخ صدوق در محصور بودن عدد ائمه علیهم السلام در دوازده نفر، شک داشته است؟ در فصل سوم به بررسی برخی روایات پرداخته می شود که بزرگان شیعه در کتاب های خویش آورده اند و به امامان بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد. در فصل چهارم نیز روایات مرحوم کلینی در کتاب کافی بررسی می شود تا روشن گردد آیا این احادیث دلالتی بر سیزده امام دارد؟ و در ادامه این فصل مطالبی درباره هبهالله کاتب و کتابش بیان می شود.

فصل اول. اشاره اندیشمندان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام

اشاره

در این فصل بیان می شود که روایت های فهرست نام دوازده امام علیهم السلام صحیح است و هر چند همه شیعیان از آن آگاه نبودند ولی محدّثان و مورّخان امامیه در قرن سوم به آن اشاره کرده اند؟

شبهه بیستم. اشاره نکردن محدّثان و مورّخان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام

متن کتاب

و اذا كانت روايات القائمه المسبقة بأسماء الأئمة الإثني عشر صحيحه و موجوده من قبل، فلماذا لم يعرفها الشيعة الإماميه الذين اختلفوا و احتاروا بعد وفاه

الإمام الحسن العسكري، و لم يشر إليها المحدثون أو المورّخون الإماميه في القرن الثالث الهجري؟ (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده می گوید اگر روایت های فهرست نام دوازده امام صحیح و موجود بود، چرا شیعیان از آن آگاه نبودند و پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام دچار اختلاف و سرگردانی شدند و محدّثان و مورّخان امامیه در قرن سوم به آن اشاره نکرده اند؟

پاسخ

نویسنده به دو مطلب اشاره می کند: یکی اختلاف مردم و دیگری نقل نکردن

۱- «اگر روایت های فهرست نام دوازده امام علیهم السلام، صحیح و موجود بود، چرا شیعیانی که بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام دچار اختلاف و سر در گمی شدند، از آن خبر نداشتند و محدّثان و مورّخان امامیه در قرن سوم هجری به آن اشاره ای نکردند؟» (الإمام المهدي حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص ۱۲۹)

در مورد مطلب اول چون اشکال تکراری است، پاسخ هم تکرار می شود. پیش تر گذشت که زیدیه این خرده گیری را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده اند و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین پاسخ آن را داده است، اما نویسنده مانند بسیاری از موارد دیگر بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه را مطرح می کند. شیخ صدوق، ابتدا جواب نقضی داده، می فرماید:

در پاسخ به ایشان می گوئیم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را جانشین خود ساخته و بعد از خود امام گردانیده و به وی تصریح فرموده و شخص وی را به مردم نموده و امر او را بیان و پخش کرده، پس چرا اکثر ائمه از وی روی گردانیده و دوری گزیدند تا کار به جایی رسید که آن حضرت از مدینه به یمن رفت و بر او گذشت آن چه گذشت؟ (۱)

آن گاه در جواب حلی می فرماید:

زیرا گاهی مردم از حق هر چند واضح است و از بیان هر چند مشروح

است، اعراض می کنند، چنان که از توحید روی بر تائیدند و به سوی الحاد روی کردند. (۲)

از این رو، به دلیل وجود خطر دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی بوده که امامان علیهم السلام فهرست نام امامان علیهم السلام را در اختیار همه قرار نداده اند. از سویی، کسی ادعا نکرده که چنین فهرست شهره آفاق بوده است. در حقیقت، چنین فهرست نزد امامان علیهم السلام بوده و برخی را نیز از آن آگاه کرده اند.

۱- «فقلنا لهم: إنکم تقولون: إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استخلف علیاً علیه السلام و جعله الامام بعده و نص علیه و أشار إليه و بین أمره و شهره، فما بال أكثر الأمة ذهبت عنه و تباعدت منه حتی خرج من المدینه إلى یمن (البقیع) و جرى علیه ما جرى.» (کمال الدین، ص ۶۸؛ کمال الدین، ص ۷۵)

۲- «فإن الناس قد یذهبون عن الحق و إن کان واضحاً و عن البیان و إن کان مشروحاً كما ذهبوا عن التوحید إلى التلحید» (کمال الدین، ص ۷۵)

افزون بر این، به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که برخی حقیقت را می دانسته اند، خلاف آن را تبلیغ می کرده اند و مردم را دچار حیرت و سر در گمی می کرده اند، مانند کسانی که فرقه واقفه (۱) یا اسماعیلیه را پدید آوردند. در واقع، دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی تقوا و فریب کار بوده، نه نبود دلیل واضح و روشن.

درباره مطلب دیگر که مورخان و محدثان قرن سوم، چنین روایتی نیاورده اند، پیش تر گذشت که بیشتر نوشته های آن دوران اینک در دست نیست. (۲) بنابراین، ادعای ایشان مستند علمی ندارد. افزون بر این، آن چه برجای مانده، خلاف ادعای ایشان را ثابت می کند و محدثان امامیه این روایت ها را آورده اند که متن برخی از این کتاب ها در پی می آید و در ابتدا از این که متن فراوانی از روایات پشت سر هم نقل می شود پوزش

۱- «فَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمَهْوَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَيْسَ مِنْ قَوْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَفِيهِمْ وَ جَحِدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعًا فِي الْأَمْوَالِ كَانَ عِنْدَ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيُّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ.» (الغيبه للطوسي، ص ۶۴)

۲- به طور مثال کتاب مسائل محمد بن فرج رخجی از اصحاب بزرگ امام کاظم، امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام اینک در دست نیست اما از روایات موجود در کتب اربعه می توان دریافت که در کتاب وی نام تمام امامان ذکر شده بود و در تعقیب نماز خوانده می شد. محمد بن فرج از امام جواد علیه السلام نقل می نماید: إِذَا انْصَرَفْتَ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ فَقُلْ رَضِيَتْ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَ بَعَلِيٍّ وَلِيًّا وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّجِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أُنِمَّ اللَّهُمَّ وَلِيَّتِكَ الْحُجَّجَةَ فَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ وَ امْدُدْ لَهُ فِي عُمُرِهِ وَ اجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ الْمُتَّصِرَ لِدِينِكَ وَ أَرِهِ مَا يُحِبُّ وَ تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَ تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَ أَشْفِ بِهِ صُدُورَنَا وَ صُدُورَ قَوْمِ مُؤْمِنِينَ. (من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۲۷ ح ۹۶۰) محمد بن فرج رخجی: روی عن أبي الحسن موسى عليه السلام. له كتاب مسائل. (رجال النجاشي، ص ۳۷۱، ش ۱۰۱۴) مجلسی اول می گوید: مروی است از محمد بن فرج ثقة عدل و ظاهرا از کتاب او برداشته باشد، بنابر آن که خود در اول کتاب ذکر کرده است. (لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۱۵۵)

می طلبم؛ زیرا برای اثبات وجود چنین احادیثی در کتاب های متقدم چاره ای جز ذکر عین متن آن ها به نظر نرسید:

۱. الأصول الستة عشر، أصل أبي سعيد عباد العصفري (۱) من الأصول الأوليه للشيعة، در گذشته ۲۵۰ قمری (ص ۱۳۹):

عَبَادٌ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ؛ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَيُقَدِّسُونَهُ، وَ هُمْ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. (۲)

۲. الأصول الستة عشر، أصل أبي سعيد عباد العصفري (ص ۱۳۹):

عَبَادٌ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مِنْ وُلْدِي أَحَدَ عَشَرَ نَقِيبًا نَجَبًا مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا. (۳)

۱- بعضی گمان کرده اند که عباد از اهل تسنن است. برای روشن شدن اشتباه بودن این پندار، کلام مرحوم آقای خوئی در پی می آید: «أقول:... إن الشيخ ذكر أنه عامي، إلا أن جمعاً من العامة قالوا: إنه كان رافضياً وصرح بعضهم بأنه كان صدوقاً، ولا يبعد أنه كان يتقى، فيظهر أنه من العامة، ولعلَّ الشيخ لم يطلع على باطنه! فقال: إنَّه عامي. قال المحدث النوري في خاتمه المستدرک، الفائده الثانيه، في شرح حال الكتب ومؤلفيها: «وأما كتاب أبي سعيد عباد العصفري وهو بعينه عباد بن يعقوب الرواجني، ففيه تسعة عشر حديثاً، كلها نقيه، داله على تشييعه، بل تعصبه فيه، كالنص على الأئمة الاثني عشر «إلى آخر ما ذكره.» (معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۲۳۷)

۲- «ابو حمزه گوید: شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و یازده فرزند او علیهم السلام را از نور عظمت خود آفرید و سپس ایشان را به صورت اشباح (کالبد و سیاهی که از دور نمایان است) در پرتو نور خود به پاداشت، او را عبادت می کردند. پیش از آفرینش مخلوق، خدا را تسبیح و تقدیس می نمودند ایشان ائمه علیهم السلام از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند.»

۳- امام باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از فرزندان من یازده نفرند که نقیب (شناسنده و سرپرست)، نجیب (اصیل و خوش گوهر)، محدث و مفهّم هستند. آخرین آنان قائم به حق است که زمین را از عدالت پر می کند، چنان که از ستم پر شده است.»

۳. الأصول الستة عشر، أصل أبي سعيد عباد العصفري (ص ۱۳۹):

عَبَّادٌ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ ثَمَابٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِمْ: نُجُومٌ فِي السَّمَاءِ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَ نُجُومُ السَّمَاءِ أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ مَا يَكْرَهُونَ، وَنُجُومٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مِنْ وُلْدِي أَحَدَ عَشَرَ نَجْمًا أَمَانٌ فِي الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَتْ نُجُومُ أَهْلِ بَيْتِي مِنَ الْأَرْضِ أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا يَكْرَهُونَ. (۱)

۴. الأصول الستة عشر، أصل أبي سعيد عباد العصفري (ص ۱۴۰):

عَبَّادٌ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي الْحَارِثِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ أَعْنِي أَوْتَادَهَا [وَجِبَالَهَا، وَقَدْ وَتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا]. (۲)

۵. مختصر إثبات الرجعه، أبو محمد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری، (در گذشته ۲۶۰ قمری) تحقیق سید باسم موسوی (۳) مجله تراثنا، مؤسسه آل البيت،

۱- امام باقر از پدران‌شان علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می فرماید که فرمود: «ستارگانی در آسمان موجب امنیت اهل آسمان هستند و وقتی ستارگان آسمان از بین بروند آن چه اهل آسمان آن را نمی پسندند به سراغ آن ها می آید و ستارگانی از اهل بیت من از فرزندانم، یازده ستاره موجب امنیت اهل زمین در زمین هستند از این که زمین به اهلش میل کند (مضطرب شود).»

۲- امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می فرماید: «من و یازده تن از فرزندانم و تو ای علی بند و قفل زمین هستیم، یعنی میخ ها و کوه های زمین. و فرمود: خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد، چون یازده فرزندم از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.»

۳- سند کتاب مختصر اثبات الرجعه: محقق این کتاب، سید باسم موسوی کتاب را از روی نسخه ای که در کتاب خانه امام رضا علیه السلام (رقم ۷۴۴۲) موجود است آورده و می نویسد این نسخه را ابن زین العابدین محمد بن حسین ارموی در سال ۱۳۵۰ قمری از روی نسخه صاحب وسائل الشیعه شیخ محمد بن حسن حر عاملی (در گذشته ۱۱۰۴) نوشته است که خط خود شیخ حرّ بر روی آن بوده است و شیخ حر خود نوشته است که با اصل کتاب اثبات الرجعه مقابله شده است. (مجله تراثنا، ش ۱۵، ص ۱۹۵) به گفته شیخ آقا بزرگ تهرانی: نسخه ای از این کتاب در سال ۱۰۸۵ نوشته شده که در اختیار شیخ حرّ عاملی قرار داشته و آقا بزرگ آن را در دست شیخ محمد سماوی دیده است. (الذریعهالی تصانیف الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۰۲، ش ۲۵۷۴) مرحوم نجاشی در کتاب رجال و شیخ طوسی در کتاب فهرست در شرح حال فضل بن شاذان، کتاب اثبات الرجعه را در میان کتاب های وی نام برده اند و طریق خود را به آن بیان کرده اند. یکی از طریق های شیخ طوسی به کتاب فضل: «أبو عبد الله المفید رحمه الله عن محمد بن علی بن الحسين بن بابويه عن محمد بن الحسن عن أحمد بن إدريس عن علی بن محمد بن قتیبه عنه» صحیح است. هر چند آیت الله خوئی علی بن محمد بن قتیبه را توثیق نکرده است، اما بنا به دلیل هایی که آیت

الله شیبیری زنجانی در بحث نکاح بیان کردند، ثقه بودن وی ثابت است. مرحوم صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام (ج ۱، باب ۳۵، ما کتب الرضا علیه السلام للمأمون فی محض الاسلام و شرائع الدین) پس از آن که روایت مفصلی را — که در آن مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام درخواست می کند که برایش محض اسلام را بنویسند و امام علیه السلام نیز پاسخ می دهند — به دو طریق مختلف که از لحاظ متنی نیز مقداری با یکدیگر اختلاف دارند، نقل می کند، آن گاه می گوید: و حدیث عبدالواحد بن محمد بن عبدوس — رضی الله عنه — عندی اصح و لا قوه الا بالله» و در سند روایت عبدالواحد نیز «علی بن محمد بن قتیبه» وجود دارد. بنابراین با توجه به این کلام مرحوم صدوق و با توجه به این که صدوق رحمه الله اصاله العداله ای نیست و در امر توثیق افراد نیز همانند استاد خودش ابن ولید بسیار سخت گیر است، می توانیم «علی بن محمد بن قتیبه» را مورد اعتماد بدانیم. (کتاب النکاح زنجانی، ج ۸، ص ۲۵۵۴) همچنین در پاورقی آمده است: به نظر استاد — مد ظله — «ابن قتیبه» ثقه و مورد اعتماد است به دو دلیل: ۱. راوی کتاب او «احمد بن ادريس» است و در غیبه طوسی در اسناد بسیاری از «ابن قتیبه» روایت می کند. احمد بن ادريس از اجلاء ثقات می باشد و اکثار روایت اجلاء از شخص دلیل وثاقت او می باشد؛ ۲. شیخ صدوق در اول فقیه فرموده است که فقط روایاتی را می آورد که آن ها را حجت بین خود و خدای خود می داند و حکم به صحت آن ها می کند و از ابن قتیبه روایات چندی در فقیه آورده است. (کتاب النکاح زنجانی، ج ۱۵، ص ۵۰۷۵، پاورقی) پس کتاب اثبات الرجعه فضل بن شاذان با سند صحیح در دست شیخ طوسی بوده است. شیخ حرّ در خاتمه کتاب وسائل نیز طریق های خود به شهید ثانی و بعد طریق های شهید ثانی به شیخ طوسی را نقل کرده است. (نک: وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۱۶۷، الفائده الخامسه [مشيخه المؤلف الحر العاملي]) بنابراین کتاب اثبات الرجعه با سند صحیح در اختیار شیخ حرّ قرار داشته است. کتاب مختصر اثبات الرجعه حاضر نیز از روی نسخه شیخ حرّ که با اصل کتاب اثبات الرجعه مقابله شده به چاپ رسیده است. برای اطلاع بیشتر، نک: مقاله نگارنده با نام «آیا در کتب شیعه روایات صحیح السند تاریخی مبنی بر ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وجود دارد؟»، در مجموعه مقالات پاسخ به پرسش های کلامی، تاریخی و فقهی، نشر مشعر، ۱۳۹۳.

حدَّثنا محمد بن إسماعيل بن بزيع رضى الله عنه، قال: حدَّثنا حماد بن عيسى، قال: حدَّثنا إبراهيم بن عمر اليماني، قال: حدَّثنا أبان بن أبي عياش، قال: حدَّثنا سليم بن قيس الهلالي، قال: قلت لأُمير المؤمنين عليه السلام: إنِّي سمعت سلمان و المقداد و أبي ذر شيئاً من تفسير القرآن و الأحاديث عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم غير ما فى أيدى الناس... فقال على عليه السلام: قد سئلت فافهم الجواب... فقلت له ذات يوم: بأبى أنت و أمى يا رسول الله إنَّك منذ دعوت لى الله بما دعوت لم أنس شيئاً و لم يفتنى شئ ممَّا علّمتنى و كلَّ ما علّمتنى كتبته، أتتخوف على النسيان؟ فقال: يا أخى، لست أتخوف عليك النسيان و لا الجهل و إنِّي أحبُّ أن أدعو لك و قد أخبرنى الله تعالى أنَّه قد أخلفنى فيك و فى شركائك الذين قرن الله طاعتهم بطاعته و طاعتى قلت: من هم يا رسول الله؟ قال: الذين هم الأوصياء من بعدى، قلت: سمهم لى يا رسول الله؟ قال: أنت يا على أولهم، ثم ابنى هذا و وضع يده على رأس الحسن ثم ابنى هذا و وضع يده على رأس الحسين ثم سميك على ابنة زين العابدين، و سيولد فى زمانك يا أخى فأقرئه منى السلام، ثم أبنة محمد الباقر، باقر علمى و خازن وحى الله تعالى، ثم ابنة جعفر الصادق، ثم ابنة موسى الكاظم، ثم ابنة على الرضا، ثم ابنة محمد التقى، ثم ابنة على النقى، ثم ابنة الحسن الزكى، ثم ابنة الحجة القائم، خاتم أوصيائى و خلفائى، و المنتقم من أعدائى، الذى يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. ثم قال أمير المؤمنين عليه السلام: و الله إنِّي لأعرف جميع من يبايعه بين الركن و المقام و أعرف أسماء أنصاره و أعرف قبائلهم. (۱)

۱- سليم بن قيس هلالی گفت: به امیرمؤمنان علیه السلام عرض کردم: من از سلمان و مقداد و ابوذر چیزهایی از تفسیر قرآن و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم غیر آن چه در دست مردم است.... حضرت علی علیه السلام فرمود: پرسیدی پس جواب آن را دقت کن و یاد گیر...! روزی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت، ای رسول خدا! از آن زمانی که از خدا برایم خواستی آن چه را خواستی، چیزی را فراموش نکرده ام و چیزی از آن چه به من تعلیم فرموده ای، از من فوت نشده است و هر چه به من یاد دادی، نوشته ام. آیا از فراموش کردن بر من بیمناکی؟ فرمود: برادرم! از فراموشی و ندانستن بر تو بیمناک نیستم و دوست دارم برای دعا کنم و خداوند به من خبر داده که جانشین مرا در تو و شریکانت قرار داده؛ کسانی که خداوند اطاعت آن ها را به اطاعت خویش و اطاعت من نزدیک کرده است. عرض کردم: ایشان کیانند ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟ فرمود: کسانی که اوصیای من بعد از من هستند. عرض کردم: ای رسول خدا! نامشان را برای من بیان فرما! فرمود: تو یا علی اول آن ها هستی، سپس این فرزندانم و دست مبارکش را بر سر حسن نهاد، سپس این فرزندانم و دست بر سر حسین نهاد، سپس هم نامت علی فرزند او زین العابدین است و در زمان تو ای برادرم به دنیا خواهد آمد، پس سلام مرا به او برسان! سپس فرزندش محمد باقر شکافنده علم من و گنجینه وحی خداوند تعالی، سپس فرزندش جعفر صادق سپس فرزندش موسی کاظم، سپس فرزندش علی رضا، سپس فرزندش محمد تقی، سپس فرزندش علی نقی، سپس فرزندش حجت قائم خاتم اوصیا و جانشینان من و منتقم از دشمنان من؛ کسی که زمین را از قسط و عدل پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است. سپس امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! من می شناسم آنان که میان رکن و مقام با او بیعت کنند و نام یارانش را می دانم و قبیلہ های ایشان را می شناسم.

۶. مختصر إثبات الرجعه، مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۶، حدیث دوم:

حدَّثنا محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عيسى، عن أبي شعبه الحلبي، (۱) عن أبي عبد الله، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن عمّه الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام، قال: سئلت جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن الأئمة بعده، فقال صلى الله عليه وآله وسلم: الأئمة بعدى عدد نقباء بني إسرائيل اثنا عشر أعطاهم الله علمي وفهمي، و أنت منهم يا حسن، فقلت: يا رسول الله، فمتي يخرج قائمنا أهل البيت؟ قال: يا حسن، مثله مثل الساعة، أخفى الله علمها على أهل السماوات والأرض، لا تأتي إلا بغته. (۲)

۷. مختصر إثبات الرجعه، مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۷، حدیث چهارم:

۱- راوی از حلبی چنان که شیخ حرّ نیز متذکر شده، حماد بن عثمان است نه حماد بن عیسی همچین منظور از حلبی نیز عبید الله بن علی است.

۲- امام حسن علیه السلام فرمود: «از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره امامان پس از او پرسیدم. فرمود: امامان بعد از من به تعداد نقیبان بنی اسرائیل دوازده نفرند. خدا علم و فهم مرا به آنان عطا فرموده و تو ای حسن! از ایشان هستی. عرض کردم: ای رسول خدا! چه زمانی قائم ما اهل بیت خروج می کند؟ فرمود: ای حسن! حکایت او حکایت قیامت است. خداوند علم آن را بر اهل آسمان ها و زمین مخفی کرده است و نیاید مگر ناگهانی.»

حدَّثنا صفوان بن يحيى، قال: حدَّثنا أبو أيوب إبراهيم بن زياد الخزاز، قال: حدَّثنا أبو حمزه الثمالي، عن أبي خالد الكابلي، قال: دخلت على مولاى على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليهم السلام فرأيت فى يده صحيفه كان ينظر إليها و يبكى بكاءً شديداً، قلت: فداك أبى و أمى يا ابن رسول الله، ما هذه الصحيفه؟ قال: هذه نسخه اللوح الذى أهداه الله تعالى إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، كان فيه اسم الله تعالى و رسوله و أمير المؤمنين و عمى الحسن بن على و أبى عليهم السلام و اسمى و اسم ابنى محمد الباقر و ابنه جعفر الصادق و ابنه موسى الكاظم و ابنه على الرضا عليهم السلام و ابنه محمد التقى و ابنه على النقى و ابنه الحسن الزكى و ابنه الحجة القائم بأمر الله، المنتقم من أعداء الله، الذى يغيب غيبه طويله ثم يظهر فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. (۱)

۸. مختصر إثبات الرجعه، مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۷، حديث پنجم:

حدَّثنا فضاله بن أيوب رضى الله عنه، قال: حدَّثنا أبان بن عثمان، قال: حدَّثنا محمد بن مسلم، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لعلى بن أبى طالب عليه السلام: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أنت يا على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم على بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم جعفر بن محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم موسى بن جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم على بن موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم على بن محمد أولى بالمؤمنين من

۱- ابو خالد كابللى گوید: محضر مولایم امام سجاد علیه السلام رسیدم و نوشته ای در دست ایشان دیدم که به آن می نگریست و به شدت می گریست. عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت ای فرزند رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم این نوشته چیست؟ فرمود: این نسخه لوحی است که خداوند به رسول صلى الله عليه و آله و سلم خدا هدیه کرد. در آن نام خداوند و پیامبرش آمده و امیرمؤمنان و عمویم حسن بن على و پدرم عليهم السلام و اسمم و اسم پسرم محمد باقر و پسرش جعفر صادق و پسرش موسى کاظم و پسرش على رضا و پسرش محمد تقى و پسرش على نقى و پسرش حسن زكى و پسرش حجت قائم به امر خدا، منتقم از دشمنان خدا؛ كسى كه غيبت طولانى مى كند، سپس ظهور مى كند و زمین را از قسط و عدل پر مى كند، همان گونه كه از ظلم و ستم پر شده است.

أن يقتل بليله واحده: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: يا بُنَيَّ إِنَّكَ ستساق إلى العراق، تنزل في أرض يقال لها: عموراً و كربلاً، و إِنَّكَ تستشهد بها و تستشهد معك جماعه و قد قرب ما عهد إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، و إني راحل إليه غداً، فمن أحب منكم الانصراف فلينصرف في هذه الليله فإني قد أذنت له و هو مني في حل و أكد فيما قاله تأكيداً بليغاً فلم يرضوا و قالوا: و الله ما نفارقك أبداً حتى نرد موردك. فلما رأى ذلك قال: فأبشروا بالجنه، فوالله إنما نمكث ما شاء الله تعالى بعد ما يجرى علينا، ثم يخرجنا الله و إياكم حين يظهر قائمنا عجل الله تعالى فرجه الشريف فينتقم من الظالمين و أنا و أنتم شاهدهم و عليهم السلاسل و الأغلال و أنواع العذاب و النكال. فقليل له: من قائمكم يا ابن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابني محمد بن علي الباقر و هو الحججه بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي ابني و هو الذي يغيب مده طويله ثم يظهر و يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. (۱)

۱۱. مختصر إثبات الرجعه، مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۹، حديث هشتم:

حدّثنا صفوان بن يحيى رضی الله عنه، قال: حدّثنا إبراهيم بن زياد، عن أبي حمزه

۱- امام باقر عليه السلام فرمود: امام حسين عليه السلام يك شب قبل از شهادتش به يارانش فرمود: همانا پیامبر صلی الله عليه و آله و سلم فرمود: ای پسر من تو به عراق روانه خواهی شد، در سرزمینی به نام عمور و کربلا فرود می آیی و در آن به شهادت خواهی رسید و گروهی با تو به شهادت خواهند رسید و آن چه رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم با من عهد کرد، قطعاً نزدیک شد و من فردا به سوی او سفر می کنم. پس هر کس از شما که دوست دارد برگردد، پس امشب برگردد. من به او اجازه دادم و او را حلال کردم و این مطلب را فراوان تأکید کرد. پس یاران راضی نشدند و گفتند: به خدا سوگند از تو جدا نمی شویم تا به جایی که می روی برویم. وقتی امام چنین دید، فرمود: بهشت بر شما بشارت باد! پس به خدا سوگند بعد از آن چه بر سر ما می آید، تنها هر قدر خدای تعالی بخواهد درنگ می کنیم. سپس خداوند ما و شما را در زمان ظهور قائم ما خارج می کند، بعد از ظالمان انتقام می گیرد و من و شما آن ها را می بینیم، در حالی که در غل و زنجیر و انواع عذاب و شکنجه هستند. به ایشان گفته شد: ای پسر پیامبر قائم شما کیست؟ فرمود: نسل هفتم از فرزندم محمد باقر پسر علی و او حجت پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر است و او کسی است که مدتی طولانی غیبت می کند، سپس ظهور می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شد.

الثمالي، عن أبي خالد الكابلي، قال: دخلت على سيدي علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام، فقلت: يا ابن رسول الله، أخبرني بالذين فرض الله طاعتهم و مودتهم و أوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم . فقال: يا كابلي، إن أولى الأمر الذين جعلهم الله عزّوجلّ أئمة الناس و أوجب عليهم طاعتهم: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ثم الحسن عمي، ثم الحسين أبي، ثم انتهى الأمر إلينا، و سكت. فقلت له: يا سيدي، روى لنا عن أمير المؤمنين عليه السلام أن الأرض لا تخلوا من حجه لله تعالى على عباده، فمن الحجه و الإمام بعدك؟ قال: ابني محمد و اسمه في صحف الأولين: باقر، يقر العلم بقرأ و هو الحجه و الإمام بعدى، و من بعد محمد ابنه جعفر و اسمه عند أهل السماء: الصادق. قلت: يا سيدي، فكيف صار اسمه (الصادق) و كلّمك صادقون؟ قال: حدّثني (أبي) عن أبيه، عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، قال: إذا ولد ابني جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب فسّمّوه الصادق، فإن الخامس من ولده الذي اسمه جعفر يدعى الإمامه اجترأ على الله جلّ جلاله و كذباً عليه، فهو عند الله (جعفر الكذاب)، المفترى على الله تعالى و المدّعى ما ليس له بأهل، المخالف لأبيه و الحاسد لأخيه و ذلك الذي يروم كشف ستر الله عزّوجلّ عند غيبه ولى الله عجل الله تعالى فرجه الشريف . ثم بكى علي بن الحسين عليه السلام بكاءً شديداً ثم قال: كأتني بجعفر الكذاب و قد حمل طاغية زمانه على تفتيش أمر ولى الله و المغيب في حفظ الله و التوكيل بحرم أبيه، جهلاً منه برتبته و حرصاً على قتله إن ظفر به و طمعاً في ميراث أخيه، حتى يأخذه بغير حق. (۱)

۱- ابو خالد كابلي گوید: به حضور آقايم علي بن الحسين زين العابدين عليهما السلام شرف ياب شدم و گفتم: يا ابن رسول الله! کسانی که خدای تعالی اطاعت و دوستی شان را واجب ساخته و اقتدای به آنان را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واجب گردانیده، چه کسانی هستند؟ فرمود: ای کابلی! اولی الامری که خدای تعالی آنان را امامان مردم قرار داده و اطاعتشان را بر آن ها واجب ساخته، عبارتند از: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، سپس حسن عمویم، سپس حسین پدرم، سپس امر به ما می انجامد و بعد سخنی نفرمود. گفتم ای سرورم! از امیرمؤمنان علی علیه السلام برای ما روایت شده که زمین از حجّت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی ماند. پس حجّت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندانم محمد و نام او در کتاب های آسمانی گذشته باقر است، علم را موشکافانه می شکافد و او حجّت و امام پس از من است و پس از محمد فرزندان جعفر است و اسم او نزد اهل آسمان صادق است. گفتم: ای سرورم! چرا نام او صادق شد، در حالی که همه شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرموده است: آن گاه که فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد، نامش را صادق بگذارید؛ زیرا پنجمین از سلاله او که نامش جعفر است، از خدای جلّ جلاله نمی ترسد و بر او دروغ می بندد و ادّعی امامت می کند و او نزد خدا جعفر کذاب و بهتان گوی بر خدای تعالی است و مدّعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود است. او کسی است که می خواهد در هنگام غیبت ولی خدا پوشش الهی را بردارد. سپس علی بن حسین علیها السلام به شدت گریست. سپس فرمود: گویا جعفر کذاب را می بینم که طاغوت زمانش را وادار می کند تا در امر ولی الله و غایب در حفظ الهی و موکل بر حرم پدرش تفتیش کند؛ به دلیل جهلی که بر مقام او دارد و حرصی که بر قتل او دارد، اگر به او دست یابد و طمع می که به میراث برادرش دارد تا آن را به ناحق غضب کند.

۱۲. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۲، ص ۳۳۲ (درگذشته ۲۷۴ قمری):

عَنْهُ (أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ) عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هَيْشَمِ الْجَعْفَرِيِّ رَفَعَ الْحَدِيثَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ وَمَعَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ شَيْهًا بِسَلَامِهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جِئْتُ أَسْأَلُكَ فَقَالَ سَأَلَ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَتَيْنَ تَكُونُ رُوحُهُ وَعَنِ الْمَوْلُودِ الَّذِي يُشَبِّهُ أَبَاهُ كَيْفَ يَكُونُ وَعَنِ الذُّكْرِ وَالنَّسِيَانِ كَيْفَ يَكُونَانِ قَالَ فَنَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... أَمَّا الذُّكْرُ وَالنَّسِيَانُ فَإِنَّ الْقَلْبَ فِي حَقٍّ وَالْحَقُّ مُطَبَّقٌ عَلَيْهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَذْكَرَ الْقَلْبَ سَقَطَ الطَّبَقُ فَذَكَرَ فَقَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخِيَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ حَقًّا حَقًّا وَلَمْ أَزَلْ أَقُولُهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ وَصِيَّكَ حَتَّى أَتَى عَلِيَّ آخِرِهِمْ فَقَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ كَانَ الرَّجُلُ قَالَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (۱)

۱- امام صادق علیه السلام (در اصل امام محمد تقی علیه السلام) فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام همراه حسن بن علی علیهما السلام داخل مسجد شد. آن گاه مردی وارد شد و به امیرمؤمنان علیه السلام سلام کرد. حضرت مانند سلامش، جوابش را فرمود. آن گاه عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آمده ام از شما سؤالی بپرسم. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: بپرس! او گفت: به من بگو وقتی انسان می خوابد، روحش کجا می رود؟ و چگونه می شود که بچه شبیه پدرش می شود و فراموشی و یاد آوردن چگونه اتفاق می افتد؟ امیرمؤمنان علیه السلام به امام حسن علیه السلام نگاه کرد و فرمود: جوابش را بگو! امام حسن علیه السلام فرمود: ... و اما یادآوری و فراموشی به این دلیل است که قلب در حقی است و آن حق پوشیده است، پس وقتی که خداوند اراده کند که قلب به یاد آورد، آن پوشش را برمی دارد، بعد به یاد می آورد. پس آن مرد گفت: گواهی می دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست و تنهاست و شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول اوست و گواهی می دهم که پدر تو امیرمؤمنان علیه السلام وصی محمد است به حق، به حق و همواره آن را می گویم و گواهی می دهم که تو وصی او هستی. یکایک امامان را تا آخرینشان نام برد. پس گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم آن مرد که بود؟ فرمود: خضر علیه السلام بود.

هر چند عددی در این عبارت نیامده، عبارت «حتی اُتی علی آخرهم» نشان می‌دهد تعداد محدود و محصور بوده است و در غیر این صورت، «آخر» معنا ندارد. از این رو، نمی‌توان ادعا کرد که شیعه در ابتدا شمار امامان علیهم السلام را محدود نمی‌دانسته و بنابر مدارک، شمار امامان روشن بوده است.

افزون بر این، بسیاری از بزرگان شیعه حدیث یادشده را با سندهای گوناگون از احمد بن محمد بن خالد برقی شنیده و نقل کرده‌اند، نه آن که از کتابش دیده باشند تا گفته شود این عبارت در کتاب او نیست و نام یکایک امامان علیهم السلام در همه آن‌ها آمده است و نشان می‌دهد برقی نام همه امامان علیهم السلام را می‌دانسته است و برای محدثان نقل می‌نموده و اگر در این جا عبارت «حتی اُتی علی آخرهم» آورده، به این معنا نیست که تعداد و نام آنان را نمی‌دانسته، بلکه برای اختصار بوده؛ زیرا باب درباره علت پدیده‌های مختلف است، نه اعتقادات و امامت. از این رو، ممکن است ایشان در باب ویژه امامت، این روایت را به گونه کامل آورده باشد؛ زیرا بخش گسترده‌ای از کتاب محاسن از بین رفته است.

برخی از نویسندگان بزرگ شیعه که این حدیث را از ایشان نقل کرده‌اند، از این شمارند: ثقه‌الاسلام کلینی در کافی (ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱)، کاتب نعمانی در کتاب الغیبه (ص ۶۶، ح ۲، باب ۴)، شیخ صدوق در کمال الدین (ص ۳۱۳، ح ۱، باب امام حسن

مجتبی) و علل الشرایع (ج ۱، ص ۹۶، ح ۶) و عیون اخبار الرضا علیه السلام (ج ۲، ص ۶۷، ح ۳۵).

همچنین شیخ طوسی در الغیبه از طریق ثقه‌الاسلام کلینی و طبری در دلائل الإمامه از طریق شیخ صدوق این روایت را با ذکر نام همه امامان علیهم السلام آورده اند.

۱۳. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، (در گذشته ۲۹۰ قمری) ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۱۵:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ حَرِيْشٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَنْ سُورَةِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». فَقَالَ: وَنِلِكَ سَأَلْتَ عَنْ عَظِيمِ إِيَّاكَ وَ السُّؤَالَ عَنْ مِثْلِ هَذَا. فَقَامَ الرَّجُلُ قَالَ فَأَتَيْتُهُ يَوْمًا فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ نُورٌ عِنْدَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ لَا يُرِيدُونَ حَاجَةً مِنَ السَّمَاءِ وَ لَا مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا ذَكَرُوهَا لِذَلِكَ النُّورِ فَاتَاهُمْ بِهَا فَإِنَّ مِمَّا ذَكَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَوَائِجِ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْمًا «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» فَاشْهَدَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَيَاتٍ شَهِيدًا فَيَاكَ أَنْ تَقُولَ إِنَّهُ مَيِّتٌ وَ اللَّهُ لَيَأْتِيَنَّكَ فَاتَّقِ اللَّهَ إِذَا حَيَاءَكَ الشَّيْطَانُ غَيْرَ مُتَمَثِّلٍ بِهِ فَعَجَبَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ أَوْ فَقَالَ إِنْ جَاءَنِي وَ اللَّهُ أَطْعَمَهُ وَ خَرَجْتُ مِمَّا أَنَا فِيهِ قَالَ فَذَكَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِذَلِكَ النُّورِ فَعَرَجَ إِلَى أَرْوَاحِ النَّبِيِّينَ فَإِذَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَدْ أَلْبَسَ وَجْهَهُ ذَلِكَ النُّورَ وَ أَتَى وَ هُوَ يَقُولُ: يَا أَبَا بَكْرٍ آمِنْ بَعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ بِأَخِي عَشْرَ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِنَّهُمْ مِثْلِي إِلَّا النَّبُوَّةَ وَ تَبَّ إِلَى اللَّهِ بِرَدِّ مَا فِي يَدَيْكَ إِلَيْهِمْ فَإِنَّهُ لَا حَقَّ لَكَ فِيهِ. (۱)

۱- حسن بن عباس از حضرت جواد علیه السلام نقل می کند، فرمود: شخصی از خویشاوندان امام صادق علیه السلام از آن جناب درباره سوره (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) پرسید. فرمود: سؤال بزرگی کردی، از چنین سؤال هایی بپرهیز! آن مرد برخاست [و رفت]. یک روز من خدمت ایشان رسیدم و رو به ایشان کردم و پرسیدم: فرمود: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) نوری است در نزد انبیا و اوصیا که هر نیازی از آسمان یا زمین داشته باشند به آن نور می گویند و آن برآورده می کند. از جمله مطالبی که امیرمؤمنان به این نور مراجعه کرد، آن بود که روزی به ابوبکر فرمود: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ) «گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند؛ آنان زنده اند در نزد پروردگارشان». من گواهی می دهم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلہ و سلم شهید از دنیا رفته است. مبدا بگویی مرده است! به خدا قسم او را برای تو حاضر می کنم! از خدا بترس وقتی شیطان پیش تو آید بی این که به شکل خود درآید. ابوبکر از این سخن تعجب کرد و یا گفت اگر پیامبر را بیاوری، به خدا قسم از او اطاعت می کنم و دست از خلافت برمی دارم. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان به آن نور فرمود. او به جانب ارواح پیامبران علیهم السلام عروج کرد، ناگاه حضرت محمد صلی الله علیه و آلہ و سلم که صورتش غرق در آن نور بود، حاضر شد و در حالی که می آمد، می فرمود: ای ابوبکر! به علی و یازده فرزندش ایمان بیاور! آنان مانند من هستند به جز در نبوت و توبه کن و برگرد به سوی خدا با برگرداندن آن چه در اختیار گرفته ای به آنان؛ زیرا قطعاً تو را حقی در آن مقام نیست.

۱۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۵:

خَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَيَمَاعَةَ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِبَاطِهِ [رِبَاطِ] عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْإِثْنَا عَشَرَ الْأَيَّامَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٍ وَ وُلْدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٍ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمَا الْوَالِدَانِ. (۱)

بنابراین روایت که مرحوم کلینی نیز در کافی (۲) آورده، منظور از «محدث» امامان علیهم السلام هستند و عدد دوازده که برای محدثان نقل شده، گویای شمار امامان است. دلیل دیگر، روایتی است که نویسنده بصائر پس از این روایت می آورد (۳) که نشان دهنده محدث بودن جانشینان امیرمؤمنان علیه السلام است.

خَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ وَ غَيْرِهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى زُرَّارَةَ أَعْلِمَ الْحَكَمَ بْنَ عُيَيْنَةَ أَنَّ أَوْصِيَاءَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ.

البته در نقل کافی (۴) به جای نام امیرمؤمنان علیه السلام نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است. مرحوم کلینی (۵) روایت دیگری از مرحوم صفار آورده که گویای همین حقیقت است:

۱- زراره گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: دوازده امام از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم همه محدث هستند، از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان علی علیه السلام پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام هر دو پدر هستند.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۷ و ۱۴.

۳- بصائر الدرجات، ص ۳۲۰، ح ۷.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۱.

۵- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۳.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْأَئِمَّةُ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ مُفَهِّمُونَ مُحَدِّثُونَ.

۱۵. بصائر الدرجات، ص ۳۱۹، ح ۲:

حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِمَنْزِلِهِ مَكَّةَ قَالَ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدِّثًا قَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ وَ اللَّهُ لَسَمِعْتُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَحَلَفَهُ مَرَّةً وَ اثْنَتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعْتُ قَالَ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ كَذَا سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ. (۱)

۱۶. بصائر الدرجات، ص ۳۲۰، ح ۴:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اثْنَا عَشَرَ مُحَدِّثًا فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ كَانَ أَخَا عَلِيِّ لِأُمِّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ كَانَ مُحَدِّثًا كَالْمُنْكَرِ لِذَلِكَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهُ إِنْ ابْنِ أُمَّكَ بَعْدَ وَ قَدْ كَانَ يَعْرِفُ ذَلِكَ قَالَ فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ سَكَتَ الرَّجُلُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ هِيَ الَّتِي هَلَكَ فِيهَا أَبُو الْخَطَّابِ لَمْ يَدْرِ تَأْوِيلَ الْمُحَدِّثِ وَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. (۲)

۱۷. بصائر الدرجات، ص ۳۷۲، ح ۱۶:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ يَسَارٍ حَدَّثَنِي

۱- محمد بن عمران گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم، می فرمود: ما دوازده نفر محدث هستیم. ابوبصیر به او گفت: به خداوند سوگند من هم از آن جناب شنیدم، گفت: یکی و دو بار او را قسم داد که شنیدی. گفت: پس ابوبصیر گفت: همچنین شنیدم حضرت باقر علیه السلام می فرمود.

۲- حمران از ابوجعفر علیه السلام نقل کرد که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دوازده نفر از خانواده من محدث هستند. عبدالله بن زید که برادر مادری علی (امام سجاد علیه السلام) بود، عرض کرد: سبحان الله محدث هستند؛ مانند کسی که منکر این مطلب باشد. حضرت ابوجعفر علیه السلام به او روی گرداند و فرمود: به خدا قسم! بدان که پسر مادرت هنوز [دارای این مقام است] و این مطلب را می دانست. گفت: وقتی این سخن را فرمود آن مرد ساکت شد. ابوجعفر علیه السلام فرمود: این همان مطلبی بود که ابو الخطاب را به هلاکت رسانید؛ چون حقیقت و باطن محدث و پیامبر را نفهمید.

عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ سُلَيْمِ الشَّامِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنِّي وَ أَوْصِيَائِي مِنْ وُلْدِي مَهْدِيُونَ كُلُّنَا مُحَدَّثُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ ابْنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ وَ عَلِيُّ يَوْمَئِذٍ رَضِيْعٌ ثُمَّ ثَمَانِيَّةٌ مِنْ بَعْدِهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ وَ هُمْ الَّذِينَ أَقْسَمَ اللَّهُ بِهِمْ فَقَالَ وَ الْوَالِدِ وَ مَا وَ لَدَ أَمَّا الْوَالِدُ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ مَا وَ لَدَ يَعْنِي هَؤُلَاءِ الْأَوْصِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . (۱)

۱۸. بصائر الدرجات، ص ۴۰۴، ح ۴:

وَ عَنْهُ (الحسن بن احمد) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ «كَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» قَالَ: ... ثُمَّ قَالَ هَيْدِهِ مَلَكُوتُ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَرَهَا إِبْرَاهِيمُ وَ إِنَّمَا رَأَى مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ هِيَ اثْنَا عَشَرَ عَالَمًا كُلُّ عَالَمٍ كَهَيْئَةِ مَا رَأَيْتَ كُلَّمَا مَضَى مِنَّا إِمَامٌ سَكَنَ أَحَدٌ هَيْدِهِ الْعَوَالِمَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِنَا الَّذِي

نَحْنُ سَاكِنُوهُ. (۲)

موارد یادشده، همه درباره کتاب نویسندگانی است که پیش از قرن چهارم رحلت کرده اند. چنان که پیداست، در جاهای گوناگون این کتاب ها به این حقیقت اشاره شده است. بنابراین، برخلاف ادعای ایشان که می نویسد: در قرن سوم اثری از اعتقاد به

۱- سلیم بن قیس شامی از علی علیه السلام شنید که می فرمود: من و جانشینان من از فرزندانم همه مهدی و محدث هستیم. گفتم: ای امیرمؤمنان آنان که هستند؟ فرمود: حسن و حسین، سپس پسر علی بن حسین. گفت: و در آن موقع علی شیرخواره بود، سپس هشت نفر بعد از او، یکی پس از دیگری و آنانند که خدا به ایشان قسم یاد کرد و فرمود: (وَ الْوَالِدِ وَ مَا وَ لَدَ). والد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان همین اوصیایند علیهم السلام .

۲- جابر گفت از حضرت باقر علیه السلام درباره معنای آیه (وَ كَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) پرسیدم. فرمود:... این ها ملکوت زمین است و ابراهیم آن ها را ندید. او تنها ملکوت آسمان ها را که دوازده عالم بود، مشاهده کرد. هر عالمی شبیه همان عالمی بود که دیدی هر یک از ما امام ها که از دنیا بروند، در یکی از این عالم ها ساکن می شود تا برسد به آخرینشان که قائم است در عالم ما که ساکن آن هستیم.

دوازده امام در میان شیعیان نبوده، کتاب های برجای مانده که در صد کمی از تألیفات شیعه در آن دوران است، به روشنی خلاف این سخن را ثابت می کنند.

آیا نویسندگان این همه حدیث را ندیده و کسی این احادیث را به وی نشان نداده تا به اشتباه بودن ادعای خویش پی ببرد؟ نویسندگان در گفت و گویی اینترنتی در سایت «www.hajr.com» که در کتاب متاهات فی مدینه الضباب نیز چاپ شده، چنین ادعا کرده است:

من احادیث دوازده امام را جست و جو کردم و بویی از آن در آثار سه قرن اول شیعه نیافتم. کتاب های پیشین شیعه آن را ذکر نکرده اند و شیخ محدّث ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفّار قمی در گذشته سال ۲۹۰ قمری در کتابش بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گونه حدیثی نیاورده که به دوازده امام اشاره کند. در حالی که این کتاب از قدیمی ترین کتاب های شیعه امامیه به شمار می رود، بلکه معتقد است که امامان، امام بعد را نمی شناختند، مگر کمی قبل از وفاتشان و این اندیشه در قرن چهارم هجری بروز یافته... (۱)

گفت و گوکننده احادیث دوازده امام را از کتاب بصائر الدرجات برای نویسندگان می گشاید، ولی وی باز چنین پا می فشرد:

من اشکالی در عقاید شیعه در کتاب بصائر الدرجات صفّار ندارم و تنها می گویم چنان که من کتاب را خواندم، او موضوع دوازده را یعنی امامان دوازده نفر هستند، ذکر نکرده است؛ زیرا هنوز این عقیده به وجود نیامده بود. دو روایت برایم نقل کردی و به آن کتاب نسبت دادی و بعضی صفحه ها را یادآور شدی،

۱- «لقد بحثت أحاديث الإثني عشرية فلم أجد لها رائحة في تراث الشيعة خلال القرون الثلاثة الأولى و لم يذكرها الكتاب الشيعة السابقون و لم يذكر الشيخ المحدّث ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمي المتوفى سنة ۲۹۰ هجرية في كتابه (بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام) و هو من اقدم الكتب الشيعة الإمامية، أي حديث يشير إلى الإثني عشرية بل قال أن الأئمة لم يكونوا يعرفون لمن الأمر بعدهم إلا- قبل وفاتهم بقليل، و قد برزت الفكرة في القرن الرابع الهجري...» (متاهات فی مدینه الضباب، ج ۱، ص ۳۵)

بعد به کتاب مراجعه کردم و به هیچ گونه حدیثی که از موضوع دوازده سخن بگویند، اطلاع نیافتم... (۱)

گفت و گوکننده دوباره و با تفصیل بیشتری محل احادیث را در کتاب بصائر بیان می کند، ولی وی به جای مراجعه دقیق تر، چنین سر به ناسزا می گذارد:

برخی احادیث را از کتاب بصائر الدرجات نقل کردی و شماره صفحه هایی را

ذکر نمودی، در حالی که نقل تو دقیق نبود. امیدوارم دوباره نگاه کنی و

شماره دقیق را به من بدهی و یا اعتراف کنی که احادیث را از حافظه نقل کرده ای و مسائل برایت مخلوط شده است. من در آینده عذر تو را قبول خواهم کرد. درست است، انسان در حالت انفعال و به دنبال استدلال گشتن هر چیزی را به هم می آمیزد و مسائل برایش مخلوط می شود و اگر باتقوا نباشد، روایت هایی را جعل می کند و به خداوند و پیامبران و امامان و افراد صالح نسبت می دهد... (۲)

سرانجام پس از چندین بار نشانی دادن، نویسنده به وجود احادیث اعتراف می کند، اما به جای پذیرش اشتباه خود و پوزش خواهی از بدگویی خویش، از حقیقتی روشن می گریزد و چنین بهانه می تراشد:

اینک به کتاب مراجعه کردم و حدیثی را یافتم که ذکر کرده بودی. آن در ضمن

۱- «انا لم أناقش عقاید الشیعه فی کتاب بصائر الدرجات للصفار و إنما قلت حسب قرائتی للکتاب أنه لم يذكر موضوع الإثني عشریه أی أن الأئمة اثنا عشر لأنها لم تكن قد نشأت بعد و رویت لی روایتین نسبتهما إلى الکتاب و ذكرت بعض الصفحات فراجعت الکتاب و لم اعثر علی أی حدیث يتحدث عن موضوع الإثني عشریه.» (مناهاة فی مدینه الضباب، ج ۱، ص ۱۰۷)

۲- «لقد نقلت بعض الأحادیث عن کتاب بصائر الدرجات و ذكرت أرقاماً للصفحات و لم یکن نقلک دقیقاً، فأرجو أن تعید النظر و تعطیني الرقم الدقیق أو تعترف بأنک نقلت الاحادیث من الذاکره و اختلطت علیک الأمور و سوف أقبل إعتذارک. صحیح أن الإنسان فی حالات الإنفعال و محاوله الاستدلال بأی شیء قد یرتبک و تختلط علیه الأمور و اذا لم یکن تقیاً فإنه یختلق الروایات و ینسبها إلى الله و الأنبیاء و الأئمه و الصالحین.» (مناهاة فی مدینه الضباب، ج ۱، ص ۱۲۵)

احادیث غلوآمیز بود که سخن از تحریف قرآن می زنند... و برخی از این احادیث مرسل است و برخی از غلات و افراد ضعیف نقل شده است... و لکن بحث موضوع دوازده امام تنها بر این کتاب یا آن کتاب متکی نیست و احتمال دارد در اواخر قرن سوم شروع شده باشد. (۱)

این چگونه صداقتی در بحث و چگونگی در پی حقیقت بودن است که وی در

مقدمه کتاب خویش بارها بر آن تأکید کرده است؟ وی نخست می گوید من بحث

و مناقشه ای در عقاید موجود در کتاب بصائر ندارم، اما وقتی احادیث یافت

می شود، می گوید برای بحث کردن به این کتاب و آن کتاب اعتمادی ندارد. نویسنده نخست می گوید این کتاب از قدیمی ترین کتاب های امامیه است، ولی وقتی حدیث در آن یافت می شود، مدعی می گردد این کتاب در اواخر قرن سوم نوشته شده است. وی نخست می گوید هیچ حدیثی که به دوازده امام اشاره کند، در آن کتاب

وجود ندارد و هرگونه نشانی را دروغ می خواند و ادعا می کند در زمان مرحوم صفار،

هرگز چنین عقیده و فکری نبوده است، اما وقتی احادیث را به او نشان می دهند، بهانه می آورد که سند این احادیث ضعیف است و یا در حدیثی است که به تحریف قرآن اشاره دارد، در حالی که احادیثی با سند صحیح در میان آن ها وجود دارد، مانند حدیث شانزدهم (حدیث چهاردهم را نیز می توان تصحیح کرد) که به تحریف قرآن

هم اشاره ای ندارد. اما بر فرض، اگر احادیث ضعیف و حاکی از تحریف قرآن هم

باشد، وجود چنین عقیده ای در آن دوران را نشان می دهد و ادعای ایشان را باطل می کند و وی به ضعیف بودن احادیث برای ردّ وجود این عقیده در آن دوران نمی تواند استناد کند.

۱- «و قد راجعت الكتاب الآن و وجدت الحديث الذي ذكرته و هو ضمن احاديث مغاليه تتحدث عن تحريف القرآن الكريم... و بعض هذه الأحاديث مرسل و بعضها مروى عن الغلاة و الضعفاء... و لکن بحث موضوع الإثني عشریه لا يعتمد فقط على هذا الكتاب أو ذاك و قد يكون بدأ في أواخر القرن الثالث.» (متاهات فی مدینه الضباب، ج ۱، ص ۱۳۰)

سرانجام وقتی می فهمد صاحب بصائر احادیث دوازده امام را نقل کرده است، به جای فروتنی در مقابل حق و اعتراف به اشتباه خود، مرحوم صفار را متهم به نظریه پردازی می کند و القابی را که پیش تر برای ایشان آورده بود و از استاد حدیث و راوی بودن ایشان حکایت می کرد، «الشیخ المحدث»، نادیده می گیرد و می گوید:

محمد بن حسن صفار قمی صاحب بصائر الدرجات که معاصر فترت و حیرت بود و یکی از سردمداران نظریه مهدویت دوازده امامی بود ... (۱)

چگونه می توان پذیرفت چنین شخصی در پی حقیقت بوده است و کسی را نیافته که به پرسش هایش پاسخ دهد؟

۱- «و كان محمد بن الحسن الصفار القمي صاحب بصائر الدرجات الذي كان معاصراً لفترة الحيره و كان أحد أقطاب النظرية المهدوية الإثني عشرية ...» (مناهاة في مدينة الضباب، ج ۲، ص ۸۶)

فصل دوم. شیخ صدوق و تعداد امامان علیهم السلام

اشاره

در این فصل اعتقاد به دوازده امام در نزد امامیه قبل از نیمه قرن چهارم بررسی می شود و این که آیا شیخ صدوق در محصور بودن عدد ائمه علیهم السلام در دوازده نفر، شک داشته است؟

شبهه بیست و یکم. استقرار اعتقاد به دوازده امام در نیمه قرن چهارم و شک شیخ صدوق

متن کتاب

إن نظرية الاثني عشرية لم تكن مستقره في العقل الإمامي حتى منتصف القرن الرابع الهجري حيث أدّى الشيخ محمد بن علي الصدوق شكّه بتحديد الأئمة في اثني عشر إماماً فقط، و قال: لسنا مستعبدین فی ذلك إلا بالإقرار باثني عشر إماماً و اعتقاد كون ما يذكره الثاني عشر بعده. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم در نزد امامیه ثابت نشده بود و برای اثبات ادعای خود، مدعی شده است شیخ صدوق در محصور بودن عدد ائمه علیهم السلام در دوازده نفر، شک داشته است.

۱- «نظریه دوازده امام تا نیمه قرن چهارم در ذهن امامیه استقرار نیافته بود زیرا شیخ محمد بن علی صدوق شک خود را نسبت به محصور بودن امامان تنها در دوازده امام رسانده و گفت: ما تعبدی در آن نداریم مگر اقرار به دوازده امام و اعتقاد به آن چه که او درباره پس از آن فرماید.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟ ص ۱۳۰)

پاسخ

ادعای ثابت نبودن اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم سخنی باطل است؛ زیرا بزرگانی مانند پدر شیخ صدوق که پیش از نیمه قرن چهارم از دنیا رفته اند، با قاطعیت این مطلب را بیان کرده اند. جملات ایشان پیش تر آمده است. اینک بخش هایی از مقدمه الامامه و التبصره دوباره در پی می آید:

کلام اهل بیت علیهم السلام باطل نمی شود و دلیل آن ها سست نمی گردد و تعدادشان عوض نمی شود و نسل آن ها قطع نمی شود تا خداوند زمین و هر چه در آن است به ارث برد که او بهترین ارث برندگان است. (۱)

پس جمع کردم اخباری که سرگردانی را از بین می برد و نعمت را عظمت می بخشد و از تعداد (ائمه علیهم السلام) خبر می دهد و مونس می شود برای تنهایی که از طولانی شدن مدت حاصل شده است.

اگر تعداد امامان علیهم السلام بیان نشده بود، روایات فراوانی نقل نمی شد که بنابر آن ها خداوند از پیامبران علیهم السلام و انسان های صالح امت های گذشته برای امامان علیهم السلام پیمان گرفته است، مانند روایت امام صادق علیه السلام که وقتی فرمود کشتی حضرت نوح علیه السلام به سبب امامان علیهم السلام بر کوه جودی استقرار یافت. از امام علیه السلام پرسیدند: آیا نوح تعداد امامان علیهم السلام را می دانست؟ امام فرمودند: بله و حضرت آدم علیه السلام نیز می دانست. چگونه ممکن است عددی که آدم ابوالبشر و کسانی که داخل در عترت ایشان هستند و پیامبران از نسل او علاوه بر آن ها تعداد کمی از فرزندان و ذریه اش آن را می داند، عوض شود؟ کدام تأویل و توجیه را بر حدیث لوح می توان پذیرفت؟ و حدیث صحیفه مهر شده؟ و خبر نقل شده از جابر در مورد صحیفه فاطمه علیها السلام؟

مرحوم شیخ کلینی نیز که در همان سال (۳۲۹ قمری) از دنیا رفته است، در این باره عنوان باب کتاب شریف کافی را «دوازده نفر بودن امامان» گذارده و در نخستین حدیث

۱- متن عربی پیش تر آورده شد.

نام همه امامان را آورده است. (۱)

پس با وجود چنین تصریح‌هایی هرگز نمی‌توان ادعا کرد چنین عقیده‌ای در آن دوران ثابت نبوده است. افزون بر این، احادیث فراوانی از محدثان قرن سوم شیعه وجود دارد که بر این عقیده دلالت می‌کنند. گفتنی است که همه کتاب‌های نویسندگان پیشین شیعه در دست نیست تا به آن‌ها اشاره شود و نباید از در دست نبودن آن‌ها به نبودن چنین عقیده‌ای استدلال کرد.

ادعای دوم نویسنده یعنی شک داشتن شیخ صدوق، سخنی بسیار شگفت‌آور و

۱- «عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ مَتَكِّيٌّ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنَ الْهَيْئَةِ وَاللِّيَاسِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَأَنْ لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرَّعٌ سِوَاءِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلْنِي عَمَّا يَدَا لَكَ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكَرُ وَيُنْسَى وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَحْوَالَ فَالْتَفَتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْهُ قَالَ فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ أَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيٌّ أَخِيهِ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكْنَى وَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ثُمَّ قَامَ فَمَضَى فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اتَّبِعْهُ فَإِنَّا نَظُرُ أَيْنَ يَقْضِي فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَبْتُ أَيْنَ أَحَدٌ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمْتُ قَالَ هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱، باب ما جاء في الاثني عشر والنص عليهم)

بهتانی آشکار بر شیخ صدوق است؛ زیرا وی در مقام پاسخ گویی به فرقه زیدیه است که حصر تعداد امامان علیهم السلام را قبول ندارند و ایشان با قاطعیت تمام می فرماید:

همانا امامان علیهم السلام دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت. (۱)

آن گاه برای استحکام بیشتر می گوید که تعیین عدد، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و آن را باید پذیرفت؛ زیرا پذیرفتن آن مانند پذیرفتن جریان غدیر خم است.

کمی پیش تر نیز آورده است:

ما همه اختلافات امت اسلامی را دانستیم و احوال همه فرقه ها را بررسی کردیم. پس ما را راهنمایی کرد به این که حق با معتقدان به دوازده امام است، نه با فرقه های دیگر و از این جا پی بردیم که امروز امام بر حق همان دوازدهمین آنان است و او همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وی خبر داده و تعیینش نموده و در این کتاب به زودی اخباری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شمارش امامان علیهم السلام و این که دوازده نفر هستند و تعیین قائم دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل می شود. (۲)

شیخ صدوق می گوید در این کتاب روایاتی نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دوازده نفر امامان علیهم السلام خبر داده است. افزون بر این، ایشان امامیه را معتقدان به دوازده نفر نام می برد، یعنی در دوران ایشان این نام، نامی برای این مذهب شناخته شده بوده است. حال چگونه ممکن است با وجود این شهرت در میان مسلمانان، وجود چنین عقیده ای را در آن دوران انکار کرد و یا آن که به فردی مانند شیخ صدوق که از بزرگان این مذهب بوده، نسبت تردید در این اصل دهند.

۱- إن عدد الأئمة عليهم السلام اثنا عشر و الثاني عشر هو الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً.

۲- «وقد علمنا عامه اختلاف الأئمة و سبرنا أحوال الفرق، فدلنا أنّ الحق مع القائلين بالأئمة الاثني عشر عليهم السلام دون من سواهم من فرق الأئمة و دلنا ذلك على أنّ الامام اليوم هو الثاني عشر منهم و أنّه الذي أخبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به و نص عليه و سنورد في هذا الكتاب ما روى عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم في عدد الأئمة عليه السلام و أنّهم اثنا عشر و النص على القائم الثاني عشر.» (كمال الدين و تمام النعمه، ج ۱، ص ۶۶)

شیخ صدوق در کتاب اعتقادات می فرماید:

و اعتقاد ما آن است که حجت های خداوند بر خلق بعد از پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم دوازده امامند: اول ایشان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است، سپس امام حسن سپس امام حسین سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی سپس جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد سپس حسن بن علی سپس محمد بن الحسن حجت قائم صاحب زمان و خلیفه خداوند در زمینش است. درود خداوند بر همه آنان باد. و در مورد آن ها معتقدیم که ... حجت الهی در زمین خدا و خلیفه او در میان بندگانش در این زمان ما، قائم منتظر محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است و او همان است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب حق تعالی به اسم و نسب شریفش خبر داده است. ... و معتقدیم که شدنی نیست که قائم غیر از آن حضرت باشد، اگر چه در غیبت خود باقی بماند، هر چه باقی ماند و اگر باقی بماند در غیبت خود به قدر تمام عمر دنیا، قائمی غیر از او نخواهد بود؛ زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام به اسم و نسبش بر آن حضرت راهنمایی نموده اند و او را تعیین نموده و به او بشارت داده اند و من این فصل را از کتاب هدایه بیرون آورده ام. (۱)

۱- «و اعتقادنا أنّ حجج الله تعالى على خلقه بعد نبيه محمد صلى الله عليه وآله وسلم الأئمة الاثنا عشر: أولهم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم محمد بن علي، ثم محمد بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم محمد بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم محمد بن الحسن الحجة القائم صاحب الزمان خليفه الله في أرضه، صلوات الله عليهم أجمعين. و اعتقادنا فيهم: ... أنّ حجة الله في أرضه و خليفته على عباده في زماننا هذا، هو القائم المنتظر محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب و أنّه هو الذي أخبر به النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن الله عز وجل باسمه و نسبه... و نعتقد أنه لا يجوز أن يكون القائم غيره، بقي في غيبته ما بقي، و لو بقي في غيبته عمر الدنيا لم يكن القائم غيره، لأنّ النبي صلى الله عليه وآله وسلم و الأئمة عليهم السلام دلّوا عليه باسمه و نسبه و به عجل الله تعالى فرجه الشريف نصوا و به بشروا عليهم السلام و قد أخرجت هذا الفصل من كتاب الهداية» (الاعتقادات في دين الإمامية، ص ۹۳)

آیا این کلمات می تواند سخن کسی باشد که در شمار امامان علیهم السلام شک دارد؟ شیخ صدوق در اعتقادات امامیه چنین با قاطعیت حکم می کند و می فرماید من در کتاب هدایه هم این مطلب را آورده ام.

افزون بر این، ایشان روایات فراوانی می آورد که گویای حقیقت حصر امامان در دوازده تن است، مانند حدیث لوح، (۱) حدیث معراج (۲) که به آخرین بودن قائم تصریح دارد،

۱- «حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِّنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَرَّازِيِّ [الْفَرَّازِيُّ] قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدِ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَ مَنُ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أَنْتُمْهُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أُولَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَيَاقِرِ وَ سَيِّدُكُمْ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيئُ وَ كَيْبِيُّ حُجَّهَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شَيْعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشَيْعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالسَّمْسِ وَ إِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْرُوجِ عِلْمِهِ فَانْكُتْمُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.» (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳)

۲- «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدْمِيِّ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ الشَّيْبَانِيُّ عَنْ أَبِيهِ آدَمَ بْنِ أَبِي إِيَّاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ عَنْ وَهْبِ بْنِ مَثْبُورٍ رَفَعَهُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا عَرَّجَ بِي إِلَى رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ... فَإِذَا مُنَادِيًا يُنَادِي اذْفَعْ يَا مُحَمَّدُ رَأْسَكَ وَ سَلْنِي أُعْطِكَ فَقُلْتُ إِلَهِي اجْمَعْ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِيَرُدُّوا جَمِيعًا عَلَى حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ إِنَّي قَدْ قَضَيْتُ فِي عِبَادِي قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَهُمْ وَ قَضَائِي مَاضٍ فِيهِمْ... وَ أُعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبَكْرِ الْبُتُولِ وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ مِنْهُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا... (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۱)

حدیث ساق عرش، (۱) حدیث آفرینش (۲) که به محدود و معین بودن تعداد امامان از ازل دلالت دارد و این که امکان ندارد زیاده بر این تعداد، افرادی دیگر نیز امام شوند.

حال به چه ملاکی سخن کسی را که چنین احادیثی نقل می کند، سست و همراه با تردید می توان قلمداد کرد، در حالی که هرگز در این احادیث سخن از امامی جز دوازده نفر نیامده است؟ اگر قرار بود امام دیگری باشد، باید نام برده می شد؛ زیرا این احادیث در مقام بیان حقیقت عالم آفرینش و شمارش اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

آیا می توان پنداشت پدر شیخ صدوق که مهم ترین استاد شیخ صدوق است و یک سوم احادیثی که شیخ صدوق در کتاب هایش آورده، از ایشان نقل کرده است، با قاطعیت به دوازده امام معتقد باشد و با صراحت کامل بفرماید: «و عدد هم لا یختلف» و شیخ صدوق که بعد از وی آمده و شاگرد ایشان است، در شمار امامان شک داشته باشد؟ یا آن که مرحوم کلینی بابتی تحت عنوان دوازده امام بگشاید و برای شیخ صدوق

۱- «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فُرَاتِ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ ... فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِيَاءِي فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَوْصِيَاءَكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَانظُرْتُ وَ أَنَا بَيْنَ يَدَي رَّبِّي إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فِي كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرٌ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ اسْمٌ كُلُّ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَاءِي أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي فَقُلْتُ يَا رَبِّ أَهُؤُلَاءِ أَوْصِيَاءِي مِنْ بَعِيدِي فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَاءِي وَ أَجْبَائِي وَ أَصْفِيَاءِي وَ حُجَجِي بَعْدَكَ عَلَى بَرِيَّتِي وَ هِيْمَ أَوْصِيَاءِي وَ خُلَفَاؤُكَ وَ خَيْرُ خَلْقِي بَعْدَكَ.» (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۴)

۲- «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدِ الزُّيَّاتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِيَّاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُورًا قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مِنَ الْأَرْبَعَةِ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَ لَدِ الْحُسَيْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جُورٍ وَ ظُلْمٍ.» (كمال الدين، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۷)

این مطلب مشکوک باشد؟ مگر این که بگویید عقیده به دوازده امام سیر قهقرایی داشته و این درست عکس ادعای ایشان است.

برای روشن شدن این نکته، کلام مرحوم شیخ صدوق در پی می آید:

زیدیه می گویند: امکان ندارد که انبیا بگویند ائمه دوازده نفرند؛ زیرا حجّت

در این امت تا روز قیامت باقی است و یازده امام از دوازده امام پس از

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در گذشته اند و امامیه گمان کرده اند که زمین خالی از

حجّت نمی شود.

پس به ایشان می گوئیم: امامان دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت و پس از او نیز همان خواهد بود که او فرماید. یا پس از او امامی خواهد بود و یا آن که قیامت بر پا خواهد شد. ما تعبّدی در آن نداریم، مگر اقرار به دوازده امام و اعتقاد به آن چه او درباره پس از آن فرماید... و به زیدیه گفته می شود: آیا رسول خدا که فرموده است امامان علیهم السلام دوازده نفرند، تکذیب می شود؟ پس اگر بگویند رسول خدا این کلام را فرموده است، به آن ها گفته می شود: اگر روا باشد که شما این خبر را با وجود شهرت و استفاضه و پذیرفتن همه طبقات امامیه، دفع کنید، پس چگونه

انکار می کنید کسی را که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کلام «من کنت مولاه» را فرموده است. (۱)

چنان که پیداست، شیخ صدوق تصریح دارد که شیعیان به دوازده امام تعبّد دارند.

۱- «قالت الزیدیه لا- يجوز أن يكون من قول الأنبياء: إن الأئمة اثنا عشر لأنّ الحجج باقيه على هذه الأمة إلى يوم القيامة والاثنا عشر بعد محمد صلی الله علیه و آله قد مضى منهم أحد عشر و قد زعمت الاماميه أنّ الأرض لا تخلو من حجه. فيقال لهم: إن عدد الأئمة عليهم السلام اثنا عشر و الثاني عشر هو الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً، ثم يكون بعده ما يذكره من كون إمام بعده أو قيام القيامة و لسنا مستعبدین فی ذلك إلا بالاقرار باثنی عشر إماماً و اعتقاد كون ما يذكره الثاني عشر عليه السلام بعده.... و يقال للزیدیه: أفیکذب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی قوله إن الأئمة اثنا عشر. فان قالوا: إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم يقل هذا القول، قيل لهم: إن جاز لكم دفع هذا الخبر مع شهرته و استفاضته و تلقى طبقات الاماميه إياه بالقبول فما أنكرتم ممن يقول: إن قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کنت مولاه ليس من قول الرسول صلی الله علیه و آله و سلم «(کمال الدین، ج ۱، ص ۷۷)

اما آن چه شیخ صدوق در آن تردید دارد و درباره اش می نویسد: هر آن چه

امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف بفرماید آن خواهد شد، اتفاقاتی است که پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف پیش خواهد آمد و این مطلب به تردید در محصور بودن امامان علیهم السلام در دوازده تن هیچ ربطی ندارد.

ملازمه ای که نویسندگان بین این دو برقرار کرده باطل است؛ زیرا دیگر بزرگان شیعه نیز که پس از ایشان آمده اند و به اعتراف نویسندگان، یقین به حصر دوازده امام علیهم السلام دارند، در این مسئله تردید کرده اند. برای مثال، شیخ مفید (در گذشته ۴۱۳ قمری) درباره اتفاقات پس از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین ابراز داشته است:

و پس از دولت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف برای هیچ کس دولتی نخواهد بود جز آن چه در روایات آمده که اگر خدا بخواهد فرزندان آن حضرت پس از او سلطنت کنند و به طور قطع در این باره روایتی نرسیده است و در بیشتر روایات است که مهدی این امت از دنیا نرود، مگر چهل روز پیش از قیامت... و خدا داناتر است به آن چه خواهد شد. (۱)

گفتنی است که این خرده گیری نویسندگان نیز بسان دیگر خرده گیری های وی، تازه نیست و شاگرد شیخ مفید، هزار سال پیش به آن پاسخ داده و تصریح کرده که تردید در اتفاقات پس از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به معنای تردید در شمار امامان علیهم السلام نیست. از سید مرتضی (در گذشته ۴۳۶ قمری) پرسیدند:

در زمان بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف یا امام واجب الطاعه خواهد بود یا نه. اگر بگوییم: امامی بعد از ایشان وجود دارد، از اعتقاد به دوازده نفر بودن امامان خارج می شویم و اگر به وجود امامی بعد از ایشان قائل نباشیم، اصلی را که

۱- «و لَيْسَ بَعْدَ دَوْلِهِ الْقَائِمُ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ لِأَحَدٍ دَوْلَةٌ إِلَّا مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّوَايَةُ مِنْ قِيَامِ وُلْدِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ذَلِكَ وَ لَمْ تَرِدْ بِهِ عَلَى الْقَطْعِ وَ الثَّبَاتِ وَ أَكْثَرُ الرَّوَايَاتِ أَنَّهُ لَنْ يَمُضِيَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا يَكُونُ فِيهَا الْهَزْجُ وَ عِلَامَاتُ خُرُوجِ الْأَمْوَاتِ وَ قِيَامِ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكُونُ.» (الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۷)

ستون مذهب است، زمین زده ایم و آن زشتی خالی بودن زمان از امام است. (۱)

ایشان در پاسخ می فرماید:

ما یقین نداریم که از دنیا رفتن صاحب الزمان محمد بن حسن عجل الله تعالی فرجه الشریف هم زمان با پایان دوران تکلیف باشد، بلکه ممکن است عالم زمان زیادی بعد از ایشان باقی بماند و ممکن نیست بعد از ایشان زمان خالی از امامان باشد و ممکن است بعد از ایشان گروهی از امامان وجود داشته باشند که برای حفظ دین و مصالح اهل دین قیام نمایند و این مسئله به راهی که ما در طریق امامت رفته ایم، ضرر نمی رساند؛ زیرا آن چه ما بدان مکلف و متعبد شده ایم، این است که امامت این دوازده تن را بدانیم و با بیانی قانع کننده بیان کنیم؛ زیرا محل اختلاف و مورد نیاز همین جا است و این عقیده ما را از نامیده شدن به دوازده امامی خارج نمی کند؛ زیرا این اسم نزد ما بر کسی اطلاق می شود که امامت دوازده امام را ثابت می کند و تنها ما ثابت کردیم و در این مذهب کسی موافق ما نیست. پس تنها ما این اسم را داریم، نه غیر ما. (۲)

چنان که پیداست، به عقیده سید مرتضی حتی اگر به امامان پس از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معتقد شویم، باز هم شیعیان را باید دوازده امامی خواند.

با نگاه به نکات یاد شده، روشن می شود اگر شیخ صدوق می فرماید که یا قیامت

۱- «فلا یخلو الزمان بعده عجل الله تعالی فرجه الشریف من أن یکون فیه إمام مفترض الطاعه، أو لیس یکون. فإن قلنا: بوجود إمام بعده خرجنا من القول بالاثنی عشریه، و إن لم نقل بوجود إمام بعده، أبطلنا الأصل الذی هو عماد المذهب و هو قبح خلوّ الزمان من الإمام.»

۲- «إنا لا نقطع علی مصادفه خروج صاحب الزمان محمد بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف زوال التکلیف، بل یجوز أن یرقی العالم بعده زماناً کثیراً و لا یجوز خلوّ الزمان بعده من الأئمه و یجوز أن یکون بعده عدّه أئمه یقومون بحفظ الدین و مصالح أهله و لیس یضرنا ذلك فیما سلکناه من طرق الإمامه، لأنّ الذی کلفنا إیّاه و تعبدنا منه أن نعلم إمامه هؤلاء الاثنی عشر علیهم السلام، و نبینه بیاناً شافياً، إذ هو موضع الخلاف و الحاجه و لا یرجنا هذا القول عن التسمی بالاثنی عشریه، لأن هذا الاسم عندنا یطلق علی من یرث إمامه اثنی عشر إماماً. و قد أثبتنا نحن و لا موافق لنا فی هذا المذهب، فانفردنا نحن بهذا الاسم دون غیرنا.» (رسائل المرتضی، ج ۳، ص ۱۴۵)

می شود و یا امامی پس از ایشان می آید، به معنای تردید داشتن در شمار امامان علیهم السلام نیست؛ زیرا آمدن امامان علیهم السلام با رجعت آنان نیز سازگاری دارد و میان این دو ملازمه ای وجود ندارد؛ زیرا روایات فراوانی درباره شمار امامان علیهم السلام، وجود دارد که به روشنی عدد را بیان کرده اند و جای تردیدی نگذارده اند. اما درباره وقایع پس از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف روایات اندکی یافت می شود و به روشنی بیان نشده است. بنابراین، علما نیز آن ها را همراه با تردید بیان کرده اند و حتی چنان که شیخ صدوق فرموده، می توان گفت امامان بنا به مصالحی در پی بیان آن نبوده اند و بیان آن را به عهده امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نهاده اند. (۱)

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ فَهْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُمَرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُوسَى الْوَجِيهِيِّ عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَخْبَادِ بَعْدَ قَائِمِكُمْ قَالَ يَا ابْنَ الْحَارِثِ ذَلِكَ شَيْءٌ ذِكْرُهُ مَوْكُولٌ إِلَيْهِ وَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُخْبَرَ بِهِ إِلَّا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.» (كمال الدين وتمام النعمه، ج ۱، ص ۷۷)

فصل سوم. اندیشمندان و روایات امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

در این فصل به بررسی برخی روایات پرداخته می شود که بزرگان شیعه در کتاب های خویش آورده اند و به امامان بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد.

شبهه بیست و دوم. روایت کفعمی در مورد امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و نقل الكفعمی فی المصباح عن الامام الرضا علیه السلام الدعاء التالی حول صاحب الزمان: اللهم صلّ علی ولاء عهده و الائمه من بعده. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده برای آن که ثابت کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم نبوده است، دعایی از مرحوم کفعمی نقل می کند که به امامان بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد.

پاسخ

چون مرحوم کفعمی در گذشته ۹۰۵ قمری است، از نویسنده باید پرسید که چگونه با این کتاب به شش قرن پیش تر استدلال می کند و می گوید چون در کتاب قرن دهم این مطلب آمده، پس در قرن چهارم چنین بوده است؟

دیگر آن که اگر وجود دعا یا حدیثی در کتابی به تنهایی، بدون در نظر گرفتن مطالب دیگر اعتقاد مؤلفی را نشان می دهد، چرا به نیمه قرن چهارم بسنده کرده و مدعی

۱- «کفعمی در مصباح دعا زیر را درباره صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از امام رضا علیه السلام نقل می کند: بار الها بر والیان عهدش و امامان بعد از ایشان درود فرست.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۰)

نمی شود که نه تنها تا نیمه قرن چهارم که تا قرن دهم نیز نظریه دوازده امام علیهم السلام ثابت نشده است؟ حتی بالاتر از این را نیز می تواند ادعا کند و بگوید چون بسیار از علمای معاصر شیعه مانند شیخ عزیز الله عطاردی در مسند الرضا، ابراهیم کاشانی در الصحیفه الهادیه، محمد ری شهری در اهل البيت علیهم السلام فی الكتاب و السنه، جواد قیومی در صحیفه الرضا علیه السلام و باقر شریف قرشی در حیاه الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف این دعا را آورده اند، پس هم اکنون نیز عقیده حصر عدد امامان علیهم السلام در میان شیعیان جا نیفتاده و هنوز هم مشکوک است. به راستی می تواند چنین ادعایی نماید؟

روشن است که اگر صدها دلیل صریح بر مسئله ای در کتابی وجود داشته باشد و در کنار آن مطلبی نیز برخلاف آن وهم آفریند، از همه آن دلایل و تصریحات نمی توان چشم پوشید و به همان یک مطلب برای کشف حقیقت، دست آویخت. نقل گزینشی مطالب، تنها باعث سوء ظن به ناقل آن می شود و ممکن است چنین به نظر آید که وی غرض ورزیده است.

از این رو، این عبارت از دعا دلیلی بر ادعای نویسنده نمی تواند باشد. با وجود این، برای روشن شدن معنای این عبارت، توضیحی در پی می آید:

مرحوم کفعمی در جنه الأمان الواقیه و جنه الإیمان الباقیه مشهور به مصباح این دعا را مرسل نقل کرده است:

رَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ بِالدُّعَاءِ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ اذْفَعْ عَنَّا
 وَ لِيكَ وَ خَلِيفَتِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ... وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَ تُعِزُّ بِهِ نَصِيرَ وَ لِيكَ وَ لِمَا تَسْتَبْدِلُ بِنَا غَيْرَنَا فَإِنَّ
 اسْتِبْدَالَكَ بِنَا غَيْرَنَا عَلَيْكَ يَسِيرٌ وَ هُوَ عَلَيْنَا كَثِيرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ وَ بَلِّغْهُمْ آمَالَهُمْ وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ وَ
 أَعِزِّ نَصِيرَهُمْ وَ تَمِّمْ لَهُمْ مَا أَسْتَنْدَتَ [مَا اسْتَنْدَتَ] إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِكَ لَهُمْ وَ تَبَّتْ دَعَائِمُهُمْ وَ اجْعَلْنَا لَهُمْ أَعْوَانًا وَ عَلَى دِينِكَ أَنْصَارًا
 فَإِنَّهُمْ مَعَادِنُ كَلِمَاتِكَ وَ خُزَّانُ عِلْمِكَ وَ أَرْكَانُ تَوْحِيدِكَ وَ دَعَائِمُ دِينِكَ وَ وُلَاةُ أَمْرِكَ وَ خَالِصَتُكَ مِنْ عِبَادِكَ وَ صَفْوَتُكَ مِنْ
 خَلْقِكَ وَ أَوْلِيَاؤُكَ وَ سَلَائِلُ أَوْلِيَائِكَ وَ صَفْوَةُ

أَوْلَادِ نَبِيِّكَ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. (۱)

اما سيد بن طاووس که زمانی پیش تر از ایشان بوده، همین دعا را با دو سند نقل

کرده است:

۱. حَدَّثَنِي الْجَمَاعَةُ الَّذِينَ قَدَّمْتُ ذِكْرَهُمْ فِي عِدَّةِ مَوَاضِعٍ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى جَدِّي أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ تَلَقَّاهُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بِالْأَمِيَانِ وَ الرُّضْوَانِ يَوْمَ الْحِسَابِ قَالُوا أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي جَبِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ [عن] سَعِيدِ [سعد] بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ الْحَمِيرِيِّ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ كُلَّهُمْ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هِاشِمٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَوْلِدٍ [مزار] وَ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ رَوَاهُ جَدِّي أَبُو جَعْفَرِ الطُّوسِيُّ فِيمَا يَرْوِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بَعْدَهُ طُرُقٍ تَرَكْتُ ذِكْرَهَا كَرَاهِيَةً لِلإِطَالَةِ فِي هَذَا الْمَكَانِ يَرْوِي عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَأْمُرُ بِالدُّعَاءِ لِصَاحِبِ الأَمْرِ عَجَلِ اللهُ تَعَالَى فِرْجَةَ الشَّرِيفِ بِهَذَا اللّهُمَّ اذْفَعْ عَنْ وَلِيِّكَ... اللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَ لَاهِ عَهْدِهِ وَ الأئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَ بَلِّغُهُمْ آمَالَهُمْ وَ

زِدْ فِي آجَالِهِمْ... (۲)

۲. مَا حَدَّثَ بِهِ الشَّرِيفُ الْجَلِيلُ أَبُو الْحُسَيْنِ زَيْدُ بْنُ جَعْفَرِ الْعَلَوِيِّ الْمُحَمَّدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ إِسْحَاقُ بْنُ الْحَسَنِ [الحسين] الْعَلَوِيُّ [الغفراني] قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ بْنُ سُهَيْلِ الْكَاتِبِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ شُعَيْبِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَالِكِيِّ جَمِيعاً عَنْ شُعَيْبِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَالِكِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ بِالدُّعَاءِ لِلْحُجَّهِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَجَلِ اللهُ تَعَالَى فِرْجَةَ الشَّرِيفِ فَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ عَجَلِ اللهُ تَعَالَى فِرْجَةَ الشَّرِيفِ اللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَ لَاهِ عَهْدِهِ وَ بَلِّغُهُمْ آمَالَهُمْ وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ... (۳)

در سند دوم، جمله ای که نویسنده آن را شاهد آورده (و الأئمه من بعده) وجود ندارد.

۱- المصباح، ص ۵۴۸.

۲- جمال الأسبوع، ص ۳۰۷.

۳- جمال الأسبوع، ص ۳۱۰.

پس جمله ای که نویسنده آن را دلیل آورده، یک احتمال است. یعنی نقل، چنین یا چنان است و روشن است که برای اثبات یک مطلب یک طرف احتمال را نمی توان دلیل قرار داد، بلکه باید گفت: «اذا جاء الإحتمال بطل الإستدلال».

سید بن طاووس به عنوان کارشناس خبره دعا، به دلیل همین فقره، سند و دعای دوم را برتر می داند؛ زیرا می نویسد:

این روایت شامل چیزی است که روایت اول شامل آن نبود پس اگر می خواهی از اهل سعادت باشی این دعا را بخوان و طرف خداوند را نگه دار و در برابر او مؤدب باش. همان گونه که قبلاً اشاره کردیم. (۱)

با این وجود، بر فرض پذیرش سند و احتمال اول، می توان گفت: نخست آن که این دعا ویژه امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر نشده است تا اشکال شود که منظور از امامان بعد از وی چه کسانی هستند، بلکه این دعا مانند زیارت جامعه برای همه امامان است و در امامان پیشین چنین گونه دعا کردنی هیچ اشکالی نداشته است. بنابراین، اگر «و الأئمه من بعده» آمده به اعتبار امامان سابق است، (۲) چنان که صاحب مختصر بصائر الدرجات (حسن بن سلیمان حلّی هم عصر مرحوم کفعمی) به این مطلب تصریح کرده است:

بدان با این دعا هر امام در زمان خودش خوانده می شده و مولای ما صاحب الامر و الزمان فرزند امام حسن عسکری یکی از آن هاست. (۳)

۱- «فهذه الرواية قد اشتملت على ما لم تشتمل عليه الرواية الأولى من الرواية فادع بها إن شئت أن تكون من أهل السعود و احفظ فيها جانب الملك المعبود و تأدب بين يديه كما كنا قدمناه و أشرنا إليه.» (جمال الأسبوع، ص ۳۱۴)

۲- «ملاحظه: الظاهر أن هذا الدعاء و بعض الأدعية الأخرى المروى أنها لصاحب الامر يقصد بها الامام المفترض الطاعة في كل عصر، فهي أيضاً تشتمل امام عصرنا صاحب الامر المهدي أرواحنا فداه.» (معجم أحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۴، ص ۱۷۴)

۳- «اعلم أن هذا الدعاء يدعى به لكل امام في زمانه و مولانا صاحب الامر و الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ابن الحسن عليه السلام أحدهم.» (مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۰)

روشن است که خواندن این دعا به نیت امام دوازدهم از باب تغلیب و تابع اکثر بودن است و بنابراین، محذوری ندارد.

دوم آن که اگر بر تغلیب حمل نگردد، امامان پس از ایشان را در امام دوازدهم با رجعت می توان تصوّر کرد. نکته مهمی که نویسندگان به سادگی و بدون یادکرد هیچ دلیلی از کنار آن می گذرد، ادعای جدید بودن امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است. به همین دلیل، نتیجه می گیرد تعداد امامان منحصر در دوازده تن نیست، در حالی که رجعت از مشهورترین عقاید شیعه است. (۱) با اعتقاد به بازگشت امامان علیهم السلام به دنیا دیگر نمی توان «و الأئمة من بعده» را بر امامان جدید حمل نمود و برای آن ادعا باید دلیل آورد.

حسن بن سلیمان حلّی در میان روایاتی که به رجعت دلالت می کند، به این دعا اشاره کرده است:

شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در مصباح المتعجل از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده که امام رضا علیه السلام به دعا برای صاحب امر، امر می کرد: اللهم ادفع... بدان با این دعا هر امام در زمان خودش خوانده می شده و مولای ما صاحب الامر و الزمان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام یکی از آنان است. پس در این صورت (اعتقاد به رجعت) دعای اللهم و صلّ علی و لاه عهده و الأئمة من بعده بر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف صدق می کند و گرنه این دعا بر همه امامان علیهم السلام عمومیت نخواهد داشت. این دعا نیز افزوده می شود به آن چه در ابتدا از امامان علیهم السلام از احادیث صحیح و صریح در این معنا (رجعت امامان علیهم السلام) نقل کردیم و اصل و شاهی برای این معنا (رجعت) می شود. (۲)

۱- «قال الصادق علیه السلام: ليس منا من لم يؤمن برجعتنا.» (الهدایه، ص ۲۶۶) «قال الصادق علیه السلام: أحسنت يا مفضل فمن أين قلت برجعتنا؟ و مقصره شیعتنا تقول: معنى الرجعه أن يرد الله إلينا ملك الدنيا و أن يجعله للمهدى عجل الله تعالی فرجه الشریف . و يحهم متى سلبنا الملك حتى يرد علينا.» (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۵)

۲- «روی الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی فی مصباح المتعجل عن یونس بن عبد الرحمن أن الرضا علیه السلام كان يأمر بالدعاء لصاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف اللهم ادفع عن وليك و خليفتك و حجّتك ثم ساق الدعاء فقال اللهم وصلّ علی و لاه عهده و الأئمة من بعده و بلّغهم آمالهم... اعلم أن هذا الدعاء يدعى به لكل امام في زمانه و مولانا صاحب الامر و الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ابن الحسن علیه السلام أحدهم فحينئذ (با اعتقاد به رجعت ائمه علیهم السلام) يصدق عليه هذا الدعاء اللهم وصل علی و لاه عهده و الأئمة من بعده إلى آخره و الا لم يكن هذا الدعاء عاماً لهم أجمع و يكون هذا النص مضافاً إلى ما رويناه أولاً عنهم علیهم السلام من الأحاديث الصحيحة الصريحة في هذا المعنى (رجعت ائمه علیهم السلام) و اصلاً له و شاهداً بمعناه.» (مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۰)

سوم آن که کلمه «بعد» در این عبارت به معنای ترتیبی می تواند باشد و نه زمانی، یعنی سلام بر امام زمان حاضر عجل الله تعالی فرجه الشریف و بعد از او سلام بر امامان دیگر علیهم السلام (چه قبلی ها و چه بعدی ها). «عهد» در این معنا به معنای عهد امامت (۱) و منظور از «ولاه عهده» نیز امامان علیهم السلام می تواند باشد، یعنی کسانی که سرپرستان عهد امامتند. (۲) بنابراین، «بعد» زمانی نیست تا گفته شود بعد از امام دوازدهم باز هم امام دیگری خواهد آمد.

چهارم آن که سخن سید بن طاووس را بگوییم. ایشان می آورد:

شاید منظور از این صلوات، درود فرستادن بر امام جماعت هایی است که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آن ها را در دوران حکومت خود برای نماز خواندن در شهرها منصوب می کند و والیانی برای حکومت در آن دوران هستند. صلوات بر آن ها بعد از صلوات بر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ زیرا فرمود (ولاه عهده) و ولی عهدها در زمان حیات شخص می شوند. پس منظور چنین است: خدایا بعد از درود بر او بر ولی عهدهایش و امامانش درود فرست. (۳)

۱- «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَيْشِمَ بْنِ أَشِيْمَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَزِيدٍ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْأَيَّامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَيِّمِينَ.» (الكافي، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۳)

۲- لذا در صلوات ضراب اصفهانی که در ادامه به آن می پردازیم چنین آمده است: وَصَلِّ عَلَيَّ وَوَلِيَّكَ وَوَلَاةِ عَهْدِكَ. (مصباح المتهجذ ص ۴۰۹)

۳- «و لعل المراد بذلك أن الصلاة على الأئمة الذين يرتبهم في أيامه للصلاة بالعباد في البلاد والأئمة في الأحكام في تلك الأيام وأن الصلاة عليهم تكون بعد ذكر الصلاة عليه عجل الله تعالی فرجه الشریف بدليل قوله ولأه عهده لأن ولأه العهد يكونون في الحياه فكان المراد اللهم صل بعد الصلاة عليه على ولأه عهده و الأئمة من بعده.» (جمال الأسبوع، ص ۳۱۰)

افزون بر این، اگر کسی این چهار معنا را نپذیرد و این جمله را به معنای آمدن امامان جدید پندارد، باید به صدها روایت بنگرد که بر حصر عدد امامان در دوازده دلالت دارد. (۱) حال اگر یک یا چند دلیل خلاف آن وهم آفرینند و تفسیری درست برنتابند، در مقام تعارض، ساقط خواهد شد و از حجیت خواهد افتاد و در برابر دلیل های قطعی نمی تواند بماند. از این رو، این عبارت از دعا دلیلی پسندیده به شمار نمی آید.

شبهه بیست و سوم. روایت شیخ صدوق در مورد احتمال ادامه امامت پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و روی الصدوق عده روایات حول احتمال امتداد الإمامه بعد الإمام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف و عدم الاقتصار علیه و كان منها روايه عن الإمام امیرالمؤمنین علیه السلام حول غموض الأمر بعد القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد عهد إليه أن لا یخبر أحداً بذلك إلا الحسن و الحسين علیهما السلام و أنه قال: لا تسألونی عما یكون بعد هذا، فقد عهد إلى حبیبی أن لا أخبر به غیر عترتی. (۲)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می کند شیخ صدوق روایاتی را درباره احتمال ادامه داشتن امامت پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، نقل کرده است. وی از این راه می خواهد ثابت کند عقیده به دوازده امام در قرن چهارم ثابت نبوده است.

- ۱- پیش تر به برخی از این احادیث اشاره شده، مانند: حدیث لوح، حدیث معراج، حدیث اظله و...
- ۲- «و شیخ صدوق چندین روایت درباره احتمال امتداد امامت بعد از امام دوازدهم و محصور نبودن در دوازده نقل کرده است. از آن جمله روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام درباره مبهم بودن امر بعد از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان عهد کرد که به کسی خبر ندهد، به جز امام حسن و امام حسین علیهما السلام و امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: از من درباره اتفاق های بعد از این نپرسید؟ زیرا حبیبیم از من پیمان گرفت که به جز اهل بیتم به کسی خبر ندهم.» (الإمام المهدي حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۰)

این ادعای نویسنده نیز تدلیسی بیش نیست؛ زیرا چنان که گذشت شیخ صدوق اعتقاد قطعی به محصور بودن تعداد امامان داشته و در جای جای کتاب کمال الدین به آن تأکید کرده است، بلکه چنان که بیان شد، ایشان از وقایع پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف اظهار ناآگاهی می کند و می گوید ما نمی دانیم چه خواهد شد و این احادیث را نیز برای اثبات روشن نبودن وقایع پس از ظهور می آورد، نه این که آمدن امامان جدید را احتمال دهد. گفتنی است که نباید امتداد امامت را با آمدن امامان پی در پی و جدید ملازم دانست؛ زیرا این سخن به معنای نادیده گرفتن مسئله مهم رجعت است.

عبدالله بن حارث گوید: به حضرت علی علیه السلام گفتم: ای امیرمؤمنان! از رخ دادهای پس از امام قائمتان عجل الله تعالی فرجه الشریف مرا آگاه گردان. فرمود: ای پسر حارث! این چیزی است که ذکر آن به خود او سپرده شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من سفارش کرده که آن را جز به حسن و حسین علیهما السلام نگویم. (۱)

نزال بن سبره از امیرمؤمنان علیه السلام حدیثی نقل کرده است که در آن از دجال یاد فرموده و در پایان آن آمده است: از من از آن چه پس از آن واقع خواهد شد، پرسش نکنید؛ زیرا حبیبم به من سفارش کرده که آن را به غیر عترتم نگویم. نزال بن سبره گوید: به صعصعه بن صوحان گفتم: مقصود امیرمؤمنان از این سخن چه بود؟ صعصعه گفت: ای پسر سبره! آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند، دوازدهمین فرد از عترت است، نهمین فرزند حسین بن علی علیهما السلام و او خورشیدی است که از مغرب زمین طلوع فرماید، نزد رکن و مقام ظاهر شود و زمین را پاک سازد و میزان را به عدل برقرار کند. پس

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ فَهْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُمَرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُوسَى الْوَجِيهِيِّ عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَحْيَادِ بَعْدَ قَائِمِكُمْ؟ قَالَ: يَا ابْنَ الْحَارِثِ ذَلِكَ شَيْءٌ ذَكَرَهُ مَوْكُولٌ إِلَيْهِ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَمَّا أُخْبِرَ بِهِ إِلَّا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.» (كمال الدین، ص ۷۷)

کسی به کسی ستم نکند و امیرمؤمنان علیه السلام فرمود که حبیبش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او سفارش کرده که اخبار پس از آن را جز به عترتش امامان علیهم السلام نگوید. (۱)

چنان که گذشت، سخن در وقایع و پیش آمدهای پس از امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و یاد کرد از دجال نیز بر همین امر قرینه است. از آن سوی، هیچ قرینه ای وجود ندارد که سخن از امامت یا امتداد و انقطاع آن باشد. پس تفسیر چنین از این روایات، ناروا و انتسابی غیرواقعی است؛ زیرا بزرگانی مانند شیخ مفید و سید مرتضی نیز که نویسندگان معتقد به دوازده امامی بودن آن ها دارند، از وقایع پس از امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف اظهار ناآگاهی کرده اند.

شبهه بیست و چهارم. روایت شیخ طوسی در مورد وجود مهدی ها بعد از دوازده امام عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و روی الطوسی فی الغیبه آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لعلی «یا علیّ إنه سیکون بعدی اثنا عشر اماماً و من بعدهم اثنا عشر مهدیاً فانت یا علیّ اول الإثنی عشر الإمام... ثم یكون من بعده اثنا عشر مهدیاً». (۲)

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُعَاذٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ أَرْقَمٍ عَنْ أَبِي سَيِّدَانِ الشَّيْبَانِيِّ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ يَذْكُرُ فِيهِ أَمْرَ الدَّجَالِ وَ يَقُولُ فِي آخِرِهِ لَا تَسْأَلُونَنِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا فَإِنَّهُ عَهْدٌ إِلَيَّ حَبِيبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ لَا أُخْبَرَ بِهِ غَيْرَ عَتْرَتِي قَالَ النَّزَّالُ بْنُ سَبْرَةَ فَقُلْتُ لِمَ صَغَصِي بِهِ بِنِ صُوحْرَانَ: مَا عَنَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَالَ صَغَصِي بِهِ: يَا ابْنَ سَبْرَةَ إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ خَلْفَهُ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعَتَرَةِ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يَطْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَيَطْهَرُ الْأَرْضَ وَ يَضَعُ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ فَلَا يَظْلَمُ أَحَدٌ أَحَدًا فَأُخْبِرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ حَبِيبَهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم عَهْدَ إِلَيْهِ أَنْ لَا يُخْبَرَ بِمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرَ عَتْرَتِهِ الْأَائِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.» (كمال الدين، ص ۷۷)

۲- «شیخ طوسی در کتاب الغیبه روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: یا علی بعد از من دوازده امام خواهد آمد و بعد از آن دوازده مهدی. یا علی! تو اولین دوازده امام هستی... بعد از آن دوازده مهدی خواهد آمد.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۰)

خلاصه شبهه

نویسنده برای اثبات ثابت نبودن عقیده به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم، به روایت شیخ طوسی استناد کرده است.

پاسخ

نخست آن که نویسنده بسان کتاب مرحوم کفعمی، با کتاب شیخ طوسی نیز که در گذشته نیمه دوم قرن پنجم بوده، به نکته ای درباره قرن چهارم استدلال می کند. آیا اگر در این کتاب روایتی آمده باشد، ثابت می کند صد سال پیش، فلان عقیده پابرجا نبوده است؟ چگونه است که این روایت به تردید شیخ طوسی در دوازده امام دلالت ندارد، ولی به صد سال پیش دلالت می کند؟ اگر به تردید شیخ طوسی نیز دلالت دارد، پس باید بگویید این شک در قرون بعد نیز ادامه داشته است و حال آن که این سخن را نمی توان پی گرفت؛ زیرا در دوازده امامی بودن اساتید شیخ طوسی مانند سید مرتضی و شیخ مفید تردیدی نبوده، چه رسد به خود شیخ طوسی.

دیگر آن که گذشته از این خرده گیری، باید گفت در روایتی که ایشان نقل

کرده، به وضوح میان امام و مهدی فرق گذارده شده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

پس از دوازده امام، دوازده مهدی می آید، یعنی این دو باهم فرق دارند. جای بسی تعجب است که نویسنده به این مسئله هیچ توجهی نکرده و چنین وانمود کرده که آن ها نیز ادامه همین امامان هستند و نتیجه گرفته پس شمار امامان علیهم السلام بیش از دوازده نفر است.

برای آن که مطلب روشن تر شود، روایتی در پی می آید که شیخ صدوق آن را نقل کرده و گویای همین فرق است؛ روایتی که ماهیت مهدی های بعدی را روشن می کند:

ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! من از پدر شما شنیدم که فرمود: پس از قائم دوازده امام خواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمود: دوازده مهدی فرموده است، نه دوازده امام. آن ها قومی از شیعیان ما هستند که

مردم را به ولایت و شناخت حقّ ما می خوانند (۱)

چنان که پیداست امام صادق علیه السلام تصریح می فرماید که آن ها امام نیستند، بلکه شیعیانی هستند که مردم را به سوی امامان فرامی خوانند.

سید بهاءالدین نیلی نیز از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

همانا از ما اهل بیت بعد از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، دوازده مهدی از فرزندان امام حسین علیه السلام خواهد بود.

(۲)

در این روایت نیز سخن از مهدی است و به امام جدیدی اشاره نشده است.

متن کامل روایتی هم که نویسنده به آن اشاره کرده، چنین است:

حسن بن علی از پدرش روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب رحلتش به من فرمود: ای ابوالحسن! صحیفه و دواتی بیاور! سپس پیغمبر

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي عَمْرِانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا. فَقَالَ: قَدْ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَ لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوَالَتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا.» (مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۱) حدیث در کمال الدین چاپ شده (ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۵۶) چنین است: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِانَ الدَّقَّاقِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمْرِانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوَالَتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا.» روشن است که نسخه مختصر بصائر الدرجات دقیق تر است و باید سائل اماماً گفته باشد نه مهدیاً.

۲- «إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» (منتخب الأنوار المضيئه، ص ۳۵۴) شیخ طوسی نیز این روایت را آورده است: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ أَنَّهُ قَالَ: يَا أَبَا حَمَزَةَ إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» (الغيبه ص ۴۷۸)

وصیت خود را املا فرمود تا به این جا رسید و فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود. یا علی! تو نخستین آن دوازده امامی. خدای تعالی تو را در آسمانش علی مرتضی و امیرمؤمنان و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نامیده و این نام ها برای غیر تو شایسته نیست. ای علی تو وصی من بر زنده و مرده خاندانم هستی و نیز وصی بر زنانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری، فردای قیامت مرا دیدار کند و هر یک را تو طلاق دادی، من از وی بی زارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر اتم هستی. هر گاه مرگت فرارسد، (خلافت را) به فرزندم حسن واگذار کن که او برّ وصول است (برّ به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشان است). چون او وفاتش رسید، باید آن را به فرزندم حسین شهید زکی مقتول بسپارد. چون هنگام شهادت حسین رسید، باید به فرزندش سیدالعابدین ذوالثّفات (ثّفنه به معنای پینه ای است که سر زانو می بندد و آن حضرت را به واسطه پینه زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده اش می بست، ذوالثّفات می گفتند) علی بسپارد. چون هنگام وفات او رسد، باید به فرزندش محمد باقر بسپارد و چون مرگ او رسد، باید به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون مرگ او فرا رسد، به فرزندش موسی کاظم باید بسپارد و چون وفات او فرا رسد، به فرزندش علی رضا باید بسپارد؛ و چون مرگ او فرا رسد، به فرزندش محمد ثقه تقی باید واگذارد و چون هنگام وفات او شود، به فرزندش علی ناصح باید بسپارد و چون مرگ او در رسد، به فرزندش حسن فاضل باید واگذارد و چون وفات او برسد، باید به فرزندش محمد مستحفظ (نگهبان آیین) از آل محمد علیهم السلام بسپارد. پس این دوازده امام است و پس از آن دوازده مهدی می آید. چون مرگش در رسد، به فرزندش که اول مقرّبان (مهدیان) (۱) است و سه نام دارد بسپارد، نامی چون نام من احمد و نامی چون

نام پدرم عبدالله و نام سوم مهدی است و او نخستین ایمان آورندگان است. (۱)

بنابر روایت پیش، مهدیانی که پس از حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند آمد، از نسل امام حسین علیه السلام خواهند بود. بنابر این روایت نیز آنان از فرزندان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند. همچنین معنای عبارت «و الأئمه من ولده» در صلوات ضراب اصفهانی، روشن می شود؛ منظور از ائمه همان مهدیان بعد از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند و سخن از امام جدیدی نیست:

عنه (أحمد بن علی الرازی) عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي قال حدثني الحسين بن محمد بن عامر الأشعري القمي قال حدثني يعقوب بن يوسف الضراب

۱- «أخبرنا جماعة عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان الزوهری عن علي بن سنان الموصلي العدل عن علي بن الحسين عن أحمد بن محمد بن الخليل عن جعفر بن أحمد المصيري عن عمه الحسن بن علي عن أبيه عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عن أبيه الباقر عن أبيه ذي الثفینات سيّد العابدین عن أبيه الحسين الزكيّ الشهيد عن أبيه أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الليلة التي كانت فيها وفاته لعليّ عليه السلام يا أبا الحسن أخضر ص حيفه و دواه فأملأ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال يا عليّ إنه سيكون بعدي اثنا عشر إماماً و من بعدهم اثنا عشر مهدياً فانت يا عليّ أول الاثني عشر إماماً سمالك الله تعالى في سمائه علينا المرتضى و أمير المؤمنين و الصديق الأكبر و الفاروق الأعظم و المأمون و المهديّ فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك يا عليّ أنت وصيّي على أهل بيتي حيّهم و ميّتهم و على نسائي فمن تبتّها لقبتي عمداً و من طلقتهما فأنا بريء منها لم ترني و لم أرها في عرصه القيامة و أنت خليفتي على أمّتي من بعدي فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسن البرّ الوصول فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزكيّ المقتول فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني سيّد العابدین ذي الثفینات عليّ فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني جعفر الصادق فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الكاظم فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الرضا فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد الثقيّ فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني عليّ الناصح فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسن الفاضل فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد المستحفظ من آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم فذلك اثنا عشر إماماً ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً (فإذا حضرته الوفاة) فليسلمها إلى ابني أول المقرّبين له ثلاثه أسامي اسم كاشي و اسم أبي و هو عبّد الله و أحمد و الاسم الثالث المهديّ هو أول المؤمنين.» (الغيبه للطوسي، ص ۱۵۰)

الْعَسَانِيُّ فِي مُنْصَرَفِهِ مِنْ أَصِفَهَا نَقَالَ حَجَجْتُ فِي سِنَةِ إِخِيدَى وَ ثَمَانِينَ وَ مَائَتِينَ ... نُسِيخَهُ الدَّفْتَرِ الَّذِي خَرَجَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ عَلَى الْمُزْتَضَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنِ الرِّضَا وَ الْحُسَيْنِ الْمُضِيَّطَفَى وَ جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى وَ أَعْلَامِ الْهُدَى وَ مَنَارِ الثَّقَلَيْنِ وَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ الْحَبْلِ الْمَتِينِ وَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَ وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَثَمَةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ مُدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ أَقْصَى أَمَالِهِمْ دِينًا وَ دُنْيَا وَ آخِرَةً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عَدِيمٌ. (۱)

البته سید بن طاووس احتمال می دهد منظور از ائمه، فرزندان امام در دوران حیات (غیبت) امام باشند، یعنی پیشوایان بزرگی که در نواحی مختلف وجود دارند و به ارشاد و رهبری مردم مشغولند. (۲)

در نتیجه، روایتی در جوامع روایی، وجود ندارد که به آمدن امام جدیدی پس از دوازده امام علیهم السلام اشاره کند. بنابراین، احتمال امتداد امامت با امام جدید که نویسنده ادعا کرده، هیچ سندی ندارد و سخنی گراف است.

۱- الغیبه للطوسی، ص ۲۷۳؛ مصباح المتعجد، ص ۴۰۶.

۲- و قد روی أنهم من أبرار العباد في حياته و وجدت روايه متصله الإسناد بأن للمهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف أولاد جماعه و لاه في أطراف بلاد البحار على غايه عظيمه من صفات الأبرار. (جمال الأسبوع، ص ۳۱۰)

فصل چهارم. ثقه الاسلام کلینی و روایات سیزده امام

اشاره

در این فصل روایات مرحوم کلینی در کتاب کافی بررسی می شود تا روشن گردد آیا این احادیث دلالتی بر سیزده امام دارد؟ و در ادامه این فصل مطالبی درباره هبهالله کاتب و کتابش بیان می شود.

شبهه بیست و پنجم. اختلاف در تعداد امامان علیهم السلام

متن کتاب

و عندما نشئت فكره تحديد عدد الأئمة عليهم السلام، بعد القول بوجود و غيبه محمد بن الحسن العسكري عجل الله تعالى فرجه الشريف كاد الشيعة الإماميه يختلفون فيما بينهم حول تحديد عددهم باثني عشر أو ثلاثة عشر، إذ برزت في ذلك الوقت روايات تقول، بأن عدد الأئمة ثلاثة عشر و قد نقلها الكليني في الكافي. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا کرده که وقتی اندیشه محدود کردن شمار امامان علیهم السلام پدید آمد، نزدیک بود میان امامیه درباره محدود کردن شمار امامان به دوازده یا سیزده، اختلاف افتد؛ زیرا در آن دوران روایت هایی نمایان شده بود که از سیزده امام سخن می گفت و این روایت ها را مرحوم کلینی در کافی نقل کرده است.

۱- «پس از قائل شدن به وجود و غیبت محمد بن حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف زمانی که نظریه محدود کردن شمار امامان علیهم السلام به وجود آمد، نزدیک بود شیعیان درباره محدود کردن شمار امامان به دوازده یا سیزده امام، به اختلاف بیفتند؛ زیرا در آن برهه روایاتی به این مضمون ظاهر شدند که عدد امامان سیزده تن است و این روایت ها را کلینی در کتاب کافی نقل کرده است.» (الإمام المهدي حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص ۱۳۰)

پاسخ

نخست آن که نام و متن کتاب هایی که پیش از قرن چهارم و قبل از زمان مرحوم کلینی نوشته شده، در پاسخ شبهه بیست و یکم آمد و ثابت شد که اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام و احادیث آن، اصیل و ریشه دارند و نسبت دادن پیدایی آن به دوران مرحوم کلینی، خلاف واقع و ادعایی کذب است. روشن ترین دلیل، برخی از احادیث کتاب ابوسعید عصفری (در گذشته ۲۵۰ قمری) است که نویسنده به آن ها اشاره دارد؛ (۱) کسی که صد سال پیش از زمانی که نویسنده ادعا کرده، از دنیا رفته است. حال چگونه می توان ادعا کرد، این احادیث در دوران مرحوم کلینی مطرح شده است؟

دوم آن که نسبت دادن حدیثی با موضوع سیزده امام به مرحوم کلینی، تهمتی بزرگ بر ایشان است؛ زیرا عنوان باب این احادیث «ما جاء فی الإثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام» است، یعنی ایشان آشکارا امامان علیهم السلام را دوازده نفر خوانده و معنا ندارد که در این باب حدیثی نقل گردد که در تناقض با عنوانش باشد و خلاف آن چه را برساند که در پی اثبات آن است. لذا روایات این باب، به روشنی دلالت دارند که روایات دوازده امام صریح است و به روشنی، عدد دوازده بیان شده است، اما روایاتی که ادعا می شود بر سیزده امام دلالت دارد، هیچ کدام به عدد سیزده تصریح ندارد، بلکه همگی چند وجه دارند: یا نقل های دیگری دارند و تنها بعضی از نقل ها، آن هم اگر معانی دیگر را نپذیریم، لازمه اش وجود سیزده امام خواهد بود. _ این موارد در ادامه بیان خواهد شد تا خواننده با انصاف بنگرد که آیا مانند نویسنده چنین با قاطعیت می توان ادعا کرد مرحوم کلینی روایات سیزده امام را نقل کرده است یا خیر.

سوم آن که روایات معصومان علیهم السلام نیز مانند آیات قرآن انواعی دارد. امیرمؤمنان علیه السلام درباره اختلاف روایات می فرماید:

إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَ بَاطِلًا وَ صِدْقًا وَ كَذِبًا وَ نَاسِخًا وَ مَنْسُوخًا وَ عَامًّا وَ

خَاصًّا وَ مُحْكَمًا وَ مُتَّشَابِهًا وَ حِفْظًا وَ وَهَمًا. (۱)

از این رو، احادیث چون آیات انوعی دارند و باید در کنار هم قرار گیرند و معنای صحیح آن ها به کمک هم و با در نظر گرفتن همه روشن شود. با توجه به این نکته، اگر مضمون یک روایت در روایتی دیگر با توضیح و تفصیل آمده باشد، باید در معنا کردن روایت مختصر و مجمل به آن روایت مفصل مراجعه کرد و یک روایت را منقطع از روایات دیگر نمی توان در نظر گرفت و درباره آن قضاوت کرد. درباره این بحث نیز روایت های دیگری وجود دارد که همان ماجرا را با تفصیل بیان کرده است و باید به آن ها نگرست. افزون بر این، روایات با آیات قرآن تفاوتی اساسی دارند؛ نامعتبر بودن همه روایت ها. روایت هایی وجود دارد که ضعیف و ناپذیرفتنی هستند و آن ها را در کنار روایات صحیح نمی توان گذارد و مقایسه کرد، یعنی همان مغالطه ای که نویسنده بارها تکرار کرده است. نویسنده خود برای استدلال، به هر روایتی استناد می کند و به ضعف و درستی آن هیچ اهمیتی نمی دهد، اما در مقابل روایاتی را که برخلاف نظر وی است، به راحتی با طرح سند رد می کند، در حالی که محقق باید شیوه ای ثابت برگیرد.

برای بررسی بیشتر، احادیث کتاب کافی نقل و بررسی می شود: بیست حدیث در باب «ما جاء فی الإثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام» (۲) وجود دارد که ده حدیث (۳) به عدد دوازده تصریح کرده اند و نام دوازده امام در سه حدیث (۴) از آن ها آمده است. چهار حدیث (۵) نیز بر دوازده عدد دلالت دارند. شش حدیث (۶) موهم عدد سیزده است. یک

- ۱- «همانا در دست مردم [روایات] حق و باطل و راست و دروغ و نسخ کننده و نسخ شده و عام و خاص و محکم و متشابه و از بر شده و خیال شده وجود دارد.» (الکافی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱)
- ۲- الأصول الستة عشر، ص ۵۲۵.
- ۳- حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۱۰ و ۱۶ و ۱۹ و ۲۰.
- ۴- حدیث ۱ و ۲ و ۳.
- ۵- حدیث ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۵.
- ۶- حدیث ۷ و ۸ و ۹ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۸.

حدیث از این شش حدیث تکراری است (حدیث چهاردهم تکرار حدیث هفتم است) و در واقع، پنج حدیث محسوب می شود. دو حدیث نیز هم مضمون با احادیث گویای عدد دوازده است (حدیث نهم هم مضمون حدیث سوم و حدیث هشتم هم مضمون حدیث پنجم است). در نتیجه، سه حدیث (۷ و ۱۷ و ۱۸) با مضمون غیر تکراری موهم عدد سیزده است. البته هر شش حدیث بررسی خواهد شد:

۱. حدیث جابر:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ ثَلَاثَةَ مِئَاتٍ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ. (۱)

چون «من ولدها» در این روایت آمده، ممکن است گفته شود دوازده امام علیهم السلام از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام هستند و با حضرت علی علیه السلام که همسر ایشان است، سیزده امام می شود. چنان که پیداست، به عدد سیزده تصریحی نشده است و این نتیجه تنها از عبارت «من ولدها» گرفته می شود. این نتیجه هم، در صورتی درست است که هیچ احتمال دیگری در کار نباشد، در حالی که احتمال دارد:

یکم. منظور تغلیب (۲) باشد، یعنی از دوازده وصی چون یازده نفر آنان از اولاد هستند، در عرف مردم درست است که گفته شود همه از اولاد ایشان هستند.

دوم. چون عبارت «لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها» حصر را بیان نمی کند، نمی توان گفت نام دیگری غیر از «ولدها» در آن نبوده است. همچنین در عبارت «فعددت اثني عشر» ضمیر (مانند فعددتها) یا قرینه دیگری (مانند الف لام عهد ذکری

۱- «جابر بن عبدالله انصاری گوید: خدمت فاطمه علیها السلام رسیدم، در برابرش لوحی بود که نام های اوصیا از فرزندانش در آن بود. من شمردم، دوازده نفر بودند و آخر آن ها قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بود؛ سه محمد در میان آن ها بود و سه علی». (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۹)

۲- مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۲۸.

«فعددت الاوصياء») وجود ندارد که شمارش را ناگزیر در همان «الأوصياء من ولدها» حصر نماید. پس احتمال دارد منظور از «فعددت»، شمارش همه نام‌ها در لوح باشد، نه فقط شمارش تنها فرزندان؛ زیرا چنان که گذشت، در حدیث دلیلی نیست که همه نام‌ها بر آن اساس ویژه فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام باشد، یعنی آن که جابر نمی‌گوید لوحی در برابر حضرت فاطمه علیها السلام بود که نام فرزندان وصی‌اش بر آن نوشته شده بود و من آن نام‌ها را دوازده تا شمردم، بلکه می‌گوید من دوازده نام شمردم. این جمله با این که

نام دیگری غیر از فرزندان نیز در آن لوح باشد، سازگاری دارد. با وجود این، چون جابر

این روایت را برای امام باقر علیه السلام نقل کرده، تأکیدش بر فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام

است، نه همه امامان؛ زیرا امامت حضرت علی علیه السلام در زمان ایشان جای هیچ تردیدی نداشته است.

احتمال دیگر تصحیف و زیاد شدن عبارت «من ولدها» است که همان دلیل مدعیان سیزده امام است؛ زیرا شیخ صدوق این روایت را با همین سند در کتاب کمال الدین که از کتاب‌های معتبر شیعه به شمار می‌رود، بدون این عبارت نقل کرده است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ مَكْتُوبٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَأَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. (۱)

با وجود این احتمالات و به خصوص دو نوع نقل متفاوت از این حدیث، دیگر وجود عقیده‌ای به این مهمی (سیزده امام) را با این روایت که نسخه بدل است، نمی‌توان ثابت کرد.

این احتمالات در صورتی پذیرفته است که در این باره، تنها این حدیث باشد و یا این

حدیث به تنهایی در نظر آید، در حالی که احادیث دیگری در این موضوع وجود دارد و از نظر حدیث شناسی، چنان که پیش تر گذشت، نباید احادیث مشابه را از نظر دور داشت. اگر این نویسنده پیش از نتیجه گیری نادرست اندکی می اندیشید، در همین باب همین حدیث را می یافت که مرحوم کلینی آن را با متن مفصل و سند صحیح آورده است، آن تفصیل، راه را بر هر گونه تفسیر نادرست بسته است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقِبَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخْفُفُ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُقَ بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ أَيُّ الْأَوْقَاتِ أَحَبُّبُهُ فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ فَقَالَ جَابِرٌ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ فَهَيَّئْتُهَا بِوَلَادَةِ الْحُسَيْنِ وَ رَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحًا أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرٍ وَ رَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أبيضَ شَبَّهَ لَوْنُ الشَّمْسِ فَقُلْتُ لَهَا بِأَبِي وَ أُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ مَا هَذَا اللَّوْحُ فَقَالَتْ هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَعْلِي وَ اسْمُ ابْنِي وَ اسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَ أَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِبَدَلِكَ قَالَ جَابِرٌ فَأَعْطَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَرَأْتُهُ وَ اسْتَنْسَخْتُهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ قَالَ نَعَمْ فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ صِحْفَهُ مِنْ رَقٍّ فَقَالَ يَا جَابِرُ انظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَفْرَأَ أَنَا عَلَيْكَ فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسخِهِ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا فَقَالَ جَابِرٌ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * - لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَيِّفِيهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَاءِي وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِي إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُدِيلُ الْمُظْلَمِينَ وَ دَيَّانُ الدِّينِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا

لَا أَعِدُّهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ فَإِنِّي فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمِلَتْ أَيَّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِشَبَابِكَ وَ سِبْطِيكَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ حَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مِنِ اسْتِشْهَادِ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ بِعِزَّتِهِ أَثِيبُ وَ أَعَاقِبُ أَوْلَهُمْ عَلَيَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ وَ ابْنُهُ شَبَبُهُ جَدِّهِ الْمُحْمُودِ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي سَيِّهْلُكَ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرِ الرَّادِّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ حَقَّ الْقَوْلِ مِنِّي لِأَكْرَمِ مَنْ مَتَوَى جَعْفَرَ وَ لَأَسِيرَتُهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءَ حِنْدُسٍ - لِأَنَّ حَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي يُسَيِّقُونَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى مِنْ جَحْدٍ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةَ مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ وَ يَلُ لِّلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي فِي عَلَيٍّ وَ لِيَّي وَ نَاصِرِي وَ مَنْ أَصْعَ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النَّبُوَّةِ وَ أَمْتَحَنَهُ بِالْأَضْطِلَاعِ بِهَا يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتٌ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي حَقَّ الْقَوْلِ مِنِّي لِأَسِيرَتِهِ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي لَمَّا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَتْوَاهُ وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لَائِنَهُ عَلَيَّ وَ لِيَّي وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَيَّ وَ حَيِّي أَخْرَجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ وَ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ م ح م د رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كِمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيَدُلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ وَ تُتَهَادَى رُءُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُءُوسُ التُّرُكِ وَ الدَّيْلَمِ فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جَلِيلِينَ تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّئَةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدُسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الرِّمَازِلَ وَ أَدْفَعُ الْأَصْيَارَ وَ الْأَغْلَامَالَ أَوْلِيَاكَ عَلَيْهِمْ صِلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلِيَاكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ: قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا

۱- «امام صادق علیه السلام فرماید: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: من با تو کاری دارم، چه وقت برایت آسان تر است که تو را تنها ببینم و از تو سؤال کنم؟ جابر گفت: هر وقت شما بخواهی. پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیده ای آن چه مادرم به تو فرمود که در آن لوح نوشته بود، به من خبر ده. جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدمت مادرت فاطمه علیها السلام رفتم و او را به ولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم و در دستش لوح سبزی دیدم. گمان کردم از زمرد است و نوشته ای سفید در آن دیدم، همانند رنگ خورشید (درخشان). به او عرض کردم: دختر پیغمبر! پدر و مادرم قربانت، این لوح چیست؟ فرمود: لوحی است که خدا آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه فرمود. اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم او صیبا از فرزندانم در آن است و پدرم آن را به من مژدگانی عطا فرمود. جابر گفت: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد. من آن را خواندم و رونویسی کردم. پدرم به او گفت: ای جابر! آن را بر من نشان می دهی؟ عرض کرد: آری! آن گاه پدرم هم راه جابر به منزل او رفت. جابر نوشته ای از پوست بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر! تو در نوشته ات نگاه کن تا من برایت بخوانم، جابر در نسخه خود نگریست و پدرم آن را قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت. بعد جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که این گونه در آن لوح نوشته دیدم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر او و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او، آن را روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان فرود آورد. ای محمد اسم های مرا بزرگ شمار و نعمت های مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار. همانا منم خدایی که جز من شایان پرستشی نیست، منم شکننده جباران و دولت رساننده به مظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز، همانا منم خدایی که جز من شایان پرستشی نیست، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد و از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم. پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما. من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم و دورانش را کامل کردم و مدتش تمام گردید، جز این که برای او وصی و جانشینی مقرر کردم و من تو را بر پیغمبران برتری دادم و وصی تو را بر اوصیای دیگر و تو را به دو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین علیهما السلام گرامی داشتم و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود ساختم و او را با شهادت گرامی داشتم و پایان کارش را به سعادت رسانیدم، او برترین شهادت و مقامش از همه آن ها عالی تر است. کلمه تامه خود را هم راه او و حجت رسای خود را نزد او قرار دادم، به سبب عترت او پاداش و کیفر می دهم. نخستین آن ها سرور عابدان و زینت اولیای گذشته من است و پسر او شبیه جد محمود (پسندیده) خود، محمد است. او شکافنده علم من و کانون حکمت من است و شک کنندگان در جعفر هلاک خواهند شد. هر که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته، سخن و وعده پابرجای من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم. پس از او برای موسی فتنه کور بسیار تاریکی مقدر شده است؛ زیرا رشته وجوب اطاعت من قطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیای من با جامی سرشار سیراب شوند و هر کس یکی از آن ها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آن که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

وای بر دروغ بندگان منکر! هنگام پایان یافتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، نسبت به علی دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوت را به دوش او گذارم و با به دوش کشیدن آن ها امتحانش کنم. او را مردی پلید و گردن کش می کشد و در شهری که بنده صالح [ذوالقرنین] آن را ساخته است، پهلوی بدترین مخلوقم [هارون] به خاک سپرده می شود. فرمان و وعده من ثابت شده که او را به پسرش و جانشینش بعد وی و وارث علمش محمد شادمان سازم. او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم است. هیچ بنده ای به او ایمان نمی آورد، مگر بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند، بپذیرم و عاقبت کار پسرش علی را به سعادت رسانم که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است. دعوت کننده به راهم و خزانه دار علمم حسن را از او به وجود آورم و این رشته را به وجود پسر او «م ح م د» کامل کنم که رحمت برای جهانیان است، او کمال موسی و زیبایی عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان [غیبت] او دوستانم خوار گردند و [ستم گران] سرهای آن ها را برای یکدیگر هدیه فرستند، چنان که سرهای ترک و دیلم [کفار] را به هدیه فرستند، کشته و سوزانده شوند و آن ها ترسان و بیمناک و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود. آنان دوستان حقیقی من هستند. به وسیله آنان هر آشوب کور تاریک را بزدایم و به برکت آنان زلزله ها را بردارم و بارهای سنگین و زنجیرها را برانم، درودها و رحمت پروردگارش بر آن ها باد و تنها ایشانند هدایت شدگان. عبدالرحمان بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیده باشی، تو را کفایت کند، پس آن را از نااهلش پنهان دار.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷، ح ۳)

چنان که پیداست، این حدیث نام یکایک اوصیا را آورده و جای هیچ تردید برای افراد جویای حقیقت نگذاشته است. اگر قرار بود فرد سیزدهمی نیز در کار باشد، نام او نیز ذکر می گردید و یا به آن اشاره ای می شد.

پس چنین برداشت ها اگر نگوییم از سر غرض ورزی و سعی در مشکوک و مبهم نمایاندن امر قطعی و روشن است، بی گمان حاصل جمود بر متن است که از ناآگاهی علمی سرچشمه می گیرد.

۲. حدیث ابوسعید خدری:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدٍ

بَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ إِبرَاهِيمَ عَنِ أَبِي يَحْيَى الْمِدَائِنِيِّ عَنِ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنِ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ قَالَ كُنْتُ حَاضِرًا لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَتَخَلَ عُمَرَ أَقْبَلُ يَهُودِيٍّ مِنْ عُظَمَاءِ يَهُودٍ يَثْرَبَ وَتَزَعُمُ يَهُودُ الْمَدِينَةَ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلَ زَمَانِهِ حَتَّى رُفِعَ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ يَا عُمَرُ إِنِّي جِئْتُكَ أُرِيدُ الْإِسْلَامَ فَإِنْ أَخْبَرْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ وَجَمِيعِ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ إِنِّي لَسْتُ هُنَاكَ لِكُنِّي أُرشِدُكَ إِلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ أُمَّتِنَا - بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ وَجَمِيعِ مَا قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ وَهُوَ ذَاكَ فَأَوْمَأَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ يَا عُمَرُ إِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَقُولُ فَمَا لَكَ وَ لِيَعِيهِ النَّاسُ وَ إِنَّمَا ذَاكَ أَعْلَمُكُمْ فزَبْرَهُ عُمَرُ ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودِيَّ قَامَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ كَمَا ذَكَرَ عُمَرُ فَقَالَ وَ مَا قَالَ عُمَرُ فَأَخْبَرَهُ قَالَ فَإِنْ كُنْتُ كَمَا قَالَ سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْيَاءٍ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ فَأَعْلَمَ أَنَّكُمْ فِي دَعْوَاكُمْ خَيْرُ الْأُمَّةِ وَ أَعْلَمُهَا صَادِقِينَ وَ مَعَ ذَلِكَ أَدْخُلُ فِي دِينِكُمْ الْإِسْلَامَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ أَنَا كَمَا ذَكَرَ لَكَ عُمَرُ سَلْ عَمَّا يَدَا لَكَ أَخْبِرَكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا يَهُودِيُّ وَ لِمَ لَمْ تَقُلْ أَخْبِرْنِي عَنْ سَبْعٍ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِالثَّلَاثِ سَأَلْتُكَ عَنِ الْبُقَيْتِهِ وَ إِلَّا كَفَفْتُ فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هَذِهِ السَّبْعِ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فَقَالَ لَهُ سَلْ عَمَّا يَدَا لَكَ يَا يَهُودِيُّ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ غُرِسَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَمِ كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامٍ هُدَى وَ أَخْبِرْنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ أَيْنَ مَنَزَلُهُ فِي الْجَنَّةِ وَ أَخْبِرْنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هُدَى مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّهَا وَ هُمْ مِنِّي وَ أَمَّا مَنَزَلُ نَبِيِّنَا فِي الْجَنَّةِ فَفِي أَفْضَلِهَا وَ أَشْرَفِهَا جَنَّةِ عَدْنٍ وَ أَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنَزَلِهِ فِيهَا فَهَؤُلَاءِ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّهُمُ وَ جَدَّتُهُمْ وَ أُمَّهُمُ وَ ذَرَارِيُّهُمْ لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ. (۱)

۱- «ابوسعید خدری گوید: زمانی که ابوبکر مرد و عمر جانشین او شد، من حاضر بودم. مردی از بزرگان یهود مدینه آمد و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است تا نزدیک عمر رسید. گفت: ای عمر! من نزد تو آمده ام و می خواهم مسلمان شوم. اگر هر چه پرسیدم جواب گفتی، تو دانشمندترین اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم به قرآن و سنت و آن چه می خواهم از تو بپرسم، هستی. عمر به او گفت: من چنین نیستم، ولی تو را به کسی که دانشمندترین امت ماست به قرآن و سنت و آن چه از او بپرسم، راهنمایی می کنم و او این مرد است. آن گاه به علی علیه السلام اشاره کرد. یهودی به عمر گفت: اگر چنین است که می گویی، چه حقی برای تو بود که از مردم بیعت بگیری؟ در صورتی که او تنها دانشمندترین شماس است؟ عمر به او درستی کرد. یهودی به جانب علی علیه السلام برخاست و گفت: تو چنانی که عمر گفت؟ فرمود: عمر چه گفت؟ یهودی خبر کرد و گفت: اگر تو چنانی که او گوید: من مطالبی از تو می پرسم تا بدانم اگر کسی از شما آن ها را بداند، شما که ادعا می کنید، بهترین و داناترین امت ها هستید، راست می گویید و علاوه بر آن خودم هم به دین شما وارد شوم که اسلام است. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بله من چنانم که عمر به تو گفت، هر چه خواهی بپرس! اگر خدا بخواهد به تو جواب می گویم. یهودی گفت: سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله را به من خبر ده! علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! چرا نگفتی هفت مسئله را به من خبر ده؟ یهودی به ایشان عرض کرد: برای این که اگر سه مسئله را جواب گفتی، دیگر بار هم می پرسم و گرنه خودداری می کنم و اگر هفت مسئله را جواب گفتی، پس تو دانشمندترین و برترین مردم بر زمینی و بر مردم از خودشان اولی هستی. علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! هر چه خواهی بپرس. یهودی عرض کرد: به من

خبر ده از نخستین سنگی که روی زمین نهاده شد و نخستین درختی که در زمین کاشته شد و نخستین چشمه ای که روی زمین جوشید. امیرمؤمنان علیه السلام به او پاسخ داد. یهودی به ایشان عرض کرد: به من بگو این امت چند امام هدایت گر دارد و پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله و سلم منزلش در کجای بهشت است و به من بگو هم راهان او در بهشت چه کسانی هستند؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این امت دوازده امام هادی از نسل پیغمبرش دارد و آن ها از نژاد من هستند و اما منزل پیغمبر ما در بهترین و شریف ترین مقام بهشت به نام جنت عدن است و اما هم راهان او در آن منزل، همین دوازده تن از نسل او هستند با مادرشان و جدّه آن ها و مادر مادر آن ها [خدیجه علیها السلام] و اولاد ایشان، کسی دیگر با ایشان در آن منزل شریک نیست.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۸)

مانند روایت پیشین در این روایت نیز به عدد سیزده تصریحی نشده است و تنها از عبارت «من ذریه نبیها و هم منی» ممکن است این گونه استفاده شود.

با وجود این، تفاوت اساسی این روایت با روایت پیشین حصر این روایت در دوازده امام است؛ زیرا یهودی پرسیده است: «أخبرنی عن هذه الأمة کم لها من إمام هدی؟» یعنی آن که تعداد امامان را می پرسد و امام علیه السلام در پاسخ می فرماید: «إن لهذه الأمة اثنی عشر إمام هدی؛ این امت تنها دوازده امام دارد.» حال اگر کسی از «من ذریه نبیها و

هم منی» چنین نتیجه بگیرد که این دوازده نفر همه از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام هستند، یا باید بگوید حضرت علی علیه السلام جزء امامان نیست تا پاسخ امام که «اثنی عشر إمام هدی» است درست باشد و یا باید بگوید جواب امام درست نیست و باید «ثلاثة عشر إمام هدی» می فرمود؛ بسیار روشن است که هیچ کدام از این گفته ها پذیرفتنی نیست. افزون بر این، در پاسخ به پرسش دیگر یهودی از هم راهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت، حضرت علی علیه السلام می فرماید: «و أما من معه فی منزله فیها فهؤلاء الاثناعشر من ذریته و أمهم و جدّتهم و أمّ أمهم و ذرارهم، لا یشرکهم فیها أحد.» با نگاه به این جمله، خود حضرت علی علیه السلام نباید هم راه آنان در بهشت باشد؛ زیرا تنها این افراد را ذکر کرده و بعد می فرماید: «هیچ کس دیگری در این مقام، شریک آنان نیست.» روشن است که بنابر ظاهر عبارت، حضرت علی علیه السلام در آن شمار وجود ندارد؛ نکته ای که پذیرفتنی نیست. بنابراین، هیچ راهی جز تصرّف در معنای ظاهری روایت امکان ندارد، مثل این که مانند روایت پیش بر اغلب (۱) حمل گردد، یعنی چون یازده امام از دوازده امام از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام هستند، باید گفت همه امامان از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام هستند.

دیگر آن که عبارت استدلال شده برای سیزده امام، در روایت أبو الطفیل که مرحوم کلینی در همین باب و ماجرا، نقل کرده، نیامده و این نکته نشان می دهد که شاید آن عبارت در کلام امام هرگز نبوده است. این احتمال استدلال به سیزده امام را سست می کند و آن را در اندازه استدلالی به نسخه بدل فرو می کاهد:

عَدَّةٌ مِّنْ أَصْحَابِنَا عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَنَانِ بْنِ السَّرَّاجِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُوِيعَ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ نَاحِيَةً

فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ جَمِيلٌ الْوَجْهَ بَهِيٌّ عَلَيْهِ ثِيَابٌ حَسَنَةٌ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ

حَتَّى قَامَ عَلَى رَأْسِ عُمَرَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِكِتَابِهِمْ

وَ أَمْرٍ نَبِيَّهُمْ قَالَ فَطَاطًا عُمَرَ رَأْسَهُ فَقَالَ إِيَّاكَ أَعْنَى وَ أَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ فَقَالَ

لَهُ عُمَرَ لِمَ ذَاكَ قَالَ إِنِّي جِئْتُكَ مُرْتَادًا لِنَفْسِي شَاكًّا فِي دِينِي فَقَالَ دُونَكَ هَذَا الشَّابُّ قَالَ وَ مَنْ هَذَا الشَّابُّ قَالَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ وَ

هَذَا أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ وَ هَذَا زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيَّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَ كَذَاكَ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ قَالَ فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ وَ قَالَ يَا هَارُونِي مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعًا قَالَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ

فَإِنْ أَجَبْتَنِي سَأَلْتُ عَمَّا بَعْدَهُنَّ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عَالِمٌ

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِاللَّيْلِ الَّذِي تَعْبُدُهُ لِنِّ اَنَا أَجِبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تُرِيدُ

لَتَدَعَنَّ دِينَكَ وَ لَتَدْخُلَنَّ فِي دِينِي قَالَ مَا جِئْتُ إِلَّا لِذَاكَ قَالَ فَسَلْ قَالَ أَخْبِرْنِي

عَنْ أَوَّلِ قَطْرِهِ دَمٍ قَطَرْتُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيْ قَطْرِهِ هِيَ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ فَاضَتْ

عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيْ عَيْنٍ هِيَ وَ أَوَّلِ شَيْءٍ اهْتَرَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيْ شَيْءٍ ءِ

هُوَ فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْأَخْرِ أَخْبِرْنِي عَنْ

مُحَمَّدٍ كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ وَ مَنْ سَاكَنَهُ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ فَقَالَ

يَا هَارُونِي إِنَّ لِمُحَمَّدٍ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانٌ مِنْ خِذْلِهِمْ

وَ لَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافٍ مِنْ خَالَفَهُمْ وَ إِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ

الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ وَ مَسْكَنُ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّتِهِ مَعَهُ أَوْلَايَكَ الْاِثْنَيْ عَشَرَ الْاِئِمَّةِ

الْعَدْلَ فَقَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَأَجِدُهَا فِي كُتُبِ أَبِي هَارُونَ

كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ أَمَلَاهُ مُوسَى عَمِّي عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ أَخْبِرْنِي عَنْ

وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعِيشُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ قَالَ يَا هَارُونِيُّ يَعِيشُ

بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَا يَزِيدُ يَوْمًا وَ لَا يَنْقُصُ يَوْمًا ثُمَّ يُضْرَبُ ضَرْبَهُ هَاهُنَا يَعْنِي

عَلَى قَرْنِهِ فَتُخْضَبُ هَيْدُهُ مِنْ هَذَا قَالَ فَصَاحَ الْهَارُونِيُّ وَ قَطَعَ كُسْتِيحَهُ - وَ هُوَ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ
أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّكَ وَ صِئْتُهُ يَتَّبِعِي أَنْ تَفُوقَ وَ لَا تُفَاقَ وَ أَنْ تُعْظَمَ وَ لَا تُسْتَضْعَفَ قَالَ ثُمَّ مَضَى بِهِ

۱- «ابوالطفیل گوید: روزی که ابوبکر مرد، من سر جنازه اش حاضر بودم و زمانی که با عمر بیعت می شد، حضور داشتم، در حالی که علی علیه السلام گوشه ای نشسته بود. جوانی یهودی، خوش صورت، زیبا، نیکو لباس که از اولاد هارون (وصی موسی علیه السلام) بود، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: ای امیرمؤمنان! تویی دانشمندترین این امت به کتابشان و امر پیغمبرشان؟ عمر سرش را پایین انداخت. یهودی گفت: با تو هستم و سخنش را تکرار کرد. عمر به او گفت: چرا این سؤال را می کنی؟ گفت: نزد تو آمده ام تا برای خود راهی بجویم، در حالی که در دینم به شک افتاده ام. عمر گفت: دامن این جوان را بگیر! یهودی گفت: این جوان کیست؟ عمر گفت: او علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. او پدر حسن و حسین دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. او شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. یهودی متوجه علی علیه السلام شد و گفت: تو چنین هستی؟ فرمود: آری! یهودی گفت: من می خواهم از تو سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله پرسم. راوی گوید: علی علیه السلام لبخندی زد، اما نه واقعی و فرمود: چرا نکفتی هفت مسئله؟ یهودی گفت: برای این که سه مسئله می پرسم، اگر جوابم کفتی، دنباله آن ها را می پرسم و اگر جواب آن ها را ندانستی، می فهمم که در میان شما دانشمندی نیست. علی علیه السلام فرمود: من از تو می پرسم به حق خدایی که می پرستی، اگر هر چه خواهی جوابت گویم، دینت را رها می کنی و به دین من می گرایی؟ یهودی گفت: جز برای این نیامده ام. علی علیه السلام فرمود: پس پرس. یهودی گفت: به من بگو نخستین قطره خونی که بر روی زمین چکید، چه خونی بود؟ و نخستین چشمه ای که بر روی زمین جاری گشت، کدام چشمه بود؟ و اولین چیزی که در روی زمین به جنبش آمده چه بود؟ امیرمؤمنان علیه السلام جوابش فرمود: یهودی گفت: سه مسئله دیگر را بگو: به من از محمد خبر ده، چند امام عادل دارد؟ و او در کدام بهشت است؟ و چه اشخاصی هم راه او در آن بهشت سکونت دارند؟ علی علیه السلام فرمود: ای هارونی! محمد دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را واگذارد و رها کند، به آن ها زبانی نرسد و مخالفت مخالفان آن ها را به وحشت نیندازد و آن ها در دین از کوه های پابرجای در زمین استوارترند و محل سکونت محمد در بهشت خود اوست و هم راهیان او همین دوازده امام عادل هستند. یهودی گفت: راست گفتی، به خدایی که جز او شایان پرستشی نیست، من این ها را در کتاب های پدرم هارون یافته ام که با دست خود نوشته و عمویم موسی علیه السلام املا کرده است. یهودی گفت: آن یک مسئله را بگو! به من بگو جانشین محمد چند سال پس از او زندگی می کند و آیا خودش می میرد، یا او را می کشند؟ علی علیه السلام فرمود: ای هارونی او بعد از پیغمبر سی سال زندگی می کند، بدون یک روز کم و زیاد. سپس ضربتی به این جا یعنی تارکش زده می شود و این ریش از خون این تارک رنگین می شود. راوی گوید: هارونی فریاد کشید و گُستیج (بندی ضخیم که روی لباس و زیر زنار بسته می شود) خود را برید و می گفت: گواهی می دهم که شایسته پرستشی جز الله نیست، تنهاست و شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و تو، وصی او هستی، شایسته است برتری تو نه برتری یافته بر تو و بزرگی تو، نه ضعیف نگه داشتنت. راوی گوید: سپس علی علیه السلام او را به منزل خود برد و علوم دین را به او آموخت.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹، ح ۵)

این روایات، امامان علیهم السلام را فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام خوانده اند و یک امام را از دیگران جدا نشمرده اند؛ زیرا شیعیان می دانسته اند که حضرت علی علیه السلام امام است و فرزند پیامبر هم نیست. بنابراین، جدا کردن و توضیح آن در جوامع روایی شیعه، توضیح و اوضحات می شده که بر فرد حکیم قبیح است. اگر فردی به چنین عبارات تمسک جوید، نه از باب اندیشیدن او در روایات، بلکه از باب «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (۱) «اما کسانی که در دل هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن [به دل خواه خود] از متشابه آن پیروی می کنند» است.

۳. حدیث زراره:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَشَابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمَا الْوَالِدَانِ. (۲)

۴. حدیث دوم زراره:

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوُلْدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمَا الْوَالِدَانِ. (۳)

۱- سوره آل عمران، آیه ۷.

۲- «زراره گوید شنیدم: امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام از آل محمد علیهم السلام همگی محدث اند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از فرزندان علی علیه السلام هستند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام دو پدرند.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۷)

۳- «زراره گوید شنیدم: امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام از آل محمد علیهم السلام همگی محدثند. از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام دو پدرند.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۴)

این دو روایت که مرحوم کلینی در باب «باب ما جاء فی الإثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام» آورده، به دلیل یگانگی راویان اولیه، یک روایت به شمار می روند. در این روایت نیز چون من «ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ولد علی بن ابی طالب علیه السلام» آمده، شاید گفته شود بر سیزده امام دلالت دارد.

با توجه به بحث های گذشته، باید گفت که چنین تعبیرها از باب اکثریت امامان است (۱) و اگر حضرت علی علیه السلام جدا نشده، به دلیل روشن بودن مطلب و اشتباه نشدن آن است.

دیگر آن که این روایت دو گونه از مرحوم کلینی نقل شده است. از این رو، به یقین نمی توان گفت عبارت کافی همان نوشته مرحوم کلینی باشد؛ همانی که امام علیه السلام فرموده است. شیخ صدوق در دو کتاب عیون و خصال همین روایت را از مرحوم کلینی چنین آورده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُمْ. (۲)

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كُلُّهُمْ مُحَدَّثُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُمْ. (۳)

طبیعی می نماید که کلمه «بعد» در استنساخ «ولد» نوشته شود و ناسخان برای درست شدن جمله، بر آن «من» افزوده باشند. (۴) در نتیجه چنان خوانده شود.

شیخ مفید نیز می آورد:

أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى

۱- من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای اکثرهم. (مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۲۳) و هذا الحكم باعتبار الأكثر و القرينه علم المخاطب به. (شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۳۷۰)

۲- «از زراره بن اعین شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: ما دوازده امام از آل محمد هستیم. همگی محدث هستند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب از آن هاست.» (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۰، ح ۲۴)

۳- «از زراره بن اعین شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام علیهم السلام از آل محمد همگی محدث هستند بعد

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب از آنان است.» (الخصال، ص ۴۸۰، ح ۴۹)
۴- چنان که مصححان غیبت طوسی چنین کرده اند. (نک: الغیبه للطوسی، ص ۱۵۱، ح ۱۱۲)

الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيِّمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبِيعِ بْنِ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
 الْإِثْنَا عَشَرَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَحَدُ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ
 عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمَا الْوَالِدَانِ. (۱)

از این نقل های متفاوت معلوم می شود که ناسخان حدیث دچار اشتباه در نقل شده اند و بنابر تحقیق و یادآوری علمای شیعه، اگر نویسنده در پی کشف حقیقت بوده، دست کم به گفتار آنان اشاره ای باید می کرده است، (۲) نه این که چنان وانمود کند که انگار برای نخستین بار به حقیقتی در دین و روایات رسیده است و بر خود لازم دیده آن ها را بیان کند. افزون بر این، راویان معصوم نیستند و بر خلاف اهل تسنن که بررسی برخی از کتاب های روایی شان را جایز نمی دانند، درباره همه کتاب ها حتی کتاب

۱- «از زراره بن اعین شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام علیهم السلام از آل محمد همگی محدث هستند. علی بن ابی طالب و یازده نفر از فرزندانش و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی دو پدر هستند.» (الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۷)

۲- نک: شبهات و ردود، ج ۱، ص ۶۹.

شریف کافی نکته سنجی سزاوار است. (۱)

۵. حدیث ابوجارود:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعُضَيْفِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنِّي وَاثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ يَغْنِي أَوْلَادَهَا وَجِبَالَهَا بِنَا أَوْلَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا. (۲)

درباره این حدیث نیز چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: دوازده فرزندم و تو یا علی، ممکن است بگویند بر سیزده امام دلالت دارد، در حالی که این حدیث به امام بودن آنان نپرداخته، بلکه وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را نیز می گنجانند و می فرماید: من و دوازده فرزندم و تو یا علی، قرینه ای است که منظور از آن امامت نیست و گرنه باید به چهارده امام اشاره می فرمود. از این رو، روایت تنها به امان بودن برای اهل زمین اشارت دارد و می توان گفت منظور، چهارده معصوم بوده است و حضرت فاطمه علیها السلام نیز در شمار آنان است و روایت در تعارض با احادیث دوازده امام نیست.

مرحوم کلینی این حدیث را از ابوسعید عصفری نقل می کند. عبارت در کتاب عصفری چنین است:

عَبَادُ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

إِنِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ يَغْنِي أَوْلَادَهَا وَ جِبَالَهَا وَ

قَالَ: وَتَدَّ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ

۱- نک: معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۶۱ - ۲۶۶.

۲- «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی! بند و قفل زمین هستیم، یعنی میخ ها و کوه های زمین. خدا به سبب ما زمین را میخ کوب کرده تا اهلش را فرو نبرد؛ چون دوازده فرزندم از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۱۷)

الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا. (۱)

عبارت «أحد عشر» در اصل کتاب آمده است و اگر ناسخان کافی، آن را «اثنی عشر» نقل کرده اند، شاید به دلیل انس ذهنشان به دوازده امام بوده و به ذهنشان نیامده که حضرت علی علیه السلام جداگانه ذکر شده است و باید یازده نوشته شود. البته شاید نام مبارک علی علیه السلام در «اثنی عشر»، عطف خاص بر عام بوده و عبارت تازه ای نباشد که تعداد امامان را از دوازده تن بالاتر ببرد. (۲)

پس این روایت، در صدد شمارش امامان نیست، بلکه بیان امان ها بر روی زمین است و دیگر آن که با نقل های گوناگون آمده است. بنابراین، مانند روایات پیشین، متن این روایت معلوم نیست، که به همین صورت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده باشد و از این رو، استدلال به آن سست خواهد بود.

وانگهی اگر روایت به امامت می پردازد و نسخه بدل هم ندارد، هم چنان که شمردن نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل آشکار بودن خروج ایشان از این فهرست اشکالی ندارد (و گرنه چهارده امام می شود)، ذکر حضرت علی علیه السلام نیز از باب عطف خاص بر عام خواهد بود. از این رو، شمار آنان از دوازده فرا نمی رود و از باب تغلیب، «اثنی عشر من ولدی» ایشان را نیز دربر می گیرد. افزون بر این، می توان گفت با نگاه به تربیت یافتن حضرت علی علیه السلام در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاق فرزند (ولد) بر ایشان نیز صحیح است.

۶. حدیث ابوسعید عصفوری:

و بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم: مِنْ وُلْدِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيًّا نُجَبَاءَ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا

۱- «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و یازده تن از فرزندانم و تو ای علی، بند و قفل زمین هستیم، منظورم میخ ها و کوه های زمین است و فرمود: خدا زمین را میخ کوب کرد تا اهلش را فرو نبرد. پس هنگامی که یازده فرزندم از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.» (أصول سته عشر، ص ۱۶)

۲- مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۳۲.

مُلِّتْ جَوْرًا. (۱)

شاید درباره این حدیث نیز بگویند چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند دوازده نفر از

فرزندان من، پس با حضرت علی علیه السلام سیزده نفر می شود. بنابراین، بر سیزده امام

دلالت می کند.

در این باره باید گفت که این حدیث نیز مانند حدیث پیشین در منبع اصلی آن که مرحوم کلینی از آن نقل کرده چنین آمده است:

عَبَادُ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مِنْ وُلْدِي أَحَدَ عَشَرَ نَقِيبًا نَجِيبًا (نُقَبَاءَ، نُجَبَاءَ) مُحَدِّثُونَ مُفَهِّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا (الْأَرْضَ) عَدْلًا كَمَا مُلِّتْ جَوْرًا. (۲)

یعنی «أحد عشر» است، نه «اثنا عشر». بنابراین، در این روایت اشکالی نیست و با عقیده به دوازده امام موافق است.

از سویی، اگر «اثنا عشر» هم باشد، اشکالی به شمار نمی رود؛ زیرا ممکن است از باب غلبه باشد. نمونه ای از کاربرد این غلبه در حدیث زیر می آید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعَضِيضِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورٍ عَظَمِيهِ فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يُقَدِّسُونَهُ وَ هُمْ الْأَائِمَّةُ مِنْ وُلْدِ

۱- «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از فرزندان من دوازده نفر نقیب (سرشناس و سرپرست) و نجیب (اصیل و خوش گوهر) و محدث (مرتبط با غیب و فرشتگان) و مفهّم (معارف به او تفهیم شده) هستند. آخرین آنان قائم به حق است.

آن را از عدالت پر می کند چنان که از ستم پر شده است.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۱۸)

۲- «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از فرزندان من یازده نفر نقیب (سرشناس و سرپرست) و نجیب (اصیل و خوش گوهر) و محدث (مرتبط با غیب و فرشتگان) و مفهّم (معارف به او تفهیم شده) هستند. آخرین آنان قائم به حق است.

آن (زمین) را از عدالت پر می کند، چنان که از ستم پر شده است. (أصول سته عشر، ص ۱۵)

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ . (۱)

چنان که پیداست، حدیث، نخست حضرت علی علیه السلام را از فرزندانش جدا کرده

و معلوم است که به این نکته توجه بوده است. با این حال، در پایان روایت می فرماید: «و هم الأئمة من ولد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.» پس از باب تغلیب چنین اطلاقی را می توان پذیرفت.

این روایت نیز چون نسخه بدل دارد و بر دوازده امام حمل می شود، به معنای سیزده امام نمی تواند باشد و مدّعی آنان را ثابت کند.

در نتیجه، هیچ روایتی در کتاب شریف کافی وجود ندارد که بر سیزده امام دلالت نماید، هر چند در نگاه نخست ممکن است بعضی از روایات و هم به این معنا را درافکند. پس این ادعای نویسنده نیز مانند ادعاهای دیگرش باطل است و هرگز مرحوم کلینی حدیثی نقل نکرده که بر سیزده امام دلالت کند.

شبهه بیست و ششم. کتاب هبه الله الکاتب

متن کتاب

و وجدت في الكتاب الذي ظهر في تلك الفترة و نُسب إلى سليم بن قيس الهلالي، حيث تقول إحدى الروايات، أنّ النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال لأئمة المؤمنين عليه السلام: أنت و اثنا عشر من ولدك أئمة الحق و هذا ما دفع هبه الله بن أحمد بن محمد الکاتب، حفید أبی جعفر محمد بن عثمان العمری، الذي كان يتعاطى الكلام، لأن يؤلف كتاباً في الإمامه، يقول فيه، أنّ الأئمة ثلاثة عشر، و يضيف إلى القائمة المعروفة زيد بن عليّ كما يقول النجاشي في رجاله. (۲)

۱- «ابوحمزه گوید: شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: همانا خدا محمد و علی و یازده فرزند او را از نور عظمت خویش آفرید و سپس ایشان را به صورت اشباح (کالبد و سیاهی که از دور نمایان است) در پرتو نور خود به پا داشت، پیش از آفرینش مخلوق او را عبادت می کردند. خدا را تسبیح و تقدیس می نمودند و فقط آنان امامان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۰، ح ۶)

۲- «و در کتابی که در آن فترت آشکار شد و به سلیم بن قیس هلالی نسبت داده اند، روایتی یافت شده که می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: تو و دوازده تن از فرزندان امامان حق هستید و این روایت چیزی بود که هبه الله بن احمد بن محمد کاتب، نوّه ابو جعفر محمد بن عثمان عمری را که دستی در علم کلام می برد، واداشت تا کتابی در امامت بنویسد. در آن کتاب می گوید: امامان سیزده نفر هستند و زيد بن علي را به فهرست معروف می افزاید، چنان

که نجاشی در کتاب رجال خود می گوید.» (الإمام المهدي حقيقة تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص ۱۳۰)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا کرده که کتاب سلیم در دوران مرحوم کلینی ظهور یافته و وجود حدیثی در آن، باعث شده تا هبه الله کاتب، کتابی در امامت بنویسد و با افزودن زید بن علی به فهرست امامان، باور به سیزده امام را بگستراند.

پاسخ

بررسی کتاب سلیم و تاریخ پیدایی آن در ادامه خواهد آمد. اکنون مطالبی درباره هبه الله کاتب و کتابش در پی می آید:

نویسنده، کلام مرحوم نجاشی را در مورد هبه الله به گونه ای نقل کرده که هدف خویش را تأمین نماید و از امانت در نقل خارج شده است. متن کتاب نجاشی برای داوری خوانندگان در پی می آید:

هبه الله بن أحمد بن محمد الکاتب، أبونصر، المعروف بابن برنيه، كان يذكر أن أمه أم كلثوم بنت أبي جعفر محمد بن عثمان العمري. سمع حديثاً كثيراً، و كان يتعاطى الكلام و يحضر مجلس أبي الحسين بن الشيبه (۱) العلوي، الزيدي المذهب، فعمل له كتاباً و ذكر أن الأئمة ثلاثه عشر مع زيد بن علي بن الحسين و احتج بحديث في كتاب سلیم بن قيس الهلالي: إن الأئمة اثنا عشر من ولد أمير المؤمنين. له كتاب في الإمامه، و كتاب في أخبار أبي عمرو و أبي جعفر العمريين و رأيت أبا العباس بن نوح قد عول عليه في الحكايه في كتابه أخبار الوكلاء و كان هذا الرجل كثير الزيارات و

۱- «قوله ابن الشيبه... إلى آخره، بيت معروف من العلويين و سمّوا بذلك لأنّ جدّهم كان يشبه النبي صلى الله عليه و آله و سلم بصورته.» (تعليقه على منهج المقال، ص ۳۵۸)

آخر زیاره حضرها معنا یوم الغدیر سنه أربع مائه بمشهد أميرالمؤمنین علیه السلام . (۱)

چنان که پیداست، مرحوم نجاشی علت نوشته شدن کتابی را که در آن نام سیزده امام آمده، حضور پیاپی هبهالله در مجلس فردی زیدی مذهب می داند و معتقد است که وی این کتاب را برای خوش داشت او نوشته است. و نام امام آن زیدی (زید بن علی) را در ردیف نام های امامان علیهم السلام آورده است. بنابراین، بر خلاف ادعای نویسنده، نجاشی معتقد نیست که این روایت به نوشته شدن آن کتاب انجامیده، بلکه معتقد است آن کتاب به ترویج این حدیث انجامیده است. نجاشی این مطلب را برای بی پروایی هبه الله یاد کرده و معلوم شود وی فردی ثقة و اعتمادپذیر نبوده و به همین دلیل، هرگز چیزی از او نقل نمی کند و از اعتماد ابن نوح به وی تعجب می کند.

بزرگان رجال شیعه مانند علامه بحر العلوم، محدث نوری، مرحوم کلباسی و دیگران به این نکته توجه داده اند و آورده اند:

از این مرد با آن که از طبقه متقدم است و ابن نوح به او اعتماد کرده، نام و یادی در سند اصل ها و کتاب ها نیافتم و این نیست مگر به دلیل ضعف او به دلیل مرتکب شدنش به نوشتن آن کتاب و بنابراین، از اعتماد ابن نوح بر او تعجب می شود و از همه این مطالب، نهایت پرهیز نجاشی و دوری اش از ضعیفان و متهمان استفاده می شود. (۲)

۱- «هبه الله بن احمد بن محمد کاتب، ابونصر، معروف به ابن برنیه، می گفت مادرش ام کلثوم دختر ابوجعفر محمد بن عثمان عمری است. حدیث زیادی شنیده و دستی در کلام داشته و در جلسه ابوالحسین بن شیبه علوی که مذهب زیدی داشته، شرکت می کرده، بعد کتابی برای او ساخته و گفته امامان سیزده تن هستند با زید بن علی بن حسین و حدیثی از کتاب سلیم بن قیس هلالی دلیل آورده که امامان دوازده نفر از فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام هستند. کتابی در امامت دارد و کتابی در اخبار ابو عمر و ابوجعفر عمری است و دیدم ابوالعباس بن نوح در نقل حکایت در کتاب اخبار و کلا به او اعتماد کرده است. و این مرد بارها به زیارت می رفته و آخرین زیارتی که با ما شرکت داشت، روز غدیر سال چهارصد در حرم امیرمؤمنان علیه السلام بود.» (رجال نجاشی، ص ۴۴۰، ش ۱۱۸۵)

۲- «و لم أجد لهذا الرجل ذكراً في طرق الأصول و الكتب، مع تقدم طبقته و تعويل أبي العباس ابن نوح عليه و ليس إلا لضعفه بما ارتكبه من تصنيف الكتاب المذكور و لذا تعجب من تعويل ابن نوح عليه و استفاد من ذلك كله غايه احتراز النجاشي رحمه الله و تجنبه عن الضعفاء و المتهمين.» (فوائد رجالیه، ج ۲، ص ۹۶؛ سماء المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۲۰۲؛ خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۶۲ با کمی اختلاف)

عبارت «کان يتعاطى الكلام» نکته دیگر در سخن مرحوم نجاشی است. درباره «تعاطی» در لسان العرب آمده است:

لغت عطا «معطاءه...، مَثَلُ زده می شود برای کسی که علمی را ادعا می کند، اما توان آن را ندارد... و تعاطی یعنی دست بردن به آن چه حق و اجازه دست زدن به آن را ندارد. گفته می شود: فلانی به ظلم بر تو دست زد... "فَلَانٌ يَعْطُو فِي الْحَمْضِ؛ دست زد به آن چه سهمی در آن نداشت." (۱)

هبه الله توانایی و صلاحیت نداشته که در علم کلام دست داشته باشد، اما به ستم و تجاوز از حد این کار را می کرد. در قرآن نیز اقدام عاقر ناقه صالح پیامبر علیه السلام که تجاوز و ظلم بود، با «تعاطی» یاد شده است: «فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ»؛ «پس رفیقشان را صدا کردند و [او] شمشیر کشید و [شتر را] پی کرد.» (۲)

وحید بهبهانی می گوید:

ظاهر این است که [هبه الله بن] أحمد بر این حدیث اعتماد نکرده است، بلکه آن را وسیله ای برای جلب توجه و مهر آن علوی قرار داده است. (۳)

علامه شوشتری نیز می گوید:

ظاهر این است که این مرد، شیعه امامیه بی پروایی است. خواسته با وارد کردن زید در میان امامان علیهم السلام دل ابن شبیه زیدی را به دست آورد، نه این که او زیدی

۱- «المعطاءه... يضرب مثلاً لمن يتحلّ علماً لا- يقوم به... و التّعاطى: تناول ما لا- يحقُّ و لا- يجوز تناوله، يقال: تعاطى فلانٌ ظلمك... فلانٌ يعطو في الحمض: يضربُ يده فيما ليس له» (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۶۹)

۲- سورة قمر، آیه ۲۹.

۳- «و الظاهر عدم اعتماد [هبه الله بن] أحمد عليه بل جعله وسيلة إلى استعطاف قلب العلوی.» (تعليقه على منهج المقال، ص

مذهب باشد. چگونه می تواند زیدی باشد در حالی که زیدی ها به امامت امام سجاد علیه السلام و امامان بعد از ایشان قائل نیستند؛ زیرا آن ها خروج با شمشیر را از شرایط امامت می دانند. (۱)

مرحوم شوشتري این احتمال را که هبة الله فردی بی تقوا نبوده، بلکه با زیدیه گفت و گو کرده و مذهب آنان را درست یافته و از این رو، به مذهب آنان درآمده و کتابی در آن مورد نوشته است (چنان که نویسنده ادعا کرده)، نمی پذیرد و معتقد است که وی زیدی نشده تا از روی عقیده چنین کتابی بنویسد؛ زیرا زیدیه سیزده امامی نیستند و به امامت امام سجاد علیه السلام و امامان بعد از ایشان اعتقادی ندارند. پس وی این کار را تنها برای خوش آیند آن زیدی انجام داده که در مجلسش شرکت می کرده است. البته قراین دیگری نیز می توان آورد که بنابر آن ها هبه الله این کار را از سر تحقیق و عقیده انجام نداده است: یکی این که اگر کسی در پی حقیقت باشد، ممکن نیست ده ها روایت صریح از کتاب سلیم یا دیگر کتاب ها را درباره دوازده امام که به نام امامان اشاره کرده اند، رها کند و به روایتی دست آویزد که لازمه آن (نه تصریح آن) سیزده امام است و به سیزده امام معتقد شود؛ اعتقادی که هیچ طرف داری ندارد و هیچ فرقه ای گزارش نشده چنان عقیده ای داشته باشد.

قرینه بعدی، گنجاندن زید در فهرست نام امامان علیهم السلام بوده است. اگر سیزده امامی بودن را بپذیریم، از کجا فهمیده می شود که آن امام زید بوده است؟ آیا نام زید نیز مانند دوازده امام که نام آن ها در روایات آمده، در روایتی به عنوان امام ذکر شده است؟ چرا هیچ روایتی درباره امامت زید بیان نشده است. با توجه به این قراین معلوم می شود که هبه الله در پی کشف حقیقت نبوده، بلکه می خواسته سخنی بگوید که جایی برای

۱- «ثم الظاهر أن الرجل إمامی غیر ورع، أراد استماله جانب ابن شیهه الزیدی بدرج زید فی الأئمه علیهم السلام لا أنه زیدی و کیف یکون زیدياً؟ و الزیدی لا یری إمامه السجاد و من بعده علیهم السلام لأنهم یشرطون فی الإمامه الخروج بالسيف.» (قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۹۹)

خود نزد آن زیدی باز کند و البته از این روی، بسیار مانند خود نویسنده است. هبهالله کاتب می دانست که اگر نامی به فهرست بیفزاید، جایگاهی می یابد و از این رو، سیزده امامی شد؛ احمد الکاتب هم دانست اگر یک نام از فهرست بکاهد، اربابان انگلیسی اش را خشنود می کند و به ارج و قربی نزد آنان می رسد و از این رو، یازده امامی شد. گویا برای هیچ کدام از این دو کاتب مهم نیست که دلیل های موجود در کتاب ها چنین چیزی را تأیید کند یا خیر؛ مهم ابراز ارادت و محبت به دنیاداران است که چنان حاصل می گردد.

پس علت نوشتن کتاب، مجالست با زیدی بوده است، اما نویسنده با فریب کاری نه تنها به این علت و حتی حضور هبهالله در مجلس زیدی هیچ اشاره ای نمی کند، بلکه علت را عوض می کند و می نویسد: روایتی در کتاب سلیم باعث شد وی کتابی در امامت بنویسد و هرگز نمی گوید این کتاب را برای چه کسی نوشته است.

به راستی چه انگیزه ای باعث شده که وی کلام مرحوم نجاشی را تحریف کند و علت تألیف کتاب را از مجالست با زیدیه به وجود روایتی در کتاب سلیم تغییر دهد؟

افزون براین، وجود چنین حدیث در کتاب سلیم از اساس جای تردید دارد، مرحوم تفرشی می نویسد:

در کتاب سلیم بن قیس نیامده که امامان از فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام دوازده نفر هستند، بلکه در آن آمده امامان از فرزندان اسماعیل سیزده نفر هستند و آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است با دوازده امام علیهم السلام و انگار بر نجاشی و دیگران این مسئله مشتبه شده است. (۱)

۱- «لیس فی کتاب سلیم بن قیس الهلالی أن الأئمة علیهم السلام اثنا عشر من ولد أمير المؤمنين علیه السلام بل فيه: أن الأئمة علیهم السلام ثلاثة عشر من ولد إسماعیل و هم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع الأئمة الاثنا عشر علیهم السلام، فكأنه اشتبه علی النجاشی أو غیره.» (نقد الرجال، ج ۵، ص ۴۵) النبی و الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام فی کتب عیسی علیه السلام ... فذكر فی الكتاب ثلاثة عشر رجلاً (هم النبی و الأئمة الاثنی عشر) من ولد إسماعیل بن إبراهيم خلیل الله، هم خیر من خلق الله و أحب من خلق الله إلى الله. و إن الله ولی من والاهم و عدو من عاداهم. من أطاعهم اهتدی و من عصاهم ضلّ. طاعتهم لله طاعه و معصیتهم لله معصیه.» (کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۵۲)

بنابراین، احتمال دارد هبه‌الله روایتی را تحریف کرده و برای خوش آیند آن زیدی به این شکل در آورده باشد. (۱)

بعضی از آن چه در این موضوع در کتاب سلیم آمده چنین است:

۱. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

فَأَبُوكَ خَيْرٌ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَبِعَلِّكَ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَالْوُزَرَاءِ وَأَنْتِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِي ثُمَّ أَطَّلَعَ إِلَيَّ الْأَرْضِ اطَّلَاعَهُ ثَالِثَةً فَاخْتَارَكَ وَ أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِكَ وَ وُلْدِ أَخِي بَعْلِكَ مِنْكَ. (۲)

۲. علی بن ابی طالب علیه السلام ولی کل مؤمن بعده. ثم أحد عشر إماماً من ولد أول الاثنی عشر، اثنان سمياً ابني هارون شبر و

شیر و تسعه من ولد أصغرهما و هو الحسين، واحداً بعد واحد، آخرهم الذي یصلی عیسی بن مریم خلفه. (۳)

پس دلیل تألیف کتاب، روایت سلیم نیست. دیگر آن که چنین روایتی در کتاب سلیم

۱- «و أمّا ما ذكره النجاشي في ترجمه هبه الله بن احمد الكاتب من أنه يحضر مجلس أبي الحسين بن شيبه العلوي، الزيدي المذهب، فعمل له كتاباً و ذكر أن الأئمة ثلاثة عشر مع زيد بن علي بن الحسين و احتج بحديث سلیم بن قيس الهلالي: إن الأئمة اثنا عشر من ولد أمير المؤمنين عليه السلام الخ، فلا شهادة فيه علي كون كتاب سلیم بن قيس مشتملاً علي ما نسبة اليه هبه الله و لعل في كتاب سلیم الأئمة ثلاثة عشر من ولد اسماعيل فأبدل هبه الله اسماعيل بأمر المؤمنين عليه السلام و نسب الكلمه المصحفه الي كتاب سلیم بن قيس فيكون ذلك علامه وضع كتاب أبي الحسين بن شيبه الذي عمله هبه الله لا كتاب سلیم بن قيس». (تنقيح المقال، ج ۲، ص ۵۳)

۲- «پدرت بهترین انبیا و پیامبران است و شوهرت بهترین وصی ها و وزیرهاست و تو نخستین کسی هستی که از خاندانم به من می پیوندی. سپس برای بار سوم به زمین توجه نمود و تو را و یازده مرد از فرزندان تو را و فرزندان برادرم، (شوهرت) از تو را برگزید». (کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۳۲)

۳- «علی بن ابی طالب علیه السلام سرپرست همه مؤمنان بعد از اوست. سپس یازده امام از فرزندان نخستین دوازده نفر است. دو نفرشان هم نام دو فرزند هارون، شبر و شیر هستند و نه نفر از فرزندان کوچک ترین آن دو است و او حسین است. یکی بعد از دیگری. آخرین آن ها کسی است که عیسی بن مریم علیهما السلام پشت سر او نماز می خواند.» (کتاب سلیم بن قیس،

وجود ندارد.

در نتیجه، به رغم ادعای نخست ایشان (کاد الشیعه الإمامیه یختلفون فیما بینهم حول تحدید عدددهم باثنی عشر أو ثلاثه عشر) اختلافی در بین نبوده و این تهمت آشکار به جامعه شیعی است. در ادامه، کلام مسعودی مورخ خواهد آمد که آن نیز دلیل بر صدق گفتار ماست. وی تنها نام یک نفر می آورد که آن هم نه از روی دلیل که برای هدف دیگری چنین عقیده ای را ابراز کرده است. افزون بر این، اگر به سیزده امام هم معتقد باشد، با وجود یکی دو نفر مخالف، گفته نمی شود که در مذهب اختلاف وجود داشته است. مگر برای حقانیت مذهب هیچ منحرفی نباید یافت؟ اگر ملاک اختلافی بودن یکی دو نفر باشد، در مورد کدام مذهب ادعای اتفاق نظر می توان کرد؟ به راستی چرا نویسنده انتظار دارد این سخنان را دلیل و حجت پذیرند؟

ادعای دوم نویسنده (إذ برزت فی ذلک الوقت روایات تقول، بأنّ عدد الأئمه ثلاثه عشر) نیز باطل است؛ زیرا چنین روایت وجود ندارد و هیچ روایتی عدد سیزده را بیان نکرده است. البته لازمه ظاهر بعضی روایات سیزده امام بوده است. اما با توجه به قراین موجود در خود روایات چنین ظاهری را نمی توان پی گرفت و ناگزیر باید معنا می شد، مانند بسیاری موارد دیگر که ظاهر روایات در آن ها پذیرفتنی نیست و اصرار بر ظاهر، جمود بر لفظ و ناآگاهی از معارف اسلامی و حدیثی را می نماید.

بخش هفتم: کتاب سلیم و محدودیت شمار امامان علیهم السلام**اشاره**

این بخش دارای چهار فصل است. در فصل اول به کلام مسعودی درباره حصر شمار امامان در دوازده و استناد آن به کتاب سلیم پرداخته می شود و این که آیا این کتاب در قرن چهارم پیدا شده و پیدایی این کتاب موجب شکل گیری فرقه دوازده امامی شده است؟ در فصل دوم بیان می شود آیا مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق درباره اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده اند؟ در فصل سوم این مطلب روشن می شود که آیا شیعیان در صحت کتاب سلیم بن قیس شک داشته اند؟ در فصل چهارم نیز بررسی می شود که آیا شیخ مفید کتاب سلیم را تضعیف کرده و به شیخ صدوق خرده گرفته است که چرا این کتاب را نقل کرده است؟

فصل اول. کتاب سلیم و خاستگاه اندیشه دوازده امام علیهم السلام

اشاره

در این فصل به کلام مسعودی درباره حصر شمار امامان در دوازده و استناد آن به کتاب سلیم پرداخته می شود و این که آیا این کتاب در قرن چهارم پیدا شده و پیدایی این کتاب موجب شکل گیری فرقه دوازده امامی شده است؟

شبهه بیست و هفتم. کتاب سلیم بن قیس؛ خاستگاه اعتقاد به انحصار شمار امامان علیهم السلام

متن کتاب

و قد ذکر المورخ الشیعی المسعودی (توفی سنه ۳۴۵ق) فی التنبیه و الإشراف: إن أصل القول فی حصر عدد الأئمه باثنی عشر ما ذکره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه. و کان کتاب سلیم قد ظهر فی بدایه القرن الرابع الهجرى و تضمن قائمه بأسماء الأئمه الإثنی عشر التى یقول عنها: إنها معروفه منذ عهد رسول الله و أنه هو الذى قد أعلنها من قبل. و أدى ظهور هذا الكتاب إلى تكوّن الفرقة الإثنی عشریه فی القرن الرابع الهجرى ثم بدأ الرواه یختلفون الروایات شیئاً فشیئاً. و لم یذكر الكلینی فی الکافی سوى سبع عشره روايه ثم جاء الصدوق بعده بخمسين عاماً لیزیدها إلى بضع و ثلاثین روايه ثم یأتی تلمیذه الخزاز لیجعلها مائتی روايه. (۱)

۱- «مسعودی، تاریخ نگار شیعی در گذشته سال ۳۴۵ قمری، در کتاب التنبیه و الإشراف می گوید: خاستگاه عقیده به انحصار عدد امامان علیهم السلام در دوازده، چیزی است که سلیم بن قیس در کتابش نقل کرده است و کتاب سلیم بن قیس الهلالی در اول قرن چهارم هجری پیدا شده و دارای فهرستی از نام های دوازده امام است که درباره آن می گوید: این فهرست از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معروف بوده و این همان فهرستی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش تر آشکار کرده و ظهور این کتاب موجب پیدایی فرقه اثناعشری در قرن چهارم هجری شد. بعد راویان کم کم شروع به ساختن روایات کردند. کلینی در کتاب کافی بیش از هفده روایت نقل نکرده است. صدوق پنجاه سال بعد آمد تا روایت ها را به سی و اندی افزایش دهد. سپس شاگردش خزاز آمد تا روایت ها را به دویست روایت برساند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۱)

خلاصه شبهه

نویسنده با آوردن کلام مسعودی درباره حصر شمار امامان در دوازده که آن را به کتاب سلیم مستند دانسته، ادعا کرده این کتاب در قرن چهارم پیدا شده و پیدایی این کتاب موجب شکل گیری فرقه دوازده امامی شده و راویان پس از آن، حدیث جعل کردند و با گذشت زمان، تعداد روایات دوازده امام افزون گردید.

پاسخ

و قطعی به امامت دوازده امام از آن ها (کسانی که می گویند اول ایمان آورنده به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مردان حضرت علی علیه السلام است) کسانی هستند که اساسشان در حصر عدد امامان علیهم السلام چیزی است که سلیم بن قیس هلالی در کتابش نقل کرده است که ابان بن ابی عیاش آن را از او نقل کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: تو و دوازده تن از فرزندان امامان حق هستید. این خبر را غیر از سلیم بن قیس نقل نکرده است و امامی که منتظر ظهورش هستند در این زمان ما که کتابمان به آن تاریخ زده شده، محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است... آنان را قطعی می نامند؛ چون قطع دارند امام موسی کاظم علیه السلام وفات کرده است و در او توقف نکردند. (۱)

۱- «و القطعیة بالإمامة الاثنا عشریه منهم الذین أصلهم فی حصر العدد ما ذکره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه، الذی رواه عنه ابان بن ابی عیاش أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لأئمة المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: أنت و اثنا عشر من ولدك أئمة الحق. و لم یرو هذا الخبر غیر سلیم بن قیس و أن إمامهم المنتظر ظهوره فی وقتنا هذا المؤرخ به کتابنا: محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم أجمعین... إنما سمو القطیعة لقطعهم علی وفاه موسی بن جعفر علیهما السلام و ترکهم الوقوف علیه.» (تنبیه و اشراف، ص

پیش از پرداختن به معنای کلام مسعودی، چنان که گذشت، به نکته ای در کلام وی باید اشاره کرد که ادعای پیشین نویسنده را رد می کند. نویسنده مدعی بود در زمان مرحوم کلینی عدد امامان اختلافی بوده و گروهی به دوازده و گروهی به سیزده اعتقاد داشته اند، در حالی که مسعودی، هم عصر مرحوم کلینی، روایت موهم سیزده امام

را نقل کرده و هرگز آن را به سیزده امام تفسیر نکرده است و در شمارش نام امامان

همان دوازده نفر را اسم برده و این روایت را علت اعتقاد به دوازده امام می داند، نه

سیزده امام و اگر اختلافی در میان بود، ناگزیر آن را یاد می آورد؛ زیرا وی در مقام

شمارش فرقه های مختلف شیعه بوده است _ این نکته نیز واهی بودن ادعای پیشین نویسنده را می نماید.

درباره کلام مسعودی نیز باید گفت که منظور از «اصل» در عبارت «أصلهم فی حصر العدد ما ذكره سليم بن قيس الهلالي في كتابه» روشن نیست. احتمال نخست این است که «اصل» را به معنای اصطلاحی آن بینگارند، یعنی کتاب ها و رساله هایی که اصحاب امامان علیهم السلام در آن روایاتی را می نوشتند که می شنیدند، مانند کتاب سلیم بن قیس (در گذشته ۷۶ قمری) که قدیمی ترین و با سابقه ترین کتاب برجای مانده از اصحاب امامان علیهم السلام است که به دوازده امام تصریح دارد. اگر منظور این باشد، مطلبی صحیح و موافق کلمات علمای شیعه است (۱) و ثابت می کند خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این حقیقت را برای نخستین بار بیان فرموده است. در نتیجه، حقانیت مذهب امامیه

۱- یکم. کتاب سلیم بن قیس الهلالی اصل من أكبر كتب الأصول التي رواها أهل العلم و من حملة حديث أهل البيت عليهم السلام و أقدمها، لأن جميع ما اشتمل عليه هذا الأصل إنما هو عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و أمير المؤمنين عليه السلام و المقداد و سلمان الفارسی و أبي ذر و من جرى مجراهم ممن شهد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و أمير المؤمنين عليه السلام و سماع منهما و هو من الأصول التي ترجع الشيعة إليها و يعول عليها. (الغيبه للنعماني، ص ۱۰۱) دوم. «أصل سلیم بن قيس الهلالي أبي صادق العامري الكوفي التابعي.» (الذريعة، ج ۲، ص ۱۵۲، ش ۵۹۰)

ثابت می شود. البته چنان که گذشت، سلیم روایات فراوانی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام بر حصر عدد امامان در کتابش نقل کرده و معلوم است که منظور مسعودی از «ما ذکره سلیم» یک روایت نیست، بلکه درون مایه روایت های آن کتاب را به صورت یک جمله نقل کرده است.

احتمال دوم این است که «اصل» را به معنای ریشه این عقیده بینگارند، یعنی منبع و سرچشمه حصر عدد امامان در دوازده، تنها روایت سلیم است و دیگران این مطلب را از وی گرفته اند و اسناد همه روایات در نهایت به او ختم می شود و هیچ کس دیگر این روایات را به گونه مستقیم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امیرمؤمنان علیه السلام روایت نکرده است. اگر منظور این باشد، سخنی ناپذیرفتنی است؛ زیرا چنان که گذشت، احادیث دوازده امام به روایات سلیم (از صحابه امیرمؤمنان علیه السلام) منحصر نیست و از طریق راویان فراوانی نقل شده است. برخی از راویان، این احادیث را از امامان علیهم السلام نقل کرده اند و برخی دیگر، حتی از نگاه تاریخی بر سلیم و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش هستند و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده اند. هر چند نزد شیعه، روایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام علی علیه السلام هیچ فرقی با امامان علیهم السلام دیگر ندارد، برای آن که معلوم شود از نظر تاریخی نیز سلیم تنها راوی روایات دوازده امام نبوده و احادیث تنها از وی نقل نشده، در ذیل نام برخی از راویان خواهد آمد که بر سلیم پیش ترند:

۱. أبو الطفیل (۱) گوید: روزی که ابوبکر مرد، من سر جنازه اش حاضر بودم و زمانی که با عمر بیعت می شد حضور داشتم، در حالی که علی علیه السلام گوشه ای نشسته بود. جوانی یهودی وارد شد... امیرمؤمنان علیه السلام جوابش فرمود: یهودی گفت: سه مسئله دیگر را بگو! به من از محمد خبر ده، چند امام عادل دارد؟... علی علیه السلام

۱- وی از کسانی است که هنگام عرضه کتاب سلیم به امام چهارم علیه السلام در آن جا حضور داشته است. کتاب سلیم بن قیس الهلالی رحمه الله علیه الذی رواه عنه أبان ابن أبی عیاش و قرأه جمیعہ علی سیدنا علی بن الحسین علیهما السلام بحضور جماعه أعیان من الصحابه منهم أبو الطفیل فأقره علیه زین العابدین علیه السلام و قال علیه السلام: هذه أحادیثنا صحیحہ. (مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۰)

فرمود: ای هارونی! محمد دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را واگذارد و رها کند، به آن ها زیانی نرسد و مخالفت مخالفان آن ها را به وحشت نیندازد و آن ها در دین از کوه های پابرجای در زمین، استوارترند. (۱)

۲. ابوسعید خدری گوید: زمانی که ابوبکر مرد و عمر جانشین او شد، من حاضر بودم. مردی از بزرگان یهود مدینه آمد، و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است... یهودی به ایشان عرض کرد: به من بگو این امت چند امام هدایت گر دارد؟... امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این امت دوازده امام هادی دارد. (۲)

۳. عبدالله بن عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که خداوند مرا به آسمان ها برد به من وحی فرمود:... ای محمد می خواهی ایشان را ببینی؟ عرض کردم: آری! فرمود: پیش رو! جلو رفتم، آن گاه علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت قائم مانند ستاره درخشانی در میان آن ها بود. عرض کردم: پروردگار من اینان کیستند فرمود: ایشان امامانند. (۳)

۱- «عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَنَانِ بْنِ السَّرَّاجِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ عَنْ أَبِي الطَّفَيْلِ قَالَ شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَ شَهِدْتُ عَمَرَ حِينَ بُوِيعَ وَ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا نَاحِيَةَ فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ... فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْأَخْرَ أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ؟... فَقَالَ يَا هَارُونِيُّ إِنَّ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانٌ مَنْ خَذَلَهُمْ وَ لَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافٍ مَنْ خَالَفَهُمْ وَ إِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ.» (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۹، ح ۵)

۲- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ كُنْتُ حَاضِرًا لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عَمَرَ أَقْبَلَ يَهُودِيٌّ مِنْ عَظَمَاءِ يَهُودٍ يَثْرِبَ وَ تَرَعَمُ يَهُودَ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلَ زَمَانِهِ... ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامٍ هَدَى؟... فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هَدَى.» (الكافي، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۸)

۳- «خَرَدْنَا أَبُو الْحَارِثِ عَيْدُ اللَّهِ بْنِ عَيْدِ الْمَلِكِ بْنِ سَهْلٍ الطَّبْرَانِيُّ قَالَ خَرَدْنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى الْبَغْدَادِيُّ قَالَ خَرَدْنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الرَّقِّيُّ قَالَ خَرَدْنَا مُوسَى بْنُ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ خَرَدْنَا هِشَامُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الدَّسْتَوَائِيُّ قَالَ خَرَدْنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ لِأَنَّ أُسْرِي بِي... يَا مُحَمَّدُ أَ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ تَقَدَّمَ أَمَامَكَ فَتَقَدَّمْتُ أَمَامِي فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ كَأَنَّهُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ فِي وَسْطِهِمْ فَقُلْتُ يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ.» (الغيبه للنعماني، ص ۹۴، ح ۲۴)

۴. عمر بن ابی سلمه فرزند همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عامر بن واثله نقل کرده اند که «وقتی ابوبکر مرد، ما در نماز بر جنازه اش حاضر بودیم. زمانی که کنار عمر نشسته بودیم و با او بیعت می کردند، جوانی یهودی از یهود مدینه که پدرش عالم یهود در مدینه به شمار می رفت و مردم می پنداشتند که او از فرزندان هارون است، نزد عمر آمد... پس علی علیه السلام فرمود: ای یهودی این امت دوازده پیشوای راهنما دارد، همه آنان راهنما و راه یافته اند، خوار داشتن کسی که آنان را خوار دارد، زیانی به آنان نمی رساند. (۱)

۵. ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که فرمود: وقتی نزد پروردگارم به معراج برده شدم... ناگاه ندا دهنده ای ندا سر داد: ای محمد! سر بردار و درخواست کن تا به تو عطا کنم. گفتم: خدای من! اتمم را پس از من بر ولایت علی بن ابی طالب گرد آور تا همگی در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد شوند. خدای تعالی بر من وحی فرمود: ای محمد! من پیش از آن که بندگانم را بیافرینم، در میانشان حکم کردم... و این فضیلت را برای او قرار دادم و به تو

۱- «أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ ابْنِ عُقْسَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ قَيْسِ بْنِ رُمَّانَةَ الْأَشْعَرِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مِهْزَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا خَاقَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْخَزَّازُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدَنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَبِيبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَمٍ: وَعَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ قَالَ قَالَا شَهِدْنَا الصَّلَاةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ حِينَ مَاتَ فَبَيْنَمَا نَحْنُ قُعُودٌ حَوْلَ عُمَرَ وَقَدْ بُويعَ إِذْ جَاءَهُ فَتَى يَهُودِيٌّ مِنْ يَهُودِ الْمَدِينَةِ كَانَ أَبُوهُ عَالِمَ الْيَهُودِ بِالْمَدِينَةِ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ مَنْ وُلِدَ هَارُونَ... فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا يَهُودِيٌّ لِهَيْدِهِ الْأُمَّةِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مَهْدِيًّا كُلَّهُمْ هَادٍ مَهْدِيٌّ لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانٌ مَنْ خَذَلَهُمْ.» (الغيبه للنعماني، ص ۹۷، ح ۲۹)

عطا کردم که از صلب او یازده مهدی خارج سازم که همه آن ها از ذریه تو از بکر بتول خواهد بود و آخرین ایشان کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند. (۱)

۶. جابر بن عبدالله الأنصاری جابر بن یزید جعفی گوید از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم می گفت: وقتی که خدای تعالی بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را فرو فرستاد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». گفتم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناختیم، پس اولو الامری که خداوند اطاعت از آن ها را در کنار اطاعت از شما آورده، چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر! آنان جانشینان من و امامان مسلمانان پس از من هستند. نخست ایشان علی بن ابی طالب است، سپس حسن و حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را می بینی و آن گاه که او را دیدار کردی، سلام مرا به او برسان. سپس صادق جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد سپس حسن بن علی سپس هم نام و هم کنیه من حجت خدا در زمینش و بقیه الله در میان بندگانش، فرزند حسن

بن علی. او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست

او بگشاید. (۲)

۱- «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الرَّازِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ الشَّيْبَانِيُّ عَنْ أَبِيهِ آدَمَ بْنِ أَبِي إِيَّاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُبَيَّهٍ رَفَعَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى رَبِّي جَلَّ جَلَّالُهُ... فَإِذَا مُنَادِيًا يُنَادِي أَرْفَعُ يَا مُحَمَّدُ رَأْسَكَ وَ سَلْنِي أُعْطِكَ فَقُلْتُ إِلَهِي اجْمَعْ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى وَ لِيَّاهِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِيُرِدُوا جَمِيعًا عَلَى حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ فِي عِبَادِي قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُمْ... وَ قَدْ جَعَلْتُ لَهُ هَذِهِ الْفِضَّةَ يَلَهُ وَ أَعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا كُلَّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبَكْرِ الْبَتُولِ وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ.» (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۱)

۲- «حَدَّثَنَا غَيْرٌ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمَفْضَلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أَوْلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَيِّدِ رُكُوعِ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِنْتَهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيُّ وَ كَتَبِي حُجَّهَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَاكَ الَّذِي يَفْتِيحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا.» (كمال

الدين، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳)

۷. عبد الرحمن بن سمره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسانی که در دین

خدا مجادله و ستیز می کنند، با زبان هفتاد پیامبر لعنت شده اند.... عبدالرحمن بن سمره گوید: گفتیم: ای رسول خدا! راه نجات را به من

بنما! فرمود: ای پسر سمره! هر گاه هوای نفس ها مختلف شد و آراء و عقاید متفرق گردید، بر تو باد که هم راه علی بن ابی طالب باشی؛ زیرا او امام امت من و بعد از من جانشین من بر ایشان است.... و از اوست دو امام امت و دو

آقای جوانان بهشت حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین، نهمین آنان قائم امت من است. زمین را پر از عدل و داد می نماید، همچنان که پر از ظلم و جور شد. (۱)

گفتنی است که چون مسعودی مؤرخ است، سخن وی در تاریخ و قدمت کتاب معتبر می تواند باشد، اما سخن وی در علم حدیث و وجود احادیث درباره یک موضوع و نقل کنندگان آن و طریق های رسیدن آن، پذیرفتنی نیست. افزون بر این، محققان ایشان

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مِاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَعْنُ الْمُخْرَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا... قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أُرْسِدْنِي إِلَى النَّجَاهِ فَقَالَ يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ وَتَفَرَّقَتِ الْأَرَائِ فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ إِمَامُ أُمَّتِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي... وَإِنَّ مِنْهُ إِمَامِي أُمَّتِي وَسَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَتَشِيْعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُ أُمَّتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا.» (كمال الدين، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۱)

را شیعه نمی دانند (۱) که خود دلیل دوچندانی بر ناآگاهی وی از کم و کیف اسناد و احادیث این مذهب است. نویسنده باید به این نکته اشاره می کرد و وی را شیعه نمی پنداشت. اگر کسی شیعه بودن وی را نیز بپذیرد، معنای اعم آن را در نظر گرفته که به معنای دوست داشتن و محبت به اهل بیت علیهم السلام است، نه به معنای خاص آن که اعتقاد به دوازده امام است. اما لقب شیعه دادن به ایشان در این زمان موهم دوازده امامی بودن ایشان است و این به دور از محققانه سخن گفتن است.

پس سخن مسعودی که متکلم، محدث و حتی معتقد به مذهب امامیه نیست، اساس استدلال نمی تواند باشد.

در ادامه، نویسنده ادعا کرده که کتاب سلیم در اوّل قرن چهارم قمری پیدا شده است. این سخن، مغالطه ای فریبکارانه می نماید؛ زیرا بزرگان شیعه مانند مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق در اثبات حصر دوازده امام، بی واسطه و مستقیم به کتاب سلیم استناد نکرده اند، بلکه روایات سلیم را هر راوی به نقل از استاد خود شنیده و آن را برای شاگرد خود نقل کرده است.

نویسنده با عبارت «قد ظهر» کلامی دوپهلوی درافکنده است؛ منظورش از ظهور، نوشته شدن و به وجود آمدن کتاب سلیم است و یا پیدا شدن نسخه ای از آن چه پیش تر نوشته شده است.

نویسنده بی آن که دلیل و مدرکی برای ادعای خویش آورد، ادعا کرده که کتاب سلیم در قرن چهارم پیدا شده است. آیا ضروری نیست نویسنده، منبع سخن خویش را بیان کند تا کلامی مستدل و مستند آورده باشد؟

به هر حال، اگر منظور وی از ظهور کتاب در قرن چهارم این باشد که چنین شخص

۱- سید محمدجواد شبیری زنجانی بحثی دقیق در مورد مذهب مسعودی دارد و نتیجه می گیرد وی قطعاً سنی بوده است. (نک: مجله انتظار، ش ۴، ص ۲۱۹) همچنین عبدالله الصاوی در مقدمه اخبار الزمان مسعودی، وی را معتزلی شافعی معرفی کرده است. علامه شوشتری نیز در قاموس الرجال ج ۷ ص ۴۳۴ عامی بودن او را ترجیح می دهد.

و روایات و کتابش قبل از این تاریخ وجود نداشته، بی گمان ادعایی باطل کرده است؛ زیرا نویسندگانی که پیش از قرن چهارم می زیسته اند از سلیم نقل روایت کرده اند و این نقل ها وجود این شخص و روایاتش را در آن زمان ها نشان می دهد که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

۱. المصنف، نوشته عبد الرزاق الصنعانی (در گذشته ۲۱۱ قمری):

أخبرنا عبد الرزاق عن معمر (بن راشد بصری ازدی متوفی ۱۵۲) عن أبان عن سلیم بن قیس الحنظلی (۱) قال: خطب عمر فقال... (۲)

۲. مختصر إثبات الرجعه، نوشته أبو محمد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری (در گذشته ۲۶۰ قمری):

حدّثنا محمد بن إسماعیل بن بزيع رضی الله عنه قال: حدّثنا حماد بن عيسى قال: حدّثنا إبراهيم بن عمر اليماني قال: حدّثنا أبان بن أبي عياش قال: حدّثنا سلیم بن قيس الهلالي قال: قلت لأمير المؤمنين عليه السلام: ... (از احاديثی که نام دوازده امام در آن آمده است) (۳)

۳. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار (در گذشته ۲۹۰ قمری):

حدّثنا محمد بن الحسين عن محمد بن أسلم عن ابن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سلیم بن قيس قال قال أمير المؤمنين عليه السلام ... (۴)

۴. بصائر الدرجات:

۱- حبيب الرحمن اعظمی (تحقیق کننده المصنف): «عندی هو سلیم بن قيس العامري، ذكره ابن أبي حاتم مره منسوباً إلى أبيه، و أخرى غير منسوب، و ذكره البخاري أيضاً غير منسوب إلى أبيه و نسبه عامرياً.» البته با این طریق روایات متعددی را مرحوم نعمانی نقل می کند و شکی باقی نمی ماند که این طریق وی به کتاب سلیم است.

۲- المصنف، ج ۱۱، ص ۳۶۰، ح ۲۰۷۴۳.

۳- مجله تراثنا، ش ۱۵، ص ۲۰۱، ح ۱.

۴- بصائر الدرجات، ص ۴۷، ح ۶.

حدَّثنا محمد بن الحسين عن محمد بن أسلم عن ابن أذينة عن أبان عن سليم بن قيس عن أمير المؤمنين عليه السلام ... (۱)

۵. أخبار الدولة العباسية، مؤلف مجهول (قرن سوم):

عبدالله بن زاهر الكوفى عن محمد بن أبى عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبى عياش عن سليم بن قيس الهلالي: «أن معاوية لما ورد المدينة حاجاً...» (۲)

۶. مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، محمد بن سليمان الكوفى زيدي (قرن سوم): (۳)

حدَّثنا أبو أحمد قال: حدَّثنا عبيد قال: حدَّثنا محمد بن عمر بن أبى مسلم قال: حدَّثنا عبد القدوس بن إبراهيم بن مرداس قال: أخبرنا محمد بن عبد الرحمان بن أذينة عن أبان بن أبى عياش عن سليم بن قيس الهلالي: عن سلمان قال: لما ثقل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دخلنا عليه... (۴)

۷. كتاب الزهد، حسين بن سعيد كوفى (از اصحاب امام رضا عليه السلام):

عثمان بن عيسى عن عمر بن أذينة عن سليمان (۵) بن قيس قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ان الله حرّم الجنّة على كلّ فحّاش... (۶)

نویسندگان شیعه، به روایات سلیم سند دارند و با واسطه از وی نقل روایت کرده اند، (۷) یعنی اساتید آنان روایات سلیم را از اساتید خود نقل کرده اند. حال اگر این

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۱۸، ح ۳.

۲- أخبار الدولة العباسية، ص ۴۵.

۳- «قال ابن أبى الرجال فى مطلع البدور: كان محمد بن سليمان عليه السلام خرج مع على بن زيد الزيدى (على بن زيد بن الحسين بن عيسى بن زيد بن الإمام زين العابدين عليه السلام ثار فى وجوه الطغاه فى أيام المهتدى العباسى سنة ۲۵۵هـ)» (مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۱، ص ۱۳)

۴- مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۲، ص ۱۷۱، ح ۶۵۰.

۵- از سند معلوم است که سليمان تصحيف سليم است.

۶- كتاب الزهد، ص ۷، ح ۱۲.

۷- این سندها و طریق ها در ادامه بیان می شود.

احادیث در قرن چهارم نوشته شده باشد، این نقل ها و سندها چه معنایی می تواند داشته باشد؟ این سندها نشان می دهد این روایات در دوران پیشین موجود بوده و از طریق اساتید و راویان به آن ها رسیده است.

بیان مسعودی (در گذشته ۳۴۵ قمری) نیز ادعای نویسنده را رد می کند؛ زیرا اگر کتاب سلیم در قرن چهارم به وجود آمده، در کنار کتاب کافی قرار می گرفت و از کتاب محاسن، بصائر الدرجات و... متأخر می شد. از این رو، نادرست است که مسعودی اهل تاریخ، اصل در دوازده امام را کتاب سلیم بدانند و کتاب های پیشین را که به این مطلب پرداخته اند، نادیده بگیرد.

بنا به گفته مرحوم نعمانی نیز همه شیعیان آن را از کتاب های قدیمی می داند: «و در میان تمام شیعیان از کسانی که حاملان علمند و آن را از امامان نقل کرده اند، اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی از بزرگ ترین و قدیمی ترین کتاب های اصول (دست اول) است.» (۱)

ابن ندیم بغدادی (در گذشته ۴۳۸ قمری) صاحب الفهرست نیز که از اهل تسنن است، سخن نویسنده را رد می کند. وی می گوید: «نخستین کتابی که برای شیعه آشکار شد، کتاب سلیم بن قیس هلالی است.» (۲) اگر این کتاب در قرن چهارم نوشته شده باشد، چگونه ممکن است کتاب شناسی مانند ایشان، با آگاهی از کتاب های قدیمی تر، (۳) چنین قضاوت نماید؟

۱- «و لیس بین جمیع الشیعه مّمن حمل العلم و رواه عن الأئمه علیهم السلام خلاف فی أن کتاب سلیم بن قیس الهلالی أصل من أكبر کتب الأصول... و أقدمها.» (الغیبه للنعمانی، ص ۱۰۱)

۲- «أول کتاب ظهر للشیعه، کتاب سلیم بن قیس الهلالی.» (فهرست ابن ندیم، ص ۲۷۵)

۳- برای نمونه، ایشان کتاب محاسن برقی را ذکر کرده است: «أبو عبدالله محمد بن خالد البرقی القمی، من أصحاب الرضا علیه السلام. و من بعده، و صحب ابنه أباجعفر. و قیل کان یکنی أبالحسن. و له من الکتب، کتاب العویص، کتاب التبصره، کتاب المحاسن، کتاب الرجال. فیه ذکر من روی عن أمير المؤمنين علیه السلام... قرئت بخط أبي علي بن همام قال: کتاب المحاسن للبرقی یحتوی علی نیف و سبعین کتاباً، و یقال علی ثمانین کتاباً. و کانت هذه الکتب عند أبي علي بن همام... ابنه أحمد بن أبي عبدالله محمد بن خالد البرقی. و له من الکتب: کتاب الاحتجاج، کتاب السفر، کتاب البلدان أكبر من کتاب أبيه.» (فهرست ابن ندیم، ص ۲۷۵)

مرحوم نجاشی (در گذشته ۴۵۰ قمری) در اول کتاب رجال، می آورد: «من از گذشتگان صالحان که در نگارش تقدّم داشتند، یاد می کنم و آن نام ها اندک است.» (۱) و نفر چهارم از سلیم نام می برد. (۲) این مسئله اعتقاد ایشان به قدیمی بودن کتاب سلیم را نشان می دهد و دلیل دیگری بر ردّ ادعای نویسنده است.

قاضی بدرالدین سبکی (در گذشته ۷۶۹ قمری) نیز در محاسن الوسائل فی معرفه الأوائیل گفته است: «به یقین نخستین کتابی که برای شیعه نوشته شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است.» (۳)

خیرالدین الزرکلی (در گذشته ۱۴۱۰ قمری) از کتاب شناسان اهل تسنّن یا را فراتر نهاده و سلیم را نه تنها در میان شیعیان که در جهان اسلام از نخستین نویسندگان بیان کرده است: «سلیم بن قیس هلالی از اولین نویسندگان اسلام است.» (۴) حال چگونه ممکن است که ایشان برای نویسنده کتابی در قرن چهارم، چنین ادعا کند؟

با توجه به این دلایل، منظور از «ظهور» به وجود آمدن کتاب یا روایات سلیم در قرن چهارم نخواهد بود.

با وجود این، اگر نویسنده ادعا کند که نسخه ای از کتاب سلیم در قرن چهارم پیدا شده، یعنی آن که این کتاب به قرن اوّل تعلق داشته و در آن زمان موجود بوده و بعد مفقود شده و در قرن چهارم دوباره پیدا شده، این ادعا بدون هرگونه سند و مدرکی چیزی ثابت نمی کند؛ زیرا هیچ یک از منابع کتاب شناسی، به گم یا پیدا شدن این

۱- «أنا أذكر المتقدمين في التصنيف من سلفنا الصالح و هي أسماء قليلة.» (رجال النجاشی، ص ۳)

۲- رجال النجاشی، ص ۸.

۳- «أن أوّل کتاب صنف للشیعه هو کتاب سلیم بن قیس الهلالی.» (الذریعه، ج ۲، ص ۱۵۳)

۴- «سلیم بن قیس الهلالی العامری الکوفی من أوائل المصنّفین فی الاسلام.» (الأعلام، ج ۳، ص ۱۱۹)

کتاب اشاره ای نکرده اند.

وانگهی این نکته بر فرض درستی در این بحث تأثیری ندارد؛ زیرا مرحوم کلینی، مرحوم نعمانی، شیخ صدوق یا دیگران نیز باید از این کتاب مستقیم نقل می کردند. در حالی که نویسندگان بزرگ شیعه از طریق مشایخ و اساتید خود روایات سلیم را نقل کرده اند و پیدا شدن این کتاب در قرن چهارم یا موجود بودن آن در همه زمان ها، تأثیری در نقل آن ها نداشته است و آنان آن چه را از اساتید خود شنیده اند، نقل کرده اند و با آن کتاب، قدیمی باشد یا جدید، کاری نداشته اند.

برخی از طریق های رسیدن احادیث سلیم به نویسندگان شیعه چنین است:

۱. فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری (درگذشته ۲۶۰ قمری):

حدَّثنا محمد بن إسماعیل بن بزیر رضی الله عنه، قال: حدَّثنا حماد بن عیسی، قال: حدَّثنا إِبْرَاهِیم بن عمر الیمانی، قال: حدَّثنا أبان بن أبی عیاش، قال: حدَّثنا سلیم بن قیس الہلالی... (۱)

۲. محمد بن حسن صفار (درگذشته ۲۹۰ قمری):

حدَّثنا محمد بن الحسین عن محمد بن أسلم عن ابن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس... (۲)

حدَّثنا أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عیسی عن إِبْرَاهِیم بن عمر الیمانی عن سلیم بن قیس الہلالی... (۳)

۳. محمد بن یعقوب کلینی (درگذشته ۳۲۹ قمری):

علی بن إِبْرَاهِیم عن أبيه عن حماد بن عیسی عن إِبْرَاهِیم بن عمر الیمانی عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس...

۱- مختصر إثبات الرجعه (به نقل از: مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۱)

۲- بصائر الدرجات، ص ۴۷، ح ۶.

۳- بصائر الدرجات، ص ۲۱۸، ح ۳.

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس...

و علي بن محمد عن أحمد بن هلال عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس... (۱)

۴. محمد بن جرير بن رستم بن جرير طبري كبير، شيعه امامي (معاصر

مرحوم كليني):

محمد بن عبدالله بن مهران، عن حماد بن عيسى، عن ابن أذينة، عن أبان بن أبي عياش: عن سليم بن قيس الهلالي. (۲)

۵. فرات بن إبراهيم الكوفي (درگذشته ۳۵۲ قمری):

حدّثني أحمد بن الحسن، حدّثنا علي بن محمد بن مروان، حدّثنا أحمد بن نصر بن الربيع عن محمد بن مروان عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس العامري... (۳)

حدّثني جعفر بن محمد بن هشام عن عباد بن زياد عن أبي معمر سعيد بن خيثم عن محمد بن خالد الضبي و عبدالله بن شريك العامري عن سليم بن قيس... (۴)

حدّثني علي بن محمد الزهري، حدّثني القاسم بن إسماعيل الأنباري، حدّثني حفص بن عاصم و نصر بن مزاحم و عبدالله بن المغيرة عن محمد بن مروان السدي، حدّثني أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس... (۵)

۶. محمد بن ابراهيم نعماني (درگذشته حدود ۳۶۰ قمری):

أخبرنا محمد بن يعقوب قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه

عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن

۱- الكافي، ج ۱، ص ۵۲۹، ح ۴.

۲- المسترشد، ص ۲۳۱، ح ۶۷.

۳- تفسير فرات الكوفي، ص ۳۵۶، ۴۸۳-۴۸۶.

۴- تفسير فرات الكوفي، ص ۱۶۹، ۲۱۷-۲۲۱.

۵- تفسير فرات الكوفي، ص ۶۷، ۲۹-۳۸.

قيس الهلالي... (١)

٧. محمد بن علي، شيخ صدوق (درگذشته ٣٨١ قمری):

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله قال: حدَّثنا يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عبدالله بن مسكان عن أبان بن تغلب عن سليم ابن قيس الهلالي... (٢)

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم ابن قيس الهلالي... (٣)

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبيه عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي... (٤)

حدَّثنا أبي و محمد بن الحسن رضى الله عنهما قالوا: حدَّثنا سعد بن عبدالله قال: حدَّثنا يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي... (٥)

حدَّثنا أبي و محمد بن الحسن رضى الله عنهما قالوا: حدَّثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميرى جميعاً عن محمد بن عيسى و يعقوب بن يزيد و إبراهيم ابن هاشم جميعاً عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي... (٦)

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار عن أحمد ابن محمد بن

١- الغيبة للنعماني، ص ٩٦، ح ٢٧.

٢- كمال الدين، ص ٢٦٢، ح ٩؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٥٦، ح ١٧.

٣- كمال الدين، ص ٢٧٠، ح ١٥؛ الخصال، ص ٤٧٧، ح ٤١.

٤- كمال الدين، ص ١٣٩، ح ١٥٨.

٥- كمال الدين، ص ٢٧٤، ح ٢٥.

٦- كمال الدين، ص ٤١٣، ح ١٥.

عيسى عن أبيه عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي. (١)

حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليماني و عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي. (٢)

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن إبراهيم بن عمر اليماني عن سليم بن قيس الهلالي. (٣)

حدّثنا محمد بن الحسن بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد و إبراهيم بن هاشم جميعاً عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليماني عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي. (٤)

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليماني عن سليم بن قيس الهلالي. (٥)

حدّثنا محمد بن على ماجيلويه رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن أحمد عن محمد بن العباس بن معروف عن على بن مهزيار عن حكم بن بهلول عن إسماعيل بن همام عن عمر بن أذينة عن أبان ابن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي. (٦)

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله عن محمد بن على (ابو سمينه) عن محمد بن

١- الخصال، ص ٥١، ح ٦٣.

٢- الخصال، ص ٢٥٥، ح ١٣١.

٣- كمال الدين، ص ٢٦٢، ح ١٠.

٤- الخصال، ص ٤٧٧، ح ٤١.

٥- كمال الدين، ص ٢٤٠، ح ٦٣.

٦- الخصال، ص ٤١، ح ٣٠.

أسلم عن الحسن بن محمد الهاشمي عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي... (١)

حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قال: حدّثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبدالله عن أبيه عن حماد بن عيسى عن ابن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس... (٢)

٨. علي بن محمد خزاز قمى (قرن چهارم):

حدّثنا محمد بن علي رضى الله عنه قال حدّثني أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعيد بن عبدالله قال حدّثنا يعقوب بن يزيد عن حماد بن عثمان بن عيسى عن عبدالله بن مسكان عن أبان ابن خلف عن سليم بن قيس الهلالي... (٣)

٩. أبو الفتح الكراجكي (درگذشته ٤٤٩ قمرى):

حدّثنا الشيخ أبو الحسن محمد بن أحمد بن شاذان القمى رضى الله عنه قال حدّثنا أبو محمد الحسن بن عبدالله العلوى الطبرى قال حدّثنا أحمد بن عبدالله قال حدّثني أحمد بن محمد بن أبيه قال حدّثني حماد بن عيسى قال حدّثني عمر بن أذينة قال حدّثني أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي... (٤)

١٠. محمد بن حسن، شيخ طوسى (درگذشته ٤٦٠ قمرى):

علي بن الحسن بن فضال (٥) عن محمد بن إسماعيل الزعفرانى عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي... (٦)

١- معانى الأخبار، ص ٣٩٤، ح ٤٥.

٢- علل الشرائع، ج ١، ص ١٢٣، ح ١.

٣- كفايه الأثر، ص ٤٥.

٤- الإستنصار، ص ٩.

٥- «و ما ذكرته فى هذا الكتاب عن على بن الحسن بن فضال فقد أخبرنى به أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر سمعاً و إجازة عن على بن محمد بن الزبير عن على بن الحسن بن فضال.» (تهذيب الأحكام، ج ١٠، ص ٥٥)

٦- تهذيب الأحكام، ج ٤، ص ١٢٦، ح ٣ (٣٦٢).

عنه (حسین بن سعید) (۱) عن حماد بن عیسی عن عمر بن أذینه عن ابان عن سلیم بن قیس الهلالی... (۲)

عنه (حسین بن سعید) عن حماد بن عیسی عن إبراهيم بن عمر عن ابان رفعه إلى سلیم بن قیس الهلالی... (۳)

أخبرنا جماعه عن أبي المفضل حدثني عبد الرزاق بن سليمان بن غالب الأزدي حدثنا الفضل بن المفضل بن قيس بن رمانه الأشعري حدثنا حماد بن عیسی الغریق حدثني عمر بن أذینه عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس... (۴)

أخبرنا جماعه عن عدّه من أصحابنا عن محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس... (۵)

أخبرنا ابن أبي جيد عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن أبي القاسم البرقي عن محمد بن علي أبي سمينه الكوفي عن حماد بن عیسی عن إبراهيم بن عمر عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی... (۶)

این طریق ها نشان می دهد ظهور احادیث سلیم، در قرن چهارم نبوده است و حتی اگر ظهور کتاب در قرن چهارم هم باشد، به احادیثی که بزرگان شیعه نقل کرده اند، ربطی ندارد.

در ادامه، نویسنده پیدایی این کتاب را موجب شکل گیری مذهب دوازده امامی در

۱- «و ما ذکرته فی هذا الكتاب عن الحسين بن سعيد فقد أخبرني به الشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان و الحسين بن عبيدالله و أحمد بن عبدون كلهم عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد عن أخيه محمد بن الحسن بن الوليد و أخبرني به أيضاً أبو الحسين بن أبي جيد القمي عن محمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن الحسن بن ابان.» (تهذيب الأحكام، ج ۱۰، ص ۶۳)

۲- تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۳۲۸، ح ۲۷ (۹۰۶).

۳- تهذيب الأحكام، ج ۹، ص ۱۷۶، ح ۱۴ (۷۱۴).

۴- الامالی للطوسی، ص ۶۲۲، ح ۱۹ (۱۲۸۳).

۵- الغیبه، ص ۱۳۷.

۶- الغیبه، ص ۱۹۳، ح ۱۵۵.

قرن چهارم یاد کرده، اما در این باره نیز هیچ دلیل و مدرکی نمی آورد.

هر چند وی برای ادّعی خود دلیل نیاورده و بی مدرک بودن آن برای نپذیرفتنش

بس است، برای باطل بودن این سخن، دلیلی در پی می آید: نخست آن که با

گزارش احادیث، ثابت می شود که اندکی از احادیث دوازده امام، مستند به کتاب یا روایات سلیم هستند و نمی توان ادّعا کرد کتاب سلیم باعث ایجاد عقیده دوازده امام شده است.

دوم آن که بر فرض این عقیده از احادیث سلیم هم گرفته شده باشد، سخن ایشان باطل است؛ زیرا طریق ها و راویان متعدّدی ذکر شده اند که نشان می دهد این احادیث در قرن چهارم پیدا نشده است و این روایات پیش از این زمان نیز تا زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، میان راویان رواج داشته است. بزرگان شیعه روایات سلیم را از اساتید خود نقل کرده اند و مستقیم به کتاب مراجعه نکرده اند تا این احتمال جا داشته باشد که پیدا شدن این کتاب باعث به وجود آمدن مذهب دوازده امامی شده است.

سوم آن که در پاسخ شبهه نهم، به متن کتاب هایی اشاره شد که قبل از قرن چهارم نوشته شده اند. بنابر آن ها، برخلاف ادّعی نویسنده، احادیث دوازده امام در آن کتاب ها موجود بوده و پیشینه ای فراتر از قرن چهارم داشته و اکثر آن ها هم از غیر طریق سلیم نقل شده است، مانند اصل ابوسعید عصفری (در گذشته ۲۵۰ قمری)، مختصر اثبات الرجعه، فضل بن شاذان نیشابوری (در گذشته ۲۶۰ قمری)، محاسن احمد بن محمد بن خالد برقی (در گذشته ۲۷۴ قمری) بصائر الدرجات محمد بن حسن صفار (در گذشته ۲۹۰ قمری) و چنان که گذشت، اکثر کتاب های قرون اولیه برجای نمانده تا به خود آن ها استشهاد شود، اما کتاب های بعدی که از آن ها نقل می کنند، نشان می دهد این احادیث در کتاب های صحابه بزرگی چون محمد بن ابی عمیر (در گذشته ۲۱۷ قمری) (۱)

۱- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أُذَيْنَةَ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَعَالٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عَمْرُ بْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَجَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامًا فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ يَقُولُ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ عَلِيُّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتَدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتَدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ ثُمَّ يُكْمَلُهُ اثْنِي عَشَرَ إِمَامًا تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۹، ح ۴)

و حسن بن محبوب (در گذشته ۲۲۴ قمری) (۱) وجود داشته است.

بنابر ادعای نویسنده، راویان پس از آن، در این باره روایت‌هایی ساخته‌اند، وی برای این ادعا نیز دلیلی نمی‌آورد.

وی می‌نویسد: چون سال‌ها بعد نویسندگان، احادیث بیشتری را در این موضوع آورده‌اند، پس این احادیث جعلی و دروغ است، در حالی که نویسندگان پیشین، هرگز در مقام جمع همه روایات نبوده‌اند و هرگز ادعا نکرده‌اند همه احادیث این موضوع را گرد آورده‌اند، بلکه برعکس بزرگانی مانند مرحوم کلینی و شیخ صدوق هدف خود را از نوشتن کتاب، راه‌نمایی مردم و پاسخ‌گویی به پرسش‌های موجود در جامعه بیان کرده‌اند. نه جمع‌آوری احادیث و نوشتن کتاب‌های مفصل حدیثی و موسوعه‌نگاری.

مرحوم کلینی در مقدمه کتاب کافی علت تألیف کتاب خود را چنین نقل می‌کند:

یادآور شدی که مسائلی بر تو مشکل شده و حقیقت آن را به دلیل اختلاف روایت‌ها نمی‌دانی و می‌دانی که اختلاف روایت‌ها در آن به دلیل اختلاف علت‌ها و سبب‌های آن است. و در محل خود فردی که به علمش اعتماد و با او گفت‌وگو کنی و استفاده ببری، نمی‌یابی و گفتم دوست داری کتابی کافی داشته باشی که از تمام فنون علم دین در آن جمع باشد. مقداری که دانش آموز

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.» (لكافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۹)

به آن بسنده کند و ره جو به آن مراجعه کند و کسی که علم دین و عمل به آن را می خواهد از آن بگیرد، بنابر احادیث صحیح از امامان علیهم السلام و سنت های پابرجا که عمل بر پایه آن است و با آن واجب الهی و روش پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم ادا شود... و خدا را شکر که نوشتن آن چه را خواسته بودی، میسر ساخت. امیدوارم چنان باشد که در نظر داشتی. اگر در آن کاستی باشد، نیت ما کم کاری در هدیه کردن نصیحت (خیرخواهی) نبوده است؛ زیرا خیرخواهی برای برادران و اهل مذهبمان واجب است. علاوه امید داریم که با هر کسی که از آن استفاده می کند و به مضمون آن عمل می کند، در زمان ما و در زمان باقی مانده تا پایان دنیا، شریک باشیم... و کمی کتاب الحجّه را توسعه دادیم، اگر چه به مقداری که حقش بود، کامل نکردیم؛ زیرا ما زشت دانستیم که از تمام بهره آن کم بگذاریم و امیدوارم خداوند انجام نیتی را که سابق گفتیم آسان گرداند. اگر اجل به تأخیر افتد، کتابی گسترده تر و کامل تر از این می نویسیم، تمام حقش را ادا می کنیم. اگر خدای تعالی بخواهد. (۱)

شیخ صدوق نیز در مقدمه کمال الدین و تمام النعمه آورده است:

آن چه باعث شد من این کتاب را تألیف کنم، این است که... دیدم غیبت، بسیاری از شیعیان را که نزد من رفت و آمد می کردند، دچار حیرت کرده است و

۱- «و ذکرَت أنّ أموراً قد أشکلت علیک، لا- تعرف حقائقها لاختلاف الروایه فیها و أنك تعلم أنّ اختلاف الروایه فیها لاختلاف عللها و أسبابها و أنك لا- تجد بحضرتک من تذاکره و تفاوضه ممن تثق بعلمه فیها و قلت: إنک تحب أنّ یكون عندک کتاب کاف یجمع فیہ من جمیع فنون علم الدین، ما یکتفی به المتعلم و یرجع إلیه المسترشد و یأخذ منه من یرید علم الدین و العمل به، بالأثار الصحیحه عن الصادقین علیهم السلام و السنن القائمہ التي علیها العمل و بها یؤدی فرض الله عزّوجلّ و سنه نبیه صلی الله علیه و آله و سلم... و قد یسر الله و له الحمد تألیف ما سئلت، و أرجو أنّ یكون بحیث توخیت، فمهما کان فیہ من تقصیر فلم تقصر نیتنا فی إهداء النصیحه، إذ کانت واجبه لإخواننا و أهل ملتنا، مع ما رجونا أنّ نکون مشارکین لکل من اقتبس منه، و عمل بما فیہ دهرنا هذا، و فی غابره إلی انقضاء الدنیا... و وسعنا قليلاً کتاب الحجّه و إن لم نکمله علی استحقاقه، لأننا کرهنا أنّ نبخس حظوظه کلها. و أرجو أنّ یسهل الله عزّ و جلّ إمضاء ما قدمنا من النیه، إن تأخر الأجل صنفنا کتاباً أوسع و أكمل منه، نوفیه حقوقه کلها إن شاء الله تعالی.» (الکافی، ج ۱، ص ۸)

آنان در امر امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف دچار شبهه شده اند و به جای تسلیم بودن، به دیدگاه ها و مقایسه ها روی آورده اند. پس تلاشم را صرف هدایت آنان به حق و برگرداندن آن ها به راه درست کردم، به وسیله اخباری که در این باره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام رسیده بود. تا این که در قم پیری اهل فضل و علم و شرف از بخارا به ما وارد شد... و از من خواست که در این موضوع کتابی تألیف کنم. من خواهش او را پذیرفتم و به او وعده دادم که چون خدا برگشتن مرا به وطن و قرارگاهم شهر ری فراهم سازد، آن چه خواسته اوست، جمع آوری کنم. پس در شبی که درباره خانواده و فرزندان و برادران و نعمتی که در شهر ری باز گزاردم، اندیشه می کردم، به ناگاه خواب به من غلبه کرد، در خواب دیدم... مولایمان قائم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بر در خانه کعبه ایستاده است... سپس به من فرمود:... به تو دستور می دهم اکنون کتابی درباره غیبت بنویسی و غیبت پیغمبران علیهم السلام را در آن درج کنی، سپس آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف رفت و من از خواب هراسان برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکایت نمودن گذراندم و وقتی صبح شد، آغاز به تألیف این کتاب نمودم، برای امتثال امر ولی خدا عجل الله تعالی فرجه الشریف و حجت او. (۱)

چنان که پیداست، عبارت های هر دو کتاب بیان می کند که برای ارشاد و عمل

۱- «إن الذی دعانی إلى تألیف کتابی هذا... فوجدت أكثر المختلفین إلى من الشیعه قد حیرتهم الغیبه، و دخلت علیهم فی أمر القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف الشبهه، و عدلوا عن طریق التسلیم إلى الآراء و المقائیس، فجعلت أبذل مجهودی فی إرشادهم إلى الحق و ردهم إلى الصواب بالأخبار الواردة فی ذلك عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الأئمه علیهم السلام، حتی ورد إلینا من بخارا شیخ من أهل الفضل و العلم و النباهه ببلد قم... و سنلنی أن أصنّف له فی هذا المعنی کتاباً، فأجبتّه إلى ملتسمه و وعدته جمع ما ابتغی إذا سهل الله لی العود إلى مستقری و وطنی بالری. فینا أنا ذات لیله أفکر فیما خلفت ورائی من أهل و ولد و إخوان و نعمه إذ غلبنی النوم فرأیت... مولانا القائم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف واقفاً بیاب الکعبه... ثم قال لی:.... آمرک أن تصنّف و لکن صنّف الآن کتاباً فی الغیبه و اذکر فیہ غیبات الأنبیاء علیهم السلام. ثم مضی عجل الله تعالی فرجه الشریف فانتبهت فزعاً إلى الدعاء و البكاء و البثّ و الشکوی إلى وقت طلوع الفجر، فلما أصبحت ابتدئت فی تألیف هذا الکتاب ممتلاً لأمر ولی الله و حجته.» (کمال الدین، ص ۲)

نوشته شده اند و نویسندگان آن در پی جمع آوری همه احادیث نبوده اند، بلکه مرحوم کلینی تصریح کرده احادیث این کتاب کامل نیست و اگر اجل مهلت دهد، کتاب جامع تری می نگاشت.

در کتاب های اهل تسنن نیز چنین است. بخاری (در گذشته ۲۵۶ قمری) می گوید:

من از میان شش صد هزار حدیث این احادیث صحیح را نقل کردم... و بیشتر احادیث صحیح را رها کردم. اسماعیلی گوید: زیرا اگر او تمام احادیث صحیح را نقل می کرد، در یک باب حدیث گروهی از صحابه جمع می شد و سند هر یک از آن ها وقتی صحیح بود، یاد می شد. در نتیجه، کتابی بسیار بزرگ می گشت و گوید... و احادیث صحیح را رها کردم تا طولانی نشود. (۱)

شاگرد وی، مسلم (در گذشته ۲۶۱ قمری) صاحب دومین کتاب معتبر اهل تسنن

نیز چنین گفته است: «هر حدیثی که نزد من صحیح بود، در این جا (صحیح مسلم)

قرار ندادم.» (۲)

محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (در گذشته ۴۰۵ قمری) آورده است:

محمد بن اسماعیل جعفری و مسلم بن حجاج قشیری در اخبار صحیح دو کتاب پاکیزه نوشته اند که نام آن دو در عالم منتشر شده در حالی که حکم نکرده اند، حتی یکی از آن ها که حدیث صحیحی غیر از آن چه ما نقل کرده ایم، وجود ندارد... و من از خداوند کمک می خواهم برای نقل احادیثی که راویان آن ها ثقه هستند و به امثال آن ها هر دو شیخ یا یکی از آن ها احتجاج کرده اند و این شرط صحیح است نزد تمام فقهای اسلامی افزودن در سند و

۱- «خرجت الصحیح من ستّ مائه ألف حدیث... و ما ترکت من الصحیح أكثر قال الإسماعیلی لأنه لو أخرج کل صحیح عنده لجمع فی الباب الواحد حدیث جماعه من الصحابه و لذكر طریق کل واحد منهم إذا صحت فیصیر کتاباً کبیراً جداً و قال... و ترکت من الصحیح حتی لا یطول.» (مقدمه فتح الباری، ص ۵)

۲- «لیس کلّ شیء عندی صحیح وضعته هنا یعنی فی صحیحہ.» (بغیه الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ۸)

متن از افراد مورد اعتماد (ثقه) پذیرفته است. (۱)

تعداد روایات صحیح بخاری حدود هفت هزار و مسلم سه هزار روایت است و حاکم نیشابوری علاوه بر روایت های آن ها نزدیک نه هزار حدیث جمع آوری و در پایان هر حدیث عبارتی این گونه آورده است: «این حدیث بنا بر شرط دو شیخ (بخاری و مسلم) صحیح است، در حالی که این دو آن را نقل نکرده اند.» (۲) یا آن که آورده: «این حدیث صحیح است و به هیچ وجه برای آن مشکلی سراغ نداریم، در حالی که این دو نقلش نکرده اند.» (۳)

نور الدین علی بن ابی بکر هیشمی (در گذشته ۸۰۷ قمری) به همین دلیل پس از نقل کلمات بخاری و مسلم می گوید:

اما آن دو (بخاری و مسلم) تمام احادیث صحیح را جمع نکردند و به آن هم ملتزم نبودند... و این نقل ها اعتراف روشن آن دو است به این که تمام احادیث صحیح را در کتاب هایشان نیاورده اند. پس برای کسی که عزم و اراده ای در وی تحقق یافته، فرصت زیاد و میدان عمل گسترده است. (۴)

وی مجمع الزوائد را در ده جلد نوشته است و هیچ کس تا به حال مدعی

نشده که روایات کتاب مستدرک یا زوائد چون بعد افزوده و نوشته شده، پس

۱- «أبو عبد الله محمد بن إسماعيل الجعفي و أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري صنفاً في صحيح الاخبار كتابين مهذبين انتشر ذكرهما في الأقطار و لم يحكما و لا واحد منهما أنه لم يصح من الحديث غير ما أخرجه... و انا استعين الله على اخراج أحاديث روايتها ثقات قد احتج بمثلها الشيخان أو أحدهما و هذا شرط الصحيح عند كافة فقهاء أهل الاسلام أن الزيادة في الأسانيد و المتون من الثقات مقبولة.» (المستدرک علی الصحيحین، ج ۱، ص ۲)

۲- «هذا حدیث صحیح علی شرط الشيخین و لم یخرجاه.»

۳- «هذا حدیث صحیح لا نعرف له عله بوجه من الوجوه و لم یخرجاه.»

۴- «لكنهما لم يستوعبا الصحيح بما جمعا و لا التزما لذلك... و هذه النقول اعتراف صريح منهما بأنهما لم يذكر في كتابيهما كل الصحيح. فالمجال إذاً واسع و الميدان فسيح أمام من تتحقق فيه العزيمة.» (بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ۸)

جعلی است. (۱)

بنابراین، طبیعی است که با گذشت زمان بر تعداد حدیث‌ها افزوده شده باشد

و این افزایش را به معنای جعل حدیث نمی‌توان دانست. نمی‌توان گفت چرا

این احادیث در کتاب مرحوم خزاز وجود دارد، اما در کتاب کافی یا کمال الدین نیست. اگر چنین استدلالی صحیح باشد، باید همه جوامع حدیثی شیعه و سنی که بعدها

به کوشش دانشمندان هر قوم نوشته شده، جعلی و دروغ باشد؛ زیرا بسیاری از

این احادیث در کتاب‌های قدیمی‌تر که حجم کمتری دارند، وجود ندارد. با وجود

این، کسی چنین استدلال را نمی‌پذیرد و این‌گونه سخن راندن، هوچی‌گری است تا مباحثه علمی.

نویسنده در این موضوع به دور از شیوه و شأن تحقیق و انصاف در سخن، گونه‌ای وانمود کرده که گویی با گذشت پنجاه سال آمار این احادیث از هفده به سی و چند حدیث رسیده است و بعد به یک باره دویست حدیث گردیده است. لذا پس از مرحوم کلینی، شیخ صدوق را نام می‌برد و می‌گوید: کلینی در کتاب کافی بیش از هفده روایت نقل نکرده است. پنجاه سال بعد، صدوق روایت‌ها را به سی و اندی افزایش داده است. اما به مرحوم نعمانی که شاگرد مرحوم کلینی و پیش‌تر از شیخ صدوق است، هیچ اشاره‌ای نکرده، در حالی که وی بیش از شصت حدیث از شیعه و اهل تسنن (۲) در موضوع دوازده امام آورده و چنین یاد آورده است: «و روایات در این مسئله از طریق اهل تسنن فراوان است که دلالت می‌کنند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده را یاد آور شده است و آن‌ها

۱- البته طبیعی است که برخی از محدثان در صحت بعضی از احادیث آن‌ها سخن داشته باشند اما هرگز نویسندگان آن‌ها را به جعل متهم نکرده‌اند. برای مثال ذهبی می‌گوید: حدود صد روایت از کتاب مستدرک حاکم قابل قبول نیست. اما در عین حال وی را فردی قابل اطمینان (ثقه) و بسیار بزرگوار و بی‌همتا در دوران خود می‌داند. (نک: سیر أعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۶۲ - ۱۷۷، ش ۱۰۰: شرح حال حاکم نیشابوری).

۲- الغیبه للنعمانی، ص ۶۵ - ۱۱۰ و ص ۱۱۷ - ۱۲۵.

جانشینان او صلی الله علیه و آله و سلم هستند».^(۱)

چنان که پیداست، مرحوم نعمانی با آن که هم عصر مرحوم کلینی بوده، بیش از شصت حدیث آورده و به اعتقاد وی، احادیث فراوان دیگری نیز وجود داشته است. پس باید گفت مرحوم شیخ صدوق پس از پنجاه سال، بنا بر گزارش نویسنده از آمار احادیث شیخ، نه تنها چیزی نیفزوده و احادیث را دو برابر نکرده، بلکه تنها نصف احادیث مرحوم نعمانی را آورده است. حال با توجه به این نکته، آیا بسان نویسنده می توان گفت راویان اندک اندک روایت ساخته اند؟ آیا این انصاف در داوری و حقیقت طلبی است؟ چرا وی به کتاب معروف و معتبر نعمانی هیچ اشاره ای نکرده است؟ مگر از سیر تاریخی احادیث دوازده امام بحث نمی کند؟

نویسنده برای آن که مرحوم خزاز قمی صاحب کتاب کفایه الاثر را متهم کند که روایت ها را به دویست عدد رسانده و این گونه سیر تاریخی برای افزایش احادیث بسازد، آمار ناصحیحی از میزان احادیث شیخ صدوق گزارش می دهد، یعنی مدعی می شود شیخ صدوق، سی و چند روایت نقل کرده است، در حالی که وی در کتاب خصال

در باب «الخلفاء و الائمة بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اثنی عشر علیهم السلام»، ۴۵ حدیث آورده و در

کتاب کمال الدین تنها در باب ۲۴، «باب ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم» ۳۷ روایت آورده

است که یازده روایت این دو باب مشترک است. پس از خارج کردن تکراری ها، ۷۱ حدیث باقی می ماند، یعنی تنها با در نظر گرفتن همین دو باب و نیفزودن باب های دیگر کتاب کمال الدین و دیگر آثار شیخ صدوق، میزان احادیث شیخ صدوق دو برابر مقصداری خواهد بود که نویسنده ادعا کرده است. افزون بر این، احادیثی وجود دارد که شیخ به مناسبت های دیگر نقل کرده و در کمال الدین تصریح می کند: «برخی از طریق های این حدیث را در این کتاب و برخی دیگر را در کتاب نص بر دوازده امام علیهم السلام

۱- «و الروایات فی هذا المعنی من طرق العامه کثیره تدلّ علی أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یذکر الاثنی عشر و أنهم خلفاؤه.» (الغیبه للنعمانی، ص ۱۲۵)

نقل کردم.» (۱)

متأسفانه این کتاب در دست نیست تا احادیث آن به شمار آید، اما ایشان نیز مانند مرحوم نعمانی خاطر نشان می کنند:

روایات در این باب بسیار است و مرجع و محلّ مطمئن، ناقلان حدیث هستند و باید به آن ها رجوع کنیم و محدّثان اهل سنت نیز به طور مستفیض آن را از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند... و باز محدّثان اهل سنت به طور مستفیض و ظاهر از جابر بن سمره نقل کرده اند. (۲)

بنابراین، مرحوم خزاز چون در پی نوشتن کتابی مستقل با عنوان دوازده امام بوده، سعی نموده همه احادیثی را که به وی رسیده و به آن ها دسترسی داشته، گرد آورد و سند هر روایتی را که در کتاب خویش آورده، نقل کند. این سندها به روشنی نشان می دهد این احادیث را از اساتید خود نقل کرده است و آنان، چنان که گذشت، چون در پی نوشتن کتابی مستقل نبوده اند، همه را ثبت نکرده اند. پس نمی توان گفت خزاز چیزی جعل کرده و احادیث را به دویست حدیث رسانده، بلکه آن چه را از اساتید خود شنیده آورده است. در زمان ما نیز آیه الله صافی گلپایگانی تحقیقی سترگ انجام داده و در موضوع دوازده امام احادیث بیشتری را از منابع شیعه و اهل تسنن در کتاب منتخب الاثر برشمرده است. آیا می توان گفت شیعه و سنی دست به دست هم داده اند و به جعل حدیث پرداخته اند و همین باعث شده آمار احادیث به این اندازه برسد؟

به رغم ادعای نویسندگان که کتاب سلیم را اساس اعتقاد به دوازده امام، یاد می کند، مرحوم خزاز تنها یک روایت از سلیم در کتاب کفایه الاثر آورده است و نویسندگان باید

۱- «و قد أخرجت بعض طرق هذا الحديث في هذا الكتاب و بعضها في كتاب النص على الأئمة الاثني عشر عليهم السلام.» (

کمال الدین، ص ۶۷)

۲- «إن الاخبار في هذا الباب كثيرة و المفرع و الملجأ إلى نقله الحديث و قد نقل مخالفونا من أصحاب الحديث نقلاً مستفیضاً

من حدیث عبدالله ابن مسعود... و نقلاً ظاهراً مستفیضاً من حدیث جابر بن سمره.» (کمال الدین، ص ۶۸)

پاسخ دهد که چگونه خاستگاهی است که از دویست حدیث تنها یک حدیث در آن به چشم می خورد.

از این رو، باید گفت که اساس دوازده امام کتاب سلیم نیست و درصد بسیار کمی از احادیث از آن کتاب آمده است، هیچ دلیلی وجود ندارد که کتاب سلیم در قرن چهارم یافت شده باشد، کتاب سلیم باعث تشکیل مذهب دوازده امام نشده؛ زیرا بسیار کم به آن استناد شده است، روایات از ابتدای صدور از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام بین راویان رواج داشته و کسی آن ها را بعدها جعل نکرده یا نیفزوده و در پایان آن که سخنان نویسنده ادعایی بیش نیست و از هر گونه مدرک و مستندی دور است.

پاسخ دهد که چگونه خاستگاهی است که از دویست حدیث تنها یک حدیث در آن به چشم می خورد.

فصل دوم. اعتماد اندیشوران به کتاب سلیم

اشاره

در این فصل بیان می شود آیا مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق درباره اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده اند؟

شبهه بیست و هشتم. اعتماد بزرگان شیعه در اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام به کتاب سلیم بن قیس

متن کتاب

و كان اعتماد الكليني و النعماني و الصدوق في قولهم بالنظرية الاثني عشرية على كتاب سلیم الذي وصفه النعماني بأنه من الأصول التي يرجع إليها الشيعة و يعولون عليها. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا کرده مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق درباره اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده اند.

پاسخ

هیچ کدام از بزرگانی که نویسنده از آنان نام برده، به گونه مستقیم از کتاب سلیم نقل نکرده اند. از این رو، اعتماد آنان به این کتاب، دست آویزی شایسته برای نویسنده به

۱- «و اعتماد کلینی و نعمانی و صدوق در قائل شدن به اندیشه دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس بود. کتابی که نعمانی آن را از اصولی وصف می کند که شیعه به آن مراجعه می کند و بر آن اعتماد می کنند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۱)

شمار نمی رود تا بدان وسیله بهانه ای جوید و از اعتبار کتاب در نزد آن بزرگان، چنان سخن گوید. وانگهی اگر این کتاب ضعیف هم باشد، در آن روایات تأثیری نخواهد گذاشت؛ زیرا آن بزرگان روایات سلیم را با طریق و سند خود نقل کرده اند و اعتبار آن روایت ها تنها با سند آن ها اثبات شده است. از این رو، بررسی قوت و ضعف کتاب سلیم مغالطه ای بیش نمی نماید.

ادّعی نویسنده چنان می نماید که مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق برای اعتقاد به دوازده امام تنها به کتاب سلیم بسنده کرده اند، در حالی که اسناد و مدارک خلاف آن را ثابت می کند. مرحوم کلینی در کتاب کافی در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم» (۱) از بیست حدیث تنها یک حدیث (حدیث چهارم) را از سلیم نقل کرده است. یعنی پنج درصد روایات این باب را به روایات سلیم اختصاص داده است. مرحوم نعمانی نیز در باب چهارم «ما روی فی أن الأئمة علیهم السلام اثنا عشر إماماً و أنهم من الله و باختياره» و فصل «فیما روی أن الأئمة اثنا عشر علیهم السلام من طریق العامه» (۲) و باب ششم «الحدیث المروی عن طرق العامه» (۳) در میان بیش از شصت حدیث تنها شش حدیث (هشتم، تا دوازدهم و حدیث ۲۷) را از سلیم نقل کرده، یعنی کمتر از ده درصد روایات این باب و شیخ صدوق نیز در کتاب خصال چنان که گذشت، در بخش «الخلفاء و الأئمة علیهم السلام بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اثنا عشر» (۴) و کتاب کمال الدین باب ۲۴ «ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی النص علی القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و أنه الثانی عشر من الأئمة علیهم السلام» (۵) از مجموع ۷۱ حدیث تنها پنج حدیث (نهم، دهم، پانزدهم و احادیث ۲۵ و ۳۷) (۶) را از سلیم آورده،

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲- الغیبه للنعمانی، ص ۶۵.

۳- الغیبه للنعمانی، ص ۱۰۴.

۴- الخصال، ص ۴۶۶.

۵- کمال الدین، ص ۲۵۶.

۶- شماره احادیث از کتاب کمال الدین است و احادیث نهم و پانزدهم در خصال هم آمده، یعنی در خصال از ۴۶ حدیث تنها دو حدیث از سلیم است؛ حدود پنج درصد.

یعنی کمتر از ده درصد آن روایت‌ها و روایات سلیم در سراسر کتاب کمال الدین به عدد انگشتان دست هم نمی‌رسد. البته آن چه گذشت، تنها گزارشی از آمار احادیث بخشی از دو کتاب شیخ صدوق است و گرنه احادیث وی در این موضوع بیش از ۷۱ شمار است و درصد روایات سلیم از این کمتر است.

فصل سوم. شیعیان و کتاب سلیم

اشاره

در این فصل این مطلب روشن می شود که آیا شیعیان در صحت کتاب سلیم بن قیس شک داشته اند؟

شبهه بیست و نهم. مشکوک بودن کتاب سلیم بن قیس نزد شیعیان

متن کتاب

و لكن عامه الشيعة في ذلك الزمان كانوا يشكون في وضع و اختلاق كتاب سلیم و ذلك لروايته عن طريق محمد بن علي الصيرفي اوسمينه الكذاب المشهور و احمد بن هلال العبرتائي الغالي الملعون. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا کرده عموم شیعیان درباره این کتاب شک داشته اند؛ زیرا کتاب از طریق اوسمینه دروغ پرداز و احمد بن هلال اهل غلو روایت شده است.

پاسخ

نویسنده بی دلیل ادعا کرده، کتاب سلیم نزد عموم شیعیان مشکوک بوده است. او منظور خود را از عموم شیعیان بیان نکرده است.

۱- «و اما عموم شیعیان در آن زمان درباره ساختگی و جعلی بودن کتاب سلیم شک و تردید داشته اند؛ زیرا این کتاب از طریق محمد بن علی صیرفی اوسمینه، دروغ گوی مشهور و از طریق احمد بن هلال عبرتایی، غلو کننده ملعون نقل شده بود.» (الإمام المهدي حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص ۱۳۱)

پیش از بررسی این ادعا، گفتنی است بنابر گزارش آمار احادیث، پرداختن به کتاب سلیم یک مرحله دیگر نیز از پرداختن به اصل بحث (احادیث دوازده امام) فاصله می گیرد؛ زیرا چنان که گذشت، مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق احادیث سلیم را تنها از کتاب سلیم نقل نکرده اند تا بحث از اعتبار کتاب وی، در اصل بحث تأثیر بگذارد، بنابراین، ضعفی که نویسنده در پی اثبات آن است، در صورتی مفید می نمود که پیش تر دو چیز اثبات می شد: یکی نقل بزرگان از کتاب سلیم و دوم نقش اصلی احادیث سلیم و حال آن که هیچ کدام ثابت نشد.

نویسنده ادعا کرده که کتاب سلیم در آن زمان نزد عموم شیعیان مشکوک بوده و البته در این باره استقرایی گزارش نداده تا دلیل صدق مدّعی وی باشد. برای آن که فردی شهرت نظریه ای را در زمانی خاص بتواند ثابت یا نفی کند، باید نظر همه عالمان را بررسی کند و فهرست موافقان و مخالفان آن زمان را گرد آورد تا اکثریت روشن شود، وی باید نام کسانی را برشمرد که کتاب سلیم در آن زمان را قبول نداشته اند تا آن گاه پی ببرد که برای نمونه، عموم شیعیان درباره کتاب سلیم شک داشته اند یا خیر. اگر نویسنده چنین می کرد، خلاف نظرش ثابت می شد؛ زیرا مرحوم نعمانی که در آن عصر می زیسته، چنین گواهی می دهد:

و در میان همه شیعیان از کسانی که بار دانش به دوش دارند و آن را از امامان علیهم السلام نقل کرده اند، اختلافی در این نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی (نوشته ای که روایت های بی واسطه از امامان علیهم السلام در آن می آید) از بزرگ ترین کتاب های اصل است که اهل علم آن را از ناقلان حدیث اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند و قدیمی ترین آن هاست. (۱)

این گواهی بر خلاف ادعای نویسنده نشان می دهد که در آن زمان عموم شیعیان

۱- «و لیس بین جمیع الشیعه مّمن حمل العلم و رواه عن الأئمه علیهم السلام خلاف فی أن کتاب سلیم بن قیس الهلالی أصل من أكبر کتب الأصول التي رواها أهل العلم من حمله حدیث أهل البيت علیهم السلام و أقدمها.» (الغیبه للنعمانی، ص ۱۰۳)

هیچ شکی در درستی کتاب سلیم نداشته اند و با نگاه به آن که مرحوم کشی، نجاشی و شیخ طوسی تصریح کرده اند که سلیم کتاب دارد و طریق خود را به آن بیان نموده اند، روشن می شود که ادعای نویسنده برای زمان شیخ مفید نیز خلاف واقع است و عموم شیعیان در آن زمان نیز کتاب سلیم را جعلی نمی دانستند.

به هر حال، نویسنده نام افراد را نمی برد، بلکه چنین دلیل می آورد که چون دو راوی ضعیف این کتاب را نقل کرده اند، پس عموم شیعیان به آن شک داشته اند.

افزون بر این، دلیل نویسنده نیز غیرواقعی و نادرست است، اما پیش از پرداختن به دلیل وی، دربارهٔ تدلیس و مغالطهٔ نویسنده باید گفت که وی میان احادیث سلیم و کتاب سلیم تفاوتی ندانسته، در حالی که این دو، یکی نیست؛ زیرا سلیم کتابی داشته و جز آن روایاتی را نیز نقل کرده است. مرحوم آیه الله خویی در این باره می نویسد:

این ادعا که آن چه در کتاب کافی است از کتاب سلیم نقل شده، ادعایی بی دلیل و مایه گذاشتن از غیب است، بلکه ظاهر این است که سلیم غیر از کتابش حدیث هایی دارد و شاهد این مطلب آن است که پیش تر از ابن شهر آشوب نقل کردیم که او (سلیم) دارنده حدیث هاست و کتابی دارد. همچنین گواهی می دهد بر این مطلب که نعمانی بعد از نقل تعدادی روایت از کتاب سلیم روایتی را از محمد بن یعقوب با سندش از سلیم نقل می کند، در حالی که روایات پیش تر گذشت. و از این نقل روشن می شود که روایت محمد بن یعقوب، در کتاب سلیم وجود نداشته است. (۱)

افزون بر این، شیخ طوسی با آن که طریق خود را به کتاب سلیم در الفهرست یاد کرده، در هر جا از تألیفاتش که حدیثی از سلیم نقل کرده، طریقی دیگری آورده و با سندی

۱- «دعوی أن ما فی الکافی روایه عن کتاب سلیم أيضاً دعوی بلائینه و تخرص علی الغیب، بل الظاهر أن لسلیم أحادیث من غیر کتابه و الشاهد علی ذلك: ما قدمناه عن ابن شهر آشوب من: أنه صاحب الأحادیث، له کتاب و یشهد له أيضاً: أن النعمانی بعد ما روی عده روایات عن کتاب سلیم، روی روایه عن محمد بن یعقوب باسناده عن سلیم و قد تقدّمت الروایات و یشهد من ذلك: أن روایه محمد بن یعقوب لم تکن موجوده فی کتاب سلیم.» (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۲۳۶)

جداگانه نقل کرده که پیش تر آن طریق ها ذکر شده بنابراین، احادیث از غیر طریق کتاب رسیده است. شیخ صدوق نیز چنان که گذشت، طریق های فراوانی به حدیث سلیم، دارد اما هرگز از طریق به کتاب وی نامی نبرده است.

به هر حال، این تفصیل پذیرفته باشد یا خیر، سخن نویسنده درست نیست؛ زیرا:

۱. اگر سخن از کتاب سلیم باشد، چهار نفر طریق خود را به آن کتاب بیان کرده اند:

یکم. محمد بن عمر بن عبد العزیز کَشّی (معاصر عیاشی در گذشته ۳۲۰ قمری):

حدّثنی محمد بن الحسن البرائی قال: حدّثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهيم بن عمر الیمانی عن ابن أذینه عن أبان بن أبی عیاش قال: هذا نسخه کتاب سلیم بن قیس العامری ثم الهاللی.

محمد بن الحسن البرائی حدّثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهيم بن ابن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهاللی... (۱)

دوم. محمد بن ابراهیم نعمانی (در گذشته حدود ۳۶۰ قمری):

أحمد بن محمد بن سعید بن عقده و محمد بن همام بن سهیل و عبد العزیز و عبد الواحد ابنا عبدالله بن یونس الموصلی عن رجالهم عن عبد الرزاق ابن همام عن معمر بن راشد عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس...

هارون بن محمد قال: حدّثنی أحمد بن عبید الله بن جعفر بن المعلی الهمدانی قال: حدّثنی أبو الحسن عمرو بن جامع بن عمرو بن حرب الکندی قال: حدّثنا عبدالله بن المبارک شیخ لنا کوفی ثقّه قال: حدّثنا عبدالرزاق بن همام شیخنا عن معمر عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهاللی... (۲)

سوم. احمد بن علی بن احمد نجاشی (در گذشته ۴۵۰ قمری):

حدّثنا محمد بن الحسن بن الولید قال: حدّثنا محمد بن أبی القاسم ماجیلویه عن

۱- اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۲۱، ش ۱۶۷.

۲- الغیبه للنعمانی، ص ۷۴، ح ۸.

محمد بن علی الصیرفی عن حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی قال حماد بن عیسی: و حدّثنا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْيَمَانِيِّ عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ بِالْكِتَابِ... (۱)

چهارم. محمد بن حسن، شیخ طوسی (در گذشته ۴۶۰ قمری):

أخبرنا به ابن أبي جید عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن أبي القاسم الملقب بما جیلویه عن محمد بن علی الصیرفی عن حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی عن أبان بن عیاش عنه...

و رواه حماد بن عیسی عن إِبْرَاهِيمِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْيَمَانِيِّ عَنْهُ... (۲)

این چهار نفر هفت طریق به کتاب سلیم یاد کرده اند که احمد بن هلال در هیچ کدام از آن ها وجود ندارد. از این رو، ادّعی نویسنده که احمد بن هلال این کتاب را نقل کرده، خلاف واقع و نادرست است. صیرفی نیز تنها در سه طریق از هفت طریق وجود دارد، یعنی در کمتر از نصف طریق ها. افزون بر این، وی در طریق متقدّمان (قرن چهارم) که در این بحث می گنجند، واقع نشده، بلکه در طریق راویان قرن پنجم است.

گفتنی است شیخ طوسی نیز تنها یک حدیث از سلیم درباره دوازده امام آورده که در آن یک حدیث هم صیرفی واقع نشده است، یعنی این حدیث را از طریقی که به کتاب سلیم دارد نقل نکرده، بلکه از دو طریق دیگر آورده است:

یکم. أخبرنا به جماعه، عن أبي المفضل الشيباني عنه (محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري) عن أبيه عن محمد بن الحسين عن محمد بن أبي عمير [عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس]

دوم. أخبرنا أيضاً جماعه، عن عده من أصحابنا، عن محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس گوید: شنیدم عبدالله بن جعفر طیار می گفت: من و

۱- رجال النجاشی، ص ۸.

۲- الفهرست للطوسی، ص ۱۴۳.

حسن و حسین علیهما السلام و عبدالله بن عباس و عمر بن امّ سلمه و اسامه بن زید، نزد معاویه بودیم. میان من و معاویه سخن در گرفت. من به معاویه گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: من بر مؤمنان از خود آنان برتر هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام بر مؤمنان از خودشان برتر است و چون علی علیه السلام شهید شود، حسن بر مؤمنان از خودشان برتر است. آن گاه که حسن برود، پس حسین بر مؤمنان از خودشان برتر است و چون او شهید شود، بعد پسرش علی بن حسین نسبت به مؤمنان از خودشان برتر است، ای علی! (بن ابی طالب علیه السلام) تو او را خواهی دید. سپس پسرش محمد بن علی، بر مؤمنان از خودشان برتر است. ای علی! سپس دوازده امام آن کامل را می کند. نه امام از فرزندان حسین است. عبدالله بن جعفر گفت: من از حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید (که در نزد معاویه حاضر بودند) گواهی خواستم، بعد آن ها نزد معاویه به سخن من گواهی دادند. سلیم بن قیس گوید: و من هم این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و گفتند: آن ها این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند. (۱)

ناگفته نماند که دو نفر (کشی و نجاشی) از چهار مؤلفی که به کتاب سلیم طریق دارند، هرگز کتابی حدیثی ندارند و چیزی نقل نکرده اند. شیخ طوسی هم که با این طریق هرگز روایت دوازده امام را از سلیم نقل نکرده و مرحوم نعمانی هم در طریقش نه

۱- «قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعُمَرُ بْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَأَسَامَةَ بْنُ زَيْدٍ فَجَرَى بَيْنِي وَبَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِيُّ فَالْحَسَنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَالْحُسَيْنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَيُتَدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَا عَلِيُّ ثُمَّ يُكْمَلُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا تَشِيَعُهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ اسْتُشْهِدْتُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعُمَرُ ابْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَأَسَامَةَ بْنُ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ. قَالَ سَيْلِمٌ بْنُ قَيْسٍ وَقَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادِ. وَ ذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.» (الغيبه للطوسی، ص ۱۳۷)

صیرفی هست و نه عبرتائی. پس در انتقال احادیث دوازده امام از کتاب سلیم، نام صیرفی و عبرتائی به چشم نمی خورد و به میان آوردن نام آن دو در بحث دوازده امام بیگانه از موضوع و به دور از انصاف است.

۲. اگر سخن از احادیث سلیم است، چنان که برای نمونه پیش تر برخی از طریق های محدّثان قرن های سه، چهار و پنج یاد شد که غیر از طریق های کتاب سلیم بودند، روشن شد که ده محدّث، ۳۲ طریق به احادیث سلیم داشته اند که تنها در سه طریق، ابوسمینه و عبرتائی واقع بوده است، یعنی کمتر از ده درصد طریق ها و آن هم در طریق کسانی وجود دارد که طریق های متعدّدی دارند. مرحوم کلینی نخستین آنان به شمار می رود که سه طریق به یک حدیث دارد:

یکم. علی بن ابراهیم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر اليماني عن اَبان بن ابي عياش عن سلیم بن قيس...

دوم. محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة...

سوم. علی بن محمد عن أحمد بن هلال عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن اَبان بن ابي عياش عن سلیم بن قيس... (۱)

احمد بن هلال تنها در یکی از این طریق ها وجود دارد، اما چون هر سه سند برای یک روایت به چشم می خورد، پس روایت دو سند صحیح دیگر دارد و وجود احمد بن هلال به اعتبار آن آسیبی نمی رساند.

شیخ صدوق دوم از آنان است که سیزده طریق دارد و ابوسمینه تنها در سند یک حدیث آن به چشم می خورد (۲) که آن هم حدیث دوازده امام نیست.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹، ح ۴.

۲- «حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن ابي عبد الله عن محمد بن علی (ابوسمینه) عن محمد بن أسلم عن الحسن بن محمد الهاشمی عن عمر بن أذينة عن اَبان بن ابي عياش عن سلیم بن قيس الهلالي.» (معانی الأخبار، ص ۳۹۴، ح ۴۵)

شیخ طوسی سومین از آنان است که شش طریق دارد و ابوسمینه تنها در سند یک حدیث آن به چشم می خورد (۱) که آن هم حدیث دوازده امام نیست.

در نتیجه، روایتی از کتاب سلیم در موضوع دوازده امام وجود ندارد که در طریق آن تنها محمد بن علی صیرفی یا احمد بن هلال عبرتائی واقع شده باشد. (۲) بنابراین، نویسنده که نام این دو نفر را آورده تا احادیث دوازده امام را تضعیف نماید، راه باطلی رفته است؛ چه معتقد شویم که سلیم تنها کتاب داشته و چه معتقد شویم غیر از کتاب، احادیث هم داشته است.

شبهه سیم. ابن غضائری و کتاب سلیم بن قیس

متن کتاب

و قد قال ابن الغضائری: کان أصحابنا یقولون: أن سلیماً لا- یُعرف و لا- ذکر له... و الکتاب موضوع لا مریه فیه و علی ذلک علامات تدلّ علی ما ذکرنا. (۳)

خلاصه شبهه

نویسنده برای تضعیف کتاب سلیم، سخن ابن غضائری را نقل نموده که معتقد به جعلی بودن کتاب سلیم است.

پاسخ

نویسنده در نقل سخن ابن غضائری امانت را رعایت نکرده است؛ زیرا ابن غضائری

- ۱- «أخبرنا ابن أبي جید عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن أبي القاسم البرقی عن محمد بن علی أبي سمینه الکوفی عن حماد بن عیسی عن إبراهيم بن عمر عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی.» (الغیبه، ص ۱۹۳، ح ۱۵۵)
- ۲- در حدیث چهارم کافی سندی که احمد بن هلال عبرتایی در آن واقع شده بود تنها سند این حدیث نبود.
- ۳- «ابن غضائری گفت: اصحاب ما می گفتند که سلیم بن قیس شناخته شده نیست و ذکر او به میان نیامده است.... و کتاب بی تردید جعلی است و بر آن نشانه هایی هست که بر آن چه ما گفتیم دلالت می کند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۱)

پس از نقل سخن اصحاب، آن را رد کرده، اما نویسنده ردّ وی را حذف کرده و به خواننده چنین می باوراند که ابن غضائری نیز با این نظر موافق بوده است. همچنین نویسنده با تحریف سخنان ابن غضائری چنین وانمود کرده که جعلی بودن کتاب سلیم عقیده اصحاب (امامیه) است در حالی که این نظر شخصی ابن غضائری است. متن خلاصه الاقوال که نویسنده، کلام ابن غضائری را از آن نقل کرده، در پی می آید:

ابن غضائری گوید: سلیم بن قیس هلالی عامری از امام صادق علیه السلام (امیر مؤمنان علیه السلام) و حسن و حسین و علی بن حسین علیهم السلام نقل کرد و این کتاب مشهور، به او نسبت داده می شود و اصحاب ما می گویند: سلیم شناخته شده نیست و در هیچ خبری ذکر نشده است، در حالی که من ذکر او را در جاهایی غیر از جهت کتابش و غیر روایت ابان بن ابی عیاش از او، یافتیم و ابن عقده در رجال امیر مؤمنان علیه السلام برای او احادیثی را از امیر مؤمنان علیه السلام ذکر کرده است و کتاب بدون شک جعلی است و در آن نشانه هایی وجود دارد که بر آن چه گفتیم دلالت می کند. از آن نشان ها آن چیزی است که نقل کرده که محمد بن ابی بکر، پدرش را هنگام مرگ موعظه کرد و این که امامان سیزده نفر هستند و غیر آن از آن نشان هاست. و اسناد این کتاب مختلف می شود؛ یک بار به روایت عمر بن اذینه از ابراهیم بن عمر صنعانی از ابان بن ابی عیاش از سلیم است و یک بار از عمر از ابان بدون واسطه است. (۱)

چنان که پیداست، ابن غضائری نظر اصحاب را که گمان می کرده اند سلیم شناخته

۱- «و قال ابن الغضائری: سلیم بن قیس الهلالی العامری، روی عن أبي عبدالله و الحسن و الحسين و علی بن الحسين عليهم السلام و ينسب إليه هذا الكتاب المشهور و كان أصحابنا يقولون: أن سلیماً لا يعرف و لا ذکر فی خبر و قد وجدت ذکره فی مواضع من غیر جبهه کتابه و لا- من روايه أبان بن أبي عیاش عنه، و قد ذکر له ابن عقده فی رجال أمير المؤمنين علیه السلام أحاديث عنه و الكتاب موضوع لا مریه فيه و علی ذلك علامات تدل علی ما ذکرنا: منها ما ذکر أنّ محمد بن أبي بکر وعظ أباه عند الموت و منها أنّ الأئمة ثلاثة عشر و غیر ذلك. و أسانید هذا الكتاب تختلف تارة بروايه عمر بن اذینه، عن ابراهیم بن عمر الصنعانی، عن أبان بن أبي عیاش، عن سلیم و تارة یروی عن عمر عن أبان بلا واسطه.» (خلاصه الاقوال، ص ۱۶۲)

شده نیست، نقل و رد کرده است.

با وجود این، ابن غضائری این کتاب را جعلی دانسته که در این باره توجه به چند نکته ضرورت دارد:

یکم. انتساب این کتاب رجال به ابن غضائری ثابت نیست و همین باعث سست شدن این دلیل می شود. یعنی نویسنده نباید برای رد کتاب سلیم به کتابی تمسک کند که خود، بسیار سست، بلکه غیر ثابت است. (نظر آقای خویی و آقا بزرگ تهرانی (۱))

دوم. اگر انتساب کتاب به وی پذیرفته باشد، پذیرش تضعیفات وی، ناپذیرفتنی و بر خلاف سیره دانشمندان شیعه است، (۲) یعنی تضعیفات وی چون اجتهادی و نه

۱- مرحوم آیت الله خویی در این باره می فرماید: «و أما الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائری فهو لم يثبت، و لم يتعرض له العلامة في إجازاته و ذكر طرقة إلى الكتب بل إن وجود هذا الكتاب في زمان النجاشی و الشيخ أيضاً مشكوك فيه، فإن النجاشی لم يتعرض له... و المتحصل من ذلك: أن الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائری لم يثبت بل جزم بعضهم بأنه موضوع، وضعه بعض المخالفين و نسبه إلى ابن الغضائری... و العمده: هو قصور المقتضى و عدم ثبوت هذا الكتاب في نفسه.» (معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۹۵) آقا بزرگ نیز در این باره معتقد است: «رجال ابن الغضائری... أننا لم نجد منه أثراً قبل عصر السيد احمد بن طاوس المتوفى ۶۷۳ فان السيد في أواسط القرن السابع وجد هذا الكتاب منسوباً إلى ابن الغضائری من غير سماع أو رواية أو إجازة من أحد من مشايخه فادخل مقالاته في كتاب رجاله الموسوم بحل الاشكال في تراجم الرجال... ثم إن تلميذ السيد و هما العلامة الحلبي و ابن داود تبعاً اسنادهما في ادراج ما نقله الأستاذ في كتابه «حلّ الاشكال» في كتابيهما الخلاصه و الرجال... و قد ذكرنا في الذريعة (ج ۴، ص ۲۹۰) أن نسبه كتاب الضعفاء هذا إلى ابن الغضائری المشهور الذي هو من شيوخ الطائفة و من مشايخ الشيخ النجاشی اجحاف في حقّه عظيم و هو أجل من أن يقتحم في هتك أساطين الدين حتى لا يفلت من جرحه أحد من هؤلاء المشاهير بالتقوى و العفاف و الصلاح، فالظاهر أن المؤلف لهذا الكتاب كان من المعاندين لكبراء الشيعة و كان يريد الوقيعه فيهم بكل حيله و وجه، فألف هذا الكتاب و أدرج فيه بعض مقالات ابن الغضائری تمويهاً ليقبل عنه جميع ما أراد اثباته من الوقايح و القبائح و الله أعلم.» (الذريعة، ج ۱۰، ص ۸۸، ش ۱۶۴)

۲- «جرت سيره الأصحاب على عدم الاعتناء بتضعيفات كتاب الضعفاء على فرض معلوميه مؤلفه، فضلاً على أنه مجهول المؤلف، فكيف يسكن إلى جرحه.» (الذريعة، ج ۱۰، ص ۸۹)

نقلی و حسی اعتباری ندارد. پس برای ردّ کتاب سلیم به تضعیف ابن غضائری نمی توان استناد کرد. (نظر آقای سید محسن امین (۱)) افزون بر این، شیخ حرّ عاملی احتمال داده ابن غضائری نسخه دیگری را تضعیف کرده باشد، نه این نسخه را. (۲) مرحوم تفرشی نیز کلام ابن غضائری را بر اشتباه وی حمل کرده است. (۳)

سوم. تضعیفات وی در صورتی پذیرفته است که معارض نداشته باشد، (۴) اما در حالی ابن غضائری کتاب سلیم را جعلی می خواند که مرحوم نجاشی (۵) و شیخ طوسی (۶) در تعلق آن به سلیم هیچ تردیدی نکرده اند و هرگز با گواهی این دو بزرگوار سخن او را نمی توان پذیرفت و نظر آنان (۷) و همه رجالیان را نمی توان نادیده گرفت.

شاید اگر ابن غضائری سندی تاریخی یا مدرکی منقول بر جعلی بودن کتاب سلیم می آورد، نقل وی را به منزله نقلی رجالی می شد پذیرفت (همان گونه که گفته های وی آمد)، اما وی این گونه دلیلی نیاورده است، بلکه متن کتاب را بررسی و اجتهاد کرده

۱- «و ابن الغضائری حاله معلوم فی أنه یضعف بكل شیء و لم یسلم منه أحد، فلا یعتمد علی تضعیفه.» (أعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۳)

۲- «و الذی وصل إلینا من نسخه لیس فیهِ شیء فاسد و لا شیء ممّا استدل به علی الوضع، و لعل الموضوع الفاسد غیره، و لذلك لم یشتهر و لم یصل إلینا.» (وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۳۸۶)

۳- «فکان ما نقل ابن الغضائری محمول علی الاشتباه (منه).» (نقد الرجال، ج ۲، ص ۳۵۶، پاورقی)

۴- آقا بزرگ طهرانی: «قد أوماً إلى ذلك السيد بن طاوس في تأسيسه القاعدة الكلية في الجرح و التعديل بأن الجرح لو كان معارضاً يسقط بالمعارضه و لو لم یکن له معارض فالسكون و الاطمینان به مرجوح، بخلاف المدح الغير المعارض فان السكون إليه راجح. و لكون هذه القاعدة مرتكزه فی الأذهان جرت سيره الأصحاب علی عدم الاعتناء بتضعیفات كتاب الضعفاء علی فرض معلومیه مؤلفه، فضلاً علی أنه مجهول المؤلف، فكيف یسكن إلى جرحه.» (الذریعه، ج ۱۰، ص ۸۹)

۵- «سلیم بن قیس الهلالی له كتاب.» (رجال النجاشی، ص ۸)

۶- «سلیم بن قیس الهلالی، یکنی أبا صادق له كتاب.» (الفهرست، ص ۱۴۳، ش ۱۱)

۷- آیه الله سید موسی شبیری زنجانی درباره رجال نجاشی معتقد است: «أهم الأصول الرجالیه للشیعه الإمامیه و أعمها فائده و قد عكف علیه کلّ من تأخر عنه و استضاء بنوره و هو العمده فی الجرح و التعديل و فی معرفه كتب أصحابنا الأقدمین.» (رجال النجاشی، ص ۲، مقدمه)

است و بی گمان، اجتهاد وی برای ما حجت نیست، به ویژه وقتی دلایل خود را آورده است و این دلایل برای اثبات جعلی بودن کتاب ناپذیرفتنی است. بنابراین، چگونه جعلی بودن کتاب سلیم را از وی می توان پذیرفت. مرحوم خوئی هر سه دلیل ابن غضائری را بر جعلی بودن کتاب سلیم بن قیس نقل و رد نموده است:

یکم. در مورد دلیل اول ابن غضائری می نویسد:

این ادعا که کتاب سلیم امامان را سیزده نفر شمرده ناپذیرفتنی است؛ اولاً این که این مطلب ثابت نشده و سند این مطلب سخن ابن غضائری است و بارها گذشت که برای اثبات صحت نسبت کتاب به ابن غضائری راهی وجود ندارد. چگونه ممکن است در حالی که صاحب وسائل در شرح حال سلیم بن قیس آورده است: در نسخه ای از این کتاب که به دست ما رسیده، چیز فاسدی وجود ندارد و نه چیزی که برای جعلی بودن کتاب به آن استدلال شده است و شاید کتاب جعلی فاسد، غیر این کتاب باشد و به همین دلیل، هم شهرت نیافته است و به ما نرسیده است. (پایان سخن صاحب وسائل) و میرزا در رجال کبیر گفته: نسخه ای از این کتاب به دست من رسیده است و در آن آمده عبدالله بن عمر پدر خود را هنگام مرگ موعظه کرد و امامان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سیزده نفر هستند. در حالی که این چیزها اقتضای جعلی بودن کتاب را ندارد. (پایان سخن میرزا) و فاضل تفرشی در حاشیه نقد الرجال گفته: بعضی از فضلا گفته اند: در نسخه ای از این کتاب که به دست من رسیده، دیدم عبدالله بن عمر پدر خود را هنگام مرگ موعظه کرد و امامان از فرزندان اسماعیل سیزده نفر هستند و آن ها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده امام علیهم السلام هستند و در هیچ یک از این دو مورد مشکلی نیست. (پایان سخن بعضی از فضلا) و من در میان تمام نسخه های این کتاب که به دست من رسیده است، نیافتم مگر مطابق آن چه این فاضل نقل کرده است و در چهره احادیث این کتاب از ابتدا تا پايانش راستی نمایان است. پس آن چه ابن غضائری نقل کرده، حمل بر اشتباه می شود. (پایان سخن فاضل تفرشی) می گویم: و نقل نعمانی در کتاب الغیبه بر

صحت گفتار صاحب وسائل و فاضل تفرشى و استرآبادى دلالت مى کند. وى با سند خود از كتاب سليم بن قيس حديث طولانى اى را روايت کرده است... (١)

ایشان متن روايت ها را مى آورد. (٢) آن گاه مى افزايد:

١- «اشتماله (كتاب سليم) على أن الأئمة ثلاثة عشر. و يرد هذا الوجه أولاً أنه لم يثبت ذلك و السند فى ذلك ما ذكره ابن الغضائرى و قد تقدّم غير مره: أنه لا طريق إلى إثبات صحه نسبه الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائرى، كيف؟ و قد ذكر صاحب الوسائل فى ترجمه سليم بن قيس: و الذى وصل إلينا من نسخه الكتاب ليس فيه شئ فاسد و لا شئ مما استدّل به على الوضع، و لعل الموضوع الفاسد غيره و لذلك لم يشتهر و لم يصل إلينا (إنتهى). و قال الميرزا فى رجاله الكبير (منهج المقال): أن ما وصل إلى من نسخه هذا الكتاب، المذكور فيه أن عبدالله بن عمر و عظم أباه عند الموت و أن الأئمة عليهم السلام ثلاثة عشر مع النبى صلى الله عليه و آله و سلم، و شئ من ذلك لا- يقتضى الوضع (إنتهى). و قال الفاضل التفرشى فى هامش النقد: (قال بعض الأفاضل: رأيت فيما وصل إلى من نسخه هذا الكتاب أن عبدالله بن عمر و عظم أباه عند موته، و أن الأئمة عليهم السلام ثلاثة عشر من ولد إسماعيل، و هم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مع الأئمة الاثنى عشر عليهم السلام و لا محذور فى أحد هذين (إنتهى). و انى لم أجد فى جميع ما وصل إلى من نسخ هذا الكتاب إلّا كما نقل هذا الفاضل، و الصديق مبین فى وجه أحاديث هذا الكتاب من أوله إلى آخره، فكان ما نقل ابن الغضائرى محمول على الاشتباه). (إنتهى كلام الفاضل التفرشى). أقول: و مما يدل على صحه ما ذكره صاحب الوسائل و الفاضلان التفرشى و الاسترآبادى: أن النعمانى روى فى كتاب الغيبه بإسناده عن سليم بن قيس فى كتابه حديثاً طويلاً...» (معجم رجال الحديث، ج ٩، ص ٢٣٠)

٢- «و فيه فقال على عليه السلام: أستم تعلمون أن الله عزّ و جلّ أنزل فى سورة الحج: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّثْلَهُ أَيْبُكُمْ بِرَبِّهِمْ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) فقام سلمان رضى الله عنه عند نزولها فقال يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: من هؤلاء الذين أنت شهيد عليهم و هم شهداء على الناس الذين اجتباهم الله و لم يجعل عليهم فى الدين من حرج مله أبيهم إبراهيم؟ فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: عنى الله بذلك ثلاثة عشر إنساناً: أنا و أخى علياً و أحد عشر من ولده (الحديث). و روى أيضاً بإسناده عنه قال: لما أقبلنا من صفين مع أمير المؤمنين عليه السلام نزل قريباً من دير نصرانى إذ خرج علينا شيخ من الدير جميل الوجه حسن الهيئه و السميت، معه كتاب حتى أتى أمير المؤمنين عليه السلام فسلم عليه... (إلى أن قال): و فى ذلك الكتاب ثلاثة عشر رجلاً من ولد إسماعيل بن إبراهيم خليل الله من خير خلق الله... (إلى أن قال) رسول الله اسمه محمد صلى الله عليه و آله و سلم و أحب من خلق الله إلى الله بعده على ابن عمه لأمه و أبيه ثم أحد عشر رجلاً من ولد محمد و ولده أولهم يسمى باسم ابني هارون شبراً و شبيراً و تسعه من ولد أصغرهما واحد بعد واحد، آخرهم الذى يصلى عيسى خلفه. و روى أيضاً بإسناده عنه حديثاً طويلاً و فيه: أن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم سمي لعلى، قال على عليه السلام: قد سئلت فافهم الجواب (إلى أن قال): قلت يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و من شركائى؟ قال صلى الله عليه و آله و سلم: الذين قرنهم الله بنفسه و بى فقال: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

الرَّسُولَ وَأَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (الآية) (إلى أن قال): قلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سمعهم لى، فقال: ابني هذا، ووضع يده على رأس الحسن عليه السلام، ثم ابني هذا ووضع يده على رأس الحسين عليه السلام، ثم ابن له على اسمك يا على عليه السلام ثم ابن له محمد بن على عليهما السلام ثم أقبل على الحسين عليه السلام وقال سيولد محمد بن على عليهما السلام فى حياتك فأقرأه منى السلام ثم تكمله اثنى عشر إماما (الحديث). و روى باسناده عنه أيضا أن علياً عليه السلام قال لطلحه فى حديث طويل عند تفاخر المهاجرين والأنصار: يا طلحه أليس قد شهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا- تفضل الأمه بعده ولا- تختلف؟ (إلى أن قال): وسمى من يكون من أئمه الهدى عليهم السلام الذين أمر المؤمنين بطاعتهم إلى يوم القيامة فسماني أولهم ثم ابني هذا حسن ثم ابني هذا حسين ثم تسعه من ولد ابني هذا حسين (الحديث) و روى باسناده عنه أيضا حديثاً طويلاً فيه، قال على بن أبى طالب عليه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: فما بال أقوام يعيرونى بقرابتى و قد سمعونى أقول فيهم ما أقول من تفضيل الله تعالى إياهم (إلى أن قال): نظر الله إلى أهل الأرض نظره فاخترنى منهم، ثم نظر نظره فاختر علياً أخى و زيرى و وارثى و وصيى و خليفتى فى أمتى و ولى كل مؤمن بعدى (إلى أن قال) ثم إن الله نظر نظره ثالثه فاختر من أهل بيتى بعدى و هم خيار أمتى أحد عشر إماماً بعد أخى واحداً بعد واحد (الحديث). و روى محمد بن يعقوب بسندين صحيحين و بسند آخر عن أبان بن أبى عياش، عن سليم بن قيس الهلالي، قال سمعت عبد الله بن جعفر الطيار يقول: كُنَّا عند معاوية أنا و الحسن و الحسين عليهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر ابن أم سلمه فجرى بينى و بين معاوية كلام فقلت لمعاوية: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم أخى على بن أبى طالب عليه السلام أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد على فالحسن بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم ابني الحسين من بعده أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابنه على بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدركه يا على ثم ابنه محمد بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم تكمله اثنى عشر إماماً تسعه من ولد الحسين (إلى أن قال) قال سليم: و قد سمعت ذلك من سلمان و أبى ذر و المقداد و ذكروا أنهم سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله و قال سلم (الكافى: الجزء ١، كتاب الحج ٤، باب ما جاء فى الاثنى عشر و النص عليهم عليهم السلام، ١٢٦، الحديث ٤). و رواه النعمانى فى كتاب الغيبة عن محمد بن يعقوب نحوه. و رواه الصدوق فى الخصال، فى أبواب الاثنى عشر، الحديث ٤١، بسندين صحيحين عن أبان بن أبى عياش عن سليم بن قيس الهلالي نحوه. و روى أيضاً فيه الحديث ٣٨، عن أبيه رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله بن أبى خلف قال: حدَّثنى يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى بن عبد الله بن مسكان عن أبان بن تغلب عن سليم بن قيس الهلالي عن سلمان الفارسى قال: دخلت على النبى صلى الله عليه وآله وسلم و إذا الحسين على فخذه و هو يقبل عينيه و يلثم فاه و هو يقول: أنت سيد ابن سيد، أنت إمام بن إمام أبو الأئمه، أنت حجه بن حجه، أبو حجج تسعه من صلبك تاسعهم قائمهم.

با آن چه آوردیم، روشن می شود آن چه ابن غضائری به کتاب سلیم بن قیس

نسبت داده (روایت امامان سیزده نفر هستند)، صحیح نیست. در

نتیجه، نسخه ای که به دست او رسیده، مشتمل بر آن حدیث بوده است. شیخ مفید هم گواهی داده که نسخه، مخلوط شده و در آن دست برده

شده است. (۱)

دوم. مرحوم آقای خوئی درباره دلیل دیگر ابن غضائری می فرماید:

و اما موعظه محمد بن ابی بکر پدرش را هنگام مرگ، اگر صحیح باشد،

اگر چه به طور عادی امکان ندارد، اما به گونه کرامت و خرق عادت ممکن است و بنابراین، اصلاً وجهی ندارد که ادعا شود کتاب سلیم ساختگی است و دوم شامل بودن کتابی بر امر باطلی در یک یا دو مورد بر ساختگی بودن

آن دلالت نمی کند. چگونه می تواند چنین باشد در حالی که در اکثر کتاب ها حتی کتاب کافی که متین ترین و متقن ترین کتاب حدیث است، از آن ها

یافت می شود. (۲)

سوم. درباره دلیل آخر ابن غضائری می فرماید:

و در هر صورت، آن چه ابن غضائری از اختلاف سند این کتاب ذکر کرده، صحیح نیست، پس یک بار روایت می کند از عمر بن اذینه از ابراهیم بن عمر صنعانی از ابان بن ابی عیاش از سلیم و یک بار نقل می کند از عمر از ابان بدون واسطه، و صحیح نیست؛ زیرا عمر بن اذینه هرگز در طریق ذکر نشده است و

۱- «و بما ذكرناه يظهر أنّ ما نسبته ابن الغضائري إلى كتاب سلیم بن قيس من روايه أنّ الأئمة ثلاثة عشر لا صحه له، غايه الأمر أنّ النسخه التي وصلت إليه كانت مشتمله على ذلك، وقد شهد الشيخ المفيد أنّ في النسخه تخليطاً و تدليساً.» (معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۳۰)

۲- «و أما وعظ محمد بن أبی بکر أباه عند موته فلو صح فهو و إن لم يمكن عادة إلا أنه يمكن أن يكون على نحو الكرامه و خرق العاده. و على ذلك فلا وجه لدعوى وضع كتاب سلیم بن قيس أصلاً و ثانياً: إن اشتمال كتاب على أمر باطل في مورد أو موردین لا يدلّ على وضعه، كيف و يوجد ذلك في أكثر الكتب حتى كتاب الكافي الذي هو أمتن كتب الحديث و أتمها.» (معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۳۴)

ابراهیم بن عمر بدون واسطه از سلیم روایت کرده است. (۱)

در نتیجه، سخن ابن غضائری، از آن جا که اجتهادی است، حجیت و اعتبار ندارد. افزون بر این که دلیل هایش نیز ناپذیرفتنی است.

۱- «و کیف کان فلا یصحّ ما ذکره ابن الغضائری من اختلاف سند هذا الكتاب، فتاره یروی عن عمر بن أذینه عن إبراهيم بن عمر الصنعانی عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم و تاره یروی عن عمر عن أبان بلا واسطه و ذلك فإن عمر بن أذینه غیر مذکور فی الطریق أصلاً و إبراهيم بن عمر روی عن سلیم بلا واسطه.» (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۲۳۵)

فصل چهارم. شیخ مفید و کتاب سلیم

اشاره

در این فصل بررسی می شود که آیا شیخ مفید کتاب سلیم را تضعیف کرده و به شیخ صدوق خرده گرفته است که چرا این کتاب را نقل کرده است؟

شبهه سی و یکم. شیخ مفید و تضعیف کتاب سلیم

متن کتاب

و قد ضَعَّفَ الشَّيْخُ المَفِيدُ كِتَابَ سَلِيمٍ وَقَالَ إِنَّهُ غَيْرُ مَوْثُوقٍ بِهِ وَ لَا يَجُوزُ العَمَلُ عَلَيَّ أَكْثَرَهُ وَقَدْ حَصَلَ فِيهِ تَخْلِيْطٌ وَ تَدْلِيْسٌ، فَيَنْبَغِي لِلْمُتَدَيِّنِ أَنْ يَتَجَنَّبَ العَمَلَ بِكُلِّ مَا فِيهِ وَ لَا يَعْوَلْ عَلَيَّ جَمَلَتَهُ وَ التَّقْلِيْدَ لِرَوَايَتِهِ وَ لِيَفْزَعَ إِلَى العُلَمَاءِ فِيمَا تَضَمَّنَهُ مِنَ الأَحَادِيْثِ لِيُوقِفُوهُ عَلَيَّ الصَّحِيْحِ مِنْهَا وَ الفَاسِدِ وَ انْتَقَدَ المَفِيدُ الصَّدُوْقَ عَلَيَّ نَقْلَهُ الكِتَابِ وَ اعْتِمَادَهُ عَلَيَّ وَ عَزَا ذَلِكَ إِلَى مِنْهَجِ الصَّدُوْقِ الإِخْبَارِيِّ وَ قَالَ عَنْهُ: إِنَّهُ عَلَيَّ مَذْهَبِ اصْحَابِ الحَدِيْثِ فِي العَمَلِ عَلَيَّ ظَوَاهِرِ الأَلْفَاظِ وَ العَدُوْلِ عَنِ طَرِيْقِ الإِعْتِبَارِ وَ هَذَا رَأْيُ يَضْرُ صَاحِبِهِ فِي دِيْنِهِ وَ يَمْنَعُهُ المَقَامَ عَلَيَّ عَنِ الإِسْتِبْصَارِ. (۱)

۱- «شیخ مفید کتاب سلیم را ضعیف شمرده و کتاب را اعتمادناپذیر خوانده و عمل به اکثر آن را ناجایز شمرده و به آن چیزهایی افزوده و در آن دست برده شده است. پس بر دین دار سزاوار است از عمل به تمام آن چه در آن است دوری کند و به همه آن اعتماد نکند و از پذیرفتن روایت آن دوری کند و برای احادیثی که در آن است به عالمان رجوع کند تا او را بر حدیث های صحیح و فاسد آن، آگاه سازند. و شیخ مفید از شیخ صدوق به دلیل نقل کتاب و اعتمادش بر آن انتقاد کرده و آن را به روش شیخ صدوق که اخباری است نسبت داده و درباره آن گفته که او در عمل به ظاهر واژه ها و روی گردانی از راه اندیشه و محاسبه بر روش اصحاب حدیث است و این رویه ای است که به صاحب آن در دینش ضرر می رساند و در آن (روش) ماندن، مانع تیزبینی و دورانندیشی او می شود.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۱)

خلاصه شبهه

شیخ مفید این کتاب را تضعیف کرده و به شیخ صدوق خرده گرفته است که چرا این کتاب را نقل کرده است.

پاسخ

نویسنده همچنان تحریف کرده و کلام شیخ مفید را ناقص نقل کرده است؛ و آن جای که شیخ مفید، شیخ صدوق را تأیید می نماید، نیاورده است.

متن کتاب شیخ مفید چنین است:

و أما ما تعلق به أبو جعفر رحمه الله من حديث سليم الذي رجح فيه إلى الكتاب المضاف إليه برواية أبان بن أبي عياش، فالمعنى فيه صحيح، غير أن هذا الكتاب غير موثوق به و لا يجوز العمل على أكثره، وقد حصل فيه تخليط و تدليس، فينبغي للمتدين أن يجتنب العمل بكل ما فيه، و لا يعول على جملته و التقليد لرواته و ليفزع إلى العلماء فيما تضمنه من الأحاديث ليوقفوه على الصحيح منها و الفاسد، و الله الموفق للصواب. (۱)

چنان که پیداست، شیخ مفید مانند ابن غضائری در پی اثبات جعلی بودن کتاب نیست، بلکه بر خلاف تعبیر نویسنده تضعیف هم نکرده است؛ زیرا تضعیف در علم رجال و کتاب شناسی معنایی ویژه دارد. با ضعیف خواندن شخص، همه روایاتی که

۱- «و اما آن چه ابو جعفر، خدا رحمتش کند، به آن تمسک کرده است از حدیث سلیم که در آن رجوع کرده به کتاب منسوب به او به روایت ابان ابی عیاش، مطلب آن صحیح است، مگر این که این کتاب اعتمادناپذیر است و عمل به اکثر آن جایز نیست و به آن چیزهایی افزوده شده و در آن دست برده شده است. پس بر دین دار سزاوار است از عمل به تمام آن چه در آن است، دوری کند و به همه آن اعتماد نکند و از پذیرفتن روایت آن دوری کند و برای احادیثی که در آن است، به عالمان رجوع کند تا او را بر حدیث های صحیح و فاسد آن آگاه سازند. و خداوند برای یافتن صحیح، توفیق عطا می کند.» (تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۱۴۹)

وی در سند آن وجود دارد، ضعیف می شوند. کتابی را ضعیف خواندن یعنی نامعتبر خواندن همه آن کتاب؛ چون از راه اعتماد کردنی به ما نرسیده است و از هیچ قسمت آن نمی توان استفاده کرد. وانگهی مرحوم شیخ مفید در مقام بیان این مطلب (تضعیف اصطلاحی) نیست. لذا تعبیر نویسنده (و قد ضَعَّف) گمراه کننده است؛ زیرا تضعیف و توثیق معنا و مفهومی خاص، به گونه اصطلاحی و گاه عرفی و عمومی صورت می پذیرد، با نگاه به دستور شیخ مفید برای رجوع به علما روشن می شود که مخاطب وی، مردم عادی هستند، نه عالمان. به همین دلیل، عبارت «أن هذا الكتاب غير موثوق به» به معنای تضعیف اصطلاحی دانشمندان رجال و کتاب شناسی نمی تواند باشد، بلکه شیخ مفید به معنای عرفی آن اشاره کرده و به مردم آگاهی می دهد که در این کتاب دست برده شده است و بعضی مطالب را درهم آمیخته اند و برخی را افزوده و کاسته اند. به همین دلیل، افراد دین دار یعنی مؤمنانی که اهل مطالعه کتاب های حدیثی هستند، نباید به همه آن اعتماد کنند و برای آگاه شدن از احادیث صحیح و غیر صحیح آن باید به نزد عالمان بروند.

شیخ مفید خود آشکار می گوید: «لیوقفوه علی الصحیح منها و الفاسد»، یعنی این کتاب دارای احادیث صحیح است. چگونه کتابی که به اصطلاح رجالی ضعیف است، روایت صحیح دارد؟ پس این عبارت نویسنده (و قد ضَعَّف الشیخ المفید کتاب سلیم) خلاف واقع است و هرگز شیخ مفید در پی تضعیف رجالی نیست، بلکه به مردم عادی هشدار می دهد در مراجعه به کتاب بیندیشند و از آگاهان کمک بگیرند. شاید درباره بسیاری از کتاب ها به افراد جامعه چنین سفارشی شود، بلکه کمتر کتابی وجود دارد که تمام مطالب آن برای عموم اعتماد کردنی باشد. (۱) آیا این به

۱- پیش تر، از مرحوم آیت الله خوئی نقل شد که وجود اخبار فاسد نشان جعلی بودن کتاب نیست: أن اشمال کتاب علی أمر باطل فی مورد أو موردین لا یدل علی وضعه، کیف و یوجد ذلک فی أكثر الكتب حتی کتاب الکافی الذی هو أمتن کتب الحدیث و أتمنها (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۲۳۴)

معنای ضعیف بودن اکثر کتاب هاست؟ روشن است که توثیق رجالی و اطمینان بخشی عرفی یکی نیست.

پس شیخ مفید با صراحت استفاده از آن را برای دانشمندان جایز دانسته و خود نیز در کتاب الکافیة به کتاب سلیم استناد کرده است:

سلیم از محمد فرزند ابوبکر نقل می کند که گفت: زمانی که هنگام مرگ ابوبکر فرارسید، ناله و نفرین می کرد و آرزوی مرگ و نابودی می نمود و عمر نزد او حاضر بود. بعد به ما گفت: این مسئله پدرتان را پنهان دارید؛ زیرا او هذیان می گوید و شما فامیلی هستید که هذیان گویی هنگام درد و بیماری در شما شایع است. عایشه گفت: راست گفتی. عمر بیرون رفت بعد ابوبکر مرد. (۱)

بنابراین، شیخ مفید همه کتاب را نامعتبر ندانسته است. وی تنها به مردم

عادی هشدار داده است، نه آن که در پی بحث علمی از اعتبار و ضعف کتاب سخن گفته باشد.

بنابراین، نویسندگان معنای خاص و اصطلاحی واژه های «توثیق» و «تضعیف» را با معنای عرفی و عمومی آن درهم آمیخته و در نتیجه، کلام شیخ را نادرست فهمیده و تفسیر کرده است.

آیه الله خوئی نیز کلام شیخ مفید را چنین تفسیر می کند و می فرماید: شیخ مفید گواهی داده که نسخه، درهم آمیخته و در آن دست برده شده است. (۲)

نویسندگان در ادامه افزوده که شیخ مفید بر شیخ صدوق به دلیل نقل کتاب و اعتمادش بر آن انتقاد کرده، روش وی را به اخباریان نسبت داده و به شیخ هشدار داده

۱- «الکافیة فی إبطال توبه الخاطئه: عن سلیم عن محمد بن ابي بكر قال: لما حضر ابا بكر أمره، جعل يدعو بالويل والثبور و كان عمر عنده فقال لنا: اکتبوا هذا الامر علی ابيکم، فإنه یهدی و أنتم قوم معروفون لکم عند الوجع الهدیان. فقالت عائشه: صدقت، فخرج عمر فقبض أبو بكر.» (بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۱۴۲، ح ۱۱، اصل کتاب شیخ مفید در دست نیست و علامه مجلسی از کتاب ایشان نقل کرده است.)

۲- و قد شهد الشيخ المفید أن فی النسخة تخلیطاً و تدلیساً. (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۲۳۰)

که عمل به ظاهر واژه‌ها و روی گردانی از اندیشیدن، مانع رسیدن به حقیقت می‌شود.

این تحریف و تهمت بزرگ است. نویسنده برای پیش برد فرضیه خویش به دیگران نسبت‌های دروغ‌روا می‌دارد. شیخ مفید هرگز انتقادی بر شیخ صدوق درباره نقل کتاب سلیم نکرده است. کلماتی را که نویسنده از شیخ مفید نقل کرده است، درباره نقل کتاب سلیم نیست، بلکه برای باب تقیه است. شیوه تحقیق و تألیف چنین نیست که سخن بخشی را به بخش دیگر نسبت دهند تا مقصود خویش را به دست آورند.

متن کلام شیخ مفید در باب تقیه چنین است:

و لو وضع (شیخ صدوق) القول فی التقیه موضعه و قیدَ من لفظه فیهِ ما أطلقه لسلم من المناقضه و تبین للمسترشدین حقیقه الأمر فیها و لم یرتج علیهم بابها و یشکل بما ورد فیها معناها، لکنه علی مذهب أصحاب الحدیث فی العمل علی ظواهر الألفاظ و العدول عن طریق الاعتبار و هذا رأی یضّر صاحبه فی دینه و یمنعه المقام علیه عن الاستبصار. (۱)

ادعا و معنایی که نویسنده گزارش می‌دهد، از اساس با کلام شیخ مفید مغایرت دارد؛ زیرا شیخ مفید معتقد است که این کتاب احادیث صحیحی دارد و علما از آن می‌توانند استفاده کنند، چنان‌که خود نیز از آن بهره برده است. حال چگونه بر شیخ صدوق به دلیل این کار انتقاد کرده است؟ افزون بر آن که شیخ مفید مطلب نقل شده را تأیید کرده و می‌گوید: «فالمعنی فیهِ صحیح.» آیا ممکن است شیخ مفید نقل کتابی را تخطئه کند که احادیث صحیح دارد؟ پس انتقادی که نویسنده به شیخ مفید

۱- «و اگر شیخ صدوق سخن در تقیه را در جای خود قرار می‌داد و واژه اش را که مطلق نهاده است قید می‌زد، هر آینه از نقض کردن سالم می‌ماند و برای جویندگان رشد حقیقت مسئله در تقیه روشن می‌شد و باب تقیه بر آنان نامفهوم و پوشیده نمی‌ماند و به دلیل آن چه در باب تقیه آورد، معنای تقیه مشکل می‌شود. اما ایشان در عمل به ظاهر لفظ‌ها و برگشت از راه اندیشه و محاسبه، بر مذهب اصحاب حدیث است و این رویه‌ای است که به صاحب آن در دینش ضرر می‌رساند و ماندن در آن (روش)، مانع تیزبینی و دوراندیشی او می‌شود.» (تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۱۳۸)

نسبت داده، کذب محض است و هرگز شیخ مفید این کلمات را درباره نقل کتاب سلیم نفرموده است.

در نتیجه، نویسنده یا اعتقاد دارد که هر کس احادیث دوازده امام را از سلیم نقل کرده، از کتابش نقل کرده و در این صورت، باید بگوید بیش از سی طریق، بیشتر صحیح، به کتاب سلیم وجود دارد که بنابراین، کتاب را جعلی یا ضعیف نمی تواند بخواند و یا چنین اعتقاد دارد که این احادیث از کتاب او نیست که در این صورت، جعلی یا ضعیف بودن کتاب در احادیث مؤثر نخواهد بود. پس او برای تضعیف احادیث راهی ندارد. اگر بخواهد احادیث را از کتاب بداند، نه تنها احادیث تضعیف نمی شود، بلکه کتاب نیز اعتبار می یابد. اگر بر فرض از این بن بست نیز به درآید، با اثبات ضعف احادیث سلیم کمتر از ده درصد حدیث های دوازده امام تضعیف می شود و بیش از نود درصد آن پابرجا می ماند و نباید گمان کرد با تضعیف کتاب سلیم به احادیث دوازده امام آسیبی می رسد؛ زیرا تأثیر سلیم در این احادیث ناچیز است.

علامه امینی درباره کتاب سلیم چنین معتقد است:

کتاب سلیم از اصل های (کتاب های) مشهور و متداول در زمان های پیشین بوده است. محدثان شیعه و سنی و مؤرخان بدان اعتماد می کردند. ابن ندیم در کتاب فهرست گوید: هنگامی که مرگ سلیم فرارسید، به ابان (ابی عیاش) گفت: تو بر گردن من حقی داری در حالی که هنگام مرگ من فرارسیده است، ای برادرزاده من در حقیقت جریان پیامبر چنین و چنان شد و کتابی به او داد و آن کتاب مشهور سلیم بن قیس هلالی است. تا این که گوید: و نخستین کتابی که برای شیعه آشکار شد، کتاب سلیم بود. و متن کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی چنین است: و از قطعیه (طایفه ای که قطع دارند) به امامت دوازده امام کسانی هستند که اساسشان در انحصار عدد یاد شده آن چیزی است که سلیم بن قیس هلالی در کتابش ذکر کرده است و سبکی در کتاب محاسن الرسائل فی معرفه الأوائیل گفته: به تحقیق نخستین کتابی که برای شیعه نوشته شده، کتاب سلیم است. و (به حسب قواعد عربی) «لام» در سخن ابن ندیم و

سبکی برای برای منفعت است. پس معنای آن این است که در حقیقت آن ها به آن کتاب استدلال می کردند و با جدال کننده، نزاع می نمودند تا او را با محتوای کتاب قانع کنند و این به دلیل اطمینان به امانت داری سلیم در نقل است، نه صرف این که شیعه با مطالب آن قانع می شود و این مطلب از کلام مسعودی استفاده می شود، از آن جهت که استدلال امامیه را در انحصار عدد، به محتوای کتاب سلیم مستند کرده است و زیرا صرف قانع شدن در زمان هایی که بحث و استدلال در نهایت اوج خود بود، فایده ای نداشت و به همین دلیل، به آن کتاب استناد می شد و بزرگان متعددی از اهل تسنن از آن کتاب نقل کرده اند. از آن جمله است حاکم حسکانی در شواهد التنزیل لقواعد التفضیل و امام حموینی در فرائد السمطین و سید ابن شهاب همدانی در موده القربی و قندوزی حنفی در ینابیع الموده و غیر آن ها و در مورد کتاب سخنانی نورانی است که در کتابی جداگانه آورده ایم و این اجمال را ذکر کردیم تا بدانی که شیعه و سنی در اعتماد بر این کتاب متفق و متحدند و همین امر باعث نقل از آن کتاب در این کتابمان شد. (۱)

۱- «کتاب سلیم من الأصول المشهوره المتداوله فی العصور القديمه المعتمد عليها عند محدثی الفریقین و حمله التاريخ. قال ابن الندیم فی الفهرست (ص ۳۰۷): (إن سلیماً) لما حضرته الوفاه قال لأبان: إن لك علی حقا و قد حضرتنی الوفاه یا بن أخي إنه كان من أمر رسول الله كیت و كیت و أعطاه كتاباً و هو كتاب سلیم بن قيس الهلالي المشهور. إلی أن قال: و أول كتاب ظهر للشيعة كتاب سلیم. و فی التنبيه و الاشراف للمسعودی (ص ۱۹۸) ما نصّه: و القطعيه بالإمامه الاثنا عشریه منهم الذين أصلهم فی حصر العدد ما ذكره سلیم بن قيس الهلالي فی كتابه. و قال السبكي فی محاسن الرسائل فی معرفه الأوائل. إن أول كتاب صنف للشيعة هو كتاب سلیم. و اللام فی كلام ابن الندیم و السبكي للمنفعه فمفادها أنهم كانوا يحتجون به فيخصمون المجادل لاقتناعه بما فيه ثقه بأمانه سلیم فی النقل لا محض أن الشيعة تقتنع بما فيه و هو الذي يعطيه كلام المسعودی حيث أسند احتجاج الإماميه الاثني عشریه فی حصر العدد بما فيه، و فإن الاقتناع بمجرد غير مجد فی عصور قام الحجاج فيها علی أشدها و لذلك أسند إلیه و روى عنه غير واحد من أعلام العامه منهم الحاکم الحسکانی فی شواهد التنزیل لقواعد التفضیل و الإمام الحموینی فی فرائد السمطین و السيد ابن شهاب الهمدانی فی موده القربی و القندوزی الحنفی فی ینابیع الموده و غیرهم و حول الكتاب کلمات دريه أفردناها فی رساله و إنما ذکرنا هذا الاجمال لتعلم أن التعويل علی الكتاب مما تسالم علیه الفریقان و هو الذي حدانا إلی النقل عنه فی کتابنا هذا.» (الغدیر، ج ۱، پاورقی ص ۱۹۵)

بخش هشتم: شبهه های زیدیه

اشاره

در این بخش شبهه های فرقه زیدیه بر احادیث دوازده امام و پاسخ هایی که مرحوم شیخ صدوق به آن ها داده است بررسی می شود و در ادامه روشن می شود آیا احادیث دوازده امام دارای تواتر و قدمت است یا در دوران حیرت جعل شده است؟

شبهه سی و دوم. خرده گیری های زیدیه بر احادیث دوازده امام علیهم السلام

متن کتاب

و من هنا فقد اعترض الزیدیه علی الامامیه و قالوا: «إن الروایه التي دلّت علی أن الأئمه اثنا عشر قول أحدثه الإمامیه قریباً و ولدوا فیہ احادیث کاذبه». و استشهدوا علی ذلك بتفرق الشیعہ بعد وفاه کلّ إمام إلی عده فرق و عدم معرفتهم للإمام بعد الإمام و حدوث البداء فی اسماعیل و محمد بن علی و جلوس عبدالله الأفطح للإمامه و اقبال الشیعہ إلیه و حیرتهم بعد امتحانه و عدم معرفتهم الکاظم علیه السلام حتی دعاهم إلی نفسه و موت الفقیه زرارہ بن أعین دون معرفته بالإمام.

و قد نقل الصدوق اتهاماتهم للإمامیه بإحداث النظریه الإثنی عشریه فی وقت متأخر و لم ینف و لم یردّ علیها و إنما برّر ذلك بالقول: «إن الإمامیه لم یقولوا إن جمیع الشیعہ بما فیهم زرارہ كانوا یعرفون الأئمه الإثنی عشر علیهم السلام» ثم انتبه الصدوق إلی منزله زرارہ و عدم إمكانیه جهله بأی حدیث من هذا القبیل و هو أعظم تلامذه

الإمامين الباقر و الصادق عليهما السلام فتراجع عن كلامه و قال باحتمال علم زراره بالحديث و اختفائه للتقيه ثم عاد فتراجع عن هذا الاحتمال و قال «إن الكاظم عليه السلام قد استوهبه من ربه لجهله بالإمام لأن الشاك فيه على غير دين الله». (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده سخن زیدیه را نقل می کند که گفته اند امامیه احادیث دوازده امام را به تازگی ساخته اند و بعد شواهد این ادعا را از آن ها نقل می کند:

۱. پراکنده شدن شیعیان بعد از هر امام و نشناختن امام بعدی؛

۲. حاصل شدن بدا درباره اسماعیل و سید محمد؛

۳. ادعای امامت عبدالله افطح و روی آوردن شیعیان به او؛

۴. رحلت زراره بدون شناختن امام بعدی.

در ادامه نویسنده می افزاید شیخ صدوق این اتهام ها را نقل کرده، ولی جواب

نداده است و تنها به توجیه آن ها پرداخته و چند بار هم حرف خود را درباره زراره

۱- «از این رو، زیدیه از امامیه اشکال گرفتند و گفتند: «روایتی که دلالت کرد بر این که امامان دوازده تن هستند، سخنی است که امامیه در این اواخر درست کرده و حدیث های دروغی در این زمینه ساخت.» و این موارد را شاهد آوردند: متفرق شدن شیعه بعد از وفات هر امام به چند فرقه و نشناختن امام بعدی و رخ دادن بداء در اسماعیل و محمد بن علی و نشستن عبدالله افطح بر مسند امامت و رو آوردن شیعه به سمت او و سرگردانی آنان بعد از امتحان او و نشناختن امام کاظم علیه السلام تا این که حضرت آن ها را به سمت خویش خواند و مرگ زراره بن اعین فقیه بدون این که امام را بشناسد. شیخ صدوق اتهام های آنان را به امامیه به دلیل ساختن نظریه اثناعشریه در دوران متأخر نقل کرده است و این اتهام ها را نفی نکرده و به آن ها جواب نداده و تنها آن را توجیه کرده، با این سخن که امامیه نگفتند که همه شیعیان با آن که افرادی مانند زراره میان آنان است، امامان را می شناختند. بعد شیخ صدوق متوجه جایگاه زراره شد و این که امکان ندارد او حدیثی از این دست را نداند، در حالی که او بزرگ ترین شاگرد امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است. پس از حرفش برگشت و به این احتمال معتقد شد که زراره حدیث را می دانسته و به دلیل تقیه مخفی کرده است. بعد از این احتمال هم برگشت و گفت: امام کاظم علیه السلام از پروردگارش خواست زراره را به دلیل نشناختن امام، بر او ببخشد. چون کسی که در امام شک داشته باشد بر غیر دین خداست.» (الإمام المهدي حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۲)

عوض کرده است.

پاسخ

نویسنده در این بخش نیز به درستی نقل نکرده و برای درست نمایاندن ادعای خود، عبارت های شیخ صدوق را تحریف کرده است. وی چهار سخن از زیدیه می آورد، اما به جواب هایی که شیخ صدوق برای هر سخن جداگانه بیان کرده، هیچ اشاره ای نکرده و سپس ادعا کرده که شیخ صدوق این اتهام ها را پاسخ نداده است، در حالی که شیخ برای هر کدام، پاسخی مستقل و کامل داده و همه اتهام ها را نفی کرده است. شیخ صدوق حتی اشکال هایی که آن ها طرح نکرده اند، اما ممکن است به ذهن کسی برسد با عبارت «فإن قال قائل؛ اگر کسی چنان بگوید.» طرح و پاسخ داده است. نیمی از مقدمه طولانی کتاب کمال الدین (۶۰ صفحه از ۱۲۰ صفحه) به پاسخ اشکال های زیدیه می پردازد و خود شیخ صدوق آورده است:

و ما این فصل ها را در آغاز این کتابمان آوردیم، تنها به این دلیل که این ها نهایت چیزی است که زیدیه به آن چسبیده اند و پاسخی است که به آن ها داده شده، در حالی که زیدیه از همه فرقه ها به ما امامیه سخت گیرترند. (۱)

نه تنها نویسنده به پاسخ های شیخ صدوق اشاره ای نکرده، بلکه پا را فراتر نهاده و برای تخریب پاسخ ها، پاسخ یک اشکال را برای اشکال دیگر آورده و به پندار خویش خواسته با این جابه جایی، ادعای پاسخ ندادن شیخ را به اثبات برساند و میزان صداقت خود را در بیان حقیقت نشان دهد.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین اشکالی را که نویسنده بر آن پایه ادعا کرده شیخ آن را پاسخ نداده، چنین پاسخ داده است:

بعضی از زیدیه گفته اند: روایتی که بر دوازده بودن امامان دلالت دارد، سخن

۱- «و إنما ذكرنا هذه الفصول في أول كتابنا هذا لأنها غاية ما يتعلق بها الزيدية و ما ردّ عليهم و هي أشدّ الفرق علينا.» (کمال الدین، ص ۱۲۶)

تازه ای است که امامیه در آورده اند و احادیث دروغی درباره آن تولید کرده اند.

پس در جواب می گوئیم (و موفقیت از خدا است): اخبار در این باب بسیار است و مرجع و پناه، ناقلان حدیث هستند و مخالفان ما از راویان حدیث به طور مستفیض از عبدالله بن مسعود نقل کرده اند، آن چه را احمد نقل کرده است برای ما از محمد از اسحاق از یحیی از هشام از مجالد از مسروق که گفت: هنگامی که ما پیش عبدالله بن مسعود نشستیم بودیم و قرآن های خود را با او مقابله می کردیم، جوان نوری به او گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شما گوشزد کرد که چند خلیفه بعد از او هست؟ گفت: تو تازه جوانی و این سؤالی است که هیچ کس از من پیش از تو سؤال نکرد. آری پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم به ما سپرد که پس از وی دوازده خلیفه باشد، به عدد نقیبان بنی اسرائیل. و من بعضی از سندهای این حدیث را در این کتاب و بعضی دیگر را در کتاب النص علی الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام نوشته ام. و مخالفان ما از راویان حدیث به طور روشن و مستفیض از حدیث جابر بن سمره نقل کرده اند آن چه را نقل کرد برای ما احمد از ابوبکر از اسحاق از ولید از محمد از پدرش از پدرش از ابن سیرین از جابر بن سمره سوایی که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، فرمود: دوازده کس بر این امت والی شوند. گوید: مردم فریاد کردند و دیگر نشنیدم چه فرمود به پدرم که نزدیک تر از من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. گفتیم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه گفت؟ فرمود: همه از قریشند و همه آنان بی نظیرند. من طرق این حدیث را نیز در آورده ام و بعضی روایت کرده اند دوازده امیر و بعضی روایت کرده اند دوازده خلیفه. (۱) بنابراین اخباری که در دست امامیه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره امامان علیهم السلام دوازده گانه آمده، صحیح هستند. (۲)

۱- شیخ طوسی این استدلال را نیز آورده است: «ومتی رأینا الفرقة المخالفة لهذه الفرقة قد نقلت مثل نقلها و لم تتعرض للطعن علی نقله و لم تنکر متضمن الخبر دل ذلك علی أن الله تعالی قد تولی نقله و سخرهم لروایتته، و ذلك دلیل علی صحه ما تضمنه الخبر.» (الغیبه للطوسی، ص ۱۵۷)

۲- «قال بعض الزیدیه: إن الروایه التي دلت علی أن الأئمة اثنا عشر، قول أحدته الامامیه قریباً و ولدوا فيه أحادیث کاذبه. فنقول و بالله التوفیق: إن الاخبار فی هذا الباب کثیره و المفزع و الملجأ إلی نقله الحدیث و قد نقل مخالفوننا من أصحاب الحدیث نقلاً مستفیضاً من حدیث عبدالله بن مسعود ما حدثنا به أحمد بن الحسن القطان المعروف بأبی علی بن عبد ربه الرازی و هو شیخ کبیر لأصحاب الحدیث قال: حدثنا أبو یزید محمد بن یحیی بن خلف بن یزید المروزی بالری فی شهر ربيع الأول سنه اثین و ثلاث مائه عن إسحاق بن إبراهيم الحنظلی فی سنه ثمان و ثلاثین و مائتین المعروف بإسحاق بن راهویه عن یحیی بن یحیی عن هشام عن مجالد عن الشعبي عن مسروق قال: بینا نحن عند عبدالله بن مسعود نعرض مصاحفنا علیه إذ قال له فتی شاب: هل عهد إلیکم نبیکم صلی الله علیه و آله و سلم کم یكون من بعده خلیفه؟ قال: إنک لحدث السن و إن هذا شیء ما سئلی عنه أحد من قبلک، نعم عهد إلینا نبینا صلی الله علیه و آله و سلم أنه یكون من بعده اثنا عشر خلیفه بعدد نقباء بنی اسرائیل. و قد أخرجت بعض طرق هذا الحدیث فی هذا الکتاب و بعضها فی کتاب النص علی الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام بالإمامه. و نقل مخالفوننا من أصحاب الحدیث نقلاً ظاهراً مستفیضاً من حدیث جابر بن سمره ما حدثنا به أحمد بن محمد بن إسحاق الدینوری، و کان

من أصحاب الحديث قال: حدّثنى أبوبكر بن أبي داود عن إسحاق بن إبراهيم ابن شاذان عن الوليد بن هشام عن محمد بن ذكوان قال: حدّثنى أبي عن أبيه عن ابن سيرين عن جابر بن سمره السوائي قال: كنّا عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يلي هذه الأئمة اثنا عشر قال: فصرخ الناس فلم أسمع ما قال: فقلت لأبي و كان أقرب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مني: ما قال: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال: قال: كلهم من قريش و كلهم لا يرى مثله. وقد أخرجت طرق هذا الحديث أيضاً و بعضهم روى اثنا عشر أميراً و بعضهم روى اثنا عشر خليفه. فدلّ ذلك على أن الاخبار التي في يد الاماميه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم و الأئمه عليهم السلام بذكر الأئمه الاثني عشر عليهم السلام أخبار صحيحه.» (كمال الدين، ص

چنان که پیداست، شیخ صدوق اشکال زیدیه را پاسخ داده و با شاهد

آوردن احادیث دوازده امام از اهل تسنن ثابت کرده که این احادیث ساخته امامیه نمی تواند باشد.

چنان که گذشت، شیخ صدوق درباره شواهد هم به تفصیل سخن گفته و یکایک آن ها را رد کرده است:

۱. شیخ صدوق برای حیرت و پراکنده شدن مردم پس از هر امامی، چنین می فرماید:

زیدیه گفته اند: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام دوازده امام را به امت اعلام کرده بود،

چرا از آن رو گردانیدند و به راست و چپ رفتند و این گمراهی بزرگ را

مرتکب شدند؟

در پاسخ به ایشان می گوئیم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را

جانشین خود ساخته و بعد از خود امام گردانیده و تصریح به وی فرموده و شخص وی را به مردم نشان داده و مسئله او را روشن و پخش کرده است. پس چرا اکثر امت از وی روی گردانیدند و دوری گزیدند تا کار به جایی رسید که آن حضرت از مدینه به یمن رفت و بر او گذشت آن چه گذشت؟ اگر بگویید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را خلیفه خود نکرد، چرا در کتاب های خود آن را نوشته اید و به زبان خود گفته اید؛ زیرا گاهی مردم از حق هر چند واضح است و از بیان هر چند مشروح است، روی برمی گردانند، چنان که از توحید روی بر تافتند و به الحاد روی آوردند. و از قول خدای عزوجل: «چیزی مانند او نیست» به تشبیه عدول کردند. (۱)

چنان که در پاسخ شبهه سوم گذشت، اگر مردم دچار حیرت می شدند، به این دلیل نبود که امام بعد معلوم نبوده و یا در آخرین لحظه معلوم می شده، بلکه به این دلیل بوده که (نخست) مردم نمی پرسیده اند و یا امامان علیهم السلام به دلیل وجود خطرها، نمی توانسته اند به همه بگویند، (دوم) گروهی به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که حقیقت را می دانسته اند خلاف آن را تبلیغ می کرده اند و مردم را دچار حیرت و سر در گمی می کرده اند، مانند کسانی که فرقه واقفه (۲) یا اسماعیلیه را پدید آوردند. در

۱- «قالت الزیدیه: فإن کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد عرف أمته أسماء الأئمة الاثنی عشر فلم ذهبوا عنه یمنياً و شمالاً و خبطوا هذا الخبط العظیم؟ فقلنا لهم: إنکم تقولون: إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استخلف علیاً علیه السلام و جعله الامام بعده و نصّ علیه و أشار إلیه و بین أمره و شهره، فما بال أكثر الأئمة ذهب عنده و تباعدت منه حتی خرج من المدینه إلی یمن و جری علیه ما جری، فان قلت: إن علیاً علیه السلام لم یستخلفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلم أودعتم کتبکم ذلك و تکلمتم علیه. فان الناس قد یذهبون عن الحق و إن کان واضحاً و عن البیان و إن کان مشروحاً كما ذهبوا عن التوحید إلی التلحید، و من قوله عزّ و جلّ: (لیس کمثله شیء) إلی التشبیه.» (کمال الدین، ص ۶۹)

۲- «فروى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمهُورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَيْسَ مِنْ قُورَاهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَقْفِهِمْ وَ جَحْدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعاً فِي الْمَأْمُولِ كَانَ عِنْدَ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيُّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ.» (الغيبه للطوسي، ص ۶۴)

واقع، دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی تقوا و فریب کار بوده، نه نبود دلیل واضح و روشن.

۲. شیخ صدوق بدا در امامت را نیز چنین پاسخ گفته است:

زیدیه گفته از جمله اموری که ادعای امامیه را باطل می سازد، این است که ایشان معتقدند جعفر بن محمد علیهما السلام بر امامت اسماعیل تصریح فرموده و وقتی زنده بوده، به امامت وی اشاره کرده است. آن گاه که اسماعیل هنگام حیات امام فوت کرد، امام فرمود: در چیزی برای خداوند بدا حاصل نشد، آن گونه که درباره فرزندم اسماعیل برایش بدا حاصل شد. پس اگر خبر دوازده امام صحیح بود، دست کم بایستی امام جعفر بن محمد علیهما السلام و اصحاب ویژه اش آن را می دانستند تا مرتکب این خطای بزرگ نشوند.

در جواب ایشان می گوئیم: از کجا می گوئید که امام جعفر بن محمد علیهما السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده و خبر آن کدام است؟ و چه کسی آن را نقل کرده و چه کسی آن را خبری پذیرفته پنداشته است؟ راهی برای اثبات آن ندارند و این سخن تنها کسانی است که به امامت اسماعیل معتقدند و ریشه ای ندارد؛ زیرا خبر دوازده امام را خاص و عام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام روایت کرده اند و من آن چه در این باب از آنان نقل شده در این کتاب نوشته ام. اما فرموده امام که در چیزی برای خداوند بدا حاصل نشد، آن گونه که درباره فرزندم اسماعیل برایش بدا حاصل شد، امام در این کلام می فرماید: مسئله ای برای خداوند ظاهر نشد، چنان که درباره فرزندم اسماعیل ظاهر شد؛ زیرا در دوران زندگی من او را گرفت تا معلوم شود او پس از من امام نیست و به عقیده ما کسی که گمان کند امروز برای خدا چیزی آشکار می شود که دیروز آن را نمی دانسته کافر است و بی زاری از او واجب است، چنان که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است. ابوبصیر و سماعه از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: هر کس گمان کند که امروز چیزی بر خداوند آشکار می شود که دیروز آن را نمی دانسته، پس بایستی از او بی زار باشید. و اما بدایی که قائل بودن به

آن، به امامیه نسبت داده می شود، عبارت از آشکار شدن امر خدای تعالی است. عرب می گوید: «بدا لی شخص» یعنی شخصی بر من آشکار شد، نه روشن شد به گونه پشیمانی. خدا بسیار بلندمرتبه تر از آن است. و چگونه ممکن است امام صادق علیه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کند، در حالی که درباره او فرموده است: او نافرمان است و همانندی به من و هیچ یک از پدرانم ندارد. حسن بن راشد گفته از امام صادق علیه السلام درباره اسماعیل پرسیدم. فرمود: نافرمان است و همانندی به من و هیچ یک از پدرانم ندارد. عبید بن زراره گفته از اسماعیل نزد پدرش امام صادق علیه السلام یاد کردم و آن حضرت فرمود: به خدا سوگند او همانندی به من ندارد و شبیه هیچ یک از پدرانم نیست. ولید بن صبیح گفته: مردی به نزد من آمد و گفت: بیا تا فرزند آن مرد بزرگ را به تو نشان بدهم. هم راه او رفتم و مرا به نزد گروهی می گسار برد و اسماعیل بن جعفر در میان آن ها بود. آن مرد گفت: اندوه ناک از آن جا خارج شدم و به سمت حجرالاسود رفتم و ناگهان اسماعیل بن جعفر را دیدم که به خانه خدا چسبیده بود و گریه می کرد و پرده های کعبه با اشک او تر شده بود. بیرون آمدم و دویدم و ناگاه اسماعیل را دیدم که با آن گروه نشسته بود. بعد باز گشتم و او را دیدم که پرده خانه خدا را گرفته و آن را به اشک دیده خود تر کرده است. گفت: این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرض کردم. فرمود: پسرم گرفتار شیطانی شده که به صورت او درمی آید. در حالی که بنابر روایت، شیطان به صورت نبی و وصی پیامبری در نمی آید. پس چگونه ممکن است به امامت او تصریح نماید با درست بودن این سخن از امام درباره وی؟ (۱)

۱- اعتراض آخر للزیدیه: قالت الزیدیه: و ممّا تکذب به دعوی الامامیه أنهم زعموا أنّ جعفر بن محمد علیهما السلام نصّ لهم علی إسماعیل و أشار إلیه فی حیاته، ثم إن إسماعیل مات فی حیاته فقال: ما بدا لله فی شیء كما بدا له فی إسماعیل ابنی فإن کان الخبر الاثناعشر صحیحاً فکان لا أقل من أن یعرفه جعفر بن محمد علیهما السلام و یعرف خواص شیعتّه لئلا یغلط هو و هم هذا الغلط العظیم. فقلنا لهم: بم قلتم: إن جعفر بن محمد علیهما السلام نصّ علی إسماعیل بالأمامه؟ و ما ذلک الخبر؟ و من رواه؟ و من تلقاه بالقبول؟ فلم یجدوا إلی ذلک سیلاً، و إنّما هذه حکایه ولدها قوم قالوا بامامه إسماعیل، لیس لها أصل لان الخبر بذکر الأئمه الاثنا عشر علیهم السلام قد رواه الخاص و العام، عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الأئمه علیهم السلام و قد أخرج ما روی عنهم فی ذلک فی هذا الکتاب. فأما قوله: ما بدا لله فی شیء كما بدا له فی إسماعیل ابنی فإنه یقول: ما ظهر لله أمر كما ظهر له فی إسماعیل ابنی إذا اخترمه فی حیاته لیعلم بذلك أنه لیس بامام بعدی. و عندنا من زعم أن الله عزّ و جلّ یبدو له الیوم فی شیء لم یعلمه أمس فهو کافر و البرائه منه واجبه، كما روی عن الصادق علیه السلام. حدّثنا أبی رضی الله عنه عن محمد بن یحیی العطار عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری قال: حدّثنا أبو عبد الله الرازی عن الحسن بن الحسن اللؤلؤی عن محمد بن سنان عن عمّار عن أبی بصیر و سماعه عن أبی عبد الله الصادق علیه السلام قال: من زعم أن الله یبدو له فی شیء الیوم لم یعلمه أمس فابروا منه. و إنّما البداء الذی ینسب إلی الامامیه القول به هو ظهور أمره. یقول العرب بدا لی شخص أى ظهر لی، لا بدا ندامه، تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً. و کیف ینصّ الصادق علیه السلام علی إسماعیل بالامامه مع قوله فیّه: إنه عاص لا یشبهنی و لا یشبه أحداً من آبائی. حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن یحیی العطار عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن یعقوب بن یزید عن محمد ابن أبی عمیر عن الحسن بن راشد قال: سئلت أبا عبد الله علیه السلام عن إسماعیل فقال: عاص، لا یشبهنی و لا یشبه أحداً من آبائی. حدّثنا الحسن بن أحمد

بن إدريس رضى الله عنه قال: حدّثنا أبى عن محمد ابن أحمد عن يعقوب بن يزيد و البرقى عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبى نصر عن حماد عن عبيد بن زرارہ قال: ذكرت إسماعيل عند أبى عبدالله عليه السلام فقال: و الله لا يشبهنى و لا يشبه أحداً من آبائى. حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبى نجران، عن الحسين بن المختار، عن الوليد بن صبيح قال: جئنى رجل فقال لى: تعال حتى أريك ابن الرجل قال: فذهبت معه قال: فجاء بى إلى قوم يشربون فيهم إسماعيل بن جعفر، قال: فخرجت مغموماً فجئت إلى الحجر فإذا إسماعيل بن جعفر متعلق بالبيت يبكى قد بلّ أستار الكعبه بدموعه قال: فخرجت أشتدّ فإذا إسماعيل جالس مع القوم، فرجعت فإذا هو آخذ بأستار الكعبه قد بلّها بدموعه، قال: فذكرت ذلك لأبى عبدالله عليه السلام فقال: لقد ابتلى ابنى بشيطان يتمثل فى صورته. و قد روى أن الشيطان لا- يتمثل فى صورته نبى و لا فى صورته وصى نبى، فكيف يجوز أن ينصّ عليه بالإمامه مع صحّحه هذا القول منه فيه» (كمال الدين، ص ٦٩)

تفصیل دربارهٔ این مسئله، در پاسخ به شبههٔ هجدهم گذشت.

۳. شیخ صدوق دربارهٔ ادعای امامت عبدالله افطح و رحلت زراره می فرماید:

زیدیه گفته: اگر خبر دوازده امام صحیح بود، مردم پس از امام صادق علیه السلام در امامت به شک نمی افتادند تا جایی که گروهی از شیعه به عبدالله و گروهی به اسماعیل معتقد شدند و گروهی هم سرگردان شدند. حتی برخی از شیعه عبدالله بن صادق علیه السلام را آزمود و وقتی آن چه می خواست نزد او نیافتند، بیرون

آمد، در حالی که می گفت به کجا رو کنم؟ آیا به مرجئه یا قدریه یا حروریّه؟ و این در هنگامی بود که موسی بن جعفر علیهما السلام سخن او را شنید و به او فرمود: نه به مرجئه و نه به قدریه و نه به حروریّه، بلکه به سوی من رو کن! پس بنگرید که خبر دوازده امام به چند جهت باطل می شود: یکی نشستن عبدالله در مسند امامت، دوم روی آوردن شیعه به او، سوم سرگردانی شیعه هنگام امتحان او، چهارم آن که ایشان نمی دانستند امامشان موسی بن جعفر علیهما السلام است، تا آن که آن ها را به جانب خود فراخواند و در میان این مدّت، فقیه آنان، زراره بن اعین درگذشت، در حالی که قرآن روی سینه اش بود و می گفت: خدایا! من کسی را امام می دانم که این قرآن امامتش را اثبات کند.

و ما در جواب به آن ها می گوئیم: این ها همه سخنان دروغ و آراسته شده است؛ زیرا ما ادعا نکردیم که همه شیعیان در آن عصر دوازده امام علیهم السلام را به نام می شناخته اند. و تنها می گوئیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است که امامان پس از ایشان دوازده امامند که جانشینانش هستند. و دانشمندان شیعه این حدیث را با نام امامان روایت کرده اند و انکار نمی کنیم که در میان شیعه یک نفر یا دو نفر و یا بیشتر باشند که این حدیث را نشنیده باشند. اما زراره بن اعین پیش از برگشتن کسی که او را فرستاده بود تا خبر آورد، وفات کرده و تعیین امام موسی بن جعفر علیهما السلام به امامت را به گونه ای که عذری نداشته باشد، نشنیده بود. پس قرآن را روی سینه خود گذاشته و گفته: خدایا من به امامت کسی معتقدم که این قرآن امامتش را ثابت می کند و آیا فقیه دین دار هنگام اختلاف جز آن می کند که زراره کرد؟ علاوه که گفته شده: زراره جریان امام موسی بن جعفر علیهما السلام و امامت او را می دانسته است و فقط

پسرش عبید را فرستاد تا از امام موسی بن جعفر علیهما السلام کسب وظیفه کند که آیا جایز است امامت او را اظهار نماید، یا آن که با کتمان امامت او، تقیه نماید. و این سخن به فضل زراره بن اعین نزدیک تر و به شناخت او سزاوار تر است. ابراهیم بن محمّد همدانی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، از حال زراره به من خبر ده! آیا حقّ پدرت امام کاظم علیه السلام را می شناخت؟ و او فرمود: آری! گفتم پس چرا پسرش عبید را فرستاد تا خبر بیاورد که امام جعفر صادق علیه السلام چه کسی را وصیّ خود قرار داده است؟ فرمود: زراره جریان پدرم را می دانست و این که پدرش او را تعیین نموده و تنها پسرش را فرستاد تا از پدرم کسب اطلاع کند که آیا برای او جایز است تقیه را در اظهار امر امامت او و تعیین او توسط پدرش کنار بگذارد؟ و چون پسرش دیر کرد، از او خواسته شد تا عقیده اش را درباره پدرم روشن کند و او دوست نداشت بی دستور امام به آن اقدام نماید. پس قرآن را برداشت و گفت: بار خدایا امام من کسی از فرزندان جعفر بن محمّد علیهما السلام است که این قرآن امامت او را اثبات کند. و در خبری که زیدیه به آن استدلال کرده اند، نیامده است که زراره امامت موسی بن جعفر علیهما السلام را نمی دانسته، تنها در آن آمده که پسرش عبید را فرستاد تا کسب خبر کند. محمّد بن عبدالله بن زراره از پدرش نقل می کند که گفت: وقتی زراره پس از درگذشت امام صادق علیه السلام پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و کار بر او سخت شد، مصحف را گرفت و گفت: کسی که این مصحف امامت او را اثبات می کند، امام من است. و این خبر ایجاب نمی کند که او نمی شناخته است. علاوه که راوی این خبر احمد بن هلال است و او نزد اساتید ما جرح (تضعیف) شده است. سعد بن عبدالله می گفت: ندیدیم و نشنیدیم مدعی تشیعی از تشیع به نصب (دشمنی اهل بیت علیهم السلام) برگردد، مگر احمد بن هلال و می گفتند: عمل به روایتی که تنها احمد بن هلال آن را روایت کرده باشد، جایز نیست. و می دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام شفاعت کسی را نمی کنند مگر آن که خداوند دین او را پسندیده باشد و کسی که در امام شک دارد، بر غیر دین خداست، در حالی که امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده است که روز قیامت از پروردگارش خواهد خواست که زراره را بر او ببخشد. درست بن ابی منصور واسطی از ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که وقتی نزد او از زراره بن اعین یاد شد، فرمود: به خدا سوگند روز قیامت از پروردگارم خواهم خواست او را بر من ببخشد. بعد او را بر من می بخشد. خدا رحمت کند! زراره بن اعین دشمن ما را برای خدا دشمن می دانست و دوست ما را برای خدا دوست

می داشت. فضل بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: محبوب ترین مردم نزد من در میان مردگان و زنده ها چهار تن هستند: برید عجلی، زراره بن اعین، محمد بن مسلم و احو. آری ایشان در حیات و ممات محبوب ترین مردم نزد من هستند. و بر امام صادق علیه السلام روا نیست که بفرماید زراره محبوب ترین خلائق در نزد اوست، در حالی که او به امامت موسی بن جعفر علیهما السلام معرفت ندارد. (۱)

۱- «قالت الزیدیه: لو کان خبر الأئمه الاثنی عشر صحیحاً لما کان الناس یشکون بعد الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام فی الإمامه حتی یقول طائفه من الشیعہ بعبدالله و طائفه بإسماعیل و طائفه تتحیر حتی أن الشیعہ منهم من امتحن عبدالله بن الصادق علیه السلام فلما لم یجد عنده ما أراد خرج و هو یقول: إلی أين؟ إلی المرجئه أم إلی القدریه؟ أم إلی الحروریه و إن موسی بن جعفر علیهما السلام سمعه یقول هذا فقال له: لا إلی المرجئه و لا إلی القدریه و لا إلی الحروریه و لكن إلی. فانظروا من کم وجه یبطل خبر الاثنی عشر أحدها جلوس عبدالله للإمامه و الثاني إقبال الشیعہ إلیه و الثالث حیرتهم عند امتحانه و الرابع أنهم لم یعرفوا أن إمامهم موسی بن جعفر علیهما السلام حتی دعاهم موسی إلی نفسه و فی هذه المده مات فقیههم زراره بن أعین و هو یقول و المصحف علی صدره: اللهم إنی أئتم بمن أثبت إمامته هذا المصحف. فقلنا لهم: إن هذا کله غرور من القول و زخرف، و ذلك أنا لم ندع أن جمیع الشیعہ عرف فی ذلك العصر الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام بأسمائهم، و إنما قلنا: إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أخبر أن الأئمه بعده الاثنا عشر، الذین هم خلفاؤه و أن علماء الشیعہ قد رووا هذا الحدیث بأسمائهم و لا ینکر أن یكون فیهم واحد أو اثنان أو أكثر لم یسمعوا بالحدیث، فأما زراره بن أعین فإنه مات قبل انصراف من کان وفده لیعرف الخبر و لم یکن سمع بالنص علی موسی بن جعفر علیهما السلام من حیث قطع الخبر عذره. فوضع المصحف الذی هو القرآن علی صدره، و قال: اللهم إنی أئتم بمن یشک هذا المصحف إمامته. و هل یفعل الفقیه المتدین عند اختلاف الامر علیه إلاً ما فعله زراره؟ علی أنه قد قیل: إن زراره قد کان علم بأمر موسی بن جعفر علیهما السلام و یا امامته و إنما بعث ابنه عبیداً لیتعرف من موسی بن جعفر علیهما السلام هل یجوز له إظهار ما یعلم من إمامته أو یشتمل التقیه فی کتمانہ. و هذا أشبه بفضل زراره بن أعین و ألیق بمعرفته. حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی ابن إبراهیم بن هاشم قال: حدّثنی محمد بن عیسی بن عبید عن إبراهیم بن محمد الهمدانی رضی الله عنه قال: قلت للرضا علیه السلام: یا ابن رسول الله أخبرنی عن زراره هل کان یعرف حق أبیك علیه السلام؟ فقال: نعم. فقلت له: فلم بعث ابنه عبیداً لیتعرف الخبر إلی من أوصی الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام؟ فقال: إن زراره کان یعرف أمر أبی علیه السلام و نصّ أبی علیه و إنما بعث ابنه لیتعرف من أبی علیه السلام هل یجوز له أن یرفع التقیه فی إظهار أمره و نصّ أبی علیه و أنه لما أبطأ عنه ابنه طولب بإظهار قوله فی أبی علیه السلام فلم یحب أن یقدم علی ذلك دون أمره فرفع المصحف و قال: اللهم إن إمامی من أثبت هذا المصحف إمامته من ولد جعفر بن محمد علیهما السلام. و الخبر الذی احتجت به الزیدیه لیس فیہ أن زراره لم یعرف إمامه موسی بن جعفر علیهما السلام و إنما فیہ أنه بعث ابنه عبیداً لیسئل عن الخبر. حدّثنا أبی رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن یحیی العطار عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن أحمد بن هلال عن محمد بن عبدالله بن زراره عن أبییه قال: لما بعث زراره عبیداً ابنه إلی المدینہ لیسئل عن الخبر بعد مضی أبی عبدالله علیه السلام فلما اشتد به الامر أخذ المصحف و قال: من أثبت إمامته هذا المصحف فهو إمامی. و هذا الخبر لا یوجب أنه لم یعرف، علی أن راوی هذا الخبر أحمد بن هلال و هو مجروح عند مشایخنا

رضى الله عنهم. حدّثنا شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: سمعت سعد بن عبد الله يقول: ما رأينا ولا سمعنا بمتشيع رجع عن التشيع إلى النصب إلّا أحمد بن هلال و كانوا يقولون: إنّ ما تفرّد بروايته أحمد بن هلال فلا يجوز استعماله. وقد علمنا أنّ النبي صلى الله عليه وآله وسلم والأئمة عليهم السلام لا يشفعون إلّا لمن ارتضى الله دينه. والشاك في الامام على غير دين الله وقد ذكر موسى بن جعفر عليهما السلام أنه سيستوهبه من ربه يوم القيامة. حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن أبي الصهبان عن منصور بن العباس عن مروك بن عبيد عن درست ابن أبي منصور الواسطي عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام قال: ذكر بين يديه زراره بن أعين فقال: والله إنى سأستوهبه من ربي يوم القيامة فيهبه لى. ويحك إن زراره بن أعين أبغض عدونا فى الله وأحب ولينا فى الله. حدّثنا أبى و محمد بن الحسن رضى الله عنهما قالوا: حدّثنا أحمد بن إدريس و محمد بن يحيى العطار جميعاً عن محمد بن أحمد عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبى عمير عن أبى العباس الفضل بن عبد الملك عن أبى عبد الله عليه السلام أنه قال: أربعه أحب الناس إلى أحياء و أمواتاً: بريد العجلى و زراره بن أعين و محمد بن مسلم و الأحول أحب الناس إلى أحياء و أمواتاً. فالصادق عليه السلام لا يجوز أن يقول لزراره: إنّه من أحبّ الناس إليه و هو لا يعرف إمامه موسى بن جعفر عليهما السلام. (كمال الدين، ص ٧٤)

تفصیل در این باره در پاسخ به شبهه پنجم گذشت.

چنان که پیداست، بر خلاف ادعای نویسنده که گفته بود شیخ صدوق اتهام را نفی نکرده و به آن جواب نداده، شیخ صدوق به همه اشکال ها، مستقل و مستدل پاسخ داده و کتابی در احادیث دوازده امام علیهم السلام نوشته است و دیگر آن که با توجه به پاسخ اشکال چهارم، نویسنده کلام شیخ صدوق را تحریف کرده و گاه عکس آن را به او نسبت داده است:

یکم. تحریف: نویسنده عبارت «بما فیهم زراره» را افزوده تا وانمود کند شیخ صدوق نخست گفته زراره امام بعد را نمی شناخته و بعد متوجه شده (ثم انتبه) که درباره او

نمی تواند چنین احتمال دهد و از حرف خود برگشته است. این تحریف سخن شیخ است. عبارت بالا به روشنی نشان می دهد که شیخ افراد را دو قسمت کرده و حکم هر کدام را جداگانه بیان کرده است: قسم اول شیعیان عادی که متحیر ماندند و یا به عبدالله افطح و امثال او رو کردند. شیخ درباره آنان می فرماید که ما نمی گوئیم احادیث دوازده امام را همه آنان می دانسته اند و بنابراین، طبیعی است که چنین اتفاقی بیفتد. شیخ قسم دوم را علمای شیعه و راویان حدیث می داند و درباره آن ها می فرماید که آنان احادیث دوازده امام را شنیده و نقل کرده اند، ولی ممکن است که چند نفری از آنان هم این حدیث را نشنیده باشند. آن گاه پس از بیان این دو قسم می فرماید: «فأما زراره بن أعین...» واژه «فأما» تصریح دارد که شیخ، زراره را در آن دو قسم داخل نکرده است و درباره او پاسخی دیگر دارد. پس «ثم انتبه... فتراجع عن كلامه» خلاف واقع است و شیخ صدوق هرگز از کلام خود برنگشته است. شیخ صدوق درباره زراره دو احتمال بیان کرده و احتمال دوم را پذیرفته است، هر چند هر دو احتمال مشترکند: زراره اعلان نام امام بعد از صلاح نمی دانسته، یا به اجتهاد خود (احتمال اول) و یا به فرمان امام (احتمال دوم). در هر صورت، از حرف خویش برنگشته است.

دوم. عکس کردن: نویسنده عبارت «لجهله بالإمام» را به کلام شیخ صدوق

افزوده و عکس منظور وی را به او نسبت داده است. شیخ صدوق می فرماید

که از شفاعت کردن امام کاظم علیه السلام معلوم می شود زراره امامش را می شناخته؛ زیرا

کسی که در امامش شک داشته باشد، از دین الهی خارج است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام کسی را که از دین الهی خارج باشد، شفاعت نمی کنند. نویسنده بر عکس این مسئله ادعا کرده که امام کاظم علیه السلام او را شفاعت می کند؛ برای آن که امامش را نمی شناخته است.

شبهه سی و سوم. تواتر و قدمت احادیث دوازده امام علیهم السلام

متن کتاب

و هذا ما يناقض دعوى الخزاز في كفايه الأثر و الطوسی في الغيبة بتواتر أحاديث الإثنى عشریه عن طریق الشیعه و یثبت أن لا اساس لها من الصحه في الأجيال الأولى و خاصه في عهود الأئمه من آل البيت حيث لم یکن يوجد لها أي أثر خاصه و أن الطوسی لم یذكر الكتب الشیعه القديمه التي زعم أنها تتحدّث عن الإثنى عشریه. و قد تهرّب الخزاز من مناقشه تهمه الوضع المتأخر و حاول أن ینفی تهمه الوضع من قبل الصحابه و التابعین و أهل البيت في حين أن التهمه لم تكن موجّهه إلى الصحابه و أهل البيت و إنما إلى بعض الرواه المتأخرین الذين اختلقوا کتاب سلیم في عصر الحیره من أمثال أبی سمنیه و العبرتائی و علی بن ابراهیم القمّی. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده می گوید احادیث دوازده امام در قرون متأخر ساخته شده و این امر موجب می شود تواتری که مرحوم خزاز و شیخ طوسی ادعا کرده اند، نقض شود و ثابت می شود این احادیث در نسل های گذشته به ویژه دوران امامان علیهم السلام درستی نداشته، شیخ طوسی نیز از کتاب های قدیمی نامی نبرده و مرحوم خزاز هم جعل را از اصحاب و امامان علیهم السلام نفی کرده، ولی آن را از محدثان متأخر نفی نکرده، در حالی که جعل متوجه آنان است؛ کسانی مانند ابوسمینیه، عبرتائی و علی بن ابراهیم قمی که در دوران حیرت

۱- «این، ادعای خزاز را در کتاب کفایه الأثر و طوسی را در کتاب الغیبه مبنی بر تواتر احادیث دوازده امام از طریق شیعه نقض می کند و ثابت می کند که این احادیث در نسل های اول هیچ خاستگاه درستی ندارد، به ویژه در زمان ائمه اهل بیت علیهم السلام؛ زیرا هیچ اثر خاصی از آن یافت نمی شود و طوسی هیچ کتاب قدیمی شیعه را یاد نکرده که به گمان او از دوازده امام سخن می گوید. و خزاز از بحث کردن درباره اتهام جعل که متوجه متأخران است، فرار کرده و کوشش نموده تهمت جعل را از صحابه و تابعان و اهل بیت علیهم السلام دور سازد، در حالی که اتهام به اصحاب و اهل بیت علیهم السلام متوجه نیست و تنها متوجه بعضی از راویان متأخر است که در عصر حیرت کتاب سلیم را ساخته اند، مانند: ابوسمینیه و عبرتائی و علی بن ابراهیم قمی.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۲)

کتاب سلیم را به وجود آوردند.

پاسخ

مطالب این بخش چنان که نویسنده خود نیز گفته، «و هذا ما يناقض» بر قسمت های پیش استوار است. سخنان قبلی وی نیز در جای خود باطل شد.

نویسنده برای ردّ متواتر بودن احادیث دوازده امام به چند ترفند دست می زند:

یکم. کتاب سلیم را تضعیف می کند که در پاسخ گذشت، راویان ما بیش از سی طریق به روایات سلیم دارند و ضعیف بودن دو یا سه طریق به ابوسمینه یا عبرتائی، به قوت احادیث سلیم ضرری نمی رساند و بر فرض تنزل، به فرض ضعیف خواندن احادیث سلیم، چون آن احادیث کمتر از ده درصد روایات دوازده امام را تشکیل می دهد، ضعف آن ها به تواتر احادیث دوازده امام ضرری نمی رساند؛ زیرا ضعف برخی از خبرها در یک خبر متواتر، تواتر را بر هم نمی زند، (۱) پس تواتر از این راه شکسته نمی شود.

دوم. نویسنده سخن مخالفان را دلیل آورده که به فرموده شیخ صدوق بدترین دشمنان شیعه (أشد الفرق علینا) هستند. وی با استناد به سخن آنان که این احادیث بعدها ساخته شده اند، شواهدی برشمرده و نتیجه گرفته که تواتری وجود ندارد، در حالی که قول آنان به دلیل دشمن بودن با تشیع حجت نیست. شواهد آنان نیز که اگر احادیثی بود چنین و چنان نمی شد، صرف استبعاد است و دلیل علمی محسوب نمی شود. افزون بر این که همه آن ها هم پاسخ داده شد. نویسنده برای ردّ کردن تواتر باید

۱- یکم. «کان مبنی علمائنا علی تکثیر النقل لیحصل التواتر و لم یظروا فی الأسناد کثیراً، و لا یضر کون أسناد بعضها ضعيفاً أو مجهولاً فإن ذلك غیر قادح فی التواتر.» (میرزا ابوالحسن شعرانی، پاورقی شرح أصول الکافی، مولی محمد صالح مازندرانی، ج ۷، ص ۳۴۷) دوم. «أن احتمال الکذب فی کلّ خبر بخصوصه غیر قادح فی التواتر الاجمالی، لأن احتمال الصدق و الکذب فی کلّ خبر بخصوصه لا ینافی العلم الاجمالی بصدور بعضها و إلا لکان مانعاً عن التواتر المعنوی و اللفظی أيضاً، إذ کل خبر فی نفسه محتمل للصدق و الکذب.» (مصباح الأصول، تقریر بحث آیت الله خویی، ج ۲، ص ۱۹۳)

احادیث را نقل و بررسی می کرد و از طریق راویان ثابت می نمود که تواتری در کار نیست، نه این که سخن مخالفان سرسخت امامیه را دلیل آورد. بنابراین، ادعای وی با دلیلی که آورده، اثبات پذیر نیست.

سوم. نویسندگان تواتر را به نسل های بعد نسبت داده تا قول به تواتر را جدید جلوه دهد و به کلام مرحوم نعمانی هیچ اشاره ای نکرده، در حالی که ایشان به تواتر این احادیث تصریح دارد. ایشان می فرماید:

اکنون شما ای جماعت شیعه _ خدایتان مورد رحمت قرار دهد _ نیک بیندیشید بدان چه کتاب خدای عزوجل گفته و آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از امیر مؤمنان علیه السلام و از امامان علیهم السلام یکی از پس دیگری در مورد امامان دوازده گانه و برتری آنان و تعداد آنان از طریق رجال شیعه نقل شده که همه مورد اعتماد امامان علیهم السلام بوده اند و به پیوستگی آن (به معصومان علیهم السلام) و با تواتر رسیدن آن به ما بنگرید که اندیشیدن عمیق به آن (اخبار) دل ها را از ابتلا به ناینایی، روشنایی می بخشد و شک و دودلی را دور می سازد و تردید و ناباوری را برطرف می کند از کسی که خدای تعالی برای او نکویی خواسته و او را به پیمودن راه حق موفق ساخته و خود نیز برای ورود ابلیس به درویش با گوش کردن به مزخرفات بیهوده گویان و یاوه سرایان و فتنه فریب خوردگان راهی قرار نداده است. (۱)

نویسندگان ادعا کرده که با همین دو دلیل ثابت می شود این احادیث در نسل های سابق و به ویژه دوران امامان علیهم السلام نبوده است؛ زیرا اثری از آن یافت نمی شود. این سخن چنان که در اول این نوشتار آمد، در صورتی پذیرفتنی است که هم اکنون اکثر آثار آن

۱- «فتأملوا یا معشر الشیعه رحمکم الله ما نطق به کتاب الله عزّ و جلّ و ما جاء عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن أميرالمؤمنین علیه السلام و الأئمه علیهم السلام واحد بعد واحد فی ذکر الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام و فضلهم و عدّتهم من طرق رجال الشیعه الموثقین عند الأئمه، فانظروا إلی اتصال ذلك و وروده متواتراً، فإن تأمل ذلك یجلو القلوب من العمی و ینفی الشک و یزیل الارتیاب عنمن أراد الله به الخیر و وفقه لسلوک طریق الحق و لم یجعل لإبلیس علی نفسه سبیلاً بالإصغاء إلی زخارف الموهین و فتنه المفتونین.» (کتاب الغیبه، ص ۱۰۱)

دوران در دست باشد تا آن کتاب ها بررسی و آن گاه قضاوت شود. تنها مرحوم نجاشی در کتاب رجال خود که ویژه مصنفان شیعه است، ۱۲۶۹ نفر را نام برده که بعضی از آن ها چندین کتاب دارند و طریق خود را به حدود ۸۵۰ کتاب بیان کرده اند. با توجه به این آمار که تنها گزارش یک کتاب است، باید دید که نویسنده به چه تعداد از این کتاب ها دسترس داشته و آن ها را بررسی کرده و احادیث دوازده امام را در آن ها نیافته است! آیا می توان با تضعیف تنها یک کتاب (کتاب سلیم) یا تمسک به سخنان سست دشمنان یک مذهب، چنین ادعا کرد؟

از آن سوی، با نگاه به روایات، روشن می شود که آن ها در زمان های سابق موجود بوده اند؛ زیرا هر مؤلف طریق و سند خود را به آن حدیث ها بیان کرده و در آن طریق ها نیز هر راوی نام اساتید خود را که این روایات را از آن ها شنیده آورده است. هر استاد نسبت به شاگردش، نسل قبل محسوب می شده تا زمان اصحاب امامان علیهم السلام که در آن زمان این احادیث بوده است و آن ها را از خود امامان علیهم السلام نقل کرده اند. پس در این مورد نیز ایشان دلیلی پذیرفتنی نیاورده است.

بنا به گفته نویسنده، شیخ طوسی نام کتاب های قدیمی را نیاورده است؛ کتاب هایی که به این احادیث پرداخته اند. که شیخ طوسی می فرماید:

پس این قسمتی از روایت ها بود که آوردیم و اگر شروع می کردیم به آوردن آن چه از شیعه در این مورد وجود دارد، کتاب طولانی می شد. تنها مقداری از نقل گروه های مختلف را آوردیم تا درستی آن چه گفتیم، ثابت گردد. کسی که می خواهد به آن ها آگاه شود، باید به کتاب هایی که در این مورد نوشته شده مراجعه نماید؛ زیرا او چیزهای فراوانی بر طبق آن چه ما گفتیم، می یابد. (۱)

۱- «فهذا طرف من الأخبار قد أوردناها و لو شرعنا فی إيراد ما من جهة الخاصة فی هذا المعنى لطلال به الكتاب و إنما أوردنا ما أوردنا منها ليصح ما قلناه من نقل الطائفتين المختلفتين و من أراد الوقوف على ذلك فعليه بالكتب المصنفة فی ذلك فإنه يجد من ذلك شيئا كثيرا حسب ما قلناه.» (الغيبه للطوسی، ص ۱۵۶)

اگر شیخ طوسی نام کتاب‌ها را نیاورده، به دلیل مشهور بودن آن‌ها بوده و وی به ذکر آن‌ها نیازی ندیده است. کتاب‌هایی مانند کافی مرحوم کلینی، الغیبه مرحوم نعمانی، خصال و کمال الدین شیخ صدوق و کفایه الأثر مرحوم خزاز مشهورتر از آن هستند که به بردن نامشان نیازی باشد. گفتنی است در زمان شیخ طوسی کتاب‌هایی که احادیث دوازده امام را آورده اند، بسیار معروف بوده اند و به ذکر نام آن‌ها نیازی نبوده است افزون بر این، ایشان در پی بیان روایات بوده، نه کتاب‌ها و برای اثبات منظورش نیز همان مقدار از روایات بس بوده است. اما اگر منظور نویسنده از کتاب‌های قدیمی، کتاب‌های پیش از قرن چهارم است، به رغم نابه جا بودن چنین توقع، نام مؤلف چند کتاب را در سلسله سندها می‌توانست ببیند که برخی از آن‌ها در پی می‌آید:

یکم. محمد بن ابی عمیر از اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام (در گذشته ۲۱۷ قمری): شیخ طوسی در فهرست، طریق‌های گوناگونی را به همه کتاب‌های وی آورده است. (۱) این روایت را با طریق خود از مرحوم کلینی نقل می‌کند. از آن رو که طریق علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن ابن ابي عمير در کافی ۲۲۹۱ بار تکرار شده، نشان می‌دهد مرحوم کلینی از کتاب ابن ابی عمیر نقل کرده است. بنابراین حدیث زیر در کتاب ابن ابی عمیر بوده است:

وَ أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ عَمِّهِ مِنْ أَضْيَاحِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي

۱- «أخبرنا بجميع كتبه ورواياته جماعة، عن ابن بابويه، عن أبيه ومحمد ابن الحسن، عن سعد والحميري، عن إبراهيم بن هاشم، عنه. وأخبرنا بها ابن أبي جيد، عن ابن الوليد، عن الصفار، عن يعقوب بن يزيد ومحمد بن الحسين وأيوب بن نوح وإبراهيم بن هاشم ومحمد بن عيسى بن عبيد، عنه. ورواها ابن بابويه، عن أبيه وحمزه بن محمد العلوي ومحمد بن علي ماجيلويه، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عنه. وأخبرنا بالنوادر خاصة جماعة، عن أبي المفضل، عن حميد، عن عبيد الله بن أحمد بن نهيك، عنه. وأخبرنا بها أيضا جماعة، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عن أبي القاسم جعفر بن محمد الموسوي، عن ابن نهيك، عنه.» (ص ۲۱۹، ش ۶۱۷)

جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَكُونُ تِسْعُهُ أَثَمَهُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ. (۱)

پس این احادیث هم در نسل های گذشته و هم در دوران امامان علیهم السلام و هم در کتاب های پیشین وجود داشته است.

دوم. ابوسعید عصفری، عباد بن یعقوب رواجی (در گذشته ۲۵۰ قمری): شیخ طوسی در فهرست طریق های مختلف خود را به کتاب های وی آورده است. (۲) روایتی که شیخ طوسی نقل کرده، در نسخه ای که در دست است، وجود دارد (۳) و نشان می دهد که این احادیث در کتاب های گذشته نیز بوده است:

وَ بِهَذَا الْأَسِيَادِ (أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْعُصْفَرِيِّ (۴) عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ (۵) عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ أَعْنِي أَوْ تَادَهَا وَ جِبَالَهَا بِنَا أَوْ تَدَّ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتْ الْأَرْضُ

۱- «ابوبصیر از امام باقر علیه السلام: نه امام بعد از امام حسین علیه السلام خواهند بود که نهمین آن ها قائم آنان است.» (الغیبه للطوسی، ص ۱۴۰)

۲- «عباد بن یعقوب الرواجی، عامی المذهب. له کتاب اخبار المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، و کتاب المعرفة فی معرفه الصحابه، أخبرنا بهما أحمد بن عبدون، عن أبي بكر الدوري، عن أبي الفرج الأصفهانی علی بن الحسين الكاتب، وقال: حدّثنا علی بن عباس المقناعی، قال: حدّثنا عباد بن یعقوب، عن مشيخته. (الفهرست، ص ۱۹۲، ش ۵۴۰) «عباد العصفري، یکنی أبا سعید. له کتاب، أخبرنا به جماعه عن التلعكبري، عن ابن همام، عن محمد بن خاقان النهدي، عن محمد بن علی، یکنی أبا سمينه، عنه.» (الفهرست، ص ۱۹۲، ش ۵۴۰)

۳- متن و ترجمه این روایت در پاسخ به شبهه بیستم حدیث چهارم گذشت. (الأصول الستة عشر، أصل أبي سعيد عباد العصفري، ص ۱۶)

۴- من الكافي، و هو عباد بن یعقوب الأسدي الرواجی أبو سعید الكوفي الشيعي، روى عن عمرو بن أبي المقدام، توفي سنة ۲۵۰ (تهذيب الكمال).

۵- قال النجاشي: عمرو بن أبي المقدام: ثابت بن هرمل الحداد مولى بنى عجل، و عدّه الشيخ في رجاله من أصحاب الصادق و الباقر عليهما السلام قائلا: ... مولاهم، كوفي، تابعي.

بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا. (۱)

سوم. أحمد بن محمد بن خالد برقی (درگذشته ۲۷۴ قمری): شیخ طوسی در فهرست طریق های مختلفی را به تمام کتاب های وی آورده است. (۲) این روایت نیز در محاسن فعلی وجود دارد. (۳) البته مؤلف پایان آن روایت را خلاصه کرده است:

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ (أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُزَنِّيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ هُوَ مُتَّكِيٌّ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَ اللَّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَدَّ عَ فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلٍ... (۴)

۱- «امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و یازده تن از فرزندانم و تو ای علی بند و قفل زمین هستیم _ یعنی میخ ها و کوه های زمین _ به سبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد، چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.» (الغیبه للطوسی، ص ۱۳۸)

۲- «وصنف کتاباً کثیره، منها المحاسن و غیرها، و قد زید فی المحاسن و نقص، فمما وقع إلی منها: کتاب الابلاغ... کتاب التأویل. و زاد محمد بن جعفر بن بطه علی ذلك: کتاب طبقات الرجال، کتاب الأوائل، کتاب الطب، کتاب التبیان، کتاب الجمل، کتاب ما خاطب الله به خلقه، کتاب جداول الحکمه، کتاب الاشکال و القرائن، کتاب الریاضه، کتاب ذکر الکعبه، کتاب التهانی، کتاب التعازی. أخبرنا بهذه الكتب كلها و بجميع روایاته عده من أصحابنا، منهم الشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان المفید و أبو عبدالله الحسين ابن عبيدالله و أحمد بن عبدون و غیرهم، عن أحمد بن محمد بن سليمان الزراري، قال: حدّثنا مؤدبي: علی بن الحسين السعد آبادی أبو الحسن القمي، قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبدالله و أخبرنا هؤلاء الثلاثة، عن الحسن بن حمزه العلوی الطبري، قال: حدّثنا أحمد بن عبدالله ابن بنت البرقي، قال: حدّثنا جدي أحمد بن محمد. و أخبرنا هؤلاء الأ الشیخ أباعبدالله و غیرهم، عن أبي المفضل الشيباني، عن محمد بن جعفر بن بطه، عن أحمد بن أبي عبد الله بجميع كتبه و روایاته. و أخبرنا بها ابن أبي جيد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله بجميع كتبه و روایاته.» (الفهرست للطوسی، ص ۶۲)

۳- متن و ترجمه در پاسخ به شبهه بیستم حدیث دوازدهم گذشت. (المحاسن، ج ۲، ص ۳۳۲)

۴- متن و ترجمه پیش تر در پاسخ به شبهه بیستم حدیث دهم گذشت. (الغیبه للطوسی، ص ۱۵۴)

چهارم. سلیم بن قیس هلالی (در گذشته ۷۶ قمری): شیخ طوسی در فهرست طریق هایی گوناگون را به کتاب وی آورده است. (۱) اما این حدیث را با آن طریق ها نمی آورد و از طریق معتبری نقل می کند؛ چون معلوم نیست که از کتاب سلیم نقل شده یا از احادیث وی لذا این مورد در پی می آید:

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ فِيمَا أُخْبِرْنَا بِهِ جَمَاعَهُ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَأُخْبِرْنَا أَيْضًا جَمَاعَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ... (۲)

از موارد یاد شده، می توان دریافت که احادیث دوازده امام در کتاب های قدیمی شیعه (پیش از قرن چهارم) نیز بوده است.

بنا به ادعای نویسندگان مرحوم خزاز از بحث در جعل احادیث در دوران متأخر گریخته، در حالی که جعل را به راویان متأخر نسبت داده اند؛ کسانی که کتاب سلیم را ایجاد کرده اند، مانند ابوسمینه و عبرتائی و علی بن ابراهیم قمی.

در این باره باید گفت مرحوم خزاز به بحث از راویان متأخر نیازی نداشته؛ زیرا فراوانی راویان متأخر چنان است و راویان ثقه در میان آنان چنان وجود دارند و طریق ها چنان مختلف است که ضعیف بودن تعدادی از آن ها به قوت احادیث دیگر ضرری نمی زند. برای نمونه، باید دید همین دو نفری که نویسندگان نام برده و ادعا کرده کتاب سلیم را ساخته اند، یعنی ابوسمینه و عبرتائی تا چه میزان در سند این کتاب تأثیرگذار بوده اند.

۱- «له کتاب، أخبرنا به ابن أبي جيد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن أبي القاسم الملقب بماجيلويه، عن محمد بن علي الصيرفي عن حماد بن عيسى وعثمان بن عيسى، عن أبان بن أبي عيَّاش، عنه. ورواه حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني عنه.» (الفهرست للطوسی، ص ۱۴۳)

۲- متن و ترجمه در شبهه بیست و نهم گذشت. (الغیبه للطوسی، ص ۱۳۷)

پیش تر گذشت که عبرتائی در هیچ طریقی به کتاب سلیم واقع نشده است و در احادیث هم تنها در طریق یک حدیث آمده که غیر از این طریق، دو طریق دیگر را مرحوم کلینی به آن حدیث بیان کرده و عبرتائی در آن تأثیری ندارد. ابوسمینه نیز با آن که در برخی طرق کتاب سلیم واقع شده، در سند هیچ حدیثی از احادیث دوازده امام که از سلیم نقل شده، واقع نشده است. پس این دو نفر در احادیث نقل شده از کتاب سلیم درباره دوازده امام تأثیری ندارند. افزون بر این، مرحوم خزاز در همه کتابش تنها یک حدیث از سلیم نقل کرده که در سند آن نه ابوسمینه وجود دارد و نه عبرتائی. (۱) اگر نویسنده به روایت های کتاب کفایه الأثر توجهی می کرد، هرگز به مرحوم خزاز ناروا نسبت نمی داد و مطلبی را که بطلان آن آشکار است، ادعا نمی کرد. در غیر کتاب کفایه الأثر نیز کتاب و احادیث سلیم حتی ده درصد نیز در احادیث دوازده امام علیهم السلام مؤثر نیستند.

پس نویسنده که نام این دو فرد را علم کرده و ادعا کرده این دو کتاب سلیم را ساخته اند، تنها اذهان خوانندگان را انحراف کشانده است. در واقع، آنان در کتاب سلیم تأثیری نداشته اند؛ زیرا چنان که گذشت، راویان بیش از سی طریق به روایات سلیم دارند که تنها در دو یا سه طریق از آن ها ابوسمینه یا عبرتائی واقع شده است. بنابراین، نه تنها این دو نفر آن کتاب را نساخته اند، بلکه در این مورد چون تنها نیستند، معلوم می شود جعل و دسیسه ای نیز انجام نداده اند و واقعیت را نقل کرده اند؛ زیرا جاعل بودن راوی به این معنا نیست که تمام روایات و سخنانش دروغ است، بلکه تنها در چیزی نمی توان به او اعتماد کرد که تنها روایت کننده باشد.

اما نام بردن از محدث بزرگ شیعه، علی بن ابراهیم قمی، در کنار این دو نفر و نسبت

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسِيكَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ خَلْفٍ عَنْ شَيْلِيمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَمِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمَ وَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى فَخِذِهِ وَهُوَ يَقْبَلُ جَبِينَهُ وَيَلْتُمُ فَاَهُ وَيَقُولُ أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ السَّيِّدِ أَنْتَ إِمَامُ ابْنِ إِمَامٍ أَبُو الْأَيْمَمَةِ أَنْتَ حُجَّةُ ابْنِ حُجَّةٍ أَبُو حُجَجٍ تَسْعُهُ مِنْ صُلْبِكَ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.» (كفایه الأثر، ص ۴۵)

وضع و جعل به وی، جای بسی تعجب و تأسف دارد! هیچ یک از کتاب های رجال علی بن ابراهیم قمی را تضعیف نکرده اند، بلکه او را در حدّ بالای وثاقت و اطمینان شناسانده اند. نویسندگان به چه مستندی وی را جاعل می نامد؟ برای این ادعای بزرگ خود چه مدرکی دارد؟ مرحوم نجاشی درباره علی بن ابراهیم قمی می گوید:

علی بن ابراهیم بن هاشم أبوالحسن القمی، ثقة فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب. (۱)

علامه حلّی (۲) و ابن داوود (۳) نیز همین عبارت ها را آورده اند. ابن غضائری که همه را تضعیف می کند، در مورد وی تضعیفی ندارد. ابن ندیم بغدادی از اهل تسنن نیز درباره او می گوید: «علی بن ابراهیم بن هاشم من العلماء الفقهاء.» (۴) مرحوم کلینی در کافی بیش از ۵۶۰۰ روایت از او نقل کرده، یعنی حدود یک سوم احادیث کافی از وی است. شیخ طوسی تنها در تهذیب و استبصار بیش از ۲۵۰۰ حدیث از وی نقل کرده که بسیاری از آن ها از طریق شیخ مفید است و نشان می دهد بزرگان شیعه به وی اعتماد داشته اند. بنابراین، در وثاقت علی بن ابراهیم هیچ ابهام و اختلافی وجود ندارد.

۱- رجال النجاشی، ص ۲۶۰، ش ۶۸۰.

۲- خلاصه الأقوال، ص ۱۸۷، ش ۴۵.

۳- رجال ابن داود، ص ۱۳۵، ش ۱۰۱۸.

۴- فهرست ابن ندیم، ص ۲۷۷.

بخش نهم: دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

در این بخش چگونگی دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بررسی می گردد. همچنین احادیث اهل تسنن در موضوع دوازده امام علیهم السلام و چگونگی استدلال علمی به این احادیث روشن می گردد.

شبهه سی و چهارم. دلالت نداشتن احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

متن کتاب

این الدلاله؟ إن معظم الأحادیث التي تتحدث عن حصر الأئمة عليهم السلام في إثني عشر و كذلك جميع الأحادیث الواردة عن طريق السنّه لا تذكر أسماء الأئمة عليهم السلام أو الخلفاء أو الأمراء بالتفصيل... و إن الأحادیث السنّیه بالذات لا تحصرهم عليهم السلام في إثني عشر و إنما تشير إلى وقوع الهرج بعد الثاني عشر من الخلفاء كما في روايه الطوسی عن جابر بن سمره أو تتحدث عن النصر للدين أو لأهل الدين حتّى مضى إثني عشر خليفه.

و لو أخذنا بنظريه الشيعة الإماميه الفطحيه الذين لا يشترطون الوراثة العموديه في الإمامه، لأصبح الإمام الحسن العسکری عليه السلام هو الإمام الثاني عشر بعد الإقرار بإمامه عبدالله الأفتح بن الصادق عليه السلام أو الاعتراف بإمامه زيد بن عليّ عليه السلام الذي اعترف به قسم من الإماميه.

إذا... فإن الاستدلال بأحاديث الإثني عشرية العامه و الغامضه و الضعيفه دون وجود دليل علمي على ولاده محمّد بن الحسن العسكري عجل الله تعالى فرجه الشريف، هو نوع من الافتراض و الظنّ و التخمين و ليس استدلالاً علمياً قاطعاً. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده در این بخش پنج ادعا کرده. اول. بیشتر روایات شیعه که به حصر امامان در عدد دوازده اشاره دارند، و تمام روایات اهل سنت، نام امامان علیهم السلام را به تفصیل بیان نکرده اند. دوم. روایات اهل تسنن هرگز حصر را بیان نمی کنند و تنها به وقوع هرج و مرج پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشريف اشاره کرده اند و اگر نام عبدالله افطح یا زید در فهرست نام امامان علیهم السلام بگنجد، امام حسن عسکری علیه السلام امام دوازدهم می شود. سوم. احادیث دوازده امام علیهم السلام مبهم، مشکل و ضعیف هستند. چهارم. چگونه این احادیث بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشريف دلالت می کند؟ پنجم. استدلال به احادیث دوازده امام علیهم السلام برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشريف، نوعی فرض و احتمال است نه استدلال علمی.

پاسخ

از پنج ادعای نویسنده سه ادعای اول حالت مقدمه ای دارد و دو ادعای آخر اصل

۱- «دلالت کجاست؟ اکثر حدیث هایی که از انحصار امامان علیهم السلام در دوازده تن سخن می گوید و همچنین همه احادیثی که از طریق اهل سنت رسیده، نام های امامان علیهم السلام یا خلفا یا امیران را به تفصیل ذکر نمی کنند... و حدیث های سنی به خودی خود امامان علیهم السلام را در دوازده تن محصور نمی سازد و تنها اشاره می کند که بعد از شخص دوازدهم از خلفا، هرج و مرج واقع می شود، همان گونه که در روایت شیخ طوسی از جابر بن سمره آمده است یا از یاری برای دین و اهل دین سخن می گوید تا این که دوازده خلیفه بروند. اگر نظر شیعیان امامی فطحی را در نظر بگیریم که وراثت عمودی در امامت را شرط نمی دانند، امام حسن عسکری علیه السلام امام دوازدهم می شود، بعد از قبول امامت عبدالله افطح فرزند امام صادق علیه السلام یا اعتراف به امامت زید فرزند امام سجاد علیه السلام که گروهی از امامیه به آن اعتراف کرده اند. بنابراین، استدلال به احادیث عام و مبهم و ضعیف دوازده امام (اثنی عشریه) بدون وجود دلیل علمی بر ولادت امام محمد بن حسن عسکری علیهما السلام نوعی فرض و گمان و تخمین است و استدلال علمی قطعی نیست.» (الإمام المهدي حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۳).

سخن وی در این شبهه است. پاسخ هر ادعا جداگانه بیان می شود.

ادعای اول. بنابر اعتقاد نویسندگان، بیشتر روایات که از حصر تعداد امامان علیهم السلام در دوازده تن سخن گفته اند، نام امامان علیهم السلام را ذکر نکرده اند. اگر بپذیریم بیشتر روایات، همه نام ها را بیان نکرده اند، آیا نویسندگان شمارش نام همه امامان علیهم السلام را در اندکی از روایت ها هم نمی پذیرد؟ آیا چون این اخبار کمتر هستند، از حجیت فرو می افتند و التزام به آن ها لازم نیست؟ در حالی که روایان ثقه این اخبار را نقل کرده اند، چنان که نمونه ای از آن ها را از کتاب کافی برشمردیم.

گفتنی است بنابر روایات، رد کردن اخبار ثقات، به منزله رد کردن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (۱) و در حد کفر (۲) است، از این رو، چگونه پذیرش آن ها را به چیز دیگری می توان مشروط کرد یا استدلال به آن ها را غیر علمی دانست؟ شیخ حرّ عاملی درباره علم آور بودن این احادیث می فرماید:

به تواتر از امامان علیهم السلام دستور مراجعه به افراد مورد اطمینان در روایات و احکام شرعی صادر شده که برخی از آنان از دوازده امامی ها هم نیستند. برخی از این روایات نشان می دهد با امکان پرسش از امام نیز این کار جایز است و با وجود این امکان، به روایت یک فرد قابل اطمینان جایز است عمل کرد و این احادیث دلالت می کند بر این که خبر ثقه از جمله خبرهای قرینه دار و مفید علم است، به دلیل تواتر احادیث بر جایز بودن عمل به گمان به ویژه در امامت

۱- «عنه عن أبيه عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن عبد الله بن مسكان عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام أ رأيت الرّادّ علىّ هذا الأمر كالأمر عليك فقال يا أبا محمد من ردّ عليك هذا الأمر فهو كالرّادّ على رسول الله صلى

الله عليه و آله و سلم. (المحاسن، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۹۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۸)

۲- «حدّثنا عبد الله بن محمد عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن عبد الله عن يونس عن عمر بن يزيد قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام أ رأيت من لم يقرّ بما يأتكم [يأتينكم] في ليله القدر كما ذكر و لم يجده قال أمّا إذا قامت عليه الحجة من [ممن] يثق به في علمنا فلم يثق به فهو كافر و أمّا من لا يسمع ذلك فهو في عذر حتى يسمع ثم قال عليه السلام (يؤمن بالله و يؤمن للمؤمنين).

(بصائر الدرجات، ص ۲۴۴، ح ۱۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۷، ح ۱۹ (۵۸))

و به ویژه با ممکن بودن علم و تواتر احادیث بر جایز بودن عمل به روایت ثقه و به احادیث کتاب های اعتمادشدنی. پس اگر این دو (خبر ثقه و اخبار کتاب های اعتمادشدنی) از جمله علم محسوب نمی شدند، تناقض پیش می آمد. روشن است که معنای ثقه یعنی کسی که از روی عادت از دروغ گفتن او در امان باشیم و وجدان شاهد است که علم حاصل می شود و در اکثر افراد آن احتمال نقیض وجود ندارد. علاوه بر این، در هر حدیث از احادیث کتاب های اعتمادشدنی، قراین بسیاری وجود دارد. احادیث متواتر نیز بیش از حد شمارش است، همان گونه که بررسی با شناخت قراین به آن گواهی می دهد و همان گونه که شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و دیگران به آن تصریح کرده اند و ما تحقیق در این موضوع را در آخر کتاب وسایل الشیعه و در کتاب فوائد الطوسیه آورده ایم و گروهی از قراین و دلیل ها را یاد آور شده ایم. (۱)

باز بنا بر گفته نویسنده هیچ یک از روایات اهل تسنن نام امامان علیهم السلام را نبرده اند.

این ادعای وی نیز خلاف واقع است و در روایات آنان نیز نام ها آمده که به بعضی

اشاره می شود:

یکم. ابواسحاق إبراهیم بن سعد الدین محمد جوینی (حموینی / حموئی /

۱- «وقد تواتر أيضاً الأمر من الأئمة عليهم السلام بالرجوع إلى جماعه مخصوصین من الثقات فی الروایات و فی الأحكام الشرعیه و بعضهم لم یکن من الاثنی عشریه و فی بعض تلك الروایات دلالة علی جواز ذلك مع التمكن من سؤال الإمام و أنه یجوز مع ذلك، العمل بروایه ثقه واحد و فی هذه الأحادیث دلالة علی أن خبر الثقه، من أفراد الخبر المحفوف بالقربینه و أنه مفید للعلم، لتواتر الأحادیث بعدم جواز العمل بالظن و خصوصاً فی الإمامه و سیما مع التمكن من العلم و تواترها بجواز العمل بروایه الثقه و بأحادیث الكتب المعتمده فلو لم یکن القسمان من أفراد العلم لزم التناقض و معلوم أن معنی الثقه، الذی یؤمن منه الكذب عاده و الوجدان شاهد بحصول العلم و عدم احتمال النقیض فی أكثر أفراد علی أن القرائن سوی ذلك فی كل حدیث من أحادیث الكتب المعتمده كثيره جدا، و الأحادیث المتواتره أيضاً أكثر من أن تحصی كما یشهد به التبع مع معرفه القرائن و كما صرح به المفید و الشیخ و المرتضی و غیرهم و قد حققتنا المقام فی آخر الكتاب المذكور (وسائل) و فی الفوائد الطوسیه، و ذكرنا جمله من القرائن و الأدله.» (الفصول المهمه فی أصول الأئمه علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۹۳)

ابن حمويه) شافعی خراسانی (در گذشته ۷۲۲ قمری):

یهودی که مغثل نام داشت، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد: پرسشی دارم از چیزی که مدتی است در دلم گنگ مانده و قلبم را آشفته کرده است. اگر پاسخ آن را بفرمایید به دست شما مسلمان می شوم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابوعمارہ پرس! عرض کرد:... از جانشین خود به من خبر بده او چه کسی است؟ زیرا هیچ پیامبری نیست مگر جانشینی دارد و پیامبر ما موسی بن عمران علیه السلام به یوشع بن نون وصیت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جانشین من علی بن ابی طالب است و بعد از ایشان نوه های من حسن و حسین که به دنبال وی نه امام از فرزندان حسین می آیند. عرض کرد: ای پیامبر آن ها را برایم نام ببر! فرمود: وقتی حسین درگذشت فرزندش علی، وقتی علی درگذشت فرزندش محمد، وقتی محمد درگذشت فرزندش جعفر، وقتی جعفر درگذشت فرزندش موسی، وقتی موسی درگذشت فرزندش علی، وقتی علی درگذشت فرزندش محمد، وقتی محمد درگذشت فرزندش علی، وقتی علی درگذشت فرزندش حسن، وقتی حسن درگذشت فرزندش حجت محمد مهدی. اینان دوازده نفرند. گفت:... گواهی می دهم خدایی غیر الله نیست و به راستی تو فرستاده خداوند هستی و گواهی می دهم آنان جانشینان بعد از تو هستند و من در کتاب های پیامبران گذشته یافتم و در آن چه موسی بن عمران با ما عهد کرده بود که وقتی آخرالزمان شد پیامبری قیام می کند که به او احمد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفته می شود و او خاتم پیامبران علیهم السلام است. بعد از او پیامبری نیست. جانشینانش بعد از دوازده نفر هستند... به تعداد اسباط. (۱)

۱- «عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: (قدم یهودی یقال له مغثل فقال: یا محمد أستلک عن أشياء تلجج فی صدری منذ حین فإن أجبتنی عنها أسلمت علی یدیک. قال: سل یا أباعمارہ! فقال:... فأخبرنی عن وصیک من هو؟ فما من نبی إلما و له وصی و أن نبینا موسی بن عمران أوصی یوشع بن نون. فقال: إن وصیی علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعه أئمه من صلب الحسین قال: یا محمد فسمهم لی. فقال: إذا مضی الحسین فابنه علی، فإذا مضی علی فابنه محمد، فإذا مضی محمد فابنه جعفر، فإذا مضی جعفر فابنه موسی، فإذا مضی موسی فابنه علی، فإذا مضی علی فابنه محمد، فإذا مضی محمد فابنه علی فإذا مضی علی فابنه الحسن، فإذا مضی الحسن فابنه الحجه محمد المهدی. فهؤلاء الاثنا عشر. قال:... أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله و أشهد أنهم الأوصیاء بعدک و لقد وجدت فی کتب الأنبیاء المتقدمه و فیما عهد إلینا موسی بن عمران أنه إذا کان آخر الزمان ینخرج نبی یقال له: أحمد و محمد، هو خاتم الأنبیاء، لا نبی بعده، فیکون أوصیاءه بعده اثنی عشر... عدد الأسباط.» (فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمه من ذریتهم علیهم السلام)

دوم. سید جمال الدین عطاء الله بن غیاث الدین فضل الله حسینی شیرازی دشتکی هروی (در گذشته ۹۲۶ قمری):

از جابر بن یزید الجعفی مروی است که گفت: شنیدم از جابر بن عبدالله الأنصاری رضی الله عنه که می گفت چون ایزد متعال نازل گردانید بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم این آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: می شناسیم ما خدا و رسول او را پس کیستند أصحاب امر که خدای تعالی اطاعت ایشان را قرین ساخته است به طاعت تو؟ پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

هم خلفائی من بعدی أولهم علی بن أبی طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن محمد بن علی المعروف فی التوراه بالباقر و سندرکه یا جابر، فإذا لقیته فاقراه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم حجه الله فی أرضه و بقیته فی عباده، محمد بن الحسن بن علی ذلك الذي يفتح الله عزّ و جلّ علی یدیه مشارق الأرض و مغاربها و ذلك الذي يغیب عن شیعته و أولیائه. (۱)

۱- «آنان جانشینان من بعد از من هستند. نخستین آن ها علی بن أبی طالب است، سپس حسن سپس حسین سپس علی بن حسین سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و ای جابر تو او را درک خواهی کرد، پس هنگامی که او را ملاقات کردی، از من به او سلام برسان. سپس صادق جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد سپس حسن بن علی سپس حجت خدا در زمین و ذخیره او در میان بندگانش، امام محمد بن حسن بن علی؛ همان کسی که خداوند عزوجل به دست او شرق و غرب زمین را آزاد می کند و همان کسی که از شیعیانش و دوستانش غایب می شود.» (روضه الأحباب فی سیره النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الآل علیهم السلام و الأصحاب، به نقل از الإمام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۹۷)

ادعای دوم. روایات اهل تسنن هرگز حصر را بیان نمی کنند و تنها به وقوع هرج و مرج پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره کرده اند و اگر نام عبدالله افطح یا زید در فهرست نام امامان علیهم السلام بگنجد، امام حسن عسکری علیه السلام امام دوازدهم می شود.

دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام به انحصار تعداد خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در دو بخش می تواند اثبات گردد: یکی دلالت عقل و دیگری دلالت لفظ.

دلالت عقلی: آیا لازم نیست برای حدیث دوازده خلیفه که تا این اندازه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤلفان بزرگ اهل تسنن بدان تأکید کرده اند، معنایی پذیرفتنی باشد؟ آیا معنای گوناگون از آن حدیث، با تواتر آن سازگاری دارد؟ آیا می توان گفت منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انحصار و پشت سر هم بودن امامان علیهم السلام نبوده است؟ اگر منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بوده که تا قیامت جانشینان فراوانی خواهند آمد و در میان آنان دوازده جانشین از قریش خواهند بود، این جمله برای مسلمانان چه سودی می آورده تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این همه بر آن تأکید کند؟ اگر چنان نباشد، چگونه خطری داشته که گروهی هنگام گفتن آن سروصدا می کرده اند و اجازه نمی داده اند پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به گوش مسلمانان برسد. (۱) پس باید این روایت ها به گونه ای معنا شود که با تمام این قراین سازگار باشد. افزون بر این، در برخی از روایت های اهل تسنن، تنها به عدد اشاره شده (۲) و اگر افاده حصر در آن ها انکار شود، عدد لغو و بیهوده و روایت از معنا تهی خواهد بود. بنابراین، اگر کسی به انصاف قضاوت کند، درمی یابد که حصر و توالی لازمه جدایی ناپذیر از این روایات است.

۱- شیخ صدوق در کتاب خصال از جابر بن سمره چنین نقل می کند که پیامبر فرمود من دوازده جانشین خواهم داشت: «ثُمَّ تَكَلَّمَ فَحَفِي عَلَى مَا قَالَ» (ج ۲، ص ۴۶۹) «قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا» (ص ۴۷۰) «فَصَيَّرَ النَّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ مَا قَالَ» (ص ۴۷۳) «ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَصَيَّرَ مَنِيهَا النَّاسُ» (ص ۴۷۲) «وَقَالَ كَلِمَةً أَصَيَّرَ مَنِيهَا النَّاسُ» (ص ۴۷۰) و فی صحیح مسلم «صمניה» قال النووی فی شرح الصحیح «أی أصمونی عنها فلم أسمعها لكثرة كلامهم و لغطهم» و قال الآبی فی اکمال الاکمال مثله. (پاورقی ص ۴۷۰)

۲- «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا عُندَرٌ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (صحیح البخاری، ج ۹، ص ۸۱ ح ۷۲۲۲)

دلالت لفظی: (۱) با نگاه به احادیث اهل سنت و در کنار هم نهادن آن ها، می توان حصر را دریافت:

یکم. همیشه از مردم دو نفر هم باقی بماند، این امر (خلافه) در قریش (۲)

خواهد بود. (۳)

دوم. جابر بن سمره گوید: هم راه پدرم به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدیم. شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: این امر از بین نمی رود تا دوازده جانشین در میانشان بیایند و بروند. جابر گوید: بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کلامی فرمودند که بر من پوشیده شد. گوید: به پدرم گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه فرمود؟ گفت فرمود: همه آنان از قریش هستند. (۴)

سوم. ابن سعد گوید به وسیله خدمت کارم نافع، نامه ای به جابر بن سمره نوشتم: چیزی که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ای برایم بازگو! گوید در جواب نوشت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شام گاه جمعه که اسلمی سنگ سار شد، می فرمود: این دین پیوسته برپا خواهد بود تا قیامت به پا خیزد یا بر شما دوازده تن خلیفه گردد که همگی از قریش هستند. (۵)

۱- این بخش با استفاده از کتاب الإمام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف، (ص ۹۱-۱۰۰) نوشته سید محمد سعید موسوی از نوادگان علامه میر حامد حسین صاحب عبقات الانوار تنظیم شده است.

۲- «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ أَى الْخُلَافَةِ مَا بَقِيَ فِي النَّاسِ اثْنَانِ أَى إِنْ هَذَا الْحَكْمُ مُسْتَمِرٌّ إِلَى آخِرِ الدُّنْيَا» (الديباج على مسلم، ج ۴، ص ۴۳۹)

۳- «وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ، حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ» (صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۲، ح ۱۸۲۰)

۴- «حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: ح حَدَّثَنَا رِفَاعَةُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْوَاسِطِيُّ، وَاللَّفْظُ لَهُ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ يَعْنِي ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ الطَّحَّانَ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ خَفِيَ عَلَيَّ، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۲، ح ۱۸۲۱)

۵- «حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَا: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْمُهَاجِرِ بْنِ مِسْمَارٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَعَ غَلَامِي نَافِعٍ، أَنْ أَخْبِرَنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّتِهِ رُجِمَ الْأَسْلَمِيُّ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۳، ح ۱۸۲۲)

حدیث اول نشان می دهد خلافت تا ابد در قریش منحصر است. حدیث دوم نشان می دهد تعداد آنان دوازده نفر است و بیشتر نمی شود؛ زیرا سخن از انقضا و پایان خلافت است. حدیث سوم نیز با لفظ «حتی تقوم الساعة» تأکید می کند که تا قیامت همین دوازده نفر خواهند بود.

چهارم. مسروق گوید: ما نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او به ما قرآن می آموخت که مردی گفت: آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدید که چند جانشینان بر این امت حکومت خواهند کرد؟ گفت: از وقتی که من به عراق آمده ام، هیچ کس پیش از تو از من این سؤال را نپرسیده است. بعد گفت: آری! به راستی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدیم و آن حضرت فرمود: دوازده تن به شمار نقیبان بنی اسرائیل. (۱)

بنابراین حدیث، از تعداد جانشینان پرسیده اند، یعنی عددی برای تحدید و معین کردن. بنابراین، نمی توان ادعا کرد عدد مفهومی ندارد. (۲) روشن است که عدد بر حصر

۱- «حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنِ الْمُجَالِدِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ مَسْرُوقٍ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْرُوقٍ، وَهُوَ يُقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، هَلْ سَأَلْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَمْ تَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةَ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ قَبْلَكَ، ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ، وَلَقَدْ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: "اثنًا عشر، كَعَدِّهِ نُبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ" (مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۱، ح ۳۷۸۱؛ مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۰۱)

۲- «و أما العدد فحاصل الكلام فيه أن التحديد (قد يكون) بالإضافة إلى جانب الأقل كما إذا قال بع لي الدار الفلاني بألف و لك كذا و كذا فحينئذ يدل مفهوماً على عدم جواز الاقتصار على الأقل و ان جاز يبعه بأكثر (و قد يكون) بالإضافة إلى جانب الأكثر كما إذا قال اشتر لي الدار الفلاني بألف و لك كذا و كذا فحينئذ يدل مفهوماً على عدم جواز التعدى عن الألف و ان جاز شرائه بأقل (و قد يكون) بالإضافة إلى كلا الطرفين جميعاً فحينئذ يدل مفهوماً على عدم جواز الاقتصار على الأقل و لا التعدى إلى الأكثر كما في تحديد الأطباء غالباً فإنها في الأغلب يكون كذلك سيما في الأدوية المسمومة فقوله عشر قطرات أو خمسه مثاقيل يكون للتحديد من كلا- الجانبين جميعاً فلا الأقل ينفع و لا الأكثر يخلو عن الضرر (ثم أنه) إن علم أن التحديد يكون بالإضافة إلى الأقل أو الأكثر أو إلى كلا الطرفين جميعاً فهو بمعنى أنه يجوز التعدى إلى الأكثر في الأول و الاقتصار على الأقل في الثاني و لا يجوز شيء منهما في الثالث (و ان لم يعلم) ذلك فالظاهر أنه يجب الاحتياط لأنه يعلم إجمالاً بالتحديد في الجملة فاما لا- يجوز التعدى إلى الأ-كثر و أما لا يجوز الاقتصار على الأقل و أما لا يجوز كلاهما جميعاً فلا يمكنه التخلف عن المنطوق و هو العدد الخاص الذي نطق به المولى.... أنه مهما علم أن التحديد هو بالإضافة إلى الأقل فعدم جواز الاقتصار على الأقل يكون بمفهوم العدد لا بمنطوقه و هكذا إذا علم أن التحديد هو بالإضافة إلى الأكثر فعدم جواز التعدى إلى الأكثر يكون بمفهوم العدد لا- بمنطوقه و هكذا إذا علم أن التحديد هو بالإضافة إلى كلا- الطرفين جميعاً فعدم جواز التخلف عن العدد المخصوص إلى الأقل أو الأكثر يكون بالمفهوم لا بالمنطوق.» (عنايه الأصول في شرح كفايه الأصول، ج ۲، ص ۲۲۹)

دلالت می کند. حال اگر دلالت عدد بر انحصار از آن فهمیده نشود، چه معنایی پذیرفتنی خواهد داشت؟

سید محمد سعید موسوی از نوادگان آیه الله العظمی سید حامد حسین صاحب عبقات الانوار درباره این حدیث می نویسد:

این حدیث شریف بر آن چه ما معتقدیم راهنمایی می کند؛ زیرا عدد جانشینان را در دوازده محصور می کند، همان گونه که همانند کردن آن ها به نقبای بنی اسرائیل نشان می دهد جانشینی تنها با تعیین ممکن است نه با زور و پیروزی؛ زیرا نقبای بنی اسرائیل تعیین شده بودند، به دلیل آیه «در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم.» علاوه که پرسش یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها از جانشینان تعیین شده ایشان بود، نه از کسانی که مردم آن ها را حاکم می کنند یا بر مردم غلبه پیدا می کنند؛ زیرا پرسش از آن برای صحابه مهم نبود، چون حاکمیت حکام و غلبه پادشاهان معمولاً بر دین مبتنی نیست؛ زیرا حاکمان تعیین نشده، تعداد محدودی نیستند تا درباره آنان پرسیده شود، بلکه معمولاً مانند این افراد در هر زمانی یافت می شوند. همان گونه که بیشتر چنین است، بلکه معقول نیست که

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاران و امت خود را بدون امامی معین و منصوب رها نماید تا از غیر معین یا اعم از آن پرسش نمایند. پس ثابت می شود مراد از دوازده «الاثنی عشر»، امامان ما هستند که ما به امامتشان اعتقاد داریم. و آن ها کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعیینشان کرده است و هم اکنون امام هستند. و حق رهبری عالی بر امت را دارند و در حال حاضر نافذ نبودن کلام آنان ضرری به امامتشان نمی زند؛ زیرا معنای امامت آنان این است که آنان حق تصرف دارند، هر چند مردم مانع این حق شده اند. مانند پیامبران ناکام علیهم السلام؛ زیرا آنان ولی امر (صاحب دستور) هستند، اگر چه دست تصرفشان کوتاه شده است. (۱)

بنابراین، ادعای نویسنده خلاف واقع است و روایات اهل تسنن نیز بر حصر دلالت دارد و کلمه هرج را نیز محدثان بزرگ اهل تسنن به قیامت تفسیر کرده اند که باز مفید حصر است. (۲) امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید:

همانا امامان از قریشند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته اند، دیگران درخور آن نیستند و امامت غیر ایشان شایسته نیست. (۳)

۱- «هذا الحديث الشريف يدل على ما نذهب إليه، لأنه يحصر عدد الخلفاء في اثني عشر، كما أن تمثيلهم بنقباء بني إسرائيل يفيد أن الخلافة لا تكون إلا بالنص، لا بالقهر والغلبة، لأن نقباء بني إسرائيل كانوا منصوبين لقوله تعالى: (وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا) على أن سؤال الصحابة للنبي صلى الله عليه وآله وسلم إنما هو عن خلفائه بالنص، لا بتأمير الناس أو بالتغلب، إذ لا يهّم الصحابة السؤال عن ذلك، لأنّ ملك الملوك و تغلب السلاطين، لا يبتنى عادة على الدين، لأن السلاطين بلا نص لا ينحصرون بعدد فيسئل عنهم، بل جرت العادة أن مثل هؤلاء يوجدون في كل زمان، كما هو الأغلب بل لا يعقل أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم يترك الصحابة و أهل ملته بلا- إمام منصوب منصوب منه، حتى يسئلوا عن غير المنصوص أو الأعم منه فثبت أن المراد من الاثنی عشر، أئمتنا الذين نحن نقول بإمامتهم، وهم الذين قد نص عليهم الرسول صلى الله عليه وآله وسلم فهم الأئمة بالفعل، و لهم الزعامه الكبرى على الأمة. ولا يضر بإمامتهم فعلاً عدم نفوذ كلمتهم لأنّ معنى إمامتهم أنهم يملكون التصرف و إن حجزهم الناس كالأنبياء المقهورين إذ هم و لاه الأمر، و إن حسمت أيدي التصرف منهم.» (الإمام الثاني عشر عجل الله تعالى فرجه الشريف، ص ۹۲)

۲- «فَالْمَرَادُ بِقَوْلِهِ ثُمَّ يَكُونُ الْهَرْجُ أَيِ الْفِتْنِ الْمُؤَذَّنَةِ بِقِيَامِ السَّاعَةِ مِنْ خُرُوجِ الدَّجَالِ ثُمَّ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ إِلَى أَنْ تَنْقَضِيَ الدُّنْيَا انْتَهَى كَلَامُ بَنِي الْجَوْزِيِّ مُلَخَّصًا بِزِيَادَاتٍ يَسِيرَةٍ.» (فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۳)

۳- «إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصِلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ وَ لَا تَصِلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴، ص ۲۱۰).

همچنین، نویسنده آن چه را تحت عنوان «و لو أخذنا بنظريه...» (۱) آورده، نمی توان پی گرفت؛ زیرا آنان که به امامت عبدالله افطح معتقد شدند، پس از رحلتش دریافتند که در تشخیص امام اشتباه کرده اند و هنگامی که به امامت امام موسی کاظم علیه السلام برگشتند، دیگر عبدالله را امام نمی دانستند، مگر تعداد اندکی از آنان. (۲) بنابراین، نمی توان گفت که فطحیه، هم به امامت عبدالله افطح و هم به امامت امام موسی کاظم علیه السلام اعتقاد داشته اند. درباره امامت زید نیز چنین است. کسانی که زید را امام می دانسته اند، به امامت امام سجاد و امام باقر علیهما السلام و امامان بعد اعتقادی نداشته اند. (۳)

۱- و اگر نام عبدالله افطح یا زید در فهرست نام امامان علیهم السلام بگنجد، امام حسن عسکری علیه السلام امام دوازدهم می شود.

۲- الفطحیه: هم القائلون بامامه عبدالله بن جعفر بن محمد، وسموا بذلك: لأنه قيل إنه كان أفطح الرأس، وقال بعضهم: كان أفطح الرجلين، وقال بعضهم: أنهم نسبوا إلى رئيس من أهل الكوفة يقال له: عبدالله بن فطیح. والذين قالوا بإمامته عامه مشايخ العصابة وفقهاؤها مالوا إلى هذه المقالة، فدخلت عليهم شبهه لما روى عنهم عليه السلام أنهم قالوا: الإمامه في الأكبر من ولد الامام إذا مضى، ثم منهم من رجع عن القول بإمامته لما امتحنه بمسائل من الحلال والحرام لم يكن عنده فيها جواب، ولما ظهر منه من الأشياء التي لا ينبغي أن يظهر من الامام. ثم إن عبدالله مات بعد أبيه بسبعين يوماً، فرجع الباقون إلا شذاً منهم عن القول بإمامته إلى القول بامامه أبي الحسن موسى عليه السلام ورجعوا إلى الخبر الذي روى: أن الإمامه لا تكون في الأخوين بعد الحسن والحسين عليه السلام، وبقي شذاً منهم على القول بإمامته، وبعد أن مات قال بامامه أبي الحسن موسى عليه السلام. (اختيار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۲۴)

۳- و قال الخوارج نصير الدين الطوسي في كتاب قواعد العقائد: قال الزيديه بإمامه على و الحسن و الحسين، و لم يقولوا بإمامه زين العابدين، لأنه لم يقيم بالسيف و قالوا بإمامه ولده زيد، لأنه ثار على الباطل. (الشيعة في الميزان، ص ۳۵) أئمة الزيديه: و ذهب الزيديه إلى أن الإمامه في على و الحسينين من بعده، ثم في أهل البيت من بعدهما لقوله صلى الله عليه و آله و سلم: الأئمة في قریش في هذا البطن من هاشم و لاجماع أهل البيت على ذلك. و تسلسلت الإمامه عندهم كالتالي: ۱. على بن أبي طالب ت ۴۰ هجرى؛ ۲. الحسن بن على ت ۵۰ هجرى؛ ۳. الحسين بن على ت ۶۱ هجرى؛ ۴. الحسن بن الحسن ت ۸۰ هجرى؛ ۵. زيد بن على ت ۱۲۲ هجرى؛ ۶. يحيى بن زيد ت ۱۲۶ هجرى؛ ۷. محمد النفس الزكية ت ۱۴۵ هجرى؛ ۸. إبراهيم بن عبدالله ت ۱۴۵ هجرى؛ ۹. إبراهيم بن الحسن المثنى ت ۱۴۵ هجرى؛ ۱۰. يحيى بن عبدالله بن الحسن المثنى ت ۱۷۵ هجرى؛ ۱۱. إدريس بن عبدالله بن الحسن المثنى ت ۱۷۵ هجرى؛ ۱۲. محمد بن طباطبات ت ۱۹۹ هجرى؛ ۱۳. محمد بن سليمان بن داود بن الحسن المثنى ت ۲۰۰ هجرى؛ ۱۴. إدريس بن إدريس ت ۲۱۴ هجرى؛ و استمرت الإمامه بعد هؤلاء و لا تزال وفق الشروط التاليه: ۱. النسب الحسنى أو الحسينى؛ ۲. الدعوه؛ ۳. الثوره. و لمعرفه بقيه أئمتهم حتى سقوط دوله آل حميد الدين في اليمن سنه ۱۹۶۲ م يرجع إلى كتاب الزيديه للدكتور احمد محمود صبحى ص ۵۸۷ تحت عنوان سلسله أئمة الزيديه. (خلاصه علم الكلام، ص ۳۱۴)

بنابراین، گروهی را نمی توان یافت که هم به امامت زید و هم به امامت امام سجاد و امام باقر علیهما السلام اعتقاد داشته باشند. پس «لو» که نویسنده به کار برده، هرگز لباس واقعیت نمی پوشد و این احتمال نویسنده جز به هدف گمراه کردن خواننده نبوده است؛ زیرا چنان که در کلام بزرگان خواهد آمد، امت اسلامی دو گروه بیشتر نیستند: یا به عدد (۱۲) معتقد بوده اند و یا عدد را در خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معتبر نمی دانسته اند. گروه سومی که به عدد معتقد باشد، اما غیر امامان علیهم السلام را امام بدانند، وجود ندارد. روشن است

که احتمال های نویسنده بیرون از اجماع امت اسلامی است و تأسیس فرقه جدید به شمار می رود و از این رو، آن ها را نمی توان پی گرفت. نویسنده خود در ابتدای بحث اعتراف کرده که زیدیه عدد را معتبر ندانسته اند، حال برای درست کردن عدد به نظر زیدیه روی می آورد.

ادعای سوم. احادیث دوازده امام علیهم السلام عام، مشکل و ضعیف هستند. درباره این ادعای چند نکته گفتنی است:

یکم. نویسنده عام بودن احادیث دوازده امام علیهم السلام را مانع استدلال علمی برمی شمرد،

غافل از این که اکثر بزرگان شیعه مانند شیخ طوسی و دیگران که نام آنان در ادامه ذکر می شود، همه به عموم حدیث دوازده امام علیهم السلام استدلال کرده اند و از همان قدر متیقن که عدد دوازده است، وجود حضرت حجه بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت نموده اند. هرگز کسی چنین استدلالی را غیر علمی نخوانده است، بلکه شیخ طوسی تصریح کرده که مخالفان هم این نوع استدلال را علمی می دانند و تنها از دلیل درستی این اخبار و گونه دلالت آن ها می پرسند. (۱) پس عام بودن روایات، استدلال را از علمی بودن خارج نمی کند.

دوم. نویسنده مشکل بودن احادیث دوازده امام علیهم السلام را مانع استدلال علمی برمی شمرد، حال آن که هیچ گونه ابهامی در الفاظ و دلالت این احادیث وجود ندارد. این احادیث نه الفاظ غریبی دارد که معنای لغوی آن ها معلوم نباشد و نه در دلالت با هم تعارض و تناقضی دارند که جمع آن ها مشکل گردد و معنای اراده شده، فهمیدنی نباشد. البته چون اهل تسنن راه دیگری رفته اند و نص را منکر شده اند، این احادیث را خلاف رفتار خود یافته اند و آن را مشکل و نامفهوم دانسته اند. (۲) اما کسی که «کَانَ لَهُ»

۱- الغیبه للطوسی، ص ۱۵۶. «و هذه مسألة علمیه...»

۲- صالح الوردانی: «عجز فقهاء أهل السنه عن تحديد الأئمة الاثنا عشر الذين أشارت إليهم هذه الروایات و إن كان أكثرهم قد أجمعوا على الخلفاء الأربعة: أبو بكر و عمر و عثمان و علی إلیما أنهم اختلفوا فی الثمانیه الباقین. يقول صدر المدین الحنفی: الاثنا عشر هم الخلفاء الأربعة و معاویه و ابنه یزید و عبد الملك بن مروان و أولاده الأربعة و بینهم عمر بن عبد العزيز ثم أخذ الأمر بالانحلال (شرح العقیده الطحاویه). و يقول السیوطی: الاثنی عشر هم: الخلفاء الأربعة و الحسن و معاویه و ابن الزبیر و عمر بن عبد العزيز و هؤلاء ثمانیه. و یحتمل أن یضم إليهم المهتدی العباسی لأنه فیهم كعمر بن عبد العزيز فی بنی أمیه. و كذلك الظاهر لما أوتیه من العدل، و بقى الاثنان المنتظران أحدهما المهتدی لأنه من آل البيت. (تاریخ الخلفاء المقدمه). و قال ابن الجوزی: قد أطلت البحث فی معنی الحدیث و تطلبت مظانه و سئلت عنه فلم أقع علی المقصود منه. (كشف المشكل) و نفس هذا الكلام قاله القاضی عیاض و ابن حجر العسقلانی و غیرهما (فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۱) و یظهر لنا أن هذا التفسیر لحدیث الاثنی عشر إنما هو تفسیر سیاسی أخضع النص للحاکم و حصره فی دائرتهم. و لا یعقل أن یشیر الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بمعاویه و یزید و حکام بنی أمیه و بنی العباس الذین أفسدوا فی الأرض و شوهوا الإسلام و استباحوا الدماء و الأموال و یربط بهم عزه الإسلام. انظر لنا السیف و السیاسه؛ دفاع عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم؛ موسوعه آل البيت علیهم السلام؛ (المناظرات بین فقهاء السنه و فقهاء الشیعه، پاورقی ص ۵۹)

قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ»، این احادیث را روشن و صاف می یابد و همه را در راستای هم می بیند. به همین دلیل، هیچ اختلافی در دلالت آن ها بین دانشمندان شیعه نیست. اگر سخن نویسنده صحیح باشد، باید در معنای گزارش شده، اختلافات فراوانی دیده شود و حال آن که چنین نیست.

سوم. نویسنده احادیث دوازده امام علیهم السلام را ضعیف می خواند. اگر منظور از ضعیف، ضعف در دلالت باشد، بیان شد که این روایات دلالت آشکاری دارند و اگر اهل سنت دچار مشکل شده اند، به این دلیل است که راه باطلی را در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده اند. اما اگر منظور ضعف سند این روایات باشد، این سخن به دور از هر دلیلی است. به فرموده استاد سید سامی بدری ای کاش نویسنده دست کم یک نفر را نام می برد که این احادیث را تضعیف کرده باشد. ولی از کجا چنین کسی را می تواند بیابد؟ حتی اهل تسنن نیز که در معنا کردن آن مشکل دارند، هرگز این احادیث را ضعیف ندانسته اند. چگونه ممکن است روایتی را که در بسیاری از کتاب های حدیثی آن ها از جمله مسند احمد و پنج کتاب از صحاح سته، به ویژه صحیح بخاری و مسلم آمده، ضعیف بدانند. برای مثال، محدث معاصر اهل تسنن، ابن عبدالرحیم مبارکفوری (در گذشته ۱۳۵۳ قمری) شارح جامع الصحیح ترمذی (در گذشته ۲۷۹ قمری) در شرح حدیث «یکون من بعدی اثنا عشر أمیراً» (۱) که در این کتاب آمده، نخست نظر خود ترمذی را آورده که «هذا حدیث حسن صحیح» بعد در شرح آن می آورد: «و أخرج الشيخان (بخاری و مسلم) و أبو داود و غیرهم». بعد می گوید: «روی مسلم فی صحیحہ حدیث جابر بن سمره هذا من عده طرق... عن أبيه... صدوق من السادسة عن أبي بكر

۱- حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عُيَيْدٍ الطَّنَافِسِيُّ، عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ فَسَأَلْتُ الَّذِي يَلِينِي، فَقَالَ: قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱، ح ۲۲۲۳)

بن ابی موسی... ثقه من الثالثه» بعد می افزاید: «أما حدیث ابن مسعود فأخرجه أحمد و البزار بسند حسن أنه سئل كم يملك هذه الأمة من خليفه فقال سنلنا عنها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال اثنا عشر كعده نقباء بنى إسرائيل.» و پیش از اینان از ابن حجر نقل می کند که قاضی عیاض حدیث ابوداود (۱) را صحیح دانسته است. (۲)

علی بن ابی بکر هیشمی (در گذشته ۸۰۷ قمری) نیز حدیث طبرانی را صحیح

خوانده است. (۳)

چنان که پیداست، محدثان اهل تسنن این احادیث را صحیح می دانند. همچنین این احادیث را متواتر می خوانند و گفتنی است که در احادیث متواتر سخن از ضعف سند جایی ندارد.

این بحث برای شیعیان روشن تر است؛ زیرا علاوه بر متواتر بودن احادیث، تنها در کتاب شریف کافی از بیست حدیث «باب ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام» ده حدیث صحیح سند وجود دارد. (۴)

۱- «حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ، حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ يَعْنِي ابْنَ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَمَّا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ»، فَسَمِعْتُ كَلِمًا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ أَفْهَمْهُ، قُلْتُ لِأَبِي: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۶، ح ۴۲۷۹)

۲- تحفه الأحوذی، ج ۶، ص ۳۹۱.

۳- وَ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَمِّي عِنْدَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَ هُوَ يَخْطُبُ فَقَالَ: «لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي صَالِحًا حَتَّى يَمْضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» وَ خَفَضَ بِهَا صَوْتَهُ، فَقُلْتُ لِعَمِّي وَ كَانَ أَمَامِي: مَا قَالَ يَا عَمُّ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ وَ الْكَبِيرِ، وَ الْبَزَارُ، وَ رِجَالُ الطَّبْرَانِيِّ رِجَالُ الصَّحِيحِ. (مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۵، ص ۱۹۰، ح ۸۹۶۸)

۴- «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبُرْقِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ.» (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱) «وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ مِثْلَهُ سِوَاءَ...» (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۲) «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ طَرِيفٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصْتِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ...» (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳) «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْخَشَّابِ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ...» (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۷) «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ...» (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۸) «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ...» (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱۰) «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ...» (الكافي، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱۴) «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ

غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...» (الكافي، ج ١، ص ٥٢٥، ح ١٥) «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ
الْوَشَاءِ عَنْ أَبِيانٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...» (الكافي، ج ١، ص ٥٢٥، ح ١٦) «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ
مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ
عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ... فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ
لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...» (الكافي، ج ١، ص ٥٢٥، ح ٢٠)

پس شیعه و سنی به صحت این روایات معتقدند و ادعای ضعف سند به هیچ روی با واقع سازگاری ندارد و می توان گفت به همین دلیل، نویسنده نام هیچ محدثی را که به ضعف معتقد باشد، دلیل سخن خود نتوانسته بیاورد.

ادعای چهارم. چگونه احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

دلالت می کند؟

این پرسش نویسنده را نیز پیش تر شیخ طوسی مطرح کرده و پاسخ داده است. به

هر حال، دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را به دو گونه می توان بیان کرد:

یکم. پیوند دادن دلالت همه روایات به هم. گروهی از روایات تنها عدد خلفا را گفته اند، گروهی به نخستین و آخرین آن ها اشاره کرده اند، گروهی چند نفر از آن ها را نام برده اند و گروهی از روایات نیز تمام این جانشینان را نام برده اند. با در کنار هم قرار دادن همه روایات و پیوند دادن دلالت همه آن ها می توان فهمید که اکنون، زمان آخرین وصی است و او زنده و غایب به سر می برد؛ زیرا در بسیاری از احادیث بیان شده که امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف قائمی است که غیبت خواهد کرد و او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

است، (۱) یعنی همه امامان علیهم السلام از تولد و پا به عرصه وجود گذاشتن چنین فرزندی خبر داده اند. بنابراین، وجود ایشان عجل الله تعالی فرجه الشریف ثابت می شود. مرحوم نعمانی از این راه استفاده کرده است. (۲) شیخ مفید نیز به آن اشارت دارد. (۳)

دوم. اخذ به قدر متیقن از دلالت روایات است. بنابر همه روایات شیعه و اهل تسنن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده جانشین دارد. شیخ طوسی می فرماید:

به ما می گویند: دلیل بیاورید بر این که معنای این روایت ها همان کسی است که شما به امامت ایشان قائل هستید؛ زیرا اخباری که شما از مخالفان نقل کرده اید و بیشتر روایاتی که از شیعه نقل کرده اید، با فرض پذیرش آن ها، دلیلی در آن ها بر درستی عقیده شما نیست؛ زیرا آن ها تنها شامل تعداد خلفاست، نه چیز دیگری. پس از کجا معلوم که مراد از آن روایات، امامان شماست نه کسانی غیر آن ها؟ (۴)

۱- «بیان این حقیقت در احادیث به صورت هایی گوناگون آمده است، مانند فرزند امام یازدهم، نسل دوم امام دهم، نسل سوم امام نهم،... نسل نهم امام سوم، نسل دهم امام اول و نسل یازدهم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که همگی آشکارا به یک فرد مشخص تصریح کرده اند.» (نک: کمال الدین، باب ۲۳ تا ۳۸)

۲- «فتأملوا یا معشر الشیعه رحمکم الله ما نطق به کتاب الله عزوجل، و ما جاء عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن أمير المؤمنين علیه السلام و الأئمه علیهم السلام واحد بعد واحد فی ذکر الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام و فضلهم و عدتہم من طرق رجال الشیعه الموثقین عند الأئمه. فانظروا إلى اتصال ذلك و وروده متواتراً، فإن تأمل ذلك یجلو القلوب من العمی و ینفی الشک و یزیل الارتیاب... و قوله إن الأئمة من ولد الحسین تسعة تأسعهم قائمهم ظاهرهم باطنهم و هو أفضلهم و فی ذلك قطع لكل عذر و زوال لكل شبهه و دفع لدعوی كل مبطل و زخرف كل مبتدع و ضلاله كل مموه و دلیل واضح علی صحه امر هذه العده من الأئمه.» (الغیبه للنعمانی، ص ۱۰۳)

۳- «و قد سبق النص علیہ (الحجه بن الحسن المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف) فی مله الإسلام من نبي الهدى صلی الله علیه و آله و سلم ثم من أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام و نص علیہ الأئمة علیهم السلام و احداً بعد واحد إلى أبيه الحسن عليه السلام و نص أبوه علیہ عند ثقاته و خاصه شیعتیه.» (الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۰)

۴- «دلوا علی أن المعنی بها من تذهبون إلى إمامته. فإن الاخبار التي رویتوها عن مخالفیکم و أكثر ما رویتوها من جهة الخاصه إذا سلمت فلیس فیها صحه ما تذهبون إليه لأنها تتضمن العدد فحسب و لا تتضمن غیر ذلك. فمن أين لكم أن أئمتکم هم المرادون بها دون غیرهم؟» (الغیبه للطوسی، ص ۱۵۶)

پاسخ می آورد:

و اما دلیل بر این که مراد از این اخبار و معنای آن ها امامان ماست، این است که وقتی با این روایات ثابت شد که امامت در دوازده امام محصور است و آن ها زیاد و کم نمی شوند، عقیده ما ثابت می شود؛ زیرا در امت اسلامی دو عقیده وجود دارد: عقیده ای که عددی را که گفتیم معتبر می داند. چنین کسی می گوید: منظور از روایات کسی است که او به امامت آن ها قائل است و کسی که مخالف امامت آن هاست، این عدد را معتبر نمی داند. پس با معتبر دانستن عدد، قائل شدن به این که مراد غیر این امامان هستند، خروج از اجماع و اتفاق نظر امت اسلامی است و آن چه به چنین چیزی انجامد، عقیده به باطل بودن آن لازم است. (۱)

این پاسخ در اصطلاح، با استفاده از برهان سبر و تقسیم برآمده است، یعنی حقیقتی که از حکم عقل یا آیات و روایات استفاده شده و قطعی گردیده، در میان مذاهب و فرقه ها کندوکاو و بررسی می شود تا معلوم گردد این حقیقت نزد کدام یک از آن ها موجود است. از این راه معلوم می شود حق با کدام فرقه و مذهب است. به این بررسی و نتیجه گیری برهان سبر و تقسیم می گویند. وقتی از روایات متواتر فریقین، یقین برآمد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها دوازده خلیفه دارد، در بررسی و کندوکاو در مذاهب مختلف اسلامی انحصار خلفای دوازده گانه را تنها در نزد مذهب امامیه می یابیم. از این رو، روشن می شود که حق با این مذهب است و دیگر مذاهب گمراهند. در مرحله بعد، روشن می شود که بنابر اعتقاد این تنها مذهب حق، یازده نفر از آنان آمده و از دنیا

۱- «و أما الدلیل علی أن المراد بالأخبار و المعنی بها أئمتنا علیهم السلام فهو أنه إذا ثبت بهذه الأخبار أن الإمامه محصوره فی الاثنی عشر إماماً، و أنهم لا- یزیدون و لا ینقصون، ثبت ما ذهبنا إليه، لان الأمه بین قائلین: قائل يعتبر العدد الذی ذکرناه فهو یقول: إن المراد بها من یذهب إلى إمامته و من خالف فی إمامتهم لا يعتبر هذا العدد، فالقول مع اعتبار العدد أن المراد غیرهم خروج عن الاجماع و ما أدى إلى ذلك وجب القول بفساده.» (الغیبه للطوسی، ص ۱۵۷)

رفته اند و مصداق دوازدهمین خلیفه، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام یعنی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف اکنون زنده و غایب است. در نتیجه، عقیده درست همین است و وجود حضرت حجه بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف ثابت می شود.

علمای شیعه این استدلال را در طول قرن ها انجام داده اند:

یکم. شیخ صدوق (در گذشته ۳۸۱ قمری):

ما همه اختلافات امت های اسلامی را دانستیم و احوال همه فرقه ها را بررسی کردیم و نتیجه این شد که حق با معتقدان به دوازده امام است، نه با فرقه های دیگر امت اسلامی و از این جا پی بردیم که امروز امام همان دوازدهمین آنان است و همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وی خبر داده و تعیینش نموده و آن چه را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده در مورد تعداد امامان علیهم السلام و این که دوازده تن هستند و تعیین امام قائم دوازدهم و اخبار غیبت او پیش از ظهور و قیامش با شمشیر در این کتاب به زودی نقل می نمایم ان شاء الله تعالی. (۱)

دوم. احمد بن عیاش جوهری (در گذشته ۴۰۱ قمری):

پس هنگامی که این عدد تعیین شده، در حاکمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یافت نشد. نه در بنی امیه؛ زیرا تعداد خلفای بنی امیه بیش از دوازده تن است و نه در حاکمان بعد از بنی امیه، آنان نیز بیش از این تعداد هستند و هیچ گروهی از گروه های امت اسلامی غیر از امامیه این عدد را برای پیشوایان خود ادعا نکرد، بیان می کند که امامان امامیه منظور روایات هستند. (۲)

۱- «و قد علمنا عامه اختلاف الأمم و سبرنا أحوال الفرق، فدلنا أنّ الحق مع القائلین بالأئمة الاثنی عشر علیهم السلام دون من سواهم من فرق الأمم، و دلنا ذلك علی أنّ الامام الیوم هو الثانی عشر منهم و أنه الذی أخبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به و نص علیه و سنورد فی هذا الكتاب ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی عدد الأئمة علیهم السلام و أنهم اثنا عشر و النص علی القائم الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف و الاخبار بغیته قبل ظهوره و قیامه بالسیف إن شاء الله تعالی.» (کمال الدین، ص ۶۶)

۲- «فإذا كانت هذه العده المنصوصه علیها لم توجد فی القائمین بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا فی بنی امیه، لان عده خلفاء بنی امیه تزيد علی الاثنی عشر، و لا فی الأئمة من بعدهم الا زایده علیهم، و لم تدع فرقه من فرق الأمم هذه العده فی أئمتها غیر الإمامه دل ذلك علی أنّ أئمتهم المعنیون بها.» (مقتضب الأثر، ص ۵)

سوم. أبو الصلاح حلبی (در گذشته ۴۴۷ قمری):

از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام بر تعداد امامان علیهم السلام و این که دوازده تن هستند، تصریح شده است و بر اهل دقت شکی باقی نمی ماند که در تصریح به این عدد مخصوص تصریحی بر امامت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف است، همان گونه که به امامت پدران از امام حسن عسکری تا امام علی علیهم السلام تصریح است؛ زیرا هیچ کس به این عدد معتقد نیست و امامت را در آن منحصر نکرده؛ یا به کمتر معتقدند و یا به بیشتر، مگر این عدد به امام علی علیهم السلام و حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف و امامان میان این دو بزرگوار اختصاص یابد. (۱)

چهارم. شیخ طوسی (در گذشته ۴۶۰ قمری):

اهل تسنن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایات فراوانی نقل کرده اند که ما در کتاب های خود المفتح و غیره آورده ایم، درباره این که امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده تن هستند. هنگامی که تعداد ثابت شد، امت اسلامی دو گروه می شود: گروهی که به عدد دوازده معتقد هستند که یقین دارند آنان همین امامانند و گروهی که به امامت آنان معتقد نیستند امامت را در عدد مخصوصی منحصر نمی دانند. پس وقتی که عدد به سبب روایت آن ها ثابت شد، به همین صورت افراد و اشخاص آن عدد نیز ثابت می شود. (۲)

۱- «النص من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين عليه السلام على عدد الأئمة و أنهم اثنا عشر، و لا شبهة على متأمل، في أن النص على هذا العدد المخصوص، نص على إمامة الحجة عجل الله تعالی فرجه الشریف، كما هو نص على إمامة آبائه من الحسن بن علي بن محمد بن علي الرضا، إلى علي بن أبي طالب عليهم السلام، إذ لا أحد قال بهذا العدد المخصوص و قصر الإمامة عليه دون ما نقص منه و زاد عليه إلا - خصّ به أمير المؤمنين عليه السلام و الحجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و من بينهما من الأئمة عليهم السلام.» (تقریب المعارف، ص ۴۱۶)

۲- «فقد روى المخالف عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أخباراً كثيرة ذكرناها في المفتح و غيره من كتبنا أن الأئمة بعده صلى الله عليه وآله وسلم اثنا عشر. فإذا ثبت العدد فالأئمة بين قائلين: قائل يقول بالأئمة عشر فهو يقطع على أنهم هؤلاء بأعيانهم، و من لم يقل بإمامتهم لم يقصرها على عدد مخصوص. فإذا ثبت العدد بما رووه ثبت الأعيان بهذا الاعتبار.» (الاقتصاد، ص ۲۳۵)

پنجم. امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی (در گذشته ۵۴۸ قمری):

آن چه از روایات تعیین کننده آوردیم، بر امامت ایشان (امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) دلالت می نماید و آن ها سه گونه اند، یکم تعیین تعداد امامان دوازده گانه، گونه دوم روایاتی که نام امامان را برده است و گروهی از روایات به وسیله ذکر عدد بر امامت ایشان دلالت می نماید؛ زیرا معتقدی به این عدد در امت اسلامی وجود ندارد، مگر این که به امامت ایشان (امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) معتقد باشد و هر چه با حق تطابق دارد، حق است. (۱)

ششم. محقق حلی (در گذشته ۶۷۶ قمری):

احادیث مورد اتفاق امامیه و مخالفانشان را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می نمایم بر پایه این که امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده جانشین هستند. سپس می گوییم: هر کس به این عدد معتقد است، به امامت شخص اینان معتقد است و معتقد بودن به این عدد نقل شده و این که امامت در غیر این اشخاص است، خارج شدن از اجماع امت اسلامی است. (۲)

هفتم. علامه حلی (در گذشته ۷۲۶ قمری):

و این اخبار بر امامت دوازده امام از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلالت می نماید و معتقدی به انحصار در معصومان وجود ندارد، مگر امامیه و روایات در این موضوع بیش از حد شمارش است. (۳)

۱- «یدلّ علی إثبات إمامته ما أثبتناها من أخبار النصوص و هی ثلاثه أوجه أحدها النص علی عدد الأئمه الاثنی عشر و قد جائت تسميته فی بعض تلك الأخبار و دلّ البعض علی إمامته بما فیہ من ذکر العدد من قبل أنه لا قائل بهذا العدد فی الأمه إلّا من قال بإمامته و کلّ ما طابق الحق فهو حق.» (اعلام الوری، ص ۴۴۳)

۲- «نقل عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم من الأحادیث المتفق علیها عند الإمامیه و خصومهم أن الأئمه بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اثنا عشر خلیفه، ثم نقول: کلّ من قال بذلك قال بإمامه هؤلاء علی التعین. و القول بالمنقول مع أن الإمامه فی غیرهم خروج عن الإجماع.» (المسلک فی أصول الدین، ص ۲۷۲)

۳- «وقد دلت هذه الأخبار علی إمامه اثنی عشر إماماً علیهم السلام من ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و لا- قائل بالحصر إلّا الإمامیه فی المعصومین علیهم السلام، و الأخبار فی ذلك أكثر من أن تحصی.» (نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۳۱)

هشتم. سید بهاء الدین نجفی (در گذشته ۸۰۳ قمری):

اگر گفته شود امام قائم محمد بن حسن عجل الله تعالی فرجه الشریف وجود ندارد و امامت او واجب نیست، نتیجه اش خرق اجماع می شود. اما چون نتیجه باطل است، جمله قبل نیز چنین است. توضیح ملازمه میان دو جمله این که اجماع میان همه مسلمانان این است که همه مردم دو گروه هستند: گروهی به امامت دوازده امام معتقد هستند و گروهی به آن معتقد نیستند. اما معتقدان به امامت آنان در وجود و امامت او عجل الله تعالی فرجه الشریف شکمی ندارند. و این روشن است. اما کسانی که به امامت آنان معتقد نیستند، بحث با آنان در امامت و وجود او عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست، بلکه بحث در امامت پدران اوست؛ زیرا هر کس به امامت آنان معتقد است، به امامت و وجود او هم اعتقاد دارد. و هر کس به امامت آنان معتقد نیست، به امامت و وجود او هم اعتقاد ندارد. پس اگر کسی به امامت آنان معتقد شود و امامت و وجود او را منکر شود، عقیده سومی خواهد داشت که اجماع را از

بین می برد. (۱)

نهم. علی بن یونس عاملی (در گذشته ۸۷۷ قمری):

هر کس که به این عدد معتقد باشد، آن دوازده نفر را از فرزندان امام حسین می داند، نه فرد دیگری. (۲)

۱- «لو قيل بعدم وجود القائم محمد بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و عدم وجوب إمامته لزم خرق الإجماع، لكن التالي باطل، فالمقدم مثله. بيان الشرطية: إن الإجماع واقع بين كافة المسلمين أن الناس طراً على قسمين: قسم قائل بإمامه الأئمة الاثني عشر عليهم السلام، و قسم غير قائل بذلك. أما القائلون بإمامتهم فلا شك عندهم في وجوده و إمامته و هو ظاهر. و أما غير القائلين بإمامتهم فالبحت معهم ليس في إمامته و وجوده، بل في إمامه أجداده، فإن كل من قال بإمامتهم، قال بإمامته و وجوده، و كل من لم يقل بإمامتهم عليهم السلام لم يقل بإمامته و لا بوجوده، فلو قال أحد بإمامتهم و أنكر إمامته و وجوده، لكان قولاً ثالثاً خارقاً للإجماع.» (منتخب الأنوار المضيئه، ص ۹)

۲- «كل من قال بوجوب هذا العدد، قال: بأنهم المشهورون من ولد الحسين عليه السلام دون كل أحد.» (الصراط المستقيم، ج ۲، ص ۱۰۱)

ادعای پنجم. استدلال به احادیث دوازده امام علیهم السلام برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، بدون دلیلی بر ولادت حضرت حجه بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف نوعی فرض و گمان است نه استدلال علمی.

این ادعای نویسنده نیز، سخنی خلاف واقع است. احادیث دوازده امام علیهم السلام تنها برای اثبات امامت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست تا گفته شود امامت فرع بر اصل وجود ایشان است و باید اول وجود ایشان ثابت شود، بلکه احادیث دوازده امام علیهم السلام از دلایل اثبات وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به شمار می رود؛ زیرا چنان که گذشت، به دو گونه به این احادیث استدلال شده است: یکی به عموم این احادیث (انحصار خلفا در دوازده) که نشان می دهد عقیده مذهب امامیه حق است و اعتقاد این مذهب تولد یافتن و وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. گونه دوم، استدلال به متن احادیث است.

بنابراین، استدلال به این احادیث را پیش از اثبات ولادت، نمی توان استدلال غیر علمی دانست. در واقع، مشروط کردن یک دلیل مستقل بر دلایل دیگر، کاری علمی نیست و از شأن محقق دور است که چنین نتیجه ها بگیرد. اگر نویسنده در درون مایه احادیث دوازده امام علیهم السلام و سخنان دانشمندانی که به آن استدلال کرده اند، (۱) می اندیشید، هرگز چنین ادعا نمی کرد.

در نتیجه احادیث دوازده امام از نظر سند نزد شیعه و سنی صحیح هستند و وجود آن ها در منابع اصیل اهل تسنن، روشن ترین دلیل بر جعل نشدن آن ها به دست شیعیان

۱- «أن الأئمة عليهم السلام بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم إثناعشر لا يزيدون ولا ينقصون، وإذا ثبت ذلك فكل من قال بذلك قطع على الأئمة الاثني عشر الذين نذهب إلى إمامتهم عليهم السلام، و على وجود ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و صحه غيبته.» (الغيبه للطوسي، ص ۱۲۷) «لو قيل بعدم وجود القائم محمد بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و عدم وجوب إمامته لزم خرق الإجماع، لكن التالي باطل، فالمقدم مثله. بيان الشرطيه: إن الإجماع واقع بين كافة المسلمين أن الناس طراً على قسمين: قسم قائل بإمامه الأئمة الاثني عشر عليهم السلام، و قسم غير قائل بذلك. أما القائلون بإمامتهم فلا شك عندهم في وجوده و إمامته، و هو ظاهر.» (منتخب الأنوار المضيئه، ص ۹)

است. ردّ کردن این احادیث به منزله ردّ رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و خروج از دین مبین اسلام است. این احادیث از نظر دلالت نیز به دو گونه بر تولّد و وجود حضرت حجه بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت دارند. این دلالت علمی و مستقل است و به چیز دیگری مشروط نیست. بنابراین، استدلال به احادیث دوازده امام علیهم السلام علمی و صحیح است و آن ها را نمی توان ردّ یا بر چیز دیگری متوقف کرد.

بخش دهم: امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امام دوازدهم

این بخش به بیان گروه چهارم روایاتی که نویسندگان در دلیل‌های روایی وجود امام عصر حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف آورده است اختصاص دارد. بخش حاضر نسبت به بخش‌های دیگر دارای حجم کمتری است؛ زیرا نویسندگان به نقد این گروه پرداخته است؛ از این رو پاسخی نیز نمی‌طلبند. این گروه از روایات را می‌شد در انتهای بخش نهم مورد اشاره قرار داد؛ اما به لحاظ اهمیت ویژه مطلب بیان شده در گروه چهارم سزاوار است در بخشی مستقل به آن پرداخته شود تا از منظر فرهیختگان و پژوهشگران مورد غفلت قرار نگیرد.

نویسنده کتاب الامام المهدي حقیقه تاریخیه ام فرضیه فلسفیه عنوان فصل اول بخش دوم کتاب خود را «دلیل‌های وجود امام مهدی، محمد بن حسن عسکری علیهما السلام» قرار داده است. مبحث دوم این فصل «دلیل نقلی وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام» است. وی در قسمت اول این مبحث به بیان آیات و در قسمت دوم آن به نقل روایات پرداخته است. فصل دوم بخش دوم نیز به «نقد دلیل‌های وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف» اختصاص یافته است. مبحث سوم این فصل نقد دلیل‌های نقلی است. چنان‌که گذشت نویسندگان وارد بحث از آیات نمی‌شود و تنها به مناقشه در روایات می‌پردازد. وی در فصل اول به بیان پنج گروه از روایات پرداخته است اما در فصل دوم تنها چهار گروه را مورد نقد و بررسی قرار داده است. گروه اول به تعبیر وی «الروایات الواردة حول المهدي و

القائم» بود که در شبهه اول مطرح شد. گروه دوم «الروایات الواردة حول الغیبه و الغائب» بود که در شبهه دوم بیان شد. گروه سوم «الروایات الواردة حول الاثنی عشر إماماً» بود که در شبهه نهم بدان پرداخته شد. گروه پنجم نیز «حتمیه وجود الحجه فی الأرض» است که در بخش بعدی مورد بحث قرار می گیرد. نکته مهم آن است که گروه چهارم روایات که نویسنده آن را با عنوان «المهدی الإمام الثانی عشر» آورده است هرگز در قسمت

نقد دلیل های نقلی، مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است و نویسنده هیچ نقدی

بر آن ندارد.

وی در بیان گروه چهارم چنین می نویسد:

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امام دوازدهم: علاوه بر روایات یاد شده، بیش از هفتاد روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام در میراث شیعی یافت می شود که به صراحت از مهدی و قائم سخن می گوید. او امام دوازدهم یا نهمین فرد از فرزندان امام حسین علیه السلام است، بعضی از روایات با نام واضح و کامل از او یاد کرده اند و بعضی دیگر به اشاره به لقب و کنیه اکتفا کرده اند، از جمله این روایت ها موردی است که شیخ صدوق در کمال الدین آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده است: خلفا و اوصیای من و حجت های خداوند بر خلق بعد از من دوازده تن هستند اول آن ها برادرم و آخر آن ها فرزندم مهدی است... و باز از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است: خداوند... از علی حسن و حسین را برگزید و از حسین اوصیای از فرزندان او برگزید... نهمین آن ها قائمشان است. و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است: من درباره مولودی که از نسلم خواهد بود فکر کردم یازدهمین از فرزندانم او مهدی است. و از امام حسین علیه السلام نقل کرده است: نهمین از فرزندانم... قائم ما اهل بیت است، خداوند تبارک و تعالی کارش را در یک شب اصلاح می کند. و از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: غیبت در ششم از فرزندانم واقع خواهد شد و او دوازدهمین از امامان هدایت گر بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. اول آن ها امیرالمؤمنین علیه السلام و آخر آن ها بقیه الله در زمین و صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. و از امام رضا علیه السلام نقل کرده است: قائم...

چهارمین از فرزندانم است. و باز از امام رضا علیه السلام نقل کرده است: امام بعد از من محمد فرزندم است، و بعد او فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش حسن، بعد از حسن فرزندش حجت قائم منتظر. و از امام هادی علیه السلام نقل کرده است: امام بعد از من پسر حسن است، بعد از حسن فرزندش قائم است. و از امام صادق علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده است: او بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شد در زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود تا ولادت امام حسین علیه السلام را به ایشان تهنیت بگویند، بعد در دست ایشان لوحی سبز دید و در آن نوشته ای شبیه نور آفتاب دید. درباره آن پرسید. فرمود علیها السلام: این لوح، خداوند آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرده است، در آن نام پدرم و شوهرم و دو فرزندم و نام های اوصیای از فرزندانم هست، پدرم آن را به من دادند تا با آن خوشحالم کند... و در آن لوح نام های یک یک ائمه دوازده گانه بود... و آخرین آن ها (م ح م د) است که خداوند ایشان را رحمه للعالمین برمی انگیزد. (۱)

۱- المهدی الإمام الثانی عشر: و إضافه إلى ذلك توجد في التراث الشيعي أكثر من سبعين رواية عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أهل البيت عليهم السلام تتحدث عن المهدي و القائم بصراحه أنه الإمام الثانی عشر أو التاسع من ولد الحسين و بعضها يذكره بالاسم الصريح الكامل و بعضها يكتفي بالإشارة إليه بالكنية و اللقب و من تلك الروايات ما ذكره الصدوق في إكمال الدين عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «إن خلفائي و أوصيائي و حجج الله على الخلق بعدى اثنا عشر أولهم أخي و آخرهم ولدي المهدي» و ما عنه أيضاً «إن الله عزّ و جلّ اختار... من عليّ الحسن و الحسين، و اختار من الحسين الأوصياء من ولده... تاسعهم قائمهم» و ما عن أمير المؤمنين عليه السلام: «إني فكّرت في مولود يكون من ظهري الحادي عشر من ولدي هو المهدي» و ما عن الحسين بن عليّ عليهما السلام: «التاسع من ولدي... هو قائمنا أهل البيت يصلح الله تبارك و تعالی أمره في ليله واحده». و ما عن أبي عبد الله عليه السلام: «إن الغيبة ستقع بالسادس من ولدي، و هو الثانی عشر من الأئمة الهداه بعد رسول الله، أولهم أمير المؤمنين و آخرهم بقيه الله في الأرض و صاحب الزمان». و ما عن الإمام الرضا عليه السلام: «إن القائم هو... الرابع من ولدي». و ما عنه أيضاً: «الإمام بعدى محمد ابني، و بعده ابنه علي، و بعد علي ابنه الحسن، و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر». و ما عن الإمام الهادي عليه السلام: «إن الإمام بعدى الحسن ابني و بعد الحسن ابنه القائم». و ما عن أبي عبد الله عن جابر بن عبد الله الأنصاري أنه دخل على فاطمه الزهراء في حياها رسول الله ليهنئها بولاده الحسين، فرأى في يدها لوحاً أخضر، و رأى فيه كتاباً شبه نور الشمس، فسألها عن ذلك فقالت له: هذا اللوح أهداه الله إلى رسول الله، فيه اسم أبي و اسم بعلّي و اسم ابني و أسماء الأوصياء من ولدي، فأعطانيه أبي ليسرني بذلك... و كان فيه أسماء الأئمة الإثني عشر واحداً واحداً... و أن الأخير منهم (م ح م د) يبعثه الله رحمه للعالمين. تطور الفكر السياسي الشيعي، ص ۱۴۵.

چنان که ملا-حظه می شود این گروه مهم ترین روایات در میان پنج گروه یاد شده را دربر دارد؛ زیرا مصداق و مورد چهار گروه دیگر را معین کرده و آن ها را از ابهام و کلیت خارج نموده است. به عبارت دیگر گروه چهارم پاسخ اشکال نویسنده را داده است؛ زیرا وی مدعی بود روایات مهدی و قائم و غایب کلی و عام و مبهم اند و اشاره ای به هویت فرد ندارند. بنابراین نمی توانند وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت کنند. (۱) حال که گروه چهارم روایات، به هویت فرد اشاره دارد و مصداق مشخص می کند یا به تعبیر نویسنده نام صریح و کامل شخص مهدی و قائم و غایب را بیان می کند انتظار می رفت کانون بحث وی و محل اصلی نقدش همین روایات باشد؛ زیرا این گروه بنیان اشکال وی را ویران می نماید و تمام بافته های او را پنبه می کند. بنابراین باید بیشترین تلاش را برای رد این گروه به کار می گرفت. اما در کمال تعجب و ناباوری شاهدیم که نویسنده اصلاً این گروه را مورد بحث و مناقشه قرار نمی دهد و با سکوت از کنار آن می گذرد. از پنج گروه روایات، چهار گروه را یک به یک نقد می کند اما هرگز به گروه چهارم که مرکز ثقل بحث است نمی پردازد. معلوم نیست نویسنده به چه توجیهی از گروه سوم به سراغ گروه پنجم رفته است. به هر صورت چنان که در پاسخ شبهات پیشین گذشت، روایاتی که مصداق و هویت مهدی، قائم و غایب را مشخص کرده اند مفسر، مخصص و مقید روایات مبهم، عام و کلی هستند. این روایات نشان می دهد شخص قائم و غایب به اعتراف و نقل خود نویسنده از دوران پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مشخص بوده است و اهل بیت علیهم السلام به فرد معینی اشاره کرده اند و با این کار راه را بر هر سوء استفاده ای

۱- الروایات الواردة حول الغیبه و الغائب فهی أيضا لا تتحدث عن غائبٍ بالتحديد... و لا تذکر اسم محمد بن الحسن العسکری و لا- تشير إلى غیبه بالخصوص و بالتالی فانها لا- یمكن إن تشکّل دليلاً- علی غیبه الحجه بن الحسن (الإمام المهدي حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۴)

بسته اند. همچنین اشتباه و دروغ بودن ادعای افراد دیگر را در طول تاریخ به اثبات رسانده اند. اگر نویسنده واقعاً حرفی برای گفتن داشت باید در گروه چهارم روایات بیان می کرد. روشن است که وی در مهم ترین قسمت استدلال، چیزی برای ابراز ندارد و این بهترین و روشن ترین دلیل برای حقانیت مذهب اهل بیت علیهم السلام و باطل بودن ادعاهای واهی نویسنده است.

بخش یازدهم: نقش امام و وجود همیشگی حجت بر روی زمین**اشاره**

آخرین گروه روایاتی که مورد نقد نویسنده واقع شده گروه پنجم روایات است. در این بخش به بررسی ادعاهای وی در مورد این گروه از روایات پرداخته می شود. بخش حاضر دارای سه فصل است. فصل اول با ارائه تعریفی از مفهوم «امام» به نقش ایشان در جامعه و عالم آفرینش می پردازد. فصل دوم به تبیین معنای روایات لزوم وجود امام «زنده» و «ظاهر» در هر زمان اختصاص دارد. فصل سوم نیز چگونگی استدلال به روایات لزوم وجود حجت در روی زمین را بیان می کند تا نتیجه آن صرف حدس و گمان نباشد.

فصل اول. فایده و نقش امام غایب

اشاره

در این فصل ابتدا معنای «امام» بیان می شود تا هدف خداوند از قرارداد

امام علیه السلام تبیین گردد سپس نقش و کارکرد امام علیه السلام در نزد شیعیان به کمک آیات و روایات تبیین می شود.

شبهه سی و پنجم. بی ثمر بودن وجود امام غایب

متن کتاب

(لا بد من أمام حی ظاهر يُعرَف!)

أما الدلیل النقلی الآخر، القائل بضرورة وجود الإمام فی کل عصر، و عدم جواز خلو الأرض من حجه، فهو دلیل ینقض نفسه بنفسه؛ إذ ما معنی الإمام و الحجه؟ و ما الفائده منهما؟ ألیس لهدایه الناس و اداره المجتمع و تنفیذ الأحكام الشرعیه؟ فکیف یمکن للإمام الغائب، علی فرض وجوده، أن یقوم بكل ذلك؟ و إذا کان الإمام الغائب [لا] (۱) یقوم بمهمه الإمامیه و الحجیه، فلماذا شعر الفقهاء بالحاجه إلی الإمام و الحجه فی عصر الغیبه؟ و إذا کان الهدف من وجوده هو إدارة الكون كما یقول بعض الغلاة، فان الله سبحانه و تعالی لديه ملائکه كثیرون یقومون بذلك. (۲)

۱- در متن کتاب ظاهراً افتادگی وجود دارد زیرا بدون واژه «لا» عبارت معنای درستی نخواهد داشت.

۲- «(ضرورت وجود امام زنده، آشکار، شناخته شده) اما آخرین دلیل نقلی که به ضرورت وجود امام در هر زمان و عدم امکان خالی بودن زمین از حجت خدا دلالت می کند، دلیلی است که خود، موجب بطلان خویش است. زیرا معنای امام و حجت چیست؟ و چه سودی از آن ها حاصل می شود؟ آیا برای هدایت مردم و مدیریت جامعه و اجرای احکام شرعی نیست؟ حال چگونه برای امام غایب _ بر فرض وجودش _ امکان دارد تمام این کارها را انجام دهد؟ و اگر امام غایب کارهای مهم امامت و حجیت را عهده دار نمی شود پس چرا فقها در عصر غیبت احساس نیاز به امام می کنند؟ و اگر هدف از وجود امام، اداره عالم آفرینش است چنان که برخی غالیان می گویند، نزد خداوند متعال، فرشتگان فراوانی وجود دارد که این کار را انجام می دهند.» (الإمام المهدي حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۳)

خلاصه شبهه

نویسنده برای رد ضرورت وجود امام علیه السلام در هر زمان، دو فرض را مطرح می کند. فرض اول بر معنای امام و حجت استوار است. امام یعنی کسی که عهده دار هدایت مردم و مدیریت جامعه است، بعد می پرسد امام در حال غیبت چگونه می تواند چنین کاری را انجام دهد؟ فرض دوم بر نقش تکوینی امام استوار است. هدف از خلقت امام عهده داری اداره عالم آفرینش است، این فرض را مردود می داند به دلیل این که خداوند فرشتگان فراوانی برای این کار دارد.

یادآوری

وی در بیان گروه پنجم روایات که آخرین گروه است می نویسد:

ضرورت وجود حجت در زمین: روایت های دیگری وجود دارد که بر ضرورت وجود حجت بر روی زمین و جایز نبودن خالی شدن زمین از امام تأکید می کند؛ مانند آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب های اهل سنت روایت می شود: «کسی که بدون امام بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است و کسی که دست از اطاعت بکشد روز قیامت در حالی می آید که هیچ حجت و دلیلی ندارد.» و آن چه از امام صادق علیه السلام است: «کسی که بمیرد در حالی که امامش را نمی شناسد به مرگ جاهلیت مرده است» که سلیم بن قیس در کتابش و صدوق در کمال الدین و کلینی در کافی و نعمانی در الغیبه و مفید در اختصاص و رسائل آن را نقل می کنند. و حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام: «هرگز زمین از شخصی که حق را می شناسد خالی نمی ماند پس هرگاه مردم به حق اضافه می کنند می گوید: اضافه کردند و هرگاه از حق کم می کنند می گوید: کم کردند، و هنگامی که حق را آوردند آن ها را تصدیق می کند و اگر این چنین نبود

حق از باطل شناخته نمی شد» که برقی در محاسن و صدوق در علل الشرایع و مفید در اختصاص این روایت را نقل می کنند. همچنین آن چه از امام صادق علیه السلام نقل می شود: «خداوند عزّ و جلّ بالاتر و بزرگ تر از آن است که زمین را بدون امام رها کند) که صفار در بصائر الدرجات و کلینی در کافی و صدوق در کمال الدین نقل می کنند؛ و آن چه باز از ایشان علیه السلام نقل می شود که فرمود: «خداوند عزّ و جلّ از زمانی که حضرت آدم علیه السلام را قبض روح کرد هرگز زمین را بدون امام رها نکرد، به وسیله امام به خداوند عزّ و جلّ هدایت می یابند، و او حجت بر بندگان است، هر کس او را رها کند گمراه می شود و هر کس با او همراه شود نجات می یابد. حقی است بر عهدی خداوند عزّ و جلّ.» و آن چه باز از امام صادق علیه السلام نقل می شود: «اگر زمین چشم برهم زدنی از حجت خالی شود، اهلش را فرومی برد.» که صفار در بصائر الدرجات و کلینی در کافی و نعمانی در الغیبه و صدوق در علل الشرایع و کمال الدین نقل می کنند. (۱)

۱- «حتمیه وجود الحجّه فی الأرض: و هناك أحادیث أخرى تؤكد علی ضروره وجود الحجّه فی الأرض و عدم جواز خلوها من الإمام، مثل ما یروی عن رسول الله فی کتب السنه: (من مات بغير أمّام مات میتة جاهلیه و من نزع یداً من طاعه جاء یوم القیامه لا حجّه له) و ما عن الإمام الصادق: (من مات و هو لا یعرف إمامه مات میتة جاهلیه) الذی یرویه سلیم بن قیس فی کتابه و الصدوق فی إكمال الدین (ص ۴۱۳) و الکلینی فی الکافی (ج ۱، ص ۳۷۶) و النعمانی فی الغیبه (ص ۱۲۹) و المفید فی الاختصاص (ص ۲۶۸) و الرسائل (ص ۳۸۴). و الحدیث الآخر الذی یرویه عن الإمام الصادق علیه السلام: «لن تخلو الأرض من رجل یعرف الحقّ، فإذا زاد الناس فیهِ قال: زادوا و إذا نقصوا قال: قد نقصوا، و إذا جاؤا به صدقهم، و لو لم یکن ذلك كذلك لم یعرف الحق من الباطل» کل من البرقی فی المحاسن (ص ۲۳۵) و الصدوق فی علل الشرائع (ج ۱، ص ۲۰۰) و المفید فی الاختصاص (ص ۲۸۹). و ما یروی أيضاً عن الإمام الصادق علیه السلام من «إن الله جلّ و عزّ، أجّلّ و أعظم من أن یترک الأرض بغير إمام» و الذی یرویه کلّ من الصفار فی بصائر الدرجات (ص ۴۸۵) و الکلینی فی الکافی (ج ۱، ص ۱۷۸) و الصدوق فی إكمال الدین (ص ۲۲۹). و ما یروی عنه أيضاً، من أنه قال: «ما ترک الله عزّ و جلّ الأرض بغير إمام قطّ منذ قبض آدم علیه السلام یهتدی به إلى الله عزّ و جلّ، و هو الحجّه علی العباد، من ترکه ضلّ و من لزمه نجاً حقاً علی الله عزّ و جلّ». و ما یروی أيضاً عن الإمام الصادق علیه السلام من أنه «لو خلت الأرض طرفه عین من حجّه لساخت بأهلها» و الذی یرویه الصفار فی بصائر الدرجات (ص ۴۸۱) و الکلینی فی الکافی (ج ۱، ص ۱۷۹) و النعمانی فی الغیبه (ص ۱۳۹) و الصدوق فی علل الشرائع (ص ۱۹۷) و إكمال الدین (ص ۲۰۱).» (تطور فکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایه الفقیه، ص ۱۴۶)

چنان که ملاحظه می شود نویسنده به حجم فراوانی از روایات اشاره کرده است.

وی اینک برای رد این روایات دو فرض را مطرح می کند که در ادامه پاسخ آن ها

بیان می شود.

پاسخ فرض اول

یکی از مسائل اختلافی و پرچالش میان شیعه و اهل سنت مسئله امامت است. حتی می توان ادعا کرد فارق اصلی میان دو گروه بحث امامت است. تعریف و برداشت اهل سنت از «امام» با تعریفی که شیعه در مذهب اهل بیت علیهم السلام از مفهوم «امام» ارائه می کند تفاوت اساسی دارد. نویسنده در فرض اول برای رد نظر شیعه در امر امامت به تعریف اهل سنت از امامت تمسک جسته است. این امری بسیار عجیب و غیرمنطقی است! برای نقد و رد یک مطلب به جای در نظر گرفتن تعریف و تلقی همان گروه، تعریف و تلقی گروه مقابل ملاک قرار گیرد! طبیعی است که با تعریف اهل سنت از امامت این پرسش ها یا اشکال ها در مورد امام غایب مطرح گردد. اما نکته اساسی آن است که برای رد عقیده یک مذهب باید بر مبنای همان مذهب مشی نمود، و گرنه روشن است که هر عقیده ای در مقایسه با ملاک طرف مقابل مردود و غیرمنطقی

خواهد بود.

برای آن که میزان تفاوت شیعه و اهل سنت در برداشت از امامت آشکار گردد، تعریف هر طایفه از واژه «امام» در ادامه بیان می شود. اهل تسنن امامت را تنها یک منصب اجتماعی، سیاسی و رهبری ظاهری دنیوی می دانند.

ماوردی می گوید:

امامت برای جانشینی از نبوت در نگهبانی از دین و اداره دنیا قرار داده

شده است. (۱)

۱- الإمامة مؤذوعه لخلافه النبوه فی حراسه الدین و ستیاسه الدنیا. (الأحكام السلطانية والولايات الدينية، ص ۱۵). احمد جاد، محقق این کتاب در پاورقی آورده: و الإمامة و الخلافه مصطلحان مترادفان، و إن كان مصطلح الخلافه أسبق، و مصطلح الإمامة أكثر ما يتردد عند الشيعة، و الإمامية منهم خاصة، لكن المعنى يكاد يكون واحدًا، و هو: رئاسة عامّة في أمر الدين و الدنيا، كما قال التفتازاني، أو: هي خلافه الرسول - صلى الله عليه وسلم - في إقامة الدين و حفظ حوزة الملة، يجب اتباعه على كافه الأمة، كما قال عضد الدين الإيجي في شرح المواقف.

جوینی می گوید:

امامت ریاستی کامل و سرپرستی عامی است در امور مهم دین و دنیا که خاص و عام را در بر می گیرد. وظیفه اش حفظ حوزه اسلام و رعایت حال مردم و برپا داشتن دعوت با دلیل و شمشیر و جلوگیری از ظلم و ستم و گرفتن حق مظلوم از ظالم و گرفتن حق از منع کنندگان و برگشت دادن آن به مستحق آن هاست. (۱)

سفارینی هم تعریف امام را به صورت نظم آورده:

امت اسلامی هیچ گاه از امام بی نیاز نیست. از اسلام در برابر منکران دفاع می کند. به جنگ و اجرای حدود و انجام کارهای نیک و ترک کارهای زشت اهتمام می ورزد؛ همچنین به کمک کردن به مظلوم و منع کفر و جمع آوری وجوه مالی و مصرف آن در راه های شرعی. (۲)

نویسندگان معاصر اهل تسنن نیز که نظم را شرح کرده اند، همین معنا را تأیید می نمایند. عاصمی نجدی (۳) و محمد عثیمین (۴) از این دست افراد هستند.

چنان که از بیان نویسندگان متقدم و متأخر اهل تسنن روشن می شود آنان امام را

۱- غیاث الأمم فی التیثا الظلم، ص ۲۲.

۲- و لا غنی لأمة الإسلام * فی کل عصر کان من إمام؛ یدب عنها کل ذی جحود * و یعتنی بالغزو و الحدود؛ و فعل معروف و ترک نکر * و نصر مظلوم و قمع کفر؛ و أخذ مال الفیء و الخراج * و نحوه و الصرف فی منهاج. (العقیده السفارینی، ص ۹۳)

۳- حاشیه الدرہ المضحیه فی عقد الفرقه المرضیه، ص ۱۳۳.

۴- شرح العقیده السفارینی، ج ۱، ص ۶۶۴.

شخصی می دانند که جامعه را اداره می کند؛ یعنی امامت تنها منصبی حکومتی است. امام کسی است که فقط باید احکام اسلامی را میان مردم اجرا کند.

اما دیدگاه اندیشمندان شیعه با اهل تسنن متفاوت است (۱) و خود اهل تسنن (۲) نیز بدان اعتراف دارند.

آیت الله مصباح یزدی تصریح می کند:

اختلاف شیعه و سنی در مسائل امامت، به تباین تصویر آن ها از حقیقت امامت بر می گردد و نه صرفاً اختلاف شیعه و سنی در مصداق. (۳)

می توان گفت دلیل اختلاف اساسی متکلمان شیعه و سنی در حقیقت و تعریف امامت، دو چیز است: یکم. کلامی بودن مسئله امامت نزد شیعه و فقهی و فرعی بودن آن نزد اهل سنت؛ دوم. وجوب نصب امام بر عهده خدا بودن نزد شیعه و بر عهده امت و مکلفان بودن نزد اهل سنت. این اختلاف نظر، حاکی از وجود دو تصویر متخالف از امامت است. (۴)

۱- مروری بر گزارش تاریخی از تعریف های امامت، نشان می دهد که در ظاهر، تفاوت چندانی بین متکلمان شیعه و سنی در خصوص تعریف امامت وجود ندارد؛ یعنی بر حسب ظاهر عبارات، نمی توان گفت از امامت، دو تصویر متمایز و متخالف (تصویر شیعی و تصویر سنی) وجود دارد. برخی از ساده انگاران، بر حسب یکسانی لفظ، گمان کرده اند که حقیقتاً شیعه و سنی در تصور امامت و چیستی آن، اختلاف عقیده ندارند و اختلاف آن ها فقط به مصداق بر می گردد؛ یعنی به این که امام کیست، و نه امامت چیست (من هو مورد اختلاف است، نه ما هو) در حالی که تفاوت دیدگاه اهل تشیع و تسنن در تصور امامت، نه تنها تفاوت بین و آشکاری است، بلکه اساس اختلاف این دو گروه در همه مسائل امامت (نحوه وجوب، نحوه نصب، عصمت و ویژگی های امام...) است. مرحوم عبد الرزاق لاهیجی، متکلم متصلب شیعی در قرن یازدهم که دقت او در تحلیل تاریخی مسائل کلامی، کم نظیر است، تشابه ظاهری تعاریف شیعه و سنی از امامت را معمای تلقی کرده اند که باید حل شود؛ زیرا در باطن این تشابه، تخالف بین و غیر قابل جمعی وجود دارد. (امامت پژوهی، ص ۵۲)

۲- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۶۵۴.

۳- راهنماشناسی، ص ۳۹۶-۴۱۱.

۴- برای توضیح این دو مورد نک: امامت پژوهی، ص ۵۴.

شهید مطهری می فرماید:

اگر مسئله امامت در همین حد می بود (یعنی سخن فقط در رهبری سیاسی مسلمین بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود) انصافاً ما هم که شیعه هستیم، امامت را جزء فروع دین قرار می دادیم نه اصول دین، می گفتیم این یک مسئله فرعی است مثل نماز. اما شیعه که قائل به امامت است... در این حد واقف نیست... (۱) ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسئله امامت در شیعه مطرح شد بگوییم یعنی مسئله حکومت، که در نتیجه مسئله به شکل خیلی ساده ای باشد... و این، اشتباه بسیار بزرگی است که احیاناً قدما (بعضی از متکلمین) هم گاهی چنین اشتباهی را مرتکب می شدند. امروز این اشتباه خیلی تکرار می شود، تا می گویند امامت، متوجه مسئله حکومت می شوند در حالی که مسئله حکومت از فروع و یکی از شاخه های خیلی کوچک مسئله امامت است و این دو را نباید با یکدیگر مخلوط کرد. (۲)

و در ادامه تصریح می کند:

در مسئله امامت بیشتر جنبه دینی آن مطرح است. اصلاً بین مسئله امامت و مسئله حکومت به یک اعتبار نوعی عموم و خصوص من وجه است. امامت یک مسئله است و حکومت که از شئون امامت است، مسئله دیگری است. در زمان غیبت، ما درباره حکومت صحبت می کنیم، ولی درباره امامت صحبت نمی کنیم. نباید امامت را مساوی با حکومت دانست. (۳)

ایشان دو بعد دیگر از ابعاد امامت در شیعه را بیان می نماید:

[شیعه] دو مسئله دیگر می گوید که اصلاً اهل تسنن به این دو مسئله در مورد احدی قائل نیستند، نه این که قائل هستند و از علی علیه السلام نفی می کنند. یکی

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۸۴۵.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۸۵۷.

۳- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۸۷۴، پاورقی.

مسئله امامت به معنی مرجعیت دینی است. (۱)

ایشان مرجعیت دینی را چنین توضیح می دهد:

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبلّغ وحی بود. مردم وقتی می خواستند از متن اسلام پرسند، از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می پرسیدند. آن چه را که در قرآن نبود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می کردند. مسئله این است که آیا هر چه اسلام می خواسته از احکام و دستورات و معارف بیان کند، همان است که در قرآن آمده و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به عموم مردم گفته است، یا نه، آن چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای عموم مردم گفت قهراً زمان اجازه نمی داد که تمام دستورات اسلام باشد، علی علیه السلام وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام کم و کیف اسلام را... به علی علیه السلام گفت و او را به عنوان یک عالم فوق العاده تعلیم یافته... معرفی کرد و گفت ایها الناس! بعد از من در مسائل دینی هر چه می خواهید سؤال کنید، از وصی من و اوصیای من پرسید. در واقع در این جا امامت، نوعی کارشناسی اسلام می شود... اهل تسنن برای هیچ کس چنین مقامی قائل نیستند. پس آن ها

در این گونه امامت، اصلاً قائل به وجود امام نیستند، قائل به امامت نیستند

نه این که قائل به امامت هستند و می گویند علی علیه السلام امام نیست و ابوبکر

چنین است. (۲)

ایشان بعد سوم و مهم امامت را در شیعه چنین معرفی می کند:

امامت، درجه و مرتبه سومی دارد که اوج مفهوم امامت است و کتاب های شیعه پر است از این مطلب... این مسئله، مسئله «انسان کامل» و به تعبیر دیگر حجت زمان است... از جمله مقامات او تسلطش بر ضمائر یعنی دل هاست، بدین معنا که او یک روح کلی است محیط بر همه روح ها... ما در اغلب زیارت ها که می خوانیم، به چنین ولایت و امامت اقرار و اعتراف

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۸۴۵.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۸۴۶.

می کنیم، یعنی معتقدیم امام دارای چنین روح کلی است. ما در زیارت می گوئیم (این را همه ما همیشه می خوانیم و جزء اصول تشیع است): «أشهد أنك تشهد مقامی و تسمع کلامی و تردّ سلامی» (تازه ما برای مرده اش می گوئیم. البته از نظر ما مرده و زنده او فرقی ندارند، چنین نیست که زنده اش این طور نبوده و فقط مرده اش این طور است). من گواهی می دهم که تو الآن وجود مرا در این جا حس و ادراک می کنی، من اعتراف می کنم که تو سخنی را که من الآن می گویم: «السّلام علیک یا علیّ بن موسی الرضا» می شنوی... جواب می دهی. این ها را هیچ کس برای هیچ مقامی قائل نیست. اهل تسنن فقط برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قائل هستند و برای غیر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای احدی در دنیا چنین علوّ روحی و احاطه روحی قائل نیستند. ولی این مطلب جزء اصول مذهب ما شیعیان است و همیشه هم آن را می گوئیم. بنابراین، مسئله امامت سه درجه پیدا می کند و اگر این ها را از یکدیگر تفکیک نکنیم، در استدلال هایی که در این مورد هست دچار اشکال می شویم. (۱)

آیت الله سید محمد باقر حکیم نیز در کتاب الإمامه و أهل البيت عليهم السلام النظرية و الإستدلال، مفهوم امام در مکتب اهل بیت عليهم السلام را با استفاده از آیات قرآن به تفصیل بیان داشته است. (۲)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۸۴۸.

۲- و لعل أفضل نص يمكن أن نتعرف من خلاله على مفهوم الإمامه هو الآية الكريمة التي تحدثت عن جعل الإمامه لإبراهيم عليه السلام، ... حيث يمكن أن نفهم من هذا النص عدة أبعاد لمفهوم الإمامه: الأول: أنّ الإمامه هي هداية الناس إلى الله تعالى من خلال تقدمهم في المسيرة الربانية عملياً. ... الثاني: أنّ الإمامه عهد إلهي إلى عباده الصالحين... و هذا يعني بلوغ درجة العصمة العاليه التي تؤهله لهذه الهدايه... الرابع: أنّ الإمامه هي مرتبه عاليه أعلى من درجة النبوه التي كان عليها إبراهيم عليه السلام عند مخاطبته بهذا الجعل الإلهي... الخامس: أنّ هذه الإمامه هي إمامه عالميه و للناس جميعاً، و ليست خاصه بالقوم و الجماعه أو المنطقه و الإقليم، بل هي للناس... يمكن أن نلخص أبعاد الإمامه في نظر أهل البيت عليهم السلام، بحيث تمثل نظريه الإمامه في مدرسه أهل البيت: الأول: بُعد الاصطفاء و الاجتباء و الاختيار من قبل الله تعالى للإمام، كما هو الحال في النبوه أيضاً... الثاني: الاستمرار و الامتداد لمهمات الرساله الإلهيه، عند ما لا يتسع زمان الرسول صاحب الشريعه للوفاء بالقيام بمهماته كامله... الثالث: الامتياز بالعلم و الأخلاق و الصفات الروحيه المكتسبه... الرابع: الولايه و الحكم و الإدارة لشئون الناس،... الخامس: وجوب الحب و الولاء و الموده الخاصه و التقديس و التعظيم للإمام... السادس: أنّ الإمامه و الإمام يمثل التكامل الإنساني في مسيره البشريه، و الهدف الذي خلق الله الإنسان على الأرض من أجل تحقيقه و الدرجه العليا في المصير الأخرى.

آیت الله شیخ جعفر سبحانی در تعریف امام می آورد:

امام انسان ملکوتی کامل و ایدآلی است که در راس هرم هدایت قرار دارد و محوری است که دست امت را می گیرد و به کمال و ترقی در عرصه های فردی و اجتماعی می رساند. (۱)

علامه شعرانی نیز در معنای امام می فرماید:

امام تنها برای حکومت و نظم آبادی ها و دفع فتنه ها نیست. بلکه به دلیل علم الهی و رابطه با خداوند علاوه بر آن وظیفه اش توضیح احکام دین و بیان راه رسیدن به قرب الهی است. رئیس مدینه فاضله ای است که حکما گفته اند و حکومت قسمتی از وظایف و حقوق ایشان است. اگر امام مترادف امیر بود و وظیفه اش تنها نظم دنیا و امنیت شهرها بود چنان که گروهی گمان کرده اند، سزاوارتر بود امامت از مسائل دینی محسوب نشود نه از اصول و نه از فروع آن. چنان که بحث از روش بنایی خانه و ساخت در و پخت غذا و مقدار نمک آن و مدت ماندن دیگ روی آتش تا محتویات آن پخته شود و آن چه کشاورز و تاجر به آن نیاز دارد از تعداد اجیر و خادم بحث از مسائل دینی حساب نمی شود و در این موارد اختیار به مردم واگذار شده است و همچنین نظم دنیا و انتخاب بهترین راه و راحت ترین و صلاح ترین آن در حکومت به آن ها واگذار شده است. اما حفظ دین و توضیح مسائل مشکل آن و روشن کردن اجمال آن و تطبیق اعمال مردم بر احکام آن و تفسیر و اجرای حدود بر طبق آن چه خداوند

۱- الإنسان الملکوتی الكامل و المثالی، الذی یقع فی قمه هرم الهداه، و هو المحور الذی یأخذ بید الأمة إلى الکمال و الرقی فی المجالات الفرديه و الاجتماعیه. (الفکر الخالد فی بیان العقائد، ج ۱، ص: ۳۶۸)

فرموده امری اضافه بر حکومت است و شرایط خاصی دارد. بحث اهل سنت از امام بحثی دینی است با این حال آن ها از امام قصد نمی کنند مگر آن چه را از امیری از امیرها قصد می شود، فاسد باشد یا عادل یا ظالم و این خبط و انحراف از راه است.

(۱)

آیت الله سید محمد تهرانی می آورد:

امام آن است که به واسطه وصول به مقام یقین و کشف ملکوت، هیمنه بر عالم امر پیدا نماید، و باطن افعال بر او مشهود گردد، و بتواند با سیطره بر باطن، قلوب را به مقاصد و غایات رهبری کند. (۲)

تعریف های گفته شده روشن می کند که فلسفه وجود امام در نگاه شیعه تنها برای حکومت و اداره ظاهری جامعه نیست تا در صورت عدم امکان آن از وجود امام بی نیاز شویم، بلکه وجود امام دست کم برای دو امر کلی و مهم لازم است.

۱. حفظ دین و بیان آن در صورت لزوم:

علامه طباطبایی می نویسد:

۱- شرح أصول الكافي، ج ۵، ص: ۲۸۳، پاورقی: انه ليس لمجرد الاماره و نظم البلاد و دفع الفتن. بل يزيد عليه بزيادة العلم القدسي و رابطه مع الله تعالى و وظيفته توضيح احكام الدين و بيان منهاج الوصول الى قرب رب العالمين و هو رئيس المدينه الفاضله التي بينها الحكماء و انما الاماره جزء من وظائفه و حق من حقوقه و لو كان الامام مرادفا للامير و كان وظيفته نظم الدنيا و أمن البلاد فقط كما توهمه جماعه لكان حرياً بأن لا تعد الامامه من المسائل الدينيه لا من اصولها و لا من فروعها كما أنه ليس البحث عن طريق بناء البيت و صنعه الباب و طبخ الطعام و مقدار الملح فيه و مده كون القدر على النار حتى ينضج ما فيها و ما يحتاج إليه الفلاح و التاجر من عدد الاكرباء و الخدم و امثال ذلك من مسائل الدينو الناس مفوض إليهم الامر فيها و كان نظم الدنيا و اختيار احسن الطريق و أسهلها و اصلحها في الحكومه أيضا مفوضا إليهم و لكنها لحفظ الدين و شرح معضله و تبين مجمله و تطبيق أعمال الناس على أحكامه و تفسير شرائعه و اجراء حدوده على ما بينه الله تعالى زائدا على الاماره و مشروطه بشرائط خاصه بها فبحث أهل السنه عنها بحثا دينيا مع انهم لا يريدون من الامام الا ما يراد من أمير من الامراء فاسقا كان أو عادلا أو ظالما خبط و تعسف عن الطريق.

۲- امام شناسی، ج ۱، ص ۱۴۵.

چنان که از راه عنایت خدایی، لازم است اشخاصی پیدا شوند که وظایف انسانی را از راه وحی درک نموده به مردم تعلیم کنند، همچنان لازم است که این وظایف انسانی آسمانی برای همیشه در جهان انسانی محفوظ بماند و در صورت لزوم به مردم عرضه و تعلیم شود یعنی پیوسته اشخاصی وجود داشته باشند که دین خدا نزدشان محفوظ باشد و در وقت لزوم به مصرف برسد. کسی که متصدی حفظ و نگهداری دین آسمانی است و از جانب خدا به این سمت اختصاص یافته (امام) نامیده می شود. (۱)

سپس می آورد:

لزوم ندارد پیوسته پیغمبری در میان بشر وجود داشته باشد، ولی وجود امام که نگهدارنده دین آسمانی است، پیوسته در میان بشر لازم است و هرگز جامعه بشری از وجود امام خالی نمی شود، بشناسند یا نشناسند و خدای متعال در کتاب خود می فرماید: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا

بِهَا بِكَافِرِينَ» (۲)(۳)

۲. امامت بر باطن اعمال و هدایت قلب ها:

علامه طباطبایی در این باره نیز می نویسد:

امام چنان که نسبت به ظاهر اعمال مردم، پیشوا و راهنماست، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله سالار کاروان انسانیت که از راه باطن به سوی خدا سیر می کند... انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات دیگری باطنی (حیات معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می گیرد و رشد می کند و خوشبختی و بدبختی وی در زندگی آن سرا، بستگی کامل به آن دارد. (۴)

۱- شیعه در اسلام، ص ۱۹۰.

۲- سوره انعام، آیه ۸۹.

۳- شیعه در اسلام، ص ۱۹۱.

۴- شیعه در اسلام، ص ۱۹۱ - ۱۹۵.

در پاورقی نیز می آورد:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» (۱) و «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا» (۲) از این گونه آیات استفاده می شود که امام، علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم امر و تجرد می باشد. و به وسیله حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلوب شایسته مردم تأثیر و تصرف می نماید و آن ها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد، جذب می کند. (۳)

شاگرد ایشان حضرت آیت الله جوادی آملی این گونه توضیح می دهد:

هر چیزی قلب و ملکوتی دارد که از آن با عنوان «امر الله» یاد می شود؛ پس مراد از این که هدایت ائمه صالح علیهم السلام مصاحب امر خدا است یا جامه امر الهی را در بر کرده و جامعه را به امر خدا هدایت می کنند؛ «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» این است که آنان در عالم طبیعت مظهر مقلب القلوب گشته و هر چیز را بر اساس ملکوت آن و با تصرف در قلب آن هدایت می کنند. امام علیه السلام همان گونه که مقامی ملکی برای تأمین امور دنیایی مردم دارد مقامی ملکوتی نیز دارد که با «كُنْ فَيَكُونُ» و پیوند با روح ها، دل های مردم را هدایت می کند و اگر چنین شأنی برای پیامبری ثابت شود از جنبه امامت اوست نه از جنبه رسالت وی. بر اساس تحلیل فوق، امامت فراتر از شئون ظاهری و دنیایی است و به معنای حاکمیت و ارشاد و سایر شئون نبوت نیست. (۴)

این نقش امام علیه السلام که حاصل تصرف تکوینی ایشان است، نقشی است که امام علیه السلام

۱- ما آن ها را امام هایی قرار دادیم که به وسیله امر ما مردم را هدایت کنند و انجام کارهای نیک را به آن ها وحی کردیم. (سوره انبیاء، آیه ۷۳)

۲- ما بعضی از آن ها را امامانی قرار دادیم تا مردم را به وسیله امر ما هدایت کنند؛ زیرا آنان صبر کردند. (سوره سجده، آیه ۲۴)

۳- شیعه در اسلام، پاورقی ص ۱۹۷.

۴- تفسیر تسنیم، جلد ۶، ص ۴۶۴.

به عنوان هادی و راهنمای مردم انجام می دهد. مهم ترین عنصر در عنوان امامت، راهنما بودن ایشان است. (۱) امام علیه السلام رهبر مردم در راه تقرب به درگاه الهی است.

این راهنمایی به دو صورت انجام می پذیرد. صورت اول حضور ظاهری امام علیه السلام

در میان مردم و بیان احکام اسلام است. این نوع از هدایت، هدایت تشریحی و

ظاهری نام دارد. امام علیه السلام با بیان دستورات اسلام «ارائه الطريق» می کند یعنی

راه رستگاری را به انسان ها نشان می دهد. صورت دوم احاطه و تسلط روحی امام علیه السلام بر قلب هاست. امام علیه السلام از قلب و اعمال همه با خبر است. (۲) هر کس واقعاً قصد نزدیک شدن به محضر الهی را داشته باشد امام هدایت قلب او را در دست گرفته و بدون آن که خود شخص احساس کند او را به سمت خداوند هدایت می کند. این نوع از هدایت، هدایت باطنی و تکوینی نام دارد و «ایصال الی المطلوب» است. (۳) یعنی تنها نشان دادن راه نیست، بلکه رساندن به مقصد است. روشن است که ایفای این نقش اساسی نیازی به حضور ظاهری امام ندارد و ایشان در غیبت و پس پرده نیز این امر مهم را به انجام می رسانند.

بنابراین دست کم امام دو نقش مهم دارد که لزوم وجود امام در هر زمان را ثابت می کند، بدون آن که نیازی به حضور ظاهری امام باشد. علاوه بر این دو امر، ما معتقدیم هر چند امام در پشت پرده غیبت است اما غیبت مانع از فعالیت ایشان در

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۲: و الذی نجاه فی کلامه تعالی: أنه کما تعرض للإمامه تعرض معها للهدایه تعرض التفسیر... فوصفها بالهدایه وصف تعریف.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۳: کل ما یتعلق به أمر الهدایه _ و هو القلوب و الأعمال _ فالإمام باطنه و حقیقته، و وجهه الأمری حاضر عنده غیر غائب عنه، و من المعلوم أن القلوب و الأعمال کسائر الأشياء فی کونها ذات وجهین، فالإمام یحضر عنده و یلحق به أعمال العباد، خیرها و شرها، و هو المهیمن علی السبیلین جمیعاً، سبیل السعاده و سبیل الشقاوه.

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۲: فالإمام هاد یهدی بأمر ملکوتی یصاحبه، فالإمامه بحسب الباطن نحو ولایه للناس فی أعمالهم، و هدایتها ایصالها إیاهم إلی المطلوب بأمر الله دون مجرد إراءه الطريق الذی هو شأن النبی و الرسول و کل مؤمن یهدی إلی الله سبحانه بالنصح و الموعظه الحسنه.

جامعه نمی شود. امام غایبانه در جامعه کار می کند و به اصلاح امور می پردازد. چنان که امیرمؤمنان علیه السلام به این حقیقت تصریح کرده است.

آگاه باشید کسی که از ما (اهل بیت علیهم السلام) آن فتنه ها را دریابد، در تاریکی

آن فسادها با چراغی روشن (با نور امامت و ولایت) سیر می کند و بر رویه

نیکان رفتار می نماید، تا در آن گرفتاری ها بندی را بگشاید (گرفتاری را نجات دهد) و اسیری را آزاد کند، و جمعیتی را پراکنده سازد و پراکنده ای را گرد

آورد، پنهان از مردم که اثر و نشانه او را جوینده نمی بیند هر چند در پی او

نظر افکند. (۱)

همچنین اگر امر مهم و لازمی پیش آید که متوقف بر حضور ظاهری امام باشد، ایشان ظاهر گردیده و راهنمایی و هدایت لازم را بیان می دارد. چنان که موارد متعددی در مدت طولانی غیبت رخ داده است و کتاب های شیعه آن ها را با سند های معتبر نقل کرده اند. یکی از این جریان های معتبر حکایت انار کشور بحرین است که علامه مجلسی (۲) آن را نقل می کند. جریان دیگر مسئله تحریم تنباکو است که آیت الله شیخ مرتضی حائری (۳) فرزند آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم نقل کرده است و ...

به طور خلاصه در دیدگاه شیعه قسمت کوچکی از نقش امام اداره ظاهری جامعه

و اجرای احکام شرعیه است. بنابراین در صورت تعطیل شدن آن در دوران غیبت

به ضرورت وجود امام آسیبی نخواهد رسید. مهم ترین نقش امام هدایت مردم است

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰، ص ۲۰۸: أَلَا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسِيرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ وَ يَخْذُو فِيهَا عَلَي مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا وَ يُعْتِقَ فِيهَا رِقًا وَ يَضْدَعُ شَعْبًا وَ يَشْعَبُ صَدْعًا فِي سُرَّتِهِ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۸: و منها ما أخبرني به بعض الأفاضل الكرام و الثقات الأعلام قال أخبرني بعض من أتق به يرويه عن يثق به و يطريه أنه قال لما كان بلده البحرين تحت ولاية الأفرنج.

۳- سرّ دلبران، ص ۱۰۲.

که با هدایت باطنی و تسلط بر قلب ها صورت می گیرد و غیبت تأثیری در

آن ندارد. افزون بر این، به بیان امیر مؤمنان علیه السلام امام در امور اجتماعی وارد می شود

و مسائل مهم را حل می نماید، بدون آن که شناخته شود. در موارد استثنایی نیز

اگر ضرورت مهمی اقتضا کند امام آشکار شده و خود را معرفی نموده و مسئله را

رفع می نماید.

از این بیان پاسخ فرض اول روشن می شود. فرض اول بر معنای امام و فایده امامت استوار بود. ثابت شد معنای امام تنها عهده داری هدایت ظاهری مردم و مدیریت ظاهری جامعه نیست، تا این پرسش پیش آید که امام در حال غیبت چگونه می تواند چنین کاری را انجام دهد؟ روشن شد که غیبت در نقش اصلی امام هیچ تأثیری ندارد و امام در دوران غیبت نیز به شدت در حال تلاش و فعالیت است و این پرسش جا ندارد که چرا فقها در عصر غیبت نسبت به وجود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف احساس نیاز می کنند؟ البته احساس نیاز به امام در عصر غیبت دلیل های دیگری نیز دارد که همگی از جایگاه امام در جهان هستی نشأت می گیرد و در پاسخ فرض دوم به برخی دیگر از این نقش های امام اشاره خواهد شد.

پاسخ فرض دوم

نویسنده فرض دوم را بر نقش تکوینی امام استوار کرده است. می نویسد اگر هدف از خلقت امام عهده داری اداره عالم آفرینش است، این فرض مردود است؛ زیرا خداوند فرشتگان فراوانی برای این کار دارد.

بر صاحبان اندیشه مخفی نیست که این استدلال تا چه اندازه سست

و بی پایه است. نویسنده هیچ مستندی برای رد این فرض ندارد و تنها فراوان

بودن فرشتگان را بهانه می کند. به راستی می توان ادعا کرد چون فرشته ها زیادند نیازی به امام نیست.

حقیقت این است که خداوند هرگز برای هیچ کاری نیاز به هیچ موجودی ندارد.

خداوند به هر چه بگوید باش، می شود. «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۱) در قرآن به کارگزاری فرشتگان برای خداوند تصریح شده است. (۲) خداوند مأمورانی

دارد که مشیت ها و خواست های الهی را جامه عمل می پوشانند؛ اما قبول وجود مأموران الهی در عالم هستی هرگز به معنای نسبت دادن عجز و ناتوانی به خداوند نیست. یعنی نباید گمان کرد خداوند کاری را به تنهایی نمی تواند انجام دهد و فرشته ای را به کمک می گیرد.

حال باید اندیشید که چرا خداوندی که می تواند همه کارها را بی واسطه و به تنهایی به انجام برساند و قطعا در انجام هیچ کاری به هیچ موجودی کوچک ترین نیازی ندارد و هر زمان که اراده کند می تواند تمام اسباب را حذف کند و مستقیم اقدام نماید، واسطه هایی را در عالم قرار داده است؟ پاسخ آن است که نظام احسنی که خداوند برای اداره امور عالم مقدر کرده است (۳) اقتضا می کند که کارها با واسطه انجام گیرد و هر امری سبب خاص خود را داشته باشد. (۴) این نوع اداره عالم، که به تقدیر و برنامه ریزی خود خداوند تنظیم شده است (۵) زیباترین نوع ممکن برای اداره عالم است. به عبارت دیگر خداوند خود چنین تقدیری را روا داشته است که امور از مجاری و اسباب خود جریان یابد. علامه طباطبایی در تفسیر آیه «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» (۶) می نویسد: «اتفاقات

۱- سوره یس، آیه ۸۲.

۲- سوره نازعات، آیه ۱ - ۵: (وَ النَّازِعَاتِ غَرَقًا * وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا * وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا * فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا * فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا)؛ سوره مرسلات، آیه ۲ - ۵: (فَالْعَاصِمَاتِ غَصِيْمًا * وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا * فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا * فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا)؛ سوره صافات، آیه ۲ - ۳: (فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا * فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا).

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۵۲: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» و هذا هو إيجاد الذوات «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» و هو إيجاد النظام الأحسن بينها.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳ حدیث ۷: عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَبِي اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا.

۵- سوره انعام، آیه ۹۶؛ سوره یس، آیه ۳۸؛ سوره فصلت، آیه ۱۲: (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ).

۶- سوره اعراف، آیه ۵۴.

جزئی به علل و اسباب جزئی ختم می شود و آن اسباب هم به سبب های دیگر که کلی هستند می رسند تا همه اسباب به خداوند منتهی می شود. البته یک تفاوت میان خداوند و سایر اسباب وجود دارد و آن این که خداوند با هر چیز و محیط بر هر شیء است. (۱) منظور آن است که علاوه بر این که عالم خلقت عالم اسباب و مسببات است، این اسباب در یک سطح و در عرض هم نیستند، بلکه برخی اسباب کلی بوده و بر اسباب دیگر قاهرند.

پرسش بعدی این است که جایگاه هر علت و سببی را چگونه می توان فهمید؟ بعد از خداوند تبارک و تعالی که علت العلل است کدام مخلوق الهی قرار دارد که علل و اسباب به واسطه او به خداوند منتهی می شوند؟ برای درک این مهم باید به کلام خداوند و مفسران کلامش که معصومین علیهم السلام هستند مراجعه کرد. آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام ترتیب اسباب را به روشنی بیان کرده اند. در سوره های نازعات، مرسلات و صفات به نقش فرشتگان در عالم خلقت اشاره شده است. اما این فرشتگان، بی واسطه از خداوند دستور نمی گیرند. اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیه «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (۲) فرموده اند: شب قدر در هر سالی وجود دارد و در آن شب امور آن سال نازل می شود و این شب سرپرستان و صاحب اختیاراتی دارد که همان دوازده امام علیهم السلام هستند. آن ها یکی پس از دیگری می آیند و با فرشتگان در ارتباطند. (۳) شب قدر فرشتگان دور آن ها می گردند. (۴) یعنی دایره مدار وجود مقدس آن ها

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۴۹.

۲- سوره قدر، آیه ۴.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۱: عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي (الجواد) عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزَلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَ لِذَلِكَ الْأَمْرُ وُلَاةٌ بَعِيدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ هُمْ قَالَ أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صَلْبِي أُمَّةٌ مُحَدَّثُونَ.

۴- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۵: حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ هِاشِمٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ يُونُسَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي الْمُهَاجِرِ عَنْ أَبِي الْهَيْدَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا أَبَا الْهَيْدَيْلِ إِنَّا لَا يَخْفَى عَلَيْنَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَطُوفُونَ بِنَا فِيهَا.

هستند و از ایشان کسب تکلیف می کنند. همچنان که قرآن با صراحت فرشتگان را واسطه الهی در تدبر امور دنیا معرفی می کند. (۱) احادیث هم که عِدل قرآن هستند و ما مأمور به پذیرش آن ها هستیم (۲) امامان علیهم السلام را اولین دریافت کنندگان فرامین و تقدیرات الهی بیان می کند.

محمد بن حمران از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

وقتی شب نوزدهم ماه مبارک رمضان می شود اجل ها نوشته و روزی ها تقسیم و بر که حجاج صادر می شود و خداوند بر خلقش اطلاع می یابد بعد مؤمنی نمی ماند مگر بخشیده می شود غیر از شراب خوار. وقتی شب بیست و سوم فرامی رسد که در آن هر امر حکیمی جدا می شود، خداوند امضا و ابلاغ می کند. راوی می گوید: عرض کردم: فدایتان کردم! به چه کسی ابلاغ می کند؟ امام فرمود: به صاحب شما و اگر چنین نبود معلوم نمی شد در آن سال چه می شود. (۳)

در حدیث دیگری نیز امام صادق علیه السلام در پاسخ ابن بکیر که پرسید آن چه در شب قدر نوشته می شود به چه کسی می رسد، فرمود: به کسی که می بینی. (۴) امام علیه السلام در پاسخ

۱- سوره نازعات، آیه ۵: (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا).

۲- سوره حشر، آیه ۷: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ).

۳- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۱۱: حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... إِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ تِسْعِ عَشْرَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ يُكْتَبُ فِيهَا الْأَجَالُ وَيُقَسَّمُ فِيهَا الْأَرْزَاقُ وَيُخْرَجُ صَكَكَ الْحَاجِّ وَيَطَّلِعُ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ فَلَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا غُفِرَ لَهُ إِلَّا شَارِبَ مُسِيكِرٍ فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ ثَلَاثِ وَعِشْرِينَ فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْضَاهُ ثُمَّ أَنْهَاهُ قَالَ قُلْتُ إِلَى مَنْ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَقَالَ إِلَى صَاحِبِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْلَمَ مَا يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ.

۴- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يُكْتَبُ مَا يَكُونُ مِنْهَا فِي السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَيَاةٍ أَوْ مَطَرٍ وَ يُكْتَبُ فِيهَا وَفْدُ الْحَاجِّ ثُمَّ يُفْضَى ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَقُلْتُ إِلَى مَنْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقَالَ إِلَى مَنْ تَرَى.

حرث بن مغیره نیز چنین بیانی دارند. (۱)

دقت در این احادیث روشن می کند فرشتگانی که تدبیر عالم می کنند از

امامان علیهم السلام دستور می گیرند؛ زیرا خداوند مشیت خویش را به آنان علیهم السلام ابلاغ

می کند. امام صادق علیه السلام در زیارت نامه حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام خطاب به ایشان فرمود:

خواست پروردگار در تقدیر امورش بر شما نازل می شود و از خانه شما صدور می یابد و هر آن چه از احکام بندگان که

توضیح و تفصیل یافته و صادر می شود (از خانه شما صدور می یابد). (۲)

واژه «خلیفه» نیز که خداوند در قرآن در مورد انسان بکار برده و به فرشتگان برای سجده به او دستور داده است گویای این

حقیقت است که فرصتی دیگر می طلبد.

این حقیقت (فرمان برداری فرشتگان از امامان علیهم السلام) در روایات دیگر به گونه ای روشن تر بیان شده است. مرحوم

شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

زمانی که خداوند امری را اراده کند آن را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می کند بعد به امیر المؤمنین علیه

السلام و سایر امامان علیهم السلام یکی پس از دیگری تا به صاحب زمان علیه السلام (امام هر وقت) برسد. سپس به دنیا

خارج می شود و زمانی که فرشتگان بخواهند علمی را به محضر الهی برسانند به صاحب زمان علیه السلام عرضه می شود

سپس بر یکی پس از دیگری خارج می شود تا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه شود سپس به خداوند عرضه می

شود. پس آن چه از خداوند نازل می شود به دستان

۱- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۴: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَزْبِيِّ بْنِ الْمُغِيرَةَ

الْبَصْرِيِّ وَعَنْ عَمْرِو بْنِ ابْنِ أَبِي عَمِيْرٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ هِشَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فِيهَا يُفْرَقُ

كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ قَالَ تِلْكَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يُكْتَبُ فِيهَا وَفَدُّ الْحَاجِّ وَ مَا يَكُونُ فِيهَا مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَيَاةٍ وَ يُحَدِّثُ اللَّهُ فِي

الَّيْلِ وَ النَّهَارِ مَا يَشَاءُ ثُمَّ يُلْقِيهِ إِلَى صَاحِبِ الْأَرْضِ قَالَ الْحَزْبِيُّ بْنُ الْمُغِيرَةَ الْبَصْرِيُّ قُلْتُ وَ مَنْ صَاحِبُ الْأَرْضِ قَالَ صَاحِبُكُمْ.

۲- الكافي، ج ۴، ص ۵۷۵، ح ۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِزَادَةَ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصِيدُ مِنْ بُيُوتِكُمْ وَ

الصَّادِرُ عَمَّا فَضَّلَ مِنْ أَحْكَامِ الْعِبَادِ.

ائمه عليهم السلام است و آن چه به سوی خداوند بالا- برده می شود به دستان آن هاست. و چشم به هم زدنی از خداوند بی نیاز نیستند. (۱)

مرحوم کلینی نیز روایتی نقل کرده که اشاره به اولین واسطه بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

دارد. «امام باقر علیه السلام فرمود:... محمد صلی الله علیه و آله و سلم پرده دار خدای تبارک و تعالی است.» (۲)

مرحوم ملاصدرا در شرح واژه «پرده دار» به واسطه بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میان خداوند واجب الوجود و عالم ممکنات تصریح می کند. (۳) یعنی تمام دستورها و همچنین خیرات و فیوضات ابتدا به ایشان صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ و افاضه می شود و به واسطه ایشان صلی الله علیه و آله و سلم به سایر موجودات می رسد.

آیت الله جوادی آملی در این باره می نویسد:

فرشتگان نمی توانند... اولین مخاطب به خطاب «کُن» باشند. اولین مخاطب خطاب کُن، انسان کامل و دومین مخاطب فرشتگان هستند. فرشتگان شاگرد انسان کاملند، چه از نظر ترتیب وجودی و نظام علی و معلولی که اهل حکمت می فهمند و چه از نظر ترتیب اسماء، صفات و تجلیات گوناگون که عارفان می بینند. انسان کامل مجلای اتم و اولین مجلای خدای سبحان و

۱- الغیبه للطوسی، ص ۳۸۷: أْبَى عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا عَرَضَهُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَائِرِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِذَا أَرَادَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ يَزْفَعُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَمَلًا عَرَضَ عَلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يَخْرُجُ عَلَى وَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ يُعْرَضَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ يُعْرَضُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا نَزَلَ مِنَ اللَّهِ فَعَلَى أَيْدِيهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ مَا عُرِجَ إِلَى اللَّهِ فَعَلَى أَيْدِيهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ مَا اسْتَعْنَوْا عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ طَرْفَهُ عَيْنٍ.

۲- الكافي، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۱۰: بُرَيْدُ الْعِجْلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرْفَ اللَّهِ وَ بِنَا وَحْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

۳- شرح أصول الكافي، ج ۴، ص ۱۷۴: معنى حجاب الله هو ما ذكرناه من كون الشيء متوسطا في رتبة الوجود بين الخالق و الخلاق، فهو البرزخ الحاجز و الحد الفاصل بين الوجوب و الامكان، لانه فان عن ذاته واصل الى غايه وجوده و به يصل فيض الرحمه و الخير و الوجود الى ما سوى الله. و قد مر معنى ما سوى الله و هو ما يدخل العدم و الغيريه في وجوده.

فرشته دومین مجلاست؛ نور السموات والأرض، اول بر آئینه انسان کامل می تابد و سپس بر آئینه هستی فرشتگان. (۱)

در بیانی دیگر می فرماید:

جامعیت انسان کامل، نه تنها در این است که به حقایق جهان و اسامی نهانی آن ها آگاه است، بلکه به اسمای حقیقی مدبرات آن ها، یعنی فرشتگان نیز احاطه وجودی دارد. (۲)

با این توضیح مشخص می شود اساساً فرشتگان تحت تدبیر امام علیه السلام هستند و به اصطلاح فلسفی امام در عرض فرشتگان نیست تا با وجود آنان نیازی به امام نباشد، بلکه امام علیه السلام در طول فرشتگان است و آن ها به هر تعداد که باشند هرگز توانایی انجام کار امام علیه السلام را ندارند و مرتبه وجودی آن ها بعد از امام معصوم علیه السلام است.

بنابراین به اذن و فرمان الهی این امام علیه السلام است که مدبر عالم کون و جهان آفرینش است و فرشتگان کارگزاران امام علیه السلام در عالمند. به همین دلیل در برخی روایات امامان علیهم السلام اداره عالم را مستقیم به خود نسبت داده اند. مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

خدا ما را... خزانه داران در آسمان و زمینش قرار داد و به واسطه ما درختان بارور گردیدند و میوه ها رسیدند و نهرها جاری شدند و به واسطه ما باران از آسمان می بارد و گیاه از زمین می روید. (۳)

در این روایت امام علیه السلام بعد از بیان کلی، به برخی موارد که برای ما قابل درک است اشاره می فرماید. فیلسوف متأله مرحوم ملا صدرا در شرح این حدیث بر خلاف ادعای

۱- سیره پیامبران در قرآن، ج ۶، ص ۱۷۳.

۲- سرچشمه اندیشه ج ۱، ص ۲۱۲.

۳- سرچشمه اندیشه ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۵: مَرْوَانَ بْنِ صَيْبَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ ... جَعَلَنَا ... خُزَّانَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ بِنَا أَنْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْبَعَتِ الثَّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ وَ بِنَا يَنْزِلُ عَيْثُ السَّمَاءِ وَ يَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ.

نویسنده که می گوید این سخنان ادعاهای برخی از غالیان است می نویسد:

تمام آن چه که امام علیه السلام در این حدیث و غیر این حدیث فرموده است در

مقام آنان علیهم السلام بدون هیچ چابلوسی و مبالغه ای حق و راست است و کل

آن در حق ایشان علیهم السلام بدون هیچ چرب زبانی و مجاز گویی، جدی است. حاشا که آنان علیهم السلام بدون یقین، سخنی شاعرانه یا خطابی بگویند. بحمد الله به عنایت الهی ما آن ها را چنین شناخته ایم نه به صرف تقلید و شنیدن و نقل و اجماع یا تعصب مذهبی و انس به گروهی، بلکه به نور بصیرت و برهان و کشف آشکار. (۱)

شیخ صدوق نیز روایتی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است که به واسطه بودن ائمه علیهم السلام تصریح دارد. امام سجاد علیه السلام فرمود:

ما امام مسلمانانیم... و ماییم کسانی که خداوند به واسطه ما آسمان را از افتادن بر زمین نگه می دارد مگر به اجازه او و به واسطه ما زمین را نگه می دارد از این که اهلس را بلرزاند و به واسطه ما باران را فرو می فرستد و رحمت الهی انتشار می یابد و برکات زمین خارج می شود. (۲)

مرحوم کلینی و شیخ صدوق روایات متعددی را در این موضوع نقل کرده اند که بیان تمام آن ها خارج از حوصله این نوشتار است. (۳) این روایات به روشنی نقش امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را در

۱- شرح أصول الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹: فجميع ما ذكره عليه السلام في هذا الحديث وغيره حق و صدق في شأنهم من غير اطراء او مبالغه و هو جد كله في حقهم من غير مدهانه و تجوز، حاشاهم عن التكلم بكلام شعري او خطابي مجرد عن اليقين. و نحن بحمد الله و عنایته عرفناهم كذلك لا بمجرد التقليد و السماع و الثقل و الاجماع او تعصبا لمذهب دون مذهب او الفاطميين دون ائمتهم، بل بنور البصيره و البرهان و الكشف العيان.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۲۲: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ نَحْنُ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ... وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِنَا يُمَسِّكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ بِنَا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ تُنْشِرُ الرَّحْمَةَ وَ تُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۵، ح ۲۰: عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ... نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُنَزِّلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّحْمَةَ وَ بِنَا يُسْقُونَ الْغَيْثَ. و در ح ۲۱ نیز از پیامبر خطاب به امیر المؤمنین نقل می فرماید که: الْأُمَّةُ مِنْ وُلْدِكَ بِهِمْ تُشِيقِي أُمَّتِي الْغَيْثَ... وَ بِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةَ مِنَ السَّمَاءِ. و ص: ۲۰۲، ح ۶: عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ حَجِجُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ... بِنَا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ بِنَا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يُنْشِرُ الرَّحْمَةَ.

عالم هستی به عنوان مدیر عالم و واسطه فیض الهی میان خداوند و ما سوی الله نشان می دهند. امام عجل الله تعالی فرجه الشریف صاحب خزانه ای است که تمام نعمت های الهی در آسمان و زمین در آن جای دارد و هرگاه رحمت الهی شامل موجودی گردد این رحمت با مدیریت امام به وی می رسد. چنان که بیان شد برخی از نعمت ها مانند باران، گیاهان،

میوه ها و جریان رودخانه ها در روایات مورد تصریح قرار گرفته است. آیت الله جوادی آملی می نویسد:

در صورتی که انسان کامل، واسطه خطاب خدا با فرشته ها باشد، نسبت به دیگر آفریده های خدا، یقیناً وساطت خواهد داشت؛ زیرا شایستگی جن و باد و باران و زمین و آسمان از فرشتگان به مراتب، کمتر است. (۱)

چنان که در روایت شیخ طوسی گذشت راه رسیدن چیزی به خداوند نیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام هستند. یعنی همچنان که معصوم علیه السلام واسطه میان خداوند و ما سوی الله است، ارتباط ما سوی الله را نیز با خداوند برقرار می کند. برخی از واژه ها در روایات بیان گر این حقیقت است. روایت مرحوم کلینی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را «حجاب الله» معرفی کرد به این مطلب دلالت دارد؛ زیرا چیزی هم که بخواهد به محضر خدا برسد باید از طریق حاجب و پرده دار الهی وارد شود. واژه هایی مانند «وجه الله»، «باب الله» یا «سبیل الله» نیز گویای این حقیقتند. در روایتی که شیخ صدوق نقل می کند به این مهم اشاره شده است. امام باقر علیه السلام فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شریکان تو امامان از نسل تو هستند. کسانی که... به واسطه آن ها دعایشان به هدف اجابت می رسد. (۲)

۱- صورت و سیرت انسان در قرآن، ص ۳۳۶.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۲۱: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي [عبدالله] الطُّفَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكْتُبُ مِمَّا أُمِّلِي عَلَيْكَ قَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهُ أَتَخَافُ عَلَيَّ النَّسِيَانَ فَقَالَ لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسِيَانَ وَ قَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَكَ أَنْ يُحَفِّظَكَ وَ لَا يُنْسِيَكَ وَ لَكِنْ أَكْتُبُ لِشُرَكَائِكَ قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِكَ بِهِمْ تُسْقَى أُمَّتِي الْغَيْثَ وَ بِهِمْ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ.

طبق این نقل دعای مردم نیز به واسطه ائمه علیهم السلام به محضر الهی و به هدف اجابت می رسید. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز این حقیقت بیان شده است که «بِنَا يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ». (۱)

این نوع روایات که تعداد آن ها فراوان است، نقش امام علیه السلام را به عنوان مدیر عالم هستی و واسطه میان خدا و غیر خدا بیان می کند. تمام رحمت و موهبت الهی در اختیار امام علیه السلام قرار می گیرد و امام علیه السلام به میزان لیاقت هر موجودی از نعمت های الهی در اختیار او می گذارد. میزان بارندگی، میزان آب رودخانه ها، میزان رویش گیاهان، میزان ثمردهی درختان و اموری از این دست به تصریح روایات در اختیار امامان علیهم السلام است. در نتیجه فرشتگان موکل این امور زیر دستان امام علیه السلام محسوب می شوند.

تأکید می شود که این سخن هرگز به معنای استقلال ائمه علیهم السلام و قدرتی در عرض قدرت الهی نیست؛ بلکه قلب آنان محل مشیت الهی است (۲) و ائمه علیهم السلام تنها مجریان اراده الهی هستند و هر چه خداوند اراده کند انجام می دهند و از خود کوچکترین قدرتی ندارند. ائمه علیهم السلام کارگزاران خداوند و فرشتگان کارگزاران ائمه علیهم السلام هستند. این چینش و نظام نیز به تقدیر الهی صورت گرفته که همان نظام احسن است.

۱- تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۵۸، ح ۳۵۳: فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَفْطَسِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَوَاءٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْظَلِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَيْدِهِ [عَنْ أَبِي ذَرِّ الْعِفْغَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ [رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ]... سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: يَقُولُ... بِنَا يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ.

۲- الغیبه، کتاب الغیبه للحجه، ص ۲۴۷: امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف: قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَسِيئِهِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ وَ مَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.

افزون بر دانستن این حقیقت ثابت در عالم هستی، از ما شیعیان نیز خواسته اند تا در محضر ائمه علیهم السلام به این حقایق شهادت و گواهی دهیم. امام صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان فرمود هر گاه به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شدی چنین بگو:

به واسطه شما زمین درختانش را می رویاند و به واسطه شما درختان میوه می دهند و به واسطه شما آسمان قطرات باران و روزیش را فرو می فرستد و خداوند به واسطه شما غم و غصه را می زداید و خداوند به واسطه شما باران را نازل می کند... .

(۱)

شاید بهترین گواهی به مقامات ائمه علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره تجلی یافته است. بر ماست که علاوه بر اعتقاد به چنین مقامی برای امام عجل الله تعالی فرجه الشریف آن را در موقعیت های مختلف نیز گواهی و شهادت دهیم.

خلاصه سخن در پاسخ فرض دوم این است که امام اداره عالم آفرینش را بر عهده دارد و این نه تنها سخن برخی غالیان نیست؛ بلکه ریشه در آیات قرآن دارد و متن صریح روایات فراوانی است که معصومین علیهم السلام فرموده اند و بزرگان شیعه مانند مرحوم کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی آن ها را نقل کرده اند و بزرگان دیگری مانند ملاصدار و آیت الله جوادی آملی آن را شرح و برهانی کرده اند. پس هرگز نمی توان چنین معارفی را به گروهی غالی نسبت داد و با این ترفند به سادگی از کنار آن گذشت. علاوه به بهانه وجود فرشتگان نمی توان مدیریت عالم را بی نیاز از امام قلمداد کرد؛ زیرا افزون بر این که فرشتگان به لحاظ محدودیت وجودی، توان ارتباط مستقیم با خداوند را ندارند

۱- الکافی، ج ۴، ص ۵۷۵، ح ۲: عِدَّةٌ مِّنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنِ حَيْدَةَ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثَوْبَانَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو سَلَمَةَ السَّرَّاجُ جُلُوساً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ الْمُتَكَلِّمُ مِنَّا يُونُسَ وَ كَانَ أَكْبَرَنَا سِتْنَا... فَقَالَ لَهُ... جُعِلْتُ فِتْدَاكَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَزُورَهُ (اباعبدالله عليه السلام) فَكَيْفَ أَقُولُ؟ قَالَ: ... إِذَا أَتَيْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... تَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا حُجَّجَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّجَتِهِ... وَ بِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَ بِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجَارُ أَثْمَارَهَا وَ بِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ رِزْقَهَا وَ بِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ وَ بِكُمْ يُنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثَ...

این سخن نویسنده خلاف نظام احسنی است که خداوند و معصومین علیهم السلام بیان کرده اند. بنابراین امام در مدیریت عالم نقش بی بدیلی دارد و غیبت و حضور امام نیز در این نقش هیچ تأثیری ندارد. در پاسخ فرض اول نیز بیان گردید که امام علاوه بر اداره علم در امر هدایت مردم نیز نقش اساسی ایفا می کند و هرگز نمی توان وجود امام را هرچند غایب باشد در هدایت و سعادت مردم بی تأثیر یا کم ثمر دانست.

فصل دوم. روایات امام زنده ظاهر

شبهه سی و ششم. تعارض روایات امام رضا علیه السلام با وجود امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و قد ردّ الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام علی الواقفیه الذین قالوا بغیبه أبیه الإمام الكاظم علیه السلام بأنه لا بدّ من إمام حیّ ظاهر یعرفه الناس و یرجعون إلیه! و قال: ان الحجّه لا تقوم لله علی خلقه إلا بإمام حیّ یعرف و من مات بغير إمام مات میتة جاهلیه إمام حیّ یعرفه. و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مات و لیس له إمام یسمع له و یطیع مات میتة جاهلیه و قال الإمام الرضا علیه السلام لأحد الواقفیه: من مات و لیس علیه إمام حیّ ظاهر مات میتة جاهلیه. فسأله مستوضحاً و مرکزاً علی کلمه إمام حیّ فأکّد له مره أخرى إمام حیّ. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی ست امام رضا علیه السلام برای رد سخن فرقه واقفه سه حدیث را بیان

۱- امام رضا علیه السلام ادعای واقفیه را که قائل به غیبت پدرش امام کاظم علیه السلام بودند چنین رد کرد که حتماً باید امام زنده آشکاری باشد که مردم او را می شناسند و به او مراجعه می کنند. و فرمود: حجت خدا بر مردم اقامه نمی شود مگر به امام زنده شناخته شده. و کسی بدون امام بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است. امام زنده ای که او را بشناسد؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی بمیرد در حالی که برای او امامی نیست که به او گوش فرا دهد و اطاعت نماید به مرگ جاهلیت مرده است. امام رضا علیه السلام به یکی از واقفیه فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که بر او امام زنده آشکار نیست به مرگ جاهلیت مرده است.» از ایشان علیه السلام برای روشن شدن و تمرکز بر کلمه امام زنده پرسید. پس بار دیگر تاکید کرد: «امام زنده» (الإمام المهدي حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۴)

فرموده است که نتیجه این سه حدیث آن است که امام علیه السلام باید زنده و ظاهر باشد. همچنین مردم او را بشناسند و بتوانند به او مراجعه نمایند.

پاسخ

برای روشن شدن میزان صداقت و قوت استدلال نویسنده سه حدیث یاد شده را بررسی می کنیم.

حدیث اول. نویسنده مدعی شده امام رضا علیه السلام این حدیث را در رد واقفه که اعتقاد به غیبت پدر بزرگوارش داشته اند بیان فرموده است؛ درحالی که این سخن خلاف واقع و از مصادیق تدلیس و فریب دادن خواننده است؛ زیرا هیچ قرینه ای در روایت یادشده به رد واقفه و ادعای غیبت آنان دلالت نمی کند. روایت چنین است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُيْلَيْمَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمِيَارَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرَفَ. (۱)

امام رضا علیه السلام فرمودند: حجت خداوند بر مردم اقامه نمی شود مگر با امامی تا شناخته شود.

چنان که ملاحظه می شود این حدیث نه تنها در رد واقفه نیست، بلکه هیچ ربطی به صفات و شروط امام ندارد. امام رضا علیه السلام می فرماید باید امامی وجود داشته باشد تا خداوند شناخته شود و از این راه حجت بر مردم تمام شود تا در عمل نکردن به وظیفه دلیلی نداشته باشند. به عبارت دیگر مردم بدون وجود امام از شناخت خداوند معذورند. روشن است که روایت به شکل حاضر از بحث صفات و ویژگی های امام علیه السلام به کلی بیگانه است.

در حاشیه کتاب کافی آمده است که این حدیث نسخه دیگری دارد که به جای «حَتَّى» واژه «حَتَّى» آمده است. البته ضعف استدلال به نسخه بدل بر اهل فن پوشیده

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷، بَابُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ، ح ۳.

نیست؛ زیرا تنها یک احتمال خواهد بود و نمی تواند دلیل قابل استنادی قلمداد شود. به ویژه هنگامی که به دلیل سازگار بودن با کلمه بعدی (یعرف) احتمال مرجوحی نیز هست. دلیل این ادعا آن است که «حتی یعرف» چنان که گذشت معنای روان و روشنی دارد. اما معنای «حیّ یعرف» تکلف بار و دور از فصاحت اهل بیت علیهم السلام است. اما با چشم پوشی از این نکته اگر بپذیریم نسخه «حیّ» صحیح است، باز هم سخن و استدلال نویسنده درست نخواهد بود و حدیث امام رضا علیه السلام نمی تواند رد واقفه باشد؛ زیرا این حدیث شرط امام را زنده بودن بیان کرده است و این شرط به اعتقاد واقفه در امام کاظم علیه السلام موجود بوده است. واقفه اعتقاد به زنده بودن و غیبت امام کاظم علیه السلام داشتند نه وفات ایشان.

لزوم وجود امامی زنده در روی زمین یکی از اعتقادات مسلم و روشن شیعه است. این عقیده در مقابل اهل تسنن مطرح است که معتقدند کتاب خداوند کافی است (۱) و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به فرد دیگری نیاز نیست؛ بنابراین این مطب هیچ تعارضی با غیبت امام علیه السلام ندارد؛ زیرا امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز امامی زنده روی زمین است. بنابراین منافاتی با عقیده واقفه نیز ندارد. اساساً چنان که اشاره شد امامان علیهم السلام این مطلب را در پاسخ و رد عقیده اهل تسنن فرموده اند نه در پاسخ واقفه، لذا بسیار پیشتر از پیدایش این فرقه بیان کرده اند. نویسنده با انتساب این قول به رد واقفه در حقیقت با خلط مبحث در صدد اثبات ادعای باطل خویش است. برای اثبات قدمت این روایات از همان آدرسی که خود نویسنده اشاره کرده است روایات نقل می شود.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يَعْرِفُونَهُ؛ (۲)

امام باقر علیه السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی شود مگر با امام

۱- صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۰: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ.

۲- قرب الإسناد، ص ۳۵۱، ح ۱۲۶۰.

زنده ای که او را می شناسند.

إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْحُجَّهَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى «حَتَّى» يُعْرِفَ؛ (۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی شود، مگر به امام زنده ای شناخته می شود.

عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْحُجَّهَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى

«حَتَّى» يُعْرِفَ؛ (۲)

امام کاظم علیه السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی شود مگر به امام زنده ای شناخته می شود.

چنان که ملاحظه می شود این مطلب را قبل از امام رضا علیه السلام سه امام پیشین علیهم السلام بیان کرده اند. چگونه می توان ادعا کرد این سخن در رد واقفه گفته شده است در حالی که واقفه بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام به وجود آمده است؟

احتمال دیگری که وجود دارد این است که نویسنده به واژه «یُعرف» استناد نماید و مدعی شود امام باید شناخته شده باشد و غیبت مانع شناخته شدن امام عجل الله تعالی فرجه الشریف است، پس امام غایب امام ناشناس است و شرط «یُعرف» را ندارد. پاسخ این ادعا این است که اولاً چنان که پیش تر اشاره شد عبارت بهتر و برتر «حتی یُعرف» است؛ زیرا معنای روشن و روانی دارد. حال یا فعل معلوم از باب تفعیل است «حَتَّى يُعْرِفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی شود مگر با امامی تا (دین را) بشناساند؛ (۳) یا فعل مجهول از همان باب است «حَتَّى يُعْرِفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی شود مگر با امامی تا [به واسطه او

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۲.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۱.

۳- مانند حدیث الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۳: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَيْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَيْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رَبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُشَلِّمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يُعْرِفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.

دین] شناسانده شود؛ یا فعل مجهول از باب ثلاثی است «حَتَّى يُعْرَفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی شود مگر با امامی تا (به واسطه او دین) شناخته شود. (۱) اما اگر عبارت «حَتَّى يُعْرَفَ» باشد معنای جمله تکلف دارد البته هر سه احتمال «يعرف» در این صورت نیز وجود دارد؛ اما ضمیر به امام بر می گردد و معنا چنین می شود: حجت بر مردم تمام نمی شود مگر به امامی زنده [خدا او را] می شناساند؛ یا به امامی زنده [به واسطه خدا او] شناسانده می شود؛ یا به امامی زنده [به واسطه خدا او] شناخته می شود. (۲) ثانیاً اگر احتمال مرجوح را انتخاب کنیم و از تکلف معنایی بگذریم باز هم این استناد و استدلال نویسنده باطل است؛ زیرا مقصود از شناساندن و شناخته شدن امام، شناخت قیافه و شکل و شمایل ظاهری امام نیست. به عبارت دیگر منظور این نیست که اگر امام را در جایی دید قیافه امام برای او آشنا باشد و امام را بشناسد؛ زیرا چنین شناختی حتی در دوران حضور امامان علیهم السلام نیز برای بسیاری از شیعیان وجود نداشت. به طور مثال شیعیانی که در زمان امام صادق علیه السلام در طوس یا اهواز و کوفه زندگی می کردند و هرگز امام علیه السلام را ندیده بودند، قیافه امام را نمی شناختند و اگر در محلی امام علیه السلام را ملاقات می کردند نمی توانستند ایشان را بشناسند. آیا می توان ادعا کرد این شیعیان امام زمانشان را نمی شناختند؟ روشن است که چنین برداشتی از روایات معرفت امام، هرگز صحیح نیست و امامان علیهم السلام چنین معنایی را قصد نکرده اند. لازمه این برداشت آن است که مردم مکلف باشند در هر جایی که هستند بروند به محضر امام و از نزدیک چهره ایشان را ببینند و به خاطر بسپارند؛ در حالی که مسلم است چنین وظیفه ای نداشته اند و هیچ یک از دانشمندان شیعه چنین تکلیفی را از روایات

۱- مانند حدیث الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۵: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ.

۲- نک: مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۹۳.

معرفت امام برداشت نکرده اند. بنابراین منظور از شناخته شدن امام علیه السلام این است که نام و نسب و مقام و منزلت ایشان معلوم گردد و این مقدار نیز با غیبت منافات ندارد و شناخت این موارد در امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز ممکن است. بنابراین این عبارت نمی تواند منافاتی با غیبت داشته باشد و در ردّ غیبت امام صادر شده باشد.

حدیث دوم. تدلیس و فریب نویسنده در حدیث دوم به مراتب بیش از حدیث اول است. اولاً ادعا می کند این حدیث از امام رضا علیه السلام و در ردّ واقفه است در حالی که حدیث از امام رضا علیه السلام نیست، بلکه فرموده پدر بزرگوار ایشان امام موسی کاظم علیه السلام است؛ بنابراین هرگز نمی تواند در ردّ واقفه هم باشد؛ زیرا واقفه بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام ایجاد شده است. ثانیاً این حدیث را به کتاب کافی آدرس داده است تا با تدلیسی دیگر چنین وانمود کند که در معتبرترین کتاب حدیثی شیعه نقل شده است. در حالی که این حدیث در کتاب اختصاص نقل شده است و حدیث چنین است:

عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِثْلَهُ جَاهِلِيَّةٍ إِمَامٌ حَتَّى يَعْرِفَهُ فَقُلْتُ لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرُ هَذَا يَعْني إِمَامًا حَيًّا فَقَالَ قَدْ وَ اللَّهِ قَالَ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَ يُطِيعُ مَاتَ مِثْلَهُ جَاهِلِيَّةٍ؛ (۱)

عمر بن یزید گوید شنیدم امام کاظم علیه السلام می فرمود: کسی بدون امامی بمیرد

به مرگ جاهلیت مرده است امامی زنده که او را بشناسد. گفتم: نشنیدم پدرتان این را متذکر شود یعنی امامی زنده! فرمود: به خدا سوگند آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود. فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که بمیرد در حالی که برای او امامی نیست که به او گوش فرامی دهد و اطاعت می نماید، به مرگ جاهلیت مرده است.

این حدیث نیز گذشته از ضعف منبع که در ادامه از آن بحث می شود، تاکید بر زنده

بودن امام علیه السلام دارد و منافاتی با غیبت امام علیه السلام ندارد؛ زیرا چنان که در پیش نیز گفته

شد قائلان به غیبت به زنده بودن امام علیه السلام معتقدند و تاکید بر زنده بودن اندیشه غیبت را ردّ نمی کند.

احتمال دارد نویسنده از عبارت «يَسْمَعُ لَهُ وَ يُطِيعُ» چنین برداشت نماید که امام باید در دسترس و قابل مراجعه باشد و این معنا با غیبت منافات دارد و امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف حائز این شرط نیست؛ اما این برداشت صحیح نیست؛ زیرا امام کاظم علیه السلام برای اثبات و تاکید بر زنده بودن امام علیه السلام به این روایت نبوی استشهاد کرده است؛ بنابراین معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که امام علیه السلام باید به گونه ای باشد که بتوان به سخن او گوش فراداد. روشن است که اگر امامی از دنیا رفته باشد، دیگر امکان شنیدن سخن وی وجود ندارد. اما امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین نیست؛ زیرا امام زنده است و قدرت سخن گفتن دارد و بسیاری از افراد در طول دوران غیبت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیده و سخن ایشان را شنیده اند. (۱) به تعبیر زیبای شیخ طوسی، کسی جز به حال خود آگاه نیست (۲) یعنی نمی داند که دیگران امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیده و سخن وی را شنیده اند یا نه. بنا به دلایلی که باید در جای مناسبی بحث شود ارتباط عمومی و آشکار با امام وجود ندارد؛ اما قطع ارتباط بسیار متفاوت با رحلت و از دنیا رفتن است. اگر قطع ارتباط موجب از بین رفتن شرط امامت باشد باید ملتزم شد در زمانی هم که امام علیه السلام در زندان است و ارتباط عمومی با ایشان قطع است شرط امامت را از دست می دهد و باید امام دیگری منصوب شود در حالی که هرگز کسی این مطلب را ادعا نکرده است و از کسی هم نمی پذیرد. به ویژه وقتی انسان ها با نوع رفتار خود مانعی ایجاد کنند که امکان شنیدن سخن امام را به صورت عمومی از بین ببرند هرگز نمی توانند مدعی شوند امام شرط امامت را از دست داده است؛ زیرا در این مورد مردم مقصرند و خواجه نصیر الدین طوسی زیبا فرمود که «و

۱- نک: شیفتگان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف .

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۹۹: و لا يعلم کل إنسان إلا حال نفسه.

غیبه مئا». (۱) ما مقصریم که زمینه را برای بهره بردن از امام فراهم نکرده ایم و گرنه امام عجل الله تعالی فرجه الشریف فاقد شرط امامت نیست. این مسئله جنبه دیگری نیز دارد و آن این که تبعیت از ولی فقیه و مجتهد جامع الشرایط، در حقیقت گوش فرا دادن به سخن امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف و اطاعت کردن از ایشان است. اگر مردم در جریان های مختلف به دستور ولی فقیه عمل می کنند بدین دلیل است که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف فرموده است در حوادثی که واقع می شود به فقها که همان راویان حدیثند مراجعه نمایید. (۲) به عبارت دیگر مردم در دوران غیبت با تبعیت از ولی فقیه به «يَسْمَعُ لَهُ وَيُطِيعُ» جامه عمل می پوشانند و اکنون امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را مورد اطاعت قرار داده اند؛ بنابراین این شرط در مورد امام عجل الله تعالی فرجه الشریف محقق است.

حدیث سوم. در این حدیث نیز مانند حدیث دوم نویسنده از جاده صداقت خارج شده است. ادعا می کند این حدیث در کتاب کافی یعنی معتبرترین کتاب شیعه آمده است در حالی که حدیث را مرحوم کلینی در کتاب خود نیآورده؛ بلکه در کتابی ضعیف به نام اختصاص نقل شده است. باز ادعا کرده این حدیث را امام رضا علیه السلام به یکی از واقعه فرموده است در حالی که روایت از امام صادق علیه السلام است؛ یعنی سال ها پیش از به وجود آمدن فرقه واقفه توسط پدر بزرگ امام رضا علیه السلام بیان شده است. حدیث چنین است:

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَتَّى ظَاهِرٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ قُلْتُ إِمَامٌ حَتَّى جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ إِمَامٌ حَتَّى؛ (۳)

۱- تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَى فَوْرَدَتٍ فِي التَّوْقِيعِ بِحُطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَجَلِ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ ... وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاهِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

۳- الإختصاص، ص ۲۶۹.

ابوجارود گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: کسی که بمیرد در حالی که امامی زنده و ظاهر بر او نیست به مرگ جاهلیت مرده است. ابوجارود گوید عرض کردم: امامی زنده فدایتان شوم؟ فرمود: امامی زنده.

گذشته از سخنان ناصوابی که نویسنده برای فریب افکار در این قسمت بیان

داشته است، باید یادآور شد که تاکید این حدیث نیز مانند حدیث پیشین بر زنده بودن امام است و باز چنان که در پیش اشاره شد، غیبت امام با زنده بودن ایشان منافاتی ندارد، بلکه معنای غیبت این است که امامی زنده به طور ناشناس میان مردم زندگی کند؛ بنابراین اصرار نویسنده به تاکید امام بر زنده بودن، تأثیری ندارد؛ زیرا قول به غیبت را رد نمی کند.

ممکن است نویسنده به واژه «ظاهر» در حدیث امام صادق علیه السلام استناد نماید و ادعا کند یکی از شرایط امام آشکار بودن است؛ بنابراین امام نمی تواند غایب باشد. به عبارت دیگر کسی که غایب است، شرایط امامت را ندارد. در پاسخ باید گفت اولاً چنان که اشاره شد این حدیث تنها در کتاب اختصاص آمده است. هر چند برخی گفته اند کتاب اختصاص نوشته شیخ مفید است یا به عبارت دقیق تر گزیده ایشان از کتاب مؤلفی دیگر است؛ (۱) اما با تحقیق مفصلی که محقق عالم و نویسنده مدقق جناب آقای سید محمد جواد شبیری زنجانی انجام داده اند و در دو مقاله (۲) مستقل به چاپ رسیده است؛ معلوم گردیده این کتاب نوشته شیخ مفید نیست و نویسنده شخصی ناشناس است وی می نویسد:

سرانجام با اطمینان بدین نتیجه می رسیم که این کتاب تألیف شیخ مفید

- ۱- الذریعه، ج ۱، ص ۳۵۸، ش ۱۸۸۸: کتاب الاختصاص: للشيخ أبي علي أحمد بن الحسين بن أحمد بن عمران المعاصر للشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن بابويه المتوفى سنة ۳۸۱ و قد استخرج منه الشيخ المفيد كتابه المعروف بالاختصاص.
- ۲- مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، ش ۹۲: مقاله «شیخ مفید و کتاب اختصاص» و نیز مقاله «بررسی اسناد کتاب اختصاص».

نیست و... مؤلف کتاب ناشناخته است و وثاقت و عدم وثاقتش نامعلوم. (۱)

روایت مورد اشاره نویسنده علاوه بر ضعف منبع از ضعف سند نیز رنج می برد؛ زیرا صاحب کتاب اختصاص سند خود را به راوی حدیث یعنی ابوجارود بیان نکرده است و روایت مرسل است؛ بنابراین حدیث هم ضعف سندی دارد هم منبع آن معتبر نیست؛ لذا این حدیث اعتبار لازم را ندارد تا در مورد آن گفت و گو شود.

نکته مهم تر این است که پایه گذار این ادعا، فرقه زیدیه است و شیخ صدوق پاسخ زیدیه را از ابن قبه (متکلم شیعه در گذشته پیش از سال ۳۲۹ق) در کتاب کمال الدین ثبت کرده است؛ اما نویسنده بودن هیچ اشاره ای به پاسخ نقل شده، مانند بسیاری از موارد دیگر تنها شبهه و سخن مخالف را آورده است. این نوع عمل کرد نشان می دهد نویسنده بیشتر به دنبال فریب خواننده است تا کشف حقیقت. شیخ صدوق می نویسد: ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی در رد کتاب الإشهاد ابو زید علوی گفته است:

ابو زید از ما نقل می کند که ما به واقفه می گفتیم امام حتماً باید آشکار و موجود باشد. در حالی که این نقل کسی است که سخن مخالفش را نمی داند. اعتقاد امامیه همواره چنین بوده است که امام یا ظاهر و عیان است و یا غایب و مستور و اخبارشان در این باب مشهورتر و آشکارتر از آن است که مخفی باشد و قرار دادن اصول نادرست و نسبت دادن آن به خصم، کاری نیست که کسی از انجام آن ناتوان باشد ولی برای دیندار و صاحب فضل و دانش زشت است. و اگر در این مورد جز خبر کمیل بن زیاد نبود همان کفایت می کرد. (۲)

۱- مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، ش ۹۲: مقاله «بررسی اسناد کتاب اختصاص»، ص ۲۶۴.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۹۴: و قال أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه الرازی فی نقض کتاب الإشهاد لأبی زید العلوی قال صاحب الكتاب... ص ۱۱۴: ثم حکى (ابو زید العلوی) عننا أنا كنا نقول للواقفه إن الإمام لا یكون إلا ظاهراً موجوداً و هذه حکایه من لا یعرف أقاویل خصمه و ما زالت الإمامیه تعتقد أن الإمام لا یكون إلا ظاهراً مکشوفاً أو باطناً مغموراً و أخبارهم فی ذلك أشهر و أظهر من أن تخفی و وضع الأصول الفاسده للخصوم أمر لا یعجز عنه أحد و لكنه قبیح بذی الدین و الفضل و العلم و لو لم یکن فی هذا المعنی إلا خبر کمیل بن زیاد لکفی.

چنان که ملاحظه می شود این زیدیه بودند که ادعا می کردند شیعه می گوید امام باید ظاهر باشد؛ بنابراین ادعای نویسنده که می نویسد: «امام رضا علیه السلام ادعای واقفیه را که قائل به غیبت پدرش امام کاظم علیه السلام بودند چنین رد کرد که حتماً باید امام زنده ظاهری باشد.» همان افترای زیدیه است که وی تکرار می کند. هرگز شیعه چنین عقیده ای نداشته است؛ بلکه به عکس شیخ صدوق در کتاب اعتقادات تصریح می کند: «ما معتقدیم زمین از حجت خدا بر مردم خالی نمی شود، یا ظاهر و مشهور است یا ترسان و پنهان» (۱) روایات متعددی نیز دلیل این اعتقاد شیعه در مورد حجت الهی است که در ادامه بیان می شود.

امام علی علیه السلام فرمود:

اللَّهُمَّ بَلَىٰ لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّتِهِ إِلَّا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لِنَّا تَبْطُلَ حُجَّتُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ؛ (۲)

آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی ماند.

او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجت های الهی و بیّنات او باطل نشود.

بزرگان و نویسندگان شیعه این حدیث را از قدیم در کتاب های خود نقل کرده اند. ابراهیم بن محمد ثقفی (۲۸۳ق) (۳)، صفار (۲۹۰ق) (۴) علی بن ابراهیم قمی (قرن ۳ق) (۵)،

۱- الاعتقادات، ص ۹۴: «و نعتقد أنّ الأرض لا تخلو من حجّة لله على خلقه، إمّا ظاهر مشهور أو خائف مغمور».

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۲: شیخ صدوق با پنج سند این کلام را نقل کرده است.

۳- الغارات، ج ۱، ص ۱۵۳.

۴- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۶، ح ۱۵.

۵- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۵۹.

صدوق اول علی بن حسین (۳۲۹ق) (۱)، نعمانی (۳۶۰ق) (۲)، شیخ صدوق (۳۸۱ق) (۳)، شیخ مفید (۴۱۳ق) (۴)، سید رضی (۴۰۶ق) (۵)، حلوانی (قرن ۵ق) (۶)، شیخ طوسی (۴۶۰ق) (۷)، علامه حلی (۷۲۶ق) (۸)، دانشمندان متأخر نیز به نقل از پیشینیان این حدیث را در کتاب های خود آورده اند که نقل نام همه آن ها به درازا می کشد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ» (۹) فرمود:

الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ وَالْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ؛ (۱۰)

«بِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ» امام ساکت و «قَصْرٍ مَشِيدٍ» امام ناطق است.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ عَيَّادْتُكُمْ فِي السَّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَبْتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَتَخَوُّفُكُمْ مِنْ عِيدُوْكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَحَالِ الْهُدْيَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ؛ (۱۱)

به خدا سوگند عبادت شما در پنهانی با امام پنهانان در دولت باطل و ترس شما از دشمنان در دولت باطل و در حال صلح برتر است از کسی که خدای عز و جل ذکره را عبادت می کند در ظهور حق با امام حق آشکار در

۱- الإمامه و التبصره من الحیره، ص ۲۶، ح ۴.

۲- الغیبه للنعمانی، ص ۱۳۶.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۲؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۲۵۷؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۲.

۴- الارشاد، ج ۱، ص ۲۲۷.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷، ص ۴۹۷؛ خصائص الأئمه عليهم السلام، ص ۱۰۶.

۶- نزاهه الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۵۷.

۷- الامالی للطوسی، ص ۲۰.

۸- كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۷۴.

۹- سوره حج، آیه ۴۵.

۱۰- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۷، ح ۱۰.

۱۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۲.

دولت حق.

این بیان امام صادق علیه السلام نیز از دو گونه بودن حجت خبر می دهد. امام کاظم علیه السلام هم در تفسیر آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (۱) فرمود:

النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامِ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنَةُ الْإِمَامِ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَ يَكُونُ فِي الْأَيَّامِ مَنْ يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنِ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَّا. (۲)

نعمت ظاهره امام ظاهر است و نعمت باطنه امام غایب است. به ایشان گفتیم: آیا در میان امامان کسی خواهد بود که غایب می شود؟ فرمود: آری شخص او از دیدگان مردم غایب می شود اما یاد او از قلوب مؤمنین غایب نمی شود و او دوازدهمین امامان است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ مِنَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ وَ لَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بَغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ (۳)

و زمین از قائمی از ما خالی نمی شود یا آشکار است و یا ترسان و اگر زمین یک روز از حجت خالی شود زمین با ساکنانش مضطرب گردد همچنان که دریا با اهلس موج می شود.

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمود:

كَيْفَ يَتَسَاءَلُونَ فِي الْفِتْنَةِ وَ يَتَرَدَّدُونَ فِي الْحَيْرَةِ وَ يَأْخُذُونَ يَمِينًا وَ شِمَالًا، فَارْقُوا دِينَهُمْ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ أَمْ جَهِلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَسَّوْا مَا يَعْلَمُونَ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا

۱- سوره لقمان، آیه ۲۰.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۶.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۶.

وَ إِمَامًا مَعْمُورًا؛ (۱)

چگونه در فتنه می افتادند و در وادی سرگردانی گام می زدند و به چپ و راست می روند از دینشان جدا شدند یا شک کردند یا با حق عناد و دشمنی کردند یا آن چه را روایات صادقه و اخبار صحیحه آورده اند ندانستند یا دانستند و خود را به فراموشی زدند؟ آیا نمی دانند که زمین هیچ گاه از حجت خالی نمی ماند یا ظاهر است و یا پنهان.

توجه به این روایات و نقل فراوان و مشهور روایت امیر المؤمنین علیه السلام همچنین تصریح شیخ صدوق در اعتقادات، شکی باقی نمی گذارد که عقیده شیعه از ابتدا به راهنمایی امامان علیهم السلام دو گونه بودن حجت و امام بوده است. یعنی امام یا آشکار است یا پنهان. هرگز شرط امامت آشکار بودن نیست. این اصلی مسلم نزد شیعه است. حال اگر در کتاب های روایی شیعه حدیثی نقل شده است که تنها واژه «ظاهر» را دارد، به دلیل وجود این اصل مسلم باید معنای خاصی داشته باشد. صفار حدیث یعقوب سراج از امام صادق علیه السلام را چنین نقل کرده است:

خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَخْلُو الْمَأْرُضُ مِنْ عَالِمٍ مِنْكُمْ حَيْ ظَاهِرٍ تَفْرُعُ إِلَيْهِ النَّاسُ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ فَقَالَ يَا أَبَا يُوسُفَ لَا إِنَّ ذَلِكَ لَبَيِّنٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا» عِدُّوْكُمْ مِمَّنْ يُخَالِفُكُمْ «وَ رَابِطُوا» إِمَامَكُمْ «وَ اتَّقُوا اللَّهَ» (۲) فِيمَا يَأْمُرُكُمْ وَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ؛ (۳)

یعقوب سراج گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین از عالمی از شما زنده، آشکار که مردم در حلال و حرام خود به او رجوع می کنند خالی می ماند؟ فرمود: ای ابا یوسف، نه. این امر در کتاب خدا روشن است. بعد فرمود: «ای

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۱.

۲- سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۳- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۷، ح ۱۶.

کسانی که ایمان آورده اید، صبور باشید و شکیبایی ورزید» در برابر دشمنانتان از کسانی که با شما مخالفت می کنند «و رابطه داشته باشید» با امامتان «و تقوای الهی را پیشه کنید» در آن چه فرمانتان می دهد و بر شما واجب کرده است.

صدوق اول علی بن حسین بن بابویه با کمی اختلاف در سند و متن، این حدیث را آورده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَبَقَى الْأَرْضُ بِلا عَالِمٍ حَيٍّ ظَاهِرٍ يَفْرَعُ إِلَيْهِ النَّاسُ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ؟ فَقَالَ لِي: إِذَا، لَا يُعْبَدُ اللَّهُ،

يَا أَبَا يُوسُفَ؛ (۱)

يعقوب سراج گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین بدون عالمی زنده آشکار که مردم در حلال و حرام خود به او رجوع می کنند باقی می ماند؟ به من فرمود: در این صورت خداوند عبادت نمی شود ای ابا یوسف!

شیخ صدوق نیز این روایت را از پدر خویش در کتاب علل الشرایع خود نقل کرده است. (۲) سند صفار و صدوق هر دو صحیح است؛ بنابراین حدیث با سند صحیح در کتاب های معتبر نقل شده است.

این حدیث هرگز منافاتی با احادیث پیشین ندارد و بر خلاف عقیده شیعه که اعتقاد به غیبت دارند نیست. بزرگانی هم که این روایت را نقل کرده اند یعنی مرحوم صفار، (۳) صدوق اول (۴) و صدوق دوم (۵) این حدیث را بلا فاصله پس از حدیث معروف

۱- الإمامه و التبصره من الحیره، ص ۲۷، ح ۵.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۳.

۳- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۶، ح ۱۶.

۴- الإمامه و التبصره من الحیره، ص ۲۶، ح ۵.

۵- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام آورده اند. یعنی منافاتی میان دو حدیث ندیده اند؛ زیرا روایت یعقوب سراج حالت اولیه و عادی امامت را بیان می دارد؛ یعنی اصل اولی این است که امام ظاهر و در دسترس مردم باشد؛ اما وقتی مردم به وظیفه خود در قبال امام عمل نکردند و مورد خشم و غضب الهی قرار گرفتند، خداوند آن ها را از دیدن امام و مراجعه به ایشان محروم می کند. روشن است که در این صورت هم امامت امام از بین نمی رود او امام است اما امامی پنهان. (۱)

دلیل این مدعا روایاتی است که اشاره به دوری امامان علیهم السلام از مردم در اثر غضب الهی دارد. امام جواد علیه السلام فرمود:

إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جِوَارِهِمْ؛ (۲)

هرگاه خداوند تبارک و تعالی بر مردمش خشم گیرد ما را از کنار آنان دور می کند.

۱- ممکن است مخالف بگوید: در حدیث یادشده فلسفه امامت به آشکار بودن امام علیه السلام گره خورده است، به طوری که اگر ظاهر نباشد گویا اثری برای امام علیه السلام نیست. در پاسخ باید گفت: با توجه به روایات دیگر که وظایفی را برای امام علیه السلام بیان کرده اند، روایت حاضر تنها به یکی از وظایف امام علیه السلام اشاره کرده است؛ یعنی بیان احکام یکی از آثار امامت است تنها وظیفه امام علیه السلام نیست که اگر امکان انجام آن نبود دیگر وجود امام علیه السلام ضرورتی نداشته باشد. در دوران امامان علیهم السلام پیشین چون بسیاری از معارف و احکام دین بیان نشده بود با آن که مردم به وظیفه خود نسبت به امام علیه السلام عمل نمی کردند، اما لازم بود امام علیه السلام میان مردم ظاهر باشد تا دین را به آنان بیاموزد. در دوران امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف تلاش امامان پیشین علیهم السلام نتیجه داده بود؛ یعنی شاگردان فقیه و اسلام شناس تربیت شده بودند و سخنان امامان علیهم السلام در قالب اصول و کتاب ها تدوین شده بود. لذا با پنهان بودن امام علیه السلام، نایبان خاص و عام ایشان می توانستند جامعه اسلامی را از جهت اعتقادات و احکام اداره نمایند و امام به نقش های دیگر خویش بپردازد و البته در موارد لازم آنان را کمک کرده و راهنمایی نماید. بنابراین چون عالمان و فقیهان بیان حلال و حرام (احکام) را برعهده دارند به حضور ظاهری امام علیه السلام برای انجام این کار نیازی نیست. از طرف دیگر چون تنها وظیفه امام علیه السلام بیان احکام نیست با وجود فقها مردم از وجود امام علیه السلام بی نیاز نیستند و امام علیه السلام برای انجام نقش های دیگر خود باید حضور داشته باشد هر چند حضوری پنهانی باشد. این وظایف و نقش ها در در پاسخ شبهه سی و پنجم به طور مفصل بیان شد.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۳، بَابُ فِي الْغَيْبَةِ، ح ۳۱.

مرحوم کلینی محدث بزرگ و دقیق شیعه این حدیث را در باب غیبت کتابش نقل کرده است. یعنی برداشت ایشان نیز از این حدیث غیبت امام بوده است. شارح بزرگ کتاب کافی، ملا صالح مازندرانی نیز تصریح کرده است: «به وسیله غیبت ما را از کنار آنان دور می کند.» (۱) در دیدار علی بن مهزیار اهوازی نیز از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل شده است که فرمود:

پدرم ابو محمد علیه السلام از من پیمان گرفته است با گروهی که خداوند بر آنان خشم گرفته است همسایه نشوم. (۲)

گفتنی است شیخ مفید نیز در پاسخ به شبهه قائلین به اتمام امامت بعد امام عسکری علیه السلام به این نکته اشاره کرده است. آنان مدعی شده اند بنا به حدیث «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّهِ إِلَّا أَنْ يُغْضِبَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا» زمین اینک به دلیل خشم الهی خالی از حجت است و امامی وجود ندارد. شیخ مفید می نویسد:

این برداشت صحیح نیست و منظور این روایت با توجه به روایات ضرورت حجت و حدیث معروف امیرالمؤمنین علیه السلام چنین است: «أَنَّهُ لَا يَخْلِيهَا مِنْ حُجَّةٍ ظَاهِرَةٍ» (۳) یعنی خداوند هرگز زمین را از «حجت ظاهر» خالی نمی کند مگر آن که بر اهل زمین خشم گیرد. به عبارت دیگر وقتی خداوند به اهل زمین خشم می گیرد حجت خود را پنهان می کند نه آن که پایان دهد.

از بیان ایشان نیز روشن می شود که حالت عادی حجت این است که ظاهر باشد و مردم در حلال و حرام خویش به او مراجعه نمایند، اما اگر خداوند بر امتی خشم گرفت این حالت تغییر می کند و مردم از مراجعه به حجت حق محروم می شوند؛ اما در هر

۱- شرح الکافی، الأصول و الروضه، ج ۶، ص ۲۵۰: نجانا عن جوارهم بالغيبه عنهم.

۲- الغيبه للطوسي، كتاب الغيبه للحجه، ص ۲۶۶: أَبِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُجَاوِرَ قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ.

۳- الفصول المختاره، ص ۳۲۵.

صورت امام و حجت حق موجود است؛ بنابراین میان حدیث یعقوب سراج با احادیث دو گونه بودن حجت منافاتی وجود ندارد و چنین نیست که هرگاه امام ظاهر نبود شرط امامت را از دست داده باشد و نیاز به شخص دیگری باشد.

گفتنی است حدیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده است که امام علیه السلام به صحابی بزرگوار خود محمد بن مسلم فرمود:

وَاللَّهِ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصِيْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصِيْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَإِنْ مَاتَ عَلَيَّ هَذِهِ الْحَالَةَ مَاتَ مِيْتَةً كُفْرًا وَنِفَاقًا؛ (۱)

به خدا سوگند، ای محمد هر کس از این امت که صبح بیدار شود، امامی ظاهر و عادل از طرف خداوند نداشته باشد صبح خود را در حال گمراهی و سرگردانی آغاز کرده است و اگر در این وضع بمیرد به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است.

نکته اول در مورد این حدیث آن است که اصل «ظاهر» بودن این واژه در حدیث مسلم نیست. علامه مجلسی از استاد پدرش فاضل شوشتری (۲) نقل کرده است که این واژه «ظاهر» است. (۳) یعنی اشاره به مقام عصمت دارد. خود علامه نیز اضافه می کند روایاتی که واژه طهرنا و عصمنا (۴) دارد مؤید این سخن است. (۵) ملا صالح مازندرانی نیز در شرح خود «ظاهر» ثبت کرده و نوشته است یعنی امامی که از هر پلیدی پاک باشد. (۶)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۸ و ص ۳۷۵، ح ۲: ... لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ ظَاهِرًا عَادِلًا

۲- عبد الله بن الحسين التستري (درگذشته ۱۰۲۱ق) شاگرد مقدس أحمد اردبیلی و استاد محمد تقی مجلسی.

۳- مرآة العقول، ج ۲، ص: ۳۱۵.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۵: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمَرَ التَّمِيمَانِيِّ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْفِهِ وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نَفَارِقُهُ وَ لَا يُفَارِقُنَا.

۵- مرآة العقول، ج ۲، ص ۳۱۵.

۶- شرح الکافی، الأصول و الروضه، ج ۵، ص ۱۷۲.

منظور آشکار بودن وجود ایشان است چه شخص امام عجل الله تعالی فرجه الشریف آشکار باشد یا خیر. یا منظور آشکار بودن شخص ایشان است هر چند در برخی اوقات برای بعضی اشخاص باشد. یا منظور از «ظاهر» آشکار نیست، بلکه غالب است. یعنی امام در علم و عمل بر تمام مردم غلبه دارد و پیروز است. یا منظور از «ظاهر» پشتیبان و کمک کار است. یعنی امام در امور دین پشتیبان مردم است. ایشان ادامه می دهند خلاصه ظاهر بودن امام با غیبت ایشان منافاتی ندارد؛ زیرا آشکار و پنهان بودن می تواند نسبی باشد. مانند خورشید که در بالای ابر مخفی نیست یا نور که پشت پرده آشکار است. (۱)

از فاضل امین استرآبادی (۲) نیز نقل می کند که «ظاهر» یعنی روشن بودن امامتش با نص صریح خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. (۳) علامه مجلسی هم «ظاهر» را به معنای روشن بودن حجت و دلیل امام با برهان می داند هر چند خود امام غایب باشد. (۴) ایشان سخن محدث استرآبادی را نیز نقل کرده است. (۵) ظاهراً مؤید برداشت مرحوم استرآبادی می تواند روایاتی باشد که مرحوم کلینی در «بَابُ الْأُمُورِ الَّتِي تُوجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ» کتاب کافی آورده است. روایاتی که می گوید نشانه امام آن است که امامت او ظاهر و روشن باشد به گونه ای که در شهر از هر کس پرسیدند او را معرفی کند. (۶)

۱- شرح الکافی، الأصول و الروضه، ج ۵، ص ۱۷۲.

۲- المولى المحدث محمد أمين بن محمد شريف الأسترآبادي، رأس الاخباريه، (المتوفى ۱۰۳۳ق) بمکه. مؤلف کتاب «الفوائد المدنيه» فى الرد على القائل بالاجتهاد و التقليد فى الاحكام الالهيه.

۳- شرح الکافی، الأصول و الروضه، ج ۶، ص ۳۳۱.

۴- مرآه العقول، ج ۲، ص ۳۱۵.

۵- مرآه العقول، ج ۴، ص ۲۱۴.

۶- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۱: وَ يُقَدَّمُ الرُّكْبُ فَيَقُولُ إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ فَيُقَالُ إِلَى فُلَانٍ. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۲: وَ يَكُونُ صِدَاحِبَ الوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي إِذَا قَدِمَتْ المَدِينَةَ سَأَلَتْ عَنْهَا العِيَامَةَ وَ الصَّبِيَّانَ إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ فَيَقُولُونَ إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۵: وَ الوَصِيَّةُ إِذَا قَدِمَ الرُّكْبُ المَدِينَةَ فَقَالُوا إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ قِيلَ إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ.

نتیجه آن که احادیثی که دارای واژه «ظاهر» است، یا به معنای آشکار بودن شخص امام است و ناظر به حالت اولیه و عمومی امامت است؛ یا معنای خاص دیگری دارد و در هر حال منافاتی با غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ندارد. دانشمندان شیعه نیز هنگام شرح این نوع از روایات توجه به غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف داشته اند و هرگز چنین روایاتی را در منافات با غیبت ندیده اند.

فصل سوم. دلالت احادیث لزوم وجود امام بر امام دوازدهم عجل الله تعالى فرجه الشريف

شبهه سی و هفتم. حدس و گمان بودن استدلال به احادیث لزوم وجود امام

متن کتاب

إن منشأ هذه الفكرة، هي المقدمة الأولى العقلية لنظريه الإمامه و المقصود منها: ضروره وجود عموم الإمام (أى الرئيس) فى الأرض، و عدم جواز بقاء المجتمع بلا- حكومه، أیه حكومه و أی امام و إذا كانت قد تطورت إلى ضروره وجود (الإمام المعصوم المعین من قبل الله) فإن الإصرار علیها و الاستنتاج منها: وجود (الإمام محمد بن الحسن العسکرى) و استمرار حیاته إلى اليوم، هو أيضاً نوع من الافتراض و الظنّ و التخمین. فأین هو اليوم ذلك الإمام المعلم الهادى و المطبق لأحكام الله الذى يحافظ على الشریعه من الزیاده و النقصان؟ و حتى لو صحت تلك الأحادیث فقد يكون الإمام شخصاً آخر إذا لم يكن المقصود به مطلق الإمام أو مطلق الحجة و العالم باحكام الدين. (۱)

۱- «سرآغاز این اندیشه همان مقدمه نخست عقلی برای نظریه امامت است و منظور از آن مقدمه، ضرورت وجود امام به معنای اعم آن (هر رئیس) در زمین است و ممکن نبودن باقی ماندن جامعه بدون حکومت هر حکومتی و هر امامی و وقتی این مقدمه تغییر یافته بود به ضرورت وجود (امام معصوم تعیین شده از طرف خداوند) پس پافشاری بر آن و نتیجه گرفتن از آن وجود (امام محمد بن حسن عسکری علیهما السلام) و ادامه داشتن زندگی ایشان تا به امروز، نیز نوعی فرض و گمان و حدس است. پس امروز او کجاست؟ آن امام تعلیم دهنده هدایت گر و مجری احکام الهی کسی که شریعت را از زیاد و کم حفظ می کند؟ حتی اگر آن احادیث صحیح باشد امام شخص دیگری خواهد بود اگر منظور از آن، مطلق امام یا مطلق حجت و علم به احکام دین نباشد.» (الإمام المهدي حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۴)

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی است اعتقاد شیعه به ضرورت امام علیه السلام در هر زمان تغییر یافته، یک حکم عقلی است؛ بنابراین اعتقاد به وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف صرف حدس و گمان است و بعد می گوید اگر منظور از این احادیث هر رهبر و عالمی نباشد منظور فرزند امام یازدهم علیه السلام نیز نمی تواند باشد؛ زیرا او کار هدایت و حفاظت را انجام نمی دهد.

پاسخ

چنان که پیداست این قسمت از سخنان وی در بردارنده سخن تازه ای نیست و تنها استنتاجی از سخنان پیشین اوست و چون بطلان آن سخنان ثابت شد بطلان این قسمت نیز روشن خواهد بود؛ اما بیان چند نکته خالی از لطف نیست. نخست آن که بحث حاضر در دلایل نقلی وجود امام علیه السلام و نقد آن هاست؛ اما نویسنده چون در نقد آن ها کار به جایی نبرده ناچار برای اثبات ادعای خود مبنی بر فرضی بودن وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف موضوع بحث را عوض کرده به سراغ دلایل عقلی وجود امام علیه السلام رفته است. فرار نویسنده از موضوع بحث، استحکام دلایل نقلی را نشان می دهد؛ زیرا وی شاهد دلالت روشن روایات به وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و چاره ای ندیده جز پیش کشیدن بحث عقلی؛ در حالی که دلایل عقلی وجود امام علیه السلام بحثی جدای از دلایل نقلی است. بنابراین ادعای تطور و دگرگونی یک دلیل عقلی به دلیل نقلی سخنی گزاف و باطل است. نکته دوم این که در دلایل نقلی وجود امام علیه السلام که اکنون موضوع بحث است هرگز دانشمندان شیعه لزوم وجود فرزند امام یازدهم علیه السلام را از حکم عقل به لزوم وجود حاکمی در جامعه نگرفته اند، بلکه چنان که در پاسخ شبهه ششم گذشت بررسی کتاب های شیعه نشان می دهد تمام مقدمات نقلی است.

اگر کتاب غیبت نعمانی را که اولین کتاب مستقل در مهدویت است در نظر بگیریم. مرحوم نعمانی بعد از برخی مباحث مقدماتی روایات لزوم اتصال وصایت (۱) را نقل

می کند بعد روایات دوازده امام را از شیعه (۱) و سنی (۲) نقل می کند بعد روایات خالی نبودن زمین از حجت (۳) را بیان می دارد. یعنی بحث را با روایاتی آغاز می کند که از زاویه های متعدد وجود امام علیه السلام در هر زمان را ثابت می کند و هرگز استنادی به حکم عقل نمی کند. کتاب کمال الدین شیخ صدوق نیز چنین است ایشان بعد از مقدمه ای طولانی که شبهات را پاسخ می دهد، اشاره ای به غیبت های پیامبران (پیشینه غیبت در امت های گذشته) (۴) دارد و اولین بحث کتابش «باب العله التي من أجلها يحتاج إلى الإمام» (۵) است. بعد «باب اتصال الوصيه من لدن آدم عليه السلام و أن الأرض لا تخلو من حجه لله عز و جل على خلقه إلى يوم القيامة» (۶) یعنی ایشان نیز بحث را با روایاتی شروع می کند که ضرورت وجود امام علیه السلام در روی زمین را ثابت می کند، روایاتی که بیان می دارد امام واسطه فیض الهی و امنیت بخش اهل زمین است و اگر لحظه ای نباشد زمین اهلش را فرو می برد و... ایشان نیز استنادی به حکم عقل نمی کند. وقتی به کتاب غیبت شیخ طوسی می رسیم ایشان در همان ابتدای کتاب این مطلب را به صراحت بیان کرده است که دو راه وجود دارد: راه اول «این که بگوییم وقتی وجوب امامت در هر حال ثابت شد و این که مردم با آن که غیر معصوم هستند جایز نیست هیچ وقت بدون سرپرست باقی بمانند...» (۷) که همان مقدمه عقلی است که نویسنده به آن اشاره کرده است؛ راه دوم «این که بگوییم سخن در غیبت فرزند امام حسن

۱- الغيبة للنعماني، ص ۵۷.

۲- الغيبة للنعماني، ص ۱۱۶.

۳- الغيبة للنعماني، ص ۱۳۶.

۴- کمال الدین، ج ۱، ص: ۱۲۷.

۵- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱.

۶- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۱۱.

۷- الغيبة للطوسي، کتاب الغيبة للحجه، ص ۳: «أن نقول إذا ثبت وجوب الإمامه في كل حال و أن الخلق مع كونهم غير معصومين لا يجوز أن يخلو من رئيس في وقت من الأوقات».

عسکری علیه السلام متفرع بر ثابت بودن امامت ایشان است و مخالف ما یا امامتش را قبول دارد و از دلیل غیبتش می پرسد که باید پاسخش را بدهیم یا امامت ایشان را نمی پذیرد در این صورت پرسش از غیبت کسی که امامتش ثابت نشده معنایی ندارد.» (۱) چنان که ملاحظه می شود مقدمه راه دوم، بحث از امامت و لزوم امام به معنای خاص آن در شیعه است و به مقدمه راه اول که امام به معنای مطلق حاکم و رئیس است ربطی ندارد و هرگز نمی توان ادعا کرد تطوری صورت گرفته است، بلکه دو راه با مقدمات جدای از هم هستند. راه نقلی از نص و تصریح روایات استفاده کرده است؛ روایاتی که لزوم حجت در زمین و اتصال وصایت و امثال آن را ثابت می کند. بنابراین در مورد امامتی که با روایات ثابت می شود نمی توان ادعا کرد صرف حدس و گمان است، بلکه باید معتقد بود نص روایات است. علاوه در بسیاری از دلایل های عقلی وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز به آن چه وی اشاره کرده است یعنی لزوم وجود حاکم در هر جامعه، اسناد نمی شود. مانند برهان لطف، برهان واسطه فیض، برهان علت غایی، برهان امکان اشرف و

نکته سوم آن که کسی نمی تواند در صحت این روایات شک نماید و با تردید بگوید «اگر صحت داشته باشند»؛ زیرا این روایات با اسناد صحیح فراوانی نقل شده اند و کثرت و تواتر آن ها نیز راه را بر هر شک و تردیدی مسدود می کند. همچنین کسی نمی تواند ادعا کند این روایات اشاره به شخص خاصی ندارد و منظور مطلق حاکم و عالم دینی است؛ زیرا در ابتدای کتاب و در پاسخ شبهه نخست روایات فراوانی آورده شد که شخص خاص بودن این امام همام عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت می کرد و از همین روایات مشخص می شود آن چه نویسنده ادعا کرده که امام شخص دیگری باید باشد ادعایی

۱- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۳: «أن نقول الکلام فی غیبه ابن الحسن علیه السلام فرع علی ثبوت إمامته و المخالف لنا إما أن یسلم لنا إمامته و یسأل عن سبب غیبه فتتکلف جوابه أو لا یسلم لنا إمامته فلا معنی لسؤاله عن غیبه من لم یثبت إمامته».

نا درست است؛ زیرا همان روایات فراوان و صحیح‌السند که امام را از کلی و مبهم بودن خارج ساخته‌اند، این کار را با اشاره به شخص امام انجام داده‌اند؛ یعنی دقیقاً تعیین کرده‌اند که منظور فرزند بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام است.

نکته آخر این که اگر ایشان می‌پرسد: «او امروز کجاست؟» مبتنی بر همان برداشت ناصحیح وی از معنای امامت است. در پاسخ شبهه سی و پنجم گذشت که این اهل سنت هستند که امام را به حاکم جامعه تفسیر می‌کنند و با این تفسیر است که جا دارد سؤال شود که چرا حاکم دیده نمی‌شود و جامعه را اداره نمی‌کند؛ اما بنا به تبیین شیعه از معنای امام دیگر چنین پرسشی جا ندارد؛ زیرا در اعتقاد شیعه یکی از شئون فرعی امام، حکومت و اداره جامعه است و امام یا غالب و آشکار است و به اداره جامعه نیز می‌پردازد یا ترسان و پنهان است و امکان حضور آشکار و اداره جامعه را ندارد، در این صورت نیز امام است و شئون امامت را مانند هدایت باطنی، حفظ شریعت، فریادرسی جامعه و... انجام می‌دهد و تا جایی که به ناشناس بودن امام علیه السلام آسیب نرساند در امور جامعه نیز تأثیرگذار است. به همین دلیل بنا بر عقیده شیعه نمی‌توان گفت چون امام دیده نمی‌شود و آشکارا جامعه را اداره نمی‌کند پس امام نیست. پس بی‌شک امام این زمان حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

بخش دوازدهم: تصریح امام حسن عسکری علیه السلام به امامت فرزند خویش

اشاره

در این بخش، آخرین ادعای نویسنده که در قسمت دلیل های عقلی وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آن را بیان کرده است مورد بررسی قرار می گیرد.

شبهه سی و هشتم. اشاره نکردن امام حسن عسکری علیه السلام به فرزند خویش

اشاره

هدف اصلی این کتاب بیان مطالب مبحث سوم (نقد دلیل روایی) فصل دوم، کتاب احمد الکاتب بود که بحمدالله همه آن بیان و بررسی شد. برای آن که حق مطلب نویسنده ادعا شود علاوه بر بیان مطالب مبحث سوم، مطالب مبحث دوم (دلیل روایی) فصل اول کتاب وی نیز به صورت کامل آورده شد. تنها قسمت پایان آن باقی ماند که در این شبهه به بررسی آن نیز پرداخته می شود. نویسنده در مبحث دوم فصل اول بعد از بیان پنج دسته دلیل های روایی چنین می نویسد:

متن کتاب

إذن فإنّ «الدليل النقلی» کان يتألف من عدّه مجاميع من الآيات و الروایات التي تتحدّث عن القائم و المهدي بصوره عامّه، و تلك التي تخصصه في أهل البيت و في أولاد الإمام علي عليه السلام و في أولاد السيده فاطمه الزهراء عليها السلام و في أولاد الإمام الحسين و في أولاد الإمام الصادق و في أولاد الإمام الجواد و الهادي و العسکری عليهم السلام إضافة إلى الروایات التي كانت تتحدّث عن عدد الأئمة الإثني عشر، و عن ولاده (الإمام

المهدی) و اسمه و هذا ما يؤدّی فی نظرهم إلى الأیمان بولاده و وجود (الإمام الثانی عشر الحجه بن الحسن العسکری) و استمرار حیاته، بالرغم من عدم ظهوره فی حیاة أبیه أو الوصیه له أو الإشاره المباشرة منه إليه. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی است گروهی از روایات موجب ایمان شیعه به وجود و ولادت امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف شده است، در حالی که ایشان نمودی در دوران پدر نداشته است و پدر بزرگوارشان وصیت یا اشاره ای به ایشان نکرده اند.

پاسخ

چنان که ملاحظه می شود، وی در پایان بیان دلیل های روایی نیز تصریح می کند که گروهی از روایات شخص «قائم» و «مهدی» را مشخص کرده است و حتی آن را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام خوانده است؛ اما بدون آن که نقد و ردی به این نوع از روایات داشته باشد، مدعی است روایات کلی و مبهم اند و اشاره به شخص خاصی ندارند. این مطلب عجیب و متناقضی است که وی ادعا می کند. در ادامه به مطلبی اشاره کرده است که پاسخ آن باید داده شود و آن این که می نویسد فرزند امام یازدهم علیه السلام در دوران پدر ظهور و بروزی نداشته است و امام به فرزند خویش وصیت یا اشاره مستقیم نکرده است. بطلان این ادعا روشن است؛ زیرا روایات فراوانی از امام حسن عسکری علیه السلام

۱- بنابراین دلیل نقلی از گروهی آیات و روایت تشکیل شده است که از قائم و مهدی به صورت کلی سخن می گوید و روایاتی که وی را مختص می کند در اهل بیت و در فرزندان امام علی علیه السلام و در فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در فرزندان امام حسین علیه السلام و در فرزندان امام صادق علیه السلام و در فرزندان امام جواد و هادی و عسکری علیهم السلام علاوه بر روایاتی که از تعداد امامان دوازده گانه علیهم السلام سخن گفته است و از تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نام ایشان و این آن چیزی است که در دیدگاه آنان باعث ایمان به تولد و وجود امام دوازدهم حجت بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف و ادامه داشتن زندگی ایشان می شود. علی رغم آن که در دوران حیات پدرشان ظهوری نداشته یا وصیت یا اشاره مستقیمی از طرف پدر به ایشان نشده است. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۴)

در معرفی فرزند خویش به عنوان امام و جانشین بعد از خود نقل شده است. برای حسن ختام کتاب این روایات ذکر می شود.

۱. عمرو أهوازی گوید: امام حسن عسکری علیه السلام پسرش را به من نشان داد و فرمود، این صاحب شما بعد از من است.

(۱)

۲. معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان گویند: ما چهل نفر در منزل امام حسن علیه السلام بودیم و او فرزندش را به ما عرضه کرد و فرمود: این امام شما پس از من و خلیفه من بر شماست، از او اطاعت کنید و پس از من در دین خود متفرق نشوید که هلاک خواهید شد، بدانید که بعد از این او را نخواهید دید، گویند: از حضورش بیرون آمدیم و پس از چند روز امام حسن علیه السلام در گذشت. (۲)

۳. ابو علی بن همام گوید: از محمد بن عثمان عمری _ قدس الله روحه _ شنیدم که می گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: من نزد امام عسکری علیه السلام بودم که از آن حضرت از خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده است پرسش کردند که زمین از حجت الهی بر خلائق تا روز قیامت خالی نمی ماند و کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت در گذشته است. فرمود: این حق است همچنان که روز روشن حق است. گفتند: ای فرزند رسول خدا، حجت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمد، او امام و حجت پس از من است، کسی که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت در گذشته است. آگاه باشید که برای او غیبتی است که نادانان در آن سرگردان شوند و

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۳: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ عَنْ عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ: أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حَكِيمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ نَحْنُ فِي مَنْزِلِهِ وَ كُنَّا أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَ لِمَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فِي أَدْيَانِكُمْ فَتَهْلِكُوا أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا مَضَتْ إِلَّا أَيَّامٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

۵. یعقوب بن منقوش گوید: بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم ... گفتم: سرورم، صاحب الأمر کیست؟ فرمود: پرده را بردار، آن را بالا بردم و پسر بچه ای که حدود پنج و جب طول او بود و سنش هشت یا ده سال بود بیرون آمد با پیشانی نورانی و روئی سپید و چشمانی درخشان و کف دستی سطر و زانوانی برگشته، بر گونه راستش خالی بود و بر سرش گیسوانی، آمد و بر زانوی پدرش امام عسکری علیه السلام نشست، آن گاه به من فرمود: این صاحب شماس است، سپس آن فرزند از جا برجست و امام بدو گفت: فرزندم، به درون خانه برو تا وقت معلوم بیاید! و او به داخل خانه رفت و من او را نگریستم. سپس فرمود: ای یعقوب، بنگر که در آن خانه کیست؟ من داخل خانه شدم اما کسی را ندیدم. (۱)

۶. علان رازی گوید: یکی از اصحاب به من خبر داد که چون جاریه امام

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۲: حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبِ الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَلْخِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ هَارُونَ الدَّقَاقُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَالِكِ الْأَشْتَرِ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ مَنْقُوشٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى دُكَّانٍ فِي الدَّارِ وَعَنْ يَمِينِهِ بَيْتٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ مَسْبُورٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي مَنْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ أَرْفَعُ السِّتْرَ فَرَفَعْتُهُ فَخَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامٌ خُمَاسِيٌّ لَهُ عَشْرٌ أَوْ ثَمَانٌ أَوْ نَحْوُ ذَلِكَ وَاضِحُ الْجَبِينِ أَيْضُ الْوَجْهِ دُرِّيُّ الْمُقْلَتَيْنِ شَشْنُ الْكَفَّيْنِ مَعْطُوفُ الرُّكْبَتَيْنِ فِي خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالَ وَفِي رَأْسِهِ ذُؤَابَةٌ فَجَلَسَ عَلَيَّ فَحَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لِي هَذَا صَاحِبِكُمْ ثُمَّ وَتَبَ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِي أَدْخُلْ إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَ أَنَا أَنْظَرُ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا يَعْقُوبُ أَنْظِرْ مَنْ فِي الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا.

عسکری علیه السلام باردار شد به او فرمود: تو حامل پسری هستی که نامش محمد است و او قائم پس از من است. (۱)

۷. ضوء بن علی از مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل، می کند: به سامرا آمدم و ملازم در خانه امام حسن عسکری علیه السلام شدم. حضرت مرا طلبید، من وارد شدم و سلام کردم فرمود: برای چه آمده ای؟ عرض کردم: برای اشتیاقی که به خدمت شما داشتم. فرمود: پس دربان ما باش! من همراه خادمان در خانه حضرت بودم؛ گاهی می رفتم، هرچه احتیاج داشتند از بازار می خریدم و زمانی که مردها در خانه بودند، بدون اجازه وارد می شدم. روزی [بدون اجازه] بر حضرت وارد شدم و او در اتاق مردها بود. ناگاه در اتاق حرکت و صدایی شنیدم. سپس به من فریاد زد: بایست، حرکت مکن! من جرأت در آمدن و بیرون رفتن نداشتم. سپس کنیزی که چیز سرپوشیده ای همراه داشت، از کنار من گذشت. آن گاه مرا صدا زد که داخل شو! من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد. کنیز نزد حضرت بازگشت. حضرت به کنیز فرمود: از آن چه همراه داری، روپوش بردار! کنیز از روی کودکی سفید و نیکو روی پرده برداشت و خود حضرت روی شکم کودک را باز کرد؛ دیدم موی سبزی که به سیاهی آمیخته نبود از زیر گلو تا نافش روییده است. پس فرمود: این است صاحب شما! و به کنیز امر فرمود که او را ببرد. سپس من آن کودک را ندیدم تا امام حسن علیه السلام وفات کرد. (۲)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۸، ح ۴: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَانُ الرَّازِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ لَمَّا حَمَلَتْ جَارِيَةُ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَنَحْمِلِينَ ذَكَرًا وَاسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَهُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۶: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيِّ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ قَالَ: أَتَيْتُ سَامِرَاءَ وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ فَقَالَ مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ قَالَ قُلْتُ رَغْبَةً فِي خِدْمَتِكَ قَالَ فَقَالَ لِي فَالزَّمِ الْبَابَ قَالَ فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ ثُمَّ صِرْتُ أُشْتَرِي لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي الدَّارِ رِجَالٌ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَ هُوَ فِي دَارِ الرِّجَالِ فَسَمِعْتُ حَرَكَهَ فِي الْبَيْتِ فَنَادَانِي مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ فَلَمْ أَجْسِرْ أَنْ أَدْخُلَ وَ لَا أَخْرَجَ فَخَرَجْتُ عَلَيَّ حَارِيَةً مَعَهَا شَيْءٌ مُعْطَى ثُمَّ نَادَانِي أَدْخُلْ فَدَخَلْتُ وَ نَادَى الْجَارِيَةَ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهَا اكشِفِي عَمَّا مَعَكَ فَكَشَفَتْ عَنْ غُلَامٍ أبيضَ حَسَنِ الْوَجْهِ وَ كَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذَا شَعْرٌ نَابَتْ مِنْ لُبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ أَخْضَرُ لَيْسَ بِأَسْوَدَ فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

۸. احمد بن اسحاق می گوید: از امام عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: سپاس از آن خدایی است که مرا از دنیا نبرد تا آن که جانشین مرا به من نشان داد؛ او از نظر آفرینش و اخلاق شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. خدای تعالی او را در غیبتش حفظ فرماید، سپس او را آشکار کند و او زمین را پر از عدل و داد نماید، همچنان که مملو از جور و ستم شده باشد. (۱)

۹. موسی بغدادی می گوید: از امام عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: گویا شما را می بینم که پس از من درباره جانشین من اختلاف می کنید. آگاه باشید که هر کس معترف به ائمه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد اما منکر فرزندم شود، مانند کسی است که به همه انبیای الهی و رسولانش علیهم السلام اقرار داشته اما نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کند و منکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند کسی است که جمیع انبیای الهی علیهم السلام را انکار کند؛ زیرا اطاعت از آخر ما مانند اطاعت از اول ماست و منکر آخر ما مانند منکر اول ماست. آگاه باشید که برای فرزندم غیبتی است که مردم در آن شک کنند، مگر کسی که خدای تعالی وی را حفظ فرماید. (۲)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۸، ح ۷: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرَقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ كَثُومٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الرَّازِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى أَرَانِي الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي أَشْبَهَ النَّاسَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: خَلْقًا وَخُلُقًا يَحْفَظُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظَهِّرُهُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۸: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ كَأَنِّي بِكُمْ وَقَدْ اخْتَلَفْتُمْ بَعْدِي فِي الْخَلْفِ مِنِّي أَمَا إِنَّ الْمُقَرَّرَ بِالْأَيْمَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمُنْكَرَ لَوْلَدِي كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ ثُمَّ أَنْكَرَ بُبُوَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْمُنْكَرَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَمَنْ أَنْكَرَ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ إِذْ طَاعَهُ آخِرِنَا كَطَاعِهِ أَوْلَانَا وَالْمُنْكَرَ لِآخِرِنَا كَالْمُنْكَرِ لِأَوْلَانَا أَمَا إِنَّ لَوْلَدِي غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا النَّاسُ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

۱۰. حسین علوی گوید: وقتی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متولد شد در سامرا به محضر امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و به ایشان تبریک گفتم. (۱)

۱۱. حکیمه خاتون می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام در نیمه شعبان سال ۲۵۵ به من پیام فرستاد و فرمود: عمّه، امشب افطارت را نزد من قرار بده؛ زیرا خداوند شما را به ولی و حجت خود بر خلقش و جانشینم بعد از من خوشحال خواهد کرد... (۲)

۱۲. ابراهیم بن ادريس می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام دو گوسفند برای من فرستاد و نوشت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، این دو گوسفند را از طرف مولایت عقیقه کن و بخور؛ خداوند گوارایت گرداند و به برادرانت اطعام کن... (۳)

دوازده مورد به یمن تعدد امامان علیهم السلام ذکر شد تا معلوم شود آخرین ادعای نویسنده نیز که می گوید امام حسن عسکری علیه السلام اشاره ای به فرزندش نکرده است، مانند ادعاهای دیگرش کاملاً خلاف واقع و دور از صداقت و انصاف است. موارد یادشده تنها مواردی است که امام حسن عسکری علیه السلام با صراحت به جانشین خود اشاره کرده و ایشان را به

۱- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۲۲۹: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعُكَبَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ الثَّقَفِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسِ الْعَلَوِيُّ وَمَا رَأَيْتُ أَصْدَقَ لَهْجَةً مِنْهُ وَكَانَ خَالَفَنَا فِي أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسْرٍ مَنْ رَأَى فَهَنَاتُهُ بِسَيِّدِنَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ لَمَّا وُلِدَ.

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۲۳۴: وَأَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي جَبْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقُمِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُطَهَّرِيِّ عَنْ حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَتْ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ فِي النُّصَيْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَقَالَ يَا عَمَّةُ اجْعَلِي اللَّيْلَةَ إِفْطَارَكَ عِنْدِي فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَيَسْرُكَ بِوَلِيِّهِ وَحُجَّتِهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي...

۳- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۲۴۵: وَعَنْهُ (مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ السَّلْمَغَانِيُّ فِي كِتَابِ الْأَوْصِيَاءِ) قَالَ حَدَّثَنِي الثَّقَفُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِدْرِيسَ قَالَ: وَجَّهَ إِلَيَّ مَوْلَايَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... بِكَبْشَيْنِ وَكَتَبَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَقَّ هَذَيْنِ الْكَبْشَيْنِ عَنْ مَوْلَاكَ وَكُلَّ هُنَاكَ اللَّهُ وَاطْعَمَ إِخْوَانَكَ ...

عنوان وصی خود معرفی کرده است و اگر قرار باشد روایاتی که امام عسکری علیه السلام بدون تصریح، امام بعد از خود را معرفی کرده است مانند حدیث ابوالادیان یا روایاتی که ظهور و نمود امام زمان را در دوران پدر بیان می کند مانند حدیث ظریف خادم و دیدار سعد بن عبدالله آورده شود قطعاً تعداد آن ها بسیار بیش از این خواهد بود. بنابراین علاوه بر روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان پیشین علیهم السلام که مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را معرفی و مشخص کرده اند، امام یازدهم علیه السلام نیز در موارد فراوانی جانشین و امام بعد از خود را معرفی کرده و حتی به غیبت ایشان نیز تصریح کرده است.

سخن پایانی

به لطف و عنایت حضرت حق و توجه و یاری امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تا بدین جا در قالب سی و هشت شبهه تمام مطالبی که نویسنده در «دلیل روایی» و «نقد دلیل روایی (نقلی)» در کتابش آورده بود عیناً نقل و بررسی شد. چنان که در مقدمه نیز اشاره شده بود با بررسی تمام مطالب نویسنده این حقیقت آشکار شد که وی در بیان روایات و سخن بزرگان شیعه از جاده صداقت فاصله بسیاری گرفته است و سعی کرده به هر طرفند و تدلیسی شده سخن باطل خویش را حق جلوه دهد. اما باید توجه داشت که بار کج به منزل نمی رسد و دروغ گورسوا می شود.

روشن شد که روایات فراوان و معتبری که «مهدی»، «قائم» و «غایب» را معرفی کرده اند در مجموع به فرد معین و مشخص یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اشاره دارند و هرگز کلی و مبهم نیستند. همچنین معلوم شد برخی از روایات مهدوی به اتفاقاتی پیش از وقوع آن ها اشاره کرده اند که عیناً واقع شده است و دانشمندان شیعه برای اثبات حقانیت اعتقاد شیعه به همین احادیث استناد و استدلال کرده اند. روشن شد که دانشمندان شیعه از ابتدا امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را مهدی موعود می دانستند و هرگز مهدی بودن ایشان از امامتش متأخر نبوده است. مشخص شد دانشمندان شیعه هیچ گاه برای اثبات وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به روایات غیبت یا دو گونه بودن غیبت استدلال نکرده اند، بلکه بعد از اثبات وجود ایشان از غیبت سخن گفته اند. درباره احادیث دوازده امام علیهم السلام نیز _ که نویسنده به تفصیل وارد بحث از آن ها شده بود _ روشن

گردید که احادیث دوازده امام علیهم السلام دارای اصالتی انکارناپذیر است. این احادیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام صادر شده است و اصحاب فراوانی این احادیث را نقل کرده اند. در صحت صدور آن ها کوچک ترین شکی وجود ندارد.

شیعیان قرن سوم به انحصار امامان علیهم السلام در دوازده تن معتقد بودند و این عقیده در قرن چهارم ایجاد نشده است. همچنین به آخرین امام بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اعتقاد داشتند، هر چند فهرست نام امامان علیهم السلام، میان شیعیان امری مشهور نبود، اما امامان علیهم السلام و شیعیان خاص مانند زراره از آن خبر داشتند و پرس و جوی شیعیان درباره امام بعدی و راهکارهایی که امامان علیهم السلام ارائه می نمودند، منافاتی با وجود فهرست نام امامان علیهم السلام ندارد. هرگز در امامت شخصی بدا صورت نگرفته است و در فهرست و ترتیب امامت امامان علیهم السلام که عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و توسط ایشان بیان شده بود تغییری ایجاد نشده است. فهرست نام امامان علیهم السلام در قرن سوم

نیز توسط محدثان شیعه نقل شده و هرگز شیخ صدوق در تعداد امامان شکی

نداشته است.

همچنین معلوم شد قرار نیست بعد از دوازده امام علیهم السلام امامی جدید حضور یابد؛ بلکه ائمه پیشین علیهم السلام رجعت می کنند و گروهی از شیعیان نیز به تبلیغ ایشان مأمور می شوند. بیان شد که حتی یک روایت نیز وجود ندارد که به عدد سیزده برای تعداد امامان علیهم السلام اشاره کرده باشد، بلکه این برداشتی از سهو راویان در نقل روایات است. با آن که کتاب سلیم بن قیس از کتاب های اولیه شیعه به شمار می رود و در قرن چهارم نوشته نشده است، اما خاستگاه اعتقاد به دوازده امام، این کتاب نیست و هرگز بزرگان شیعه به اعتماد این کتاب چنین عقیده ای را ابراز نکرده اند؛ بلکه با روایات فراوان و معتبر دیگری این اعتقاد را اثبات نموده اند. شیعیان در اعتبار کتاب سلیم شکی نداشته اند و شیخ مفید به دلیل آمیختگی این کتاب به برخی احادیث غیرمعتبر، به افراد عادی هشدار می دهد که درباره احادیث آن از دانشمندان پرسش نمایند.

همچنین بیان شد فرقه زیدیه در دوران شیخ صدوق از دشمنان سرسخت امامیه بوده و شبهه های متعددی را طرح کرده است. شیخ صدوق به تمام این شبهات پاسخ گفته، اما نویسنده هیچ اشاره ای به پاسخ های ایشان نکرده است و تنها شبهه ها را مطرح می نماید.

در ادامه، دلالت آشکار احادیث دوازده امام علیه السلام از دو طریق استدلال به اصل حدیث و استدلال به متن حدیث بر وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان شد. نکته مهمی که از بررسی این قسمت از کتاب نویسنده آشکار شد، این بود که وی در نقد دلیل روایی از نقد مهم ترین قسمت روایات شانه خالی کرده است. نویسنده ادله روایی را پنج قسمت کرده، اما در مقام نقد تنها چهار قسمت را بررسی کرده است و درباره روایاتی که شخص «مهدی»، «قائم» و «غایب» را معرفی و مشخص کرده اند، هیچ سخنی نمی گوید؛ در حالی که این دسته از روایات اساس بحث است و سایر روایات کلی و مبهم را روشن می کند.

در ادامه نقش های امام علیه السلام تبیین گردید و معلوم شد اکثر وظایف امام علیه السلام در دوران غیبت باقی است و امام آن ها را اجرا می کند و وجود فرشتگان هرگز عالم را از وجود امام علیه السلام بی نیاز نمی کند. همچنین دریافتیم روایتی وجود ندارد که با غیبت امام علیه السلام منافات داشته باشد و امام غایب، هم زنده است و هم شناخته شده و همیشه لازم نیست امام علیه السلام ظاهر باشد؛ بلکه به اعتقاد شیعه امام علیه السلام یا آشکار است یا پنهان.

در نهایت نیز روشن شد که استدلال به روایات برای اثبات وجود حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف هیچ ربطی به استدلال های عقلی ندارد و هرگز تغییر یافته آن ها نیست، بلکه راهی مستقل است؛ بنابراین به هیچ روی نمی توان نتیجه آن را صرف حدس و گمان نامید، بلکه کاملاً روشن، متقن و یقین آور است. علاوه بر روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان پیشین علیهم السلام _ که مهدی موعود را معرفی و مشخص کرده اند _ امام یازدهم علیه السلام نیز در موارد فراوانی جانشین خود را معرفی کرده و به غیبت ایشان تصریح کرده است.

امید است خداوند در ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تعجیل نماید و ما را از یاران ایشان در غیبت و ظهورش قرار دهد و به مخالفان شرح صدر عنایت کند و به لطف بی کران خود قبول حق را بر آنان آسان سازد.

اللهم إني أسئلك عزيمة الرشاد و الثبات في الامر و الرشده و أسئلك شكر نعمتك

و حسن عافيتك و أداء حقك و أسئلك يا رب قلباً سليماً و لساناً صادقاً و أستغفرک

لما تعلم و أسئلك خیر ما تعلم و أعوذ بك من شر ما تعلم فإنک تعلم و لا نعلم و أنت علام الغیوب.

فهرست منابع

فهرست منابع (۱)

«اثبات الوصیه و مسعودی صاحب مروج الذهب»، سید جواد شبیری زنجانی، فصل نامه علمی _ ترویجی انتظار، قم، مرکز تخصصی مهدویت، ش ۴، تابستان ۱۳۸۱ش.

«الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.

«أخبار الدوله العباسیّه، مؤلف مجهول، تحقیق: عبدالعزیز الدوری و عبد الجبار المطلبی، بیروت، دارالطباعه للطباعه و النشر، بی تا.

«الإختصاص، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، تحقیق: علی أكبر غفاری و سید محمود زرنندی، بیروت، دار المفید للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

«اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، محمد بن حسن طوسی، تصحیح و تعلیق: میرداماد الأسترابادی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۴ق.

«الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، تصحیح: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

«الإستنصار فی النص علی الأئمه الأطهار، أبو الفتح محمد بن علی کراچکی، بیروت، دار الأضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.

«الأصول الستة عشر من الأصول الأولیه (اصل ابوسعید عصفری و اصل زید نرسی)، تحقیق: ضیاء الدین محمودی و نعمت الله جلیلی و مهدی غلامعلی، قم، مؤسسه دار الحدیث الثقافیه، چاپ اول، ۱۴۲۳ق/ ۱۳۸۱ش.

«أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه عرض و نقد، ناصر بن عبدالله بن علی القفاری، بی جا،

۱- بیشتر منابع از نرم افزارهای نور استفاده شده و مشخصات کتاب ها نیز از آن جا آورده شده اند.

چاپ اول، ١٤١٤ق.

— الاعتقادات فى دين الإماميه، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، قم، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، چاپ دوم، ١٤١٤ق.

— الأعلام، خيرالدين زرکلى، بيروت، دار العلم للملايين، چاپ پنجم، ١٩٨٠م.

— اعلام الورى بأعلام الهدى، امين الاسلام فضل بن حسن طبرسى، تهران، دار الكتب الإسلاميه، بى تا.

— أعيان الشيعة، سيد محسن امين، تحقيق و تخريج: حسن امين، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، بى تا.

— الإقتصاد الهادى إلى طريق الرشاد، ابوجعفر محمد بن حسن طوسى، تهران، منشورات مكتبه جامع چهل ستون، ١٤٠٠ق.

— الأمالى، ابوجعفر محمد بن حسن شيخ طوسى، تحقيق: قسم الدراسات الإسلاميه مؤسسه البعثة، قم، دار الثقافه للطباعه و النشر و التوزيع، چاپ اول، ١٤١٤ق.

— الأمالى، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، تهران، بى تا، چاپ ششم، ١٣٧٦ش.

— الإمام الثانى عشر عجل الله تعالى فرجه الشريف، سيد محمدسعيد موسوى، تقديم و تعليق: على حسينى ميلانى، كربلا، منشورات مكتبه نينوى الحديثه، چاپ نجف، ١٣٩٣ق / ١٩٧٣م.

— الإمام المهدي حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟، احمد الكاتب، بيروت، الدار العربيه للعلوم _ ناشرون، ١٤٢٨ق / ٢٠٠٧م.

— الإمامه و التبصره من الحيره، ابوالحسن على بن حسين بن بابويه قمى، قم، مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، چاپ اول، ١٤٠٤ق / ١٣٦٣ش.

— بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار عليهم السلام، محمدباقر مجلسى، بيروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٤ق.

— بدايه المعارف الإلهيه فى شرح عقائد الإماميه (محمدرضا المظفر)، سيد محسن خرازى، قم، مؤسسه نشر اسلامى جماعه مدرسين، چاپ پنجم، ١٤١٨ق.

— بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار، تحقيق، تصحيح و تعليق و تقديم: ميرزا محسن كوچه باغى، قم، مكتبه آيه الله المرعشى النجفى، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.

بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث (الحارث بن أبي أسامة)، ابوالحسن علي بن سليمان هيثمي شافعي (هيثمي)، تحقيق: مسعد عبدالحميد محمد السعدني، قاهره، دار الطلائع للنشر و التوزيع و التصدير، بي تا.

تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى حسيني زبيدي، بيروت، بي نا، چاپ اول، ١٤١٤ق.

تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي، عمر عبدالسلام التدمري، بيروت، دار الكتاب العربي، چاپ دوم، ١٤١٣ق / ١٩٩٣م.

تأويل الآيات الظاهره في فضائل العتره الطاهره، علي استرآبادي، حسين استاد ولي، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ١٤٠٩ق.

تجريد الاعتقاد، خواجه نصيرالدين طوسي، تحقيق: حسيني جلالی، قم، دفتر تبليغات اسلامی، ١٤٠٧ق.

تحفه الأ-حوذی بشرح جامع الترمذی، ابوالعلاء محمد بن عبدالرحيم مبارکفوري، بيروت، دارالکتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٠ق / ١٩٩٠م.

التحقيق في كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفوي، تهران، بي نا، چاپ اول، ١٣٦٨ش.

تصحیح اعتقادات الإماميه، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: حسين در گاهي، بيروت، دارالمفيد للطباعه و النشر و التوزيع، چاپ دوم، ١٤١٤ق / ١٩٩٣م.

تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولايه الفقيه، احمد الكاتب، بيروت، دار الجديد، چاپ اول، ١٩٩٨م.

تعليقه على منهج المقال، وحيد بهبهاني، بي جا، بي نا، بي تا.

تفسير العياشي، محمد بن مسعود عياشي، تحقيق: سيد هاشم رسولي محلاتي، تهران، چاپ خانه علميه، ١٣٨٠ق.

تفسير فرات كوفي، فرات بن إبراهيم كوفي، تحقيق: محمد الكاظم، تهران، مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الإرشاد الإسلامی، چاپ اول، ١٤١٠ق / ١٩٩٠م.

تفسير القرآن العظيم، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم الدمشقي (ابن كثير)، سامي بن محمد سلامه، بي جا، دار طيبه للنشر و التوزيع، الطبعة الثانيه، ١٤٢٠ق / ١٩٩٩م.

تفسير القمي، علي بن ابراهيم قمي، تصحيح: طيب موسوي جزايري، قم، دار الكتاب، چاپ

سوم، ١٤٠٤ق.

ـ تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل الشريعة، محمد بن حسن حرّ عاملی، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ دوم، ١٤١٤ق.

ـ تقريب المعارف، أبو الصلاح تقی بن نجم حلبی، تحقیق: فارس تبريزيان حسون، بی جا، بی نا، ١٤١٧ق / ١٣٧٥ش.

ـ التنبیه و الإشراف، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، بیروت، دارصعب، بی تا.

ـ تنقيح المقال فی علم الرجال، عبدالله مامقانی، نجف، محمد صادق کتبی، چاپ سنگی، ١٣٥٠ق.

ـ التوحيد، محمد بن علی (شیخ صدوق)، قم، انتشارات جامعه مدرسين قم، چاپ دوم، ١٣٩٨ق.

ـ تهذيب الأحكام فی شرح المقنعه، ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، تحقیق و تعليق: سيد حسن موسوی خراسان، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ١٣٦٥ش.

ـ الجامع لأحكام القرآن = تفسير القرطبي، أبو عبدالله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصاري الخزرجي شمس الدين القرطبي، أحمد البردوني و إبراهيم أطفيش، القاهرة، دار الکتب المصریه، چاپ دوم، ١٣٨٤ق / ١٩٦٤م.

ـ الجامع الصحيح (سنن ترمذی)، ابو عيسى محمد بن عيسى سوره ترمذی، تحقیق و تصحيح: عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت، دار الفكر للطباعه و النشر و التوزيع، چاپ دوم، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.

ـ الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، تحقیق: محمد زهير بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة (مصوره عن السلطانيه بإضافه ترقيم ترقيم محمد فؤاد عبدالباقي)، بی جا، بی نا، ١٤٢٢ق.

ـ جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، رضی الدين ابوالقاسم علی بن موسى بن طاووس، تحقیق: جواد قیومی، چاپ اول، مؤسسه الآفاق، ١٣٧١ش.

ـ حوارات احمد الكاتب، احمد الكاتب، چاپ اول، دار العربيه للعلوم، بیروت، ١٤٢٨ق / ٢٠٠٧م.

ـ خاتمه مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ١٤١٦ق.

ـ الخصال، محمد بن علی (شیخ صدوق)، قم، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، چاپ

دوم، ١٤٠٣ق.

— خلاصه الأقوال، ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر اسدي (علامه حلي)، تحقيق: جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر الفقاهه، چاپ اول، ١٤١٧ق.

— خلاصه علم الکلام، عبد الهادی الفضیلی، بی جا، بی نا، بی تا.

— دلائل الإمامه (ط - الحديثه)، ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی صغیر، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامیه مؤسسه البعثه، قم، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ١٤١٣ق.

— الדיباج علی صحیح مسلم بن حجاج، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، عربستان سعودی، دار ابن عفان للنشر و التوزیع، چاپ اول، ١٤١٦ق / ١٩٩٦م.

— الذریعه إلى تصانیف الشیعه، محمد محسن رازی (آقا بزرگ تهرانی)، بیروت، دار الأضواء، چاپ دوم، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.

— رجال ابن داود، تقی الدین حسن بن علی بن داوود حلی، تحقيق و تقدیم: سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف اشرف، منشورات مطبعه الحیدریه، ١٣٩٢ق / ١٩٧٢م.

— رجال الشیخ الطوسی (الأبواب)، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سوم، ١٤٢٧ق.

— رجال الکشی (إختیار معرفه الرجال)، محمد بن عمر کشی، تصحیح: محمد بن حسن طوسی و حسن مصطفوی، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ١٤٠٩ق.

— رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، تحقيق: سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤٠٧ق.

— رسائل المرتضی، سید مرتضی، تحقيق: سید مهدی رجالی، قم، دار القرآن الکریم، ١٤٠٥ق.

— سرچشمه اندیشه، عبدالله جوادی آملی، تحقيق: عباس رحیمیان محقق، قم، نشر اسراء، چاپ پنجم، ١٣٨٦ش.

— سماء المقال فی علم الرجال، أبو الهدی کلباسی، تحقيق: سید محمد حسینی قزوینی، قم، مؤسسه ولی العصر عجل الله تعالی فرجه الشریف للدراسات الإسلامیه، چاپ اول، ١٤١٩ق.

— سنن أبی داود، سلیمان بن أشعث سجستانی، تحقيق و تعليق: سعید محمد اللحام، بی جا، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع،

چاپ اول، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م.

سنن الترمذی، أبو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سوره بن موسیٰ بن الضحاک الترمذی، تحقیق و

تعليق: أحمد محمد شاکر (ج ۱ و ۲) و محمد فؤاد عبدالباقي (ج ۳) و إبراهيم عطوه عوض المدرس في الأزهر الشريف (ج ۴ و ۵)، مصر، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفى البابي الحلبي، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.

— سير أعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد ذهبي، تحقيق و تخريج و تعليق: شعيب الأرنؤوط، بيروت، مؤسسه الرساله، چاپ نهم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م.

— سيره پیامبران در قرآن، عبدالله جوادی آملی، تحقيق: علی اسلامی، قم، اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۹ش.

— شبهات و ردود، سامی بدري، بی جا، دار الفقه للطباعه و النشر، چاپ چهارم (چاپ اول ناشر)، ۱۴۲۲ق.

— شرح اصول کافی، مولی محمد صالح مازندرانی، تعليق: ميرزا ابوالحسن شعرانی، تصحيح: سيد علی عاشور، بيروت، دار الإحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

— شيفتگان حضرت مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، احمد قاضي زاهدي گلپایگانی، تهران، حاذق، ۱۳۷۵ش.

— الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم، ابو محمد علی بن یونس عاملی، تصحيح و تعليق: محمد باقر بهبودی، بی جا، مکتبه المرتضويه لإحياء الآثار الجعفریه، بی تا.

— صورت و سيرت انسان در قرآن، عبد الله جوادی آملی، تحقيق: غلامعلی امين دين، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۱ش.

— علل الشرائع، محمد بن علی بن بابويه (شيخ صدوق)، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ش / ۱۹۶۶م.

— عنایه الأصول فی شرح کفایه الأصول، سيد مرتضى حسینی یزدی فیروزآبادی، قم، منشورات فیروزآبادی، چاپ سوم، ۱۴۰۰ق.

— عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن علی بن بابويه (شيخ صدوق)، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.

— الغارات (ط - الحديثه)، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال ثقفی، تصحيح: جلال الدين محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ق.

— الغدير فی الكتاب و السنه و الأدب، عبدالحسين احمد امینی (علامه امینی)، قم، مرکز الغدير، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

_ الغيبة للنعماني، ابن أبي زينب محمد بن ابراهيم نعماني، على اكبر غفاري، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ١٣٩٧ق.

_ الغيبة للحجه، محمد بن حسن طوسي، قم، مؤسسه معارف اسلامي، چاپ اول، ١٤١١ق.

_ فتح الباري شرح صحيح البخاري، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، بيروت، دارالمعرفه للطباعه و النشر، چاپ دوم، ١٣٧٩ق.

_ فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الأئمه من ذريتهم عليهم السلام، ابراهيم بن محمد جويني، تحقيق: محمدباقر محمودي، بي جا، بي نا، بي تا.

_ فرق الشيعه، حسن بن موسى نوبختي، قم، نشر مكتبه الفقيه، بي تا.

_ «فرق الشيعه أو مقالات الإماميه، للنوبختي أم للأشعري؟»، سيد محمدرضا حسيني، مجله تراثنا، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ش ١، ١٤٠٥ق.

_ الفروق في اللغه، حسن بن عبدالله عسكري، بيروت، دار الآفاق الجديده، چاپ اول، ١٤٠٠ق.

_ الفصول المختاره (گزیده كتاب العيون و المحاسن شيخ مفيد)، سيد مرتضى، تحقيق: سيد نورالدين جعفریان اصفهانی، يعقوب جعفری، محسن الأحمدی، بيروت، دار المفيد للطباعه و النشر و التوزيع، چاپ دوم، ١٤١٤ق / ١٩٩٣م.

_ الفصول المهمه في أصول الأئمه (تكملة الوسائل)، محمد بن حسن (شيخ حرّ عاملي)، تحقيق و إشراف: محمد بن محمد حسين قائيني، بي جا، مؤسسه معارف إسلامي إمام رضا عليه السلام، چاپ اول، ١٤١٨ق / ١٣٧٦ش.

_ الفضائل، أبو الفضل شاذان بن جبرئيل قمی، قم، بي نا، چاپ دوم، ١٣٦٣ش.

_ الفوائد الرجاليه، سيد محمد مهدي بحر العلوم، تحقيق و تعليق: محمدصادق بحر العلوم، حسين بحر العلوم، تهران، مكتبه الصادق، چاپ اول، ١٣٦٣ش.

_ الفهرست، محمد بن حسن طوسي، تحقيق: جواد قيومي، بي جا، مؤسسه نشر الفقاهه، چاپ اول، ١٤١٧ق.

_ قاموس الرجال، محمد تقی التستري، تحقيق: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسين، چاپ اول، ١٤٢٢ق.

_ قرب الإسناد (ط - الحديثه)، عبد الله بن جعفر حميري، قم، چاپ اول، ١٤١٣ق.

_ الكافي، محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني رازي، تهران، دار الكتب الاسلاميه، چاپ چهارم،

— کتاب الزهد، حسین بن سعید کوفی، تحقیق: غلام رضا عرفانیان، قم، بی نا، ۱۳۹۹ق.

— کتاب سلیم بن قیس، تحقیق: محمدباقر انصاری زنجانی، بی جا، بی نا، بی تا.

— کتاب العین، خلیل بن أحمد فراهیدی، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.

— کتاب الغیبه، محمد بن ابراهیم کاتب نعمانی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ق.

— کتاب الفهرست، ابوالفرج محمد بن اسحاق (ابن ندیم بغدادی)، تحقیق: رضا تجدد، بی نا، بی جا، بی تا.

— کتاب الماء، عبدالله بن محمد ازدی، تصحیح: محمد مهدی اصفهانی، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، تهران، دانشگاه علوم پزشکی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.

— کتاب نکاح، سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه پژوهشی رای پرداز، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

— کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنین علیه السلام، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، تصحیح: حسین درگاهی، تهران، وزارت ارشاد، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

— کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، ابوالقاسم علی بن محمد خزاز قمی، تحقیق: سید عبداللطیف حسینی کوه کمری خویی، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.

— کمال الدین و تمام النعمه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.

— «گونه شناسی مدعیان دروغین و کالت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت صغرا، با رویکردی نقادانه بر نظر احمد الکاتب»، نعمت الله صفری فروشانی و حسین قاضی خانی، فصل نامه علمی — پژوهشی مشرق موعود، قم، مؤسسه آینده روشن، سال پنجم، ش ۱۹، پاییز ۱۳۹۰ش.

— لسان العرب، محمد بن مکرم (ابن منظور)، تصحیح: جمال الدین میردامادی، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع — دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

— لوامع صاحبقرانی (مشهور به شرح فقیه)، محمد تقی اصفهانی (مجلسی اول)، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

— مائه منقبه من مناقب أمير المؤمنین و الأئمه، محمد بن احمد (ابن شاذان)، تحقیق: مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم، مدرسه

الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.

متاهات فی مدینه الضباب (حوار مع احمد الكاتب حول الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف)، شبكه الهجر، بی جا،

أم القرى للتحقیق و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

—مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م.

—«بررسی اسناد کتاب اختصاص»، سید محمد جواد شبیری زنجانی، مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، ش ۹۲، در آدرس <http://www.noormags.com>، ۱۴۱۳ق.

—«روایات الغیبه و الغائب»، ثامر العمیدی، مجموعه مقالات مؤتمر الامام المهدي و مستقبل العالم، نجف اشرف، مجمع اهل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۳۴ق.

—مجموعه الرسائل، لطف الله صافی گلپایگانی، بی جا، بی نا، بی تا.

—المحاسن، ابوجعفر أحمد بن محمد بن خالد برقی، تحقیق: سید جلال الدین حسینی، تهران دارالکتب الإسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۰ق / ۱۳۳۰ش.

—محاضرات فی الإلهیات، جعفر سبحانی، تلخیص: علی ربانی گلپایگانی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ یازدهم، ۱۴۲۸ق.

—المحیط فی اللغة، إسماعیل بن عباد (صاحب بن عباد)، بیروت، بی نا، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

—مختصر اثبات الرجعه، فضل بن شاذان، السید باسم الموسوی، مجله تراثنا، ش ۱۵، پاییز ۱۳۶۷ش.

—مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، نجف اشرف، منشورات المطبعة الحیدریه، چاپ اول، ۱۳۷۰ق / ۱۹۵۰م.

—مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمد تقی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

—المسائل الجارودیه، محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، تحقیق: محمد کاظم مدیر شانه چی، بیروت، دار المفید للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.

—المسائل العکبریّه، محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، تحقیق: علی اکبر الهی خراسانی، بیروت، دار المفید للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.

—مسأله التقرب بین أهل السنه و الشیعه، ناصر بن عبد الله بن علی القفاری، بی جا، دار طیبه للنشر و التوزیع، چاپ سوم، ۱۴۲۸ق.

المستدرک علی الصحیحین، ابو عبدالله حاکم نیشابوری، إشراف: یوسف عبدالرحمن المرعشلی،

بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

__ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمد تقی نوری، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول: ۱۴۰۸ق.

__ المسترشد، محمد بن جریر الطبری (الشیعی)، تحقیق: احمد محمودی، قم، مؤسسه الثقافه الإسلامیه لکوشانبور، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

__ المسلك فی أصول الدین، ابوالقاسم جعفر بن حسن (محقق حلی)، تحقیق: رضا استادی، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق / ۱۳۷۹ش.

__ مسند الإمام أحمد بن حنبل، أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشیبانی، تحقیق: شعيب الأرناؤوط _ عادل مرشد، و آخرون، إشراف: عبد الله بن عبد المحسن التركي، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۱ق.

__ المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم = صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.

__ المصباح (جنه الأمان الواقیه و جنه الايمان الباقیه)، تقی الدین ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، بیروت، مؤسسه علمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.

__ مصباح الأصول (تقرير بحث آیت الله خویی)، سید محمد سرور حسینی بهسودی، قم، مکتبه الداوری، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

__ مصباح المتهدج، محمد بن حسن طوسی، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م.

__ المصنف، عبدالرزاق بن همام صنعانی، تحقیق و تخريج و تعليق: حبيب الرحمن الأعظمی، بی جا، منشورات المجلس العلمی، بی تا.

__ معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، بیروت، مؤسسه النعمان للطباعه و النشر و التوزيع، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م.

__ معانی الأخبار، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱ش (عکس نسخه ای که در ۱۳۳۸ش توسط جناب آقای علی اکبر غفاری منتشر شده است).

— معجم أحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، إشراف: علي كوراني، قم، مؤسسه معارف اسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

— معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه، سيد ابو القاسم موسوي خويي، بي جا، بي نا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م.

— معجم مقاييس اللغة، أحمد بن فارس (ابن فارس)، تصحيح: عبدالسلام محمد هارون، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.

— مفردات ألفاظ القرآن، حسين بن محمد راغب اصفهاني، تصحيح: صفوان عدنان داوودي، بيروت، دارالقلم _ الدار الشاميه، سال چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

— المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعري قمي، بي جا، مركز انتشارات علمي و فرهنگي، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ش.

— مقتضب الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، أحمد بن عياش جوهری، قم، مكتبه الطباطبائي، بي تا.

— مقدمه فتح الباري، ابوالفضل احمد بن علي (ابن حجر عسقلاني شافعي)، بيروت، دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م.

— المناظرات بين فقهاء السنه و فقهاء الشيعة، مقاتل بن عطيه، إعداد و تعليق: صالح الورداني، بيروت، الغدير للدراسات و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۹م.

— مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، محمد بن سليمان كوفي، تحقيق: محمد باقر محمودي، قم، مجمع إحياء الثقافه الإسلاميه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

— منتخب الأنوار المضيئه، سيد بهاء الدين علي بن عبدالكريم نيلي نجفي، تحقيق: مؤسسه الإمام الهادي عليه السلام، قم، مؤسسه الإمام الهادي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۰ق / ۱۳۷۸ ش.

— الموظف الدولي، علي كوراني عاملي، بي جا، بي نا، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.

— النجعه في شرح المعه، محمد تقی شوشتری، تهران، كتاب فروشي صدوق، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.

— نزّه الناظر و تنبيه الخاطر، حسين بن محمد بن حسن بن نصر حلواني، تصحيح: مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، قم، مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

— نقد الرجال، سيد مصطفى حسيني تفرشي، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، مؤسسه آل البيت عليهم

السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

—النهايه فى غريب الحديث و الأثر، مبارك بن محمد (ابن اثير جزرى)، تصحيح: محمود محمد طناحى، قم، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، چاپ چهارم ١٣٦٧ش.

—نهج البلاغه (للصبحى صالح)، محمد بن حسين شريف الرضى، قم، بى نا، چاپ اول، ١٤١٤ق.

—نهج الحق و كشف الصدق، حسن بن يوسف مطهر (علامه حلى)، تعليق: عين الله حسنى ارموى، قم، مؤسسه الطباعه و النشر دار الهجره، ١٤٢١ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

